



مرکز تحقیقات اسلامی

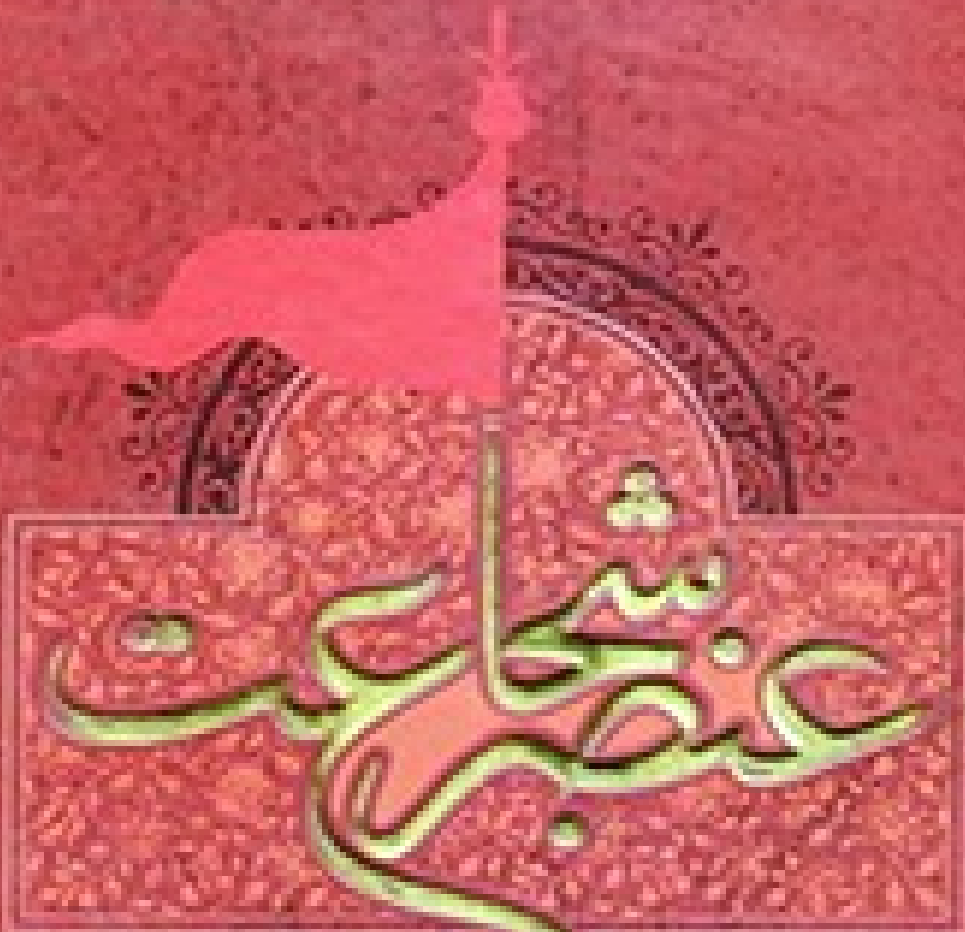
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



یا
هفتلاوردون ویکتن

جلد ہفتم

سید الشہداءؑ در دلمان نبوت

حضرت آیۃ اللہ حاج میرزا خلیل کمرہ ای

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن

نویسنده:

خلیل کمره ای

ناشر چاپی:

دارالعرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۳	عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن جلد ۷
۱۳	مشخصات کتاب
۱۳	اشاره
۱۶	شناسنامه
۱۹	«فهرست مطالب»
۳۶	شیر خوار نبوت
۳۹	ام سلمه رضی الله عنها (وبانوا المؤمنین میمونه بنت الحارث الهمدانی)
۳۹	روایت شیر دوشیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حسین علیه السلام
۴۲	حادثه شیر دوشیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حسن علیه السلام و حسین علیه السلام به نفس نفیس، از این دو مادر بزرگ رسیده است
۴۲	از نظر فقه الحدیث بهترین بحث روز مسأله تغذیه کودک است
۴۹	تغذیه کودک
۴۹	فقه الحدیث و فقه السیره
۵۹	در خانه فاطمه علیها السلام
۵۹	دو کودک خوابند و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بیتوته کرده کودکان آب خواستند
۶۱	در حجره فاطمه علیها السلام
۶۱	رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و علی در خوابگاه خوابیده حسن یا حسین آب خوردن خواست
۶۳	در حجره فاطمه
۶۳	علی خوابیده و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای کودکان که تقاضای آب کرده اند پستان دوشیدنی حیوان را می نوازد و می دوشد
۶۵	رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام خوابید و ابل شیرده را دوشید
۶۷	تغذیه کودک
۶۷	مادرانه
۶۹	رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهمیت عاریه دادن بز دوشیدنی
۶۹	«منیحه عنز» به مردم بی سامان

- ۷۰ منیحهٔ عنز را اعلای آنها قرار داد
- ۷۷ همسر محترم پیغمبر صلی الله علیه و آله میمونه هلالیه ام المؤمنین، آخرین زوجهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۷۷ زوجه با میمنت و خوش میمنت از مکه به سال بین صلح حدیبیه
- ۹۳ لبیک سبب فتح مکه و لبیک سبب فتح عموریه
- ۹۳ میمونه ام المؤمنین و فریاد اغاثه ملهوفین از پیغمبر صلی الله علیه و آله در دل شب تاریک
- ۱۰۷ قول رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ام سلمه ام المومنین
- ۱۰۷ (مسیر او را در زندگانی خبر می دهد)
- ۱۱۳ ام سلمه در سفر صلح حدیبیه
- ۱۱۳ اشاره
- ۱۱۸ ام سلمه رضی الله عنها تا خیبر، هم
- ۱۱۹ ام سلمه رضی الله عنها در سفر فتح مکه
- ۱۲۳ ام سلمه رضی الله عنها پناهگاه هر زن و مرد پناهنده است
- ۱۲۵ ام سلمه رضی الله عنها پناهگاه بینوایان
- ۱۲۵ اشاره
- ۱۲۷ سحقا سحقا
- ۱۲۸ ام سلمه در سلسله حدیث
- ۱۲۹ مقام زن از نظر اسلام
- ۱۳۵ اما دوران حمل
- ۱۳۵ ثواب سرباز فداکار
- ۱۳۵ ثواب نمازگزار
- ۱۳۶ ثواب روزه دار
- ۱۳۶ سربازی است
- ۱۳۷ تولّد رسول خدا صلی الله علیه و آله
- ۱۵۲ سخن ام سلمه در مجمع اکابر قوم دربارهٔ زهرا علیها السلام
- ۱۵۷ حمایت ام سلمه از امیرالمؤمنین در مقابل عایشه
- ۱۵۷ اشاره

- ۱۵۷ طرح سخنان عایشه با ام المؤمنین
- ۱۶۱ نامه ام سلمه به عایشه
- ۱۶۹ اما از نظر کمیت
- ۱۷۰ اما از نظر کیفیت و اهمیت
- ۱۷۲ کتابی به املاى رسول خدا صلى الله عليه و آله و خط على عليه السلام
- ۱۷۳ اثبات الوصيه مسعودى
- ۱۷۹ حسين عليه السلام در زندگانی مشترك با جد امجد و پنج تن
- ۱۷۹ تغذیه روح و خیال کودک مطلع کتاب و نسب امام حسین علیه السلام است
- ۱۷۹ تغذیه فکر و روح کودک
- ۱۸۱ قطره ای از قلم
- ۱۸۲ تولد امام صلى الله عليه و آله در عام شهدا
- ۱۸۲ حسین در شهر مدینه متولد شد
- ۱۸۳ امام حسین علیه السلام و نسب او
- ۱۸۴ تغذیه روح و فکر و همت کودک
- ۱۸۵ عظمت محمد صلى الله عليه و آله در چهار بعد
- ۱۸۸ اما اقتدار جهانی محمد صلى الله عليه و آله
- ۱۹۲ کشورگیری و فتح اسلامی
- ۱۹۵ اما ناحیه دوم که اعلی از این است
- ۲۰۰ محمد صلى الله عليه و آله در ناحیه سومین و عظمت
- ۲۰۸ در ناحیه چهارم
- ۲۱۹ مدرسه تواضع سرافرازان
- ۲۲۱ پیغمبر صلى الله عليه و آله و دوشیدن حیوان شیرده
- ۲۲۱ اشاره
- ۲۲۲ وراثت شجره نور
- ۲۳۵ دو یوسف
- ۲۳۹ شجره نور پر از شاخه های بلند

- ۲۴۵ ----- سخن هارون الرشید درباره این حدیث خیرالناس
- ۲۴۹ ----- شجره نور وشاخساران
- ۲۵۰ ----- سلیم بن قیس هلالی
- ۲۵۳ ----- حسین عظمت علیه السلام از جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله همه گونه و هر گونه مواریث گرانبهای دارد
- ۲۵۶ ----- باب اولادها و ذریتها و احوالهم
- ۲۵۶ ----- وفضلهم و انهم من اولاد الرسول صلی الله علیه و آله حقیقه
- ۲۵۷ ----- باب فضائلها و مناقبها
- ۲۵۷ ----- اشاره
- ۲۵۷ ----- قضیه یحیی بن یعمر عامری زیر تیغ جلال حجج بن یوسف
- ۲۶۱ ----- مبارزه سعید بن جبیر با حجج
- ۲۷۵ ----- ارث خون و خوی از فاطمه علیها السلام
- ۲۷۵ ----- حذیفه و ابن مسعود
- ۲۷۸ ----- حدیث دیگر از مذاکره امام رضا علیه السلام با برادرش زید النار در خصائص فاطمه علیها السلام
- ۲۷۸ ----- اشاره
- ۲۸۵ ----- تعلیم انضباط کودک به طور شدید
- ۲۹۴ ----- سخن کوتاه
- ۲۹۷ ----- تجلی «علی اعلی» در خانه فاطمه علیها السلام با دست محبت بر سر حسین علیه السلام که او را سید الشهداء کرد
- ۲۹۷ ----- حدیث مشکل در ترجمه و در فقه الحدیث
- ۲۹۹ ----- اما قطعه اول:
- ۳۰۷ ----- تقریر درس از ما
- ۳۱۵ ----- تجلی حق به صورت تمام
- ۳۲۲ ----- سالار شهیدان این افتخار از چه سبب آمده
- ۳۲۶ ----- سید الشهداء، از اولین و آخرین
- ۳۲۶ ----- در تنوع، او فرد اول است
- ۳۲۷ ----- در دمشق بر در خانه یزید
- ۳۳۴ ----- قطعه تشریح دعای عرفه

- ۳۴۳ جلوه ای کرد حقیقت، گهری پیدا شد
- ۳۴۴ تضمین ابیات علامه اقبال از سید محمدحسین انوار
- ۳۵۰ دوران زمین تا بروز زندگی
- ۳۵۸ اما پدر بزرگتر یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۳۵۸ اشاره
- ۳۶۴ کتاب ابن حزم و فاطمه
- ۳۶۸ فاطمه مادرش علیها السلام
- ۳۶۹ مسابقه خط نوشتن حسنین علیهما السلام دیدنی است
- ۳۷۶ زندگانی مشترک فاطمه علیها السلام با پیغمبر
- ۳۷۶ اما فاطمه مادرش ام الائمه
- ۳۷۶ فاطمه علیها السلام در حمایت از پیغمبر وارث خدیجه علیها السلام است
- ۳۸۳ تابلوی عجیبی از فکر فاطمه علیها السلام در تشریح دشمنی قریش
- ۳۸۶ گفتگوی فاطمه علیها السلام با غلامش
- ۳۸۶ اشاره
- ۳۹۵ لطف محمد صلی الله علیه و آله و تدابیر علی علیه السلام فریادرس بود
- ۳۹۹ بیماری خدیجه و وفات او
- ۴۰۱ وفات خدیجه
- ۴۰۲ عام الحزن
- ۴۰۴ فاطمه و ذکر علل بزرگ مبارزات قریش در کنج خانه برای غلامان و موالی
- ۴۰۴ اشاره
- ۴۰۷ تعلیمات حکمت های بلند در کنج خانه به غلامان
- ۴۱۰ دکتر، س «بنت الشاطی» باید بنویسد که زن است
- ۴۱۵ راه مخوف
- ۴۲۶ فاطمه آیا در وفات رقیه یا ام کلثوم به تشییع و نماز بر خواهر رفت
- ۴۲۶ اشاره
- ۴۳۱ موارد اختلاف روایت کافی با این روایت خرائج

- ۴۴۱ ----- تشخیص فاطمه علیها السلام و خواستاری ابوسفیان که پناهندگی سیاسی به مکه و اهالی مکه بدهد
- ۴۴۲ ----- مکه خواستار است در سیاست به پناه فاطمه بانوی گزیده برود
- ۴۴۴ ----- تفاوت فاطمه در دو روز، مقابل اوج و حضيض قدرت
- ۴۴۴ ----- اشاره
- ۴۴۵ ----- فاطمه علیها السلام در زندگانی مشترک با پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۴۵۴ ----- موقع فتح در مکه
- ۴۵۴ ----- فاطمه علیها السلام پرده برداری می کند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله غبار را از خود بشوید
- ۴۵۸ ----- گفتگوی فاطمه با ام هانی در این موقع
- ۴۵۹ ----- مداخله فاطمه علیها السلام در این شکایت
- ۴۶۰ ----- قاطعیت پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۴۶۱ ----- قاطعیت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدود الهی
- ۴۶۵ ----- اصالت عمل را در کوه صفا اعلان کرد
- ۴۶۸ ----- خاطرات فاطمه علیها السلام از مکه و شعب دره کوه
- ۴۶۸ ----- اشاره
- ۴۶۸ ----- دو مرگ پیاپی مرگ ابوطالب و مرگ خدیجه
- ۴۷۵ ----- علی و جعفر متمم وجود او و فاطمه متمم وجود خدیجه بود
- ۴۸۰ ----- خدیجه قسمتی از پیامبری محمّد صلی الله علیه و آله بود
- ۴۸۵ ----- در آخرین نگاه های خدیجه چه بود
- ۴۸۵ ----- اسماء بنت عمیس را احضار کرد
- ۴۹۲ ----- در آغاز دعوت در کوه صفا
- ۵۰۶ ----- جنگ احد
- ۵۰۶ ----- ضمد و مرهم زخم چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست فاطمه علیها السلام
- ۵۱۰ ----- فاطمه علیها السلام و گلاب پاش مجلس فاتحه
- ۵۱۰ ----- اشاره
- ۵۱۱ ----- گلاب پاش دیگر
- ۵۱۵ ----- گلاب پاش دیگر

- ۵۱۵ ----- گلاب پاش مجلس فاتحه
- ۵۱۶ ----- گلاب پاش دیگر
- ۵۱۶ ----- در خیمه فتح به جای همه این خاطرات
- ۵۲۰ ----- فاطمه و علی با پیغمبر صلی الله علیه و آله
- ۵۲۰ ----- رو به ذروه قوس صعود
- ۵۴۰ ----- اما نکته اولی:
- ۵۴۵ ----- محبت به پنج تن منجر به تقدیس عاشقانه شد
- ۵۴۵ ----- سه کلمه پربهاء از مستشرق ماسینیون، کلمه اول
- ۵۵۲ ----- اما زوجات طاهرات با پیغمبر صلی الله علیه و آله نیامدند
- ۵۷۸ ----- نقطه عطف:
- ۵۷۹ ----- افضل اند یعنی حق سروری دارند
- ۵۹۵ ----- عدل است یا فوق عدل
- ۶۰۱ ----- سرچشمه انفجار (يَفْجَرُونَهَا تَفْجِيرًا)
- ۶۱۰ ----- فاطمه علیها السلام فرماندهی پدر خود پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر صد هزار اردوی امن، باشکوهی بی نظیر می بیند
- ۶۱۰ ----- اشاره
- ۶۱۱ ----- فاطمه در عمره تمتع از احرام درآمده
- ۶۱۱ ----- ولی رسول خدا و شوهرش در احرامند
- ۶۱۶ ----- غدیر خم
- ۶۱۶ ----- جایگاهی که نگهبانی آیین الهی به بر حق ترین مردم سپرده شد
- ۶۱۸ ----- پاداش خلوص و ایمان و احتیاط بر اسلام
- ۶۲۸ ----- ختم کلام کتاب الغدیر علامه امینی
- ۶۳۰ ----- فاطمه علیها السلام مادری که گلوبند لؤلؤ لالا بر فرزندان نثار می کند اگر خط بنویسند
- ۶۷۶ ----- حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد
- ۶۷۶ ----- اشاره
- ۶۷۶ ----- واین ملامت سران کشورهای دیگر
- ۶۸۶ ----- فصل یکم:

۶۸۶ فصل دوم:

۶۸۶ فصل سوم:

۶۸۷ فصل چهارم:

۶۸۷ تنبیه و توجیه

۷۰۰ کتابنامه

۷۲۰ «فهرست کتبی که مؤلف، در ضمن کتب اصلی بدانها اشاره و استفاده نموده است»

۷۲۲ درباره مرکز

عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن جلد ۷

مشخصات کتاب

سرشناسه: کمره ای، خلیل، ۱۲۷۸ - ۱۳۶۳.

عنوان و نام پدیدآور: عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن / تالیف خلیل کمره ای.

مشخصات نشر: قم: دارالعرفان، ۱۳۸۹ -

مشخصات ظاهری: ۸ ج.

شابک: دوره ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۶-۳ : ؛ ۵۰۰۰۰۰ ریال : ج. ۱ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۷-۰ ؛ ج. ۲ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۸-۷ ؛

ج. ۳ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۹-۴ ؛ ج. ۴ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۰-۰ ؛ ج. ۵ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۱-۷ ؛ ج. ۶ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-

۸۲-۴ ؛ ج. ۷ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۳-۱ ؛ ج. ۸ : ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۷-۹ ؛

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: ج. ۸ (چاپ اول: ۱۳۹۱) (فیپا).

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق.

موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ ق -- فلسفه

موضوع: عاشورا

رده بندی کنگره: ۵/۴۱BP/ک ۹۸۴ ۱۳۸۹

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴

شماره کتابشناسی ملی: ۲۱۶۷۳۴۴

ص: ۱

اشاره

عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن

تالیف خلیل کمره ای.

ص: ۳

عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن

مؤلف: آیت الله حاج میرزا خلیل کمره ای

ویرایش و تحقیق: واحد تحقیقات دارالعرفان الشیعی با نظارت هیئت علمی

سرگروه پژوهشی: محسن فیض پور

زیر نظر: استاد حسین انصاریان

ناشر: دارالعرفان

لیتوگرافی و چاپ: نگین

نوبت چاپ: اول / زمستان ۱۳۸۹

شمارگان: ۲۰۰۰ دوره قیمت دوره: ۵۰۰/۰۰۰ ریال

شابک دوره: ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۷۶-۳

شابک ج / ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۳۹-۸۳-۱:۷

مرکز نشر: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷

تلفن: ۷۷۳۵۳۵۷-۷۷۳۶۳۹۰ (۰۲۵۱) نمابر: ۷۸۳۰۵۷۰ (۰۲۵۱)

www.ansarian.ir www.erfan.ir

Email: info@erfan.ir

کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است

اهدای کتاب

هدیه به تمام ناطقان صادق اللهجه

و مبلغان صحیح العمل که با تجزیه و تحلیل

افکار، عقاید، گفتار و رفتار شهدا

برای بیداری و هوشیاری جامعه جهانی می کوشند.

هدیه به آنان که مردم را با نور مشعل شهدا

به سوی ولایت اهل بیت:

و از آنجا به آمال اهل بیت:

به سر منزل مقصود و مقصد اعلی هدایت می کنند.

العبد

حاج میرزا خلیل کمره ای

عفی عنه

ص: ۵

شیر خوار نبوت ۱۸

ام سلمه رضی الله عنها (و بانو ام المؤمنین میمونه بنت الحارث الهلالیه) ۲۱

و روایت شیر دوشیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حسین علیه السلام ۲۱

حادثه شیر دوشیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حسن علیه السلام و حسین علیه السلام به نفس نفیس، از این دو مادر بزرگ رسیده است ۲۴

از نظر فقه الحدیث بهترین بحث روز مسأله تغذیه کودک است ۲۴

تغذیه کودک ۳۱

فقه الحدیث و فقه السیره ۳۱

در خانه فاطمه علیها السلام ۴۱

دو کودک خوابند و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بیتوته کرده کودکان آب خواستند ۴۱

در حجره فاطمه علیها السلام ۴۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و علی در خوابگاه خوابیده حسن یا حسین آب خوردن خواست ۴۳

در حجره فاطمه ۴۵

علی خوابیده و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای کودکان که تقاضای آب کرده اند پستان دوشیدنی حیوان را می نوازد و می دوشد ۴۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام خوابید و ابل شیرده را دوشید ۴۷

تغذیه کودک ۴۹

رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهمیت عاریه دادن بز دوشیدنی ۵۱

«منیحه عنز» به مردم بی سامان ۵۱

منیحه عنز را اعلای آنها قرار داد ۵۲

همسر محترم پیغمبر صلی الله علیه و آله میمونه هلالیه ام المؤمنین، آخرین زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله ۵۹

زوجه با میمنت و خوش میمنت از مکه به سال بین صلح حدیبیه ۵۹

لیبک سبب فتح مکه و لیبک سبب فتح عموریه ۷۵

میمونه ام المؤمنین و فریاد اغاثه ملهوفین از پیغمبر صلی الله علیه و آله در دل شب تاریک ۷۵

قول رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ام سلمه ام المومنین ۸۹

(مسیر او را در زندگانی خبر می دهد) ۸۹

ام سلمه در سفر صلح حدیبیه ۹۵

ام سلمه رضی الله عنها تا خیر، هم ۱۰۰

ام سلمه رضی الله عنها در سفر فتح مکه ۱۰۱

ام سلمه رضی الله عنها پناهگاه هر زن و مرد پناهنده است ۱۰۵

ام سلمه رضی الله عنها پناهگاه بینوایان ۱۰۷

سحقا سحقا ۱۰۹

ام سلمه در سلسله حدیث ۱۱۰

مقام زن از نظر اسلام ۱۱۱

اما دوران حمل ۱۱۷

ثواب سرباز فداکار ۱۱۷

ثواب نماز گزار ۱۱۷

ثواب روزه دار ۱۱۸

سربازی است ۱۱۸

تولّد رسول خدا صلی الله علیه و آله ۱۱۹

سخن ام سلمه در مجمع اکابر قوم درباره زهرا علیها السلام ۱۳۴

حمایت ام سلمه از امیرالمؤمنین در مقابل عایشه ۱۳۹

ص: ۸

طرح سخنان عایشه با ام المؤمنین ۱۳۹

نامه ام سلمه به عایشه ۱۴۳

اما از نظر کمیت ۱۵۱

اما از نظر کیفیت و اهمیت ۱۵۲

کتابی به املاى رسول خدا صلى الله عليه و آله و خط على عليه السلام ۱۵۴

اثبات الوصيه مسعودى ۱۵۵

حسين عليه السلام در زندگانی مشترك با جد امجد و پنج تن ۱۶۱

تغذیه روح و خیال کودک مطلع کتاب و نسب امام حسين عليه السلام است ۱۶۱

تغذیه فکر و روح کودک ۱۶۱

قطره ای از قلزم ۱۶۳

تولد امام صلى الله عليه و آله در عام شهدا ۱۶۴

حسين در شهر مدینه متولد شد ۱۶۴

امام حسين عليه السلام و نسب او ۱۶۵

تغذیه روح و فکر و همت کودک ۱۶۶

عظمت محمد صلى الله عليه و آله در چهار بعد ۱۶۷

اما اقتدار جهانی محمد صلى الله عليه و آله ۱۷۰

کشورگیری و فتح اسلامی ۱۷۴

اما ناحیه دوم که اعلی از این است ۱۷۷

محمد صلى الله عليه و آله در ناحیه سومین و عظمت ۱۸۲

در ناحیه چهارم ۱۹۰

مدرسهٔ تواضع سرافرازان ۲۰۱

پیغمبر صلی الله علیه و آله و دوشیدن حیوان شیرده ۲۰۳

وراثت شجرهٔ نور ۲۰۴

دو یوسف ۲۱۷

شجرهٔ نور پر از شاخه های بلند ۲۲۱

سخن هارون الرشید دربارهٔ این حدیث خیرالناس ۲۲۷

ص: ۹

شجره نور و شاخساران ۲۳۱

سلیم بن قیس هلالی ۲۳۲

حسین عظمت علیه السلام از جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله همه گونه و هر گونه مواریث گرانمایی دارد ۲۳۵

باب اولادها و ذریتها و احوالهم ۲۳۸

و فضلهم و انهم من اولاد الرسول صلی الله علیه و آله حقیقه ۲۳۸

باب فضائلها و مناقبها ۲۳۹

قضیه یحیی بن یعمر عامری زیر تیغ جلاد حجاج بن یوسف ۲۳۹

مبارزه سعید بن جبیر با حجاج ۲۴۳

ارث خون و خوی از فاطمه علیها السلام ۲۵۷

حذیفه و ابن مسعود ۲۵۷

حدیث دیگر از مذاکره امام رضا علیه السلام با برادرش زید النار در خصائص فاطمه علیها السلام ۲۶۰

تعلیم انضباط کودک به طور شدید ۲۶۷

سخن کوتاه ۲۷۶

تجلی «علی اعلی» در خانه فاطمه علیها السلام با دست محبت بر سر حسین علیه السلام که او را سید الشهداء کرد ۲۷۹

حدیث مشکل در ترجمه و در فقه الحدیث ۲۷۹

اما قطعه اول ۲۸۱

تقریر درس از ما ۲۸۹

تجلی حق به صورت تمام ۲۹۷

سالار شهیدان این افتخار از چه سبب آمده ۳۰۴

سید الشهداء، از اولین و آخرین ۳۰۸

در تنوع، او فرد اول است ۳۰۸

در دمشق بر در خانه یزید ۳۰۹

قطعه تشریح دعای عرفه ۳۱۶

جلوه ای کرد حقیقت، گهری پیدا شد ۳۲۵

تضمین ابیات علامه اقبال از سید محمدحسین انوار ۳۲۶

ص: ۱۰

دوران زمین تا بروز زندگی ۳۳۱

اما پدر بزرگتر یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله ۳۳۹

کتاب ابن حزم و فاطمه ۳۴۵

فاطمه مادرش علیها السلام ۳۴۹

مسابقه خط نوشتن حسنین علیهما السلام دیدنی است ۳۵۰

زندگانی مشترک فاطمه علیها السلام با پیغمبر ۳۵۷

اما فاطمه مادرش ام الائمه ۳۵۷

فاطمه علیها السلام در حمایت از پیغمبر وارث خدیجه علیها السلام است ۳۵۷

تابلوی عجیبی از فکر فاطمه علیها السلام در تشریح دشمنی قریش ۳۶۴

گفتگوی فاطمه علیها السلام با غلامش ۳۶۷

لطف محمد صلی الله علیه و آله و تدابیر علی علیه السلام فریادرس بود ۳۷۶

بیماری خدیجه و وفات او ۳۸۰

وفات خدیجه ۳۸۲

عام الحزن ۳۸۳

فاطمه و ذکر علل بزرگ مبارزات قریش در کنج خانه برای غلامان و موالی ۳۸۵

تعلیمات حکمت های بلند در کنج خانه به غلامان ۳۸۸

دکتر، س «بنت الشاطی» باید بنویسد که زن است ۳۹۱

راه مخوف ۳۹۶

فاطمه آیا در وفات رقیه یا ام کلثوم به تشییع و نماز بر خواهر رفت ۴۰۷

موارد اختلاف روایت کافی با این روایت خرائج ۴۱۲

تشخص فاطمه علیها السلام و خواستاری ابوسفیان که پناهندگی سیاسی به مکه و اهالی مکه بدهد ۴۲۲

مکه خواستار است در سیاست به پناه فاطمه بانوی گزیده برود ۴۲۳

تفاوت فاطمه در دو روز، مقابل اوج و حضيض قدرت ۴۲۵

فاطمه علیها السلام در زندگانی مشترک با پیغمبر صلی الله علیه و آله ۴۲۶

موقع فتح در مکه ۴۳۵

فاطمه علیها السلام پرده برداری می کند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله غبار را از خود بشوید ۴۳۵

ص: ۱۱

گفتگوی فاطمه با ام هانی در این موقع ۴۳۹

مداخله فاطمه علیها السلام در این شکایت ۴۴۰

قاطعیت پیغمبر صلی الله علیه و آله ۴۴۱

قاطعیت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدود الهی ۴۴۲

اصالت عمل را در کوه صفا اعلان کرد ۴۴۶

خاطرات فاطمه علیها السلام از مکه و شعب دره کوه ۴۴۹

دو مرگ پیایی مرگ ابوطالب و مرگ خدیجه ۴۴۹

علی و جعفر متمم وجود او و فاطمه متمم وجود خدیجه بود ۴۵۶

خدیجه قسمتی از پیامبری محمد صلی الله علیه و آله بود ۴۶۱

در آخرین نگاه های خدیجه چه بود ۴۶۶

اسماء بنت عمیس را احضار کرد ۴۶۶

در آغاز دعوت در کوه صفا ۴۷۳

جنگ احد ۴۸۷

ضمداد و مرهم زخم چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست فاطمه علیها السلام ۴۸۷

فاطمه علیها السلام و گلاب پاش مجلس فاتحه ۴۹۱

گلاب پاش دیگر ۴۹۲

گلاب پاش دیگر ۴۹۶

گلاب پاش مجلس فاتحه ۴۹۶

گلاب پاش دیگر ۴۹۷

در خیمه فتح به جای همه این خاطرات ۴۹۷

فاطمه و علی با پیغمبر صلی الله علیه و آله ۵۰۱

رو به ذروه قوس صعود ۵۰۱

اما نکتۀ اولی ۵۲۱

محبت به پنج تن منجر به تقدیس عاشقانه شد ۵۲۶

سه کلمه پربهاء از مستشرق ماسینیون، کلمه اول ۵۲۶

اما زوجات طاهرات با پیغمبر صلی الله علیه و آله نیامدند ۵۳۳

ص: ۱۲

نقطه عطف ۵۵۹

افضل اند یعنی حق سروری دارند ۵۶۰

عدل است یا فوق عدل ۵۷۶

سرچشمه انفجار (يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا) ۵۸۲

فاطمه علیها السلام فرماندهی پدر خود پیغمبر صلی الله علیه و آله را بر صد هزار اردوی امن، باشکوهی بی نظیر می بیند ۵۹۱

فاطمه در عمره تمتع از احرام درآمده ولی رسول خدا و شوهرش در احرامند ۵۹۲

غدیر خم ۵۹۷

جایگاهی که نگهبانی آیین الهی به بر حق ترین مردم سپرده شد ۵۹۷

پاداش خلوص و ایمان و احتیاط بر اسلام ۵۹۹

ختم کلام کتاب الغدیر علامه امینی ۶۰۹

فاطمه علیها السلام مادری که گلوبند لؤلؤ لالا بر فرزندان نثار می کند اگر خط بنویسند ۶۱۱

حدیث نیک و بد ما نوشته خواهد شد ۶۵۷

و این ملامت سران کشورهای دیگر ۶۵۷

فصل یکم ۶۶۷

فصل دوم ۶۶۷

فصل سوم ۶۶۷

فصل چهارم ۶۶۸

تنبیه و توجیه ۶۶۸

کتابنامه ۶۸۱

فهرست کتبی که مؤلف، در ضمن کتب اصلی بدانها اشاره و استفاده نموده است ۶۹۹

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَثْنِي عَلَى اللَّهِ أَحْسَنَ الثَّنَاءِ وَأَحْمَدَهُ عَلَى السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ أَللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنُّبُوَّةِ وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعاً وَأَبْصَاراً وَأَفْنَدَةً فَاجْعَلْنَا مِنَ الشَّاكِرِينَ...

أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَضْيَحاً أَوْفَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلَ بَيْتِ أَبِيٍّ وَلَا أُؤْصَلُ وَلَا أَفْضَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي أَفْضَلَ الْجَزَاءِ. (١)

(قطعه ای از خطبه شب عاشورا)

«یا پرتوی از أشعة «حسین شهید» ارواحنا فداه»

در ظلمات آن شب هولناک

ص: ۱۵

افق اعلى

مولى الكونين

الامام العظيم ابو عبدالله الحسين عليه السلام

امام و عنصر امامت

وموكب جوانان بهشتى

شباب اهل الجنة

ص: ١٧

احادیث اهتمام پیغمبر صلی الله علیه و آله به تغذیه کودک، چون از میمونه بنت الحارث هلالیه و ام سلمه از ازواج النبی صلی الله علیه و آله رسیده، آن را در ردیف احادیث گردش کودک در حجرات طاهرات و متمم آن توان شمرد که بین بانوان است و چون بیشتر روایات آن از علی علیه السلام رسیده، این احادیث را می توان از رجال حساب کرد. بنابراین در مطلع جلد هفتم، از احادیث آن شروع می شود و احادیث تغذیه کودک، خود بابتی است مهم که شایسته است با احادیث آن در یک جلد یک کتاب گردد.

تغذیه کودک

(غذای النبوه صلی الله علیه و آله)

واهتمام پیغمبر صلی الله علیه و آله

به رساندن شیر و غذای کامل

به کودک

ص: ۱۹

ام سلمه رضی الله عنها (وبانوام المؤمنین میمونه بنت الحارث الهلالیه)

روایت شیر دوشیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حسین علیه السلام

حافظ شام ابن عساکر به اسناد(۱) متصل تا ابو زید اسدی در مراغه که از ابن

ص: ۲۱

۱- (۱) اخبرنا ابوالقاسم هبه الله بن عبدالله بن احمد (انا) ابوبکر الخطیب (انا) ابو طاهر ابراهیم بن محمّد بن عمر بن یحیی العلوی (انا) ابوالفضل محمّد بن عبدالله بن محمّد الشیبانی (نا) ابوزید محمد بن احمد بن سلامه الاسدی بالمراغه (نا) السری بن خزیمه بالسیری (نا) یزید بن هشام العبدی (نا) مسمع بن عبدالملک عن خالد بن طلیق عن ابيه عن جدته ام الجعد عن میمونه و ام سلمه زوجتی النبی صلی الله علیه و آله قالتا: استسقی الحسن فقام رسول الله صلی الله علیه و آله فجذع له فی غمز «غمز شاید تصحیف «غمز یا مغز» باشد که بزنی شیرده دوشیدنی باشد و خود غمز گوسفند و شتری است که زار و نزار است.» کان لهم، ثم اتاه به فقام الحسین فقال: اسقنيه یا ابت! فاعطاه الحسن. ثم جذع للحسین فسقاه، فقالت فاطمه علیها السلام: کان الحسن احبهما الیک؟

خزیمه در «ری» تا مسمع بن عبدالملک، مشهور به مسمع کردین، رئیس ایل بکر بن وائل تا بانو ام الجعد از میمونه و ام سلمه رضی الله عنهما، دو همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله هر دو تن بازگو کرده اند که: حسن علیه السلام کودکی بود و اظهار تشنگی کرد و آب طلب کرد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خود برخاست و بیرون شد در پی دوشیدنی که داشتند و برگشت، شیر آنچه دوشیده بود برای او آورد، لکن حسین علیه السلام که کوچک تر بود از جا برخاست و گفت: یا ابه! مرا با آن شیر سیراب کن، لکن پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را به حسن علیه السلام داد و سپس باز خارج شد برای حسین و دوشید. برای او هم آورد و او را هم سیراب کرد. پس فاطمه علیها السلام گفت: ای بابا! گوئیا حسن علیه السلام از این میان محبوب تر این دو تن است نزد تو؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله پاسخ فرمود: او جلوتر از این اظهار تشنگی کرده بود و گرنه من و تو و آن دو تن و این «راقد» که چشم بر هم نهاده خواب است، در مکان واحد در بهشت خواهیم بود.

معلوم می شود علی علیه السلام از کارهای زیاد، آن قدر خسته بوده که به زمین افتاده بوده و معلوم می شود که قضیه در شب بوده که غنوده بودند.

توضیح: میمونه ام المؤمنین در ولادت حسنین علیهما السلام در مدینه نبوده و تا سال هفتم هجرت که حسنین علیهما السلام پنج ساله و چهار ساله شدند، وی در

مکه بود و اینان در مدینه بزرگ می شدند. بلی، خواهرش ام الفضل لبابه کبری زوجه عباس، عهده دار پرورش حسین علیه السلام و رضاع و شیر او بوده.

ص: ۲۳

حادثه شیر دوشیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حسن علیه السلام و حسین علیه السلام به نفس نفیس، از این دو مادر بزرگ رسیده است

از نظر فقه الحدیث بهترین بحث روز مسأله تغذیه کودک است

ابوصالح المؤذن در اربعین - و ابن بطه در کتاب «ابانه» از علی علیه السلام و از ابوسعید خدری - و احمد بن حنبل در مسند العشره و فضائل الصحابه از عبدالرحمن بن الازرق از علی علیه السلام.

و جماعتی از ام سلمه و از میمونه دو مادر بزرگ (۱).

ص: ۲۴

۱- (۱) قد روی جماعه عن ام سلمه و عن میمونه (واللفظ له) عن علی علیه السلام قال: رأينا رسول الله صلى الله عليه و آله قد أدخل رجله في اللحاف أو الشعار فاستسقى الحسن عليه السلام فوثب النبي صلى الله عليه و آله الى منيحه لنا فمص من ضرعها فجعله في قدح ثم وضعه في يد الحسن فجعل الحسين عليه السلام يثب عليه و رسول الله صلى الله عليه و آله يمنعه، فقالت فاطمه عليها السلام: كانه أحبهما اليك يا رسول الله صلى الله عليه و آله. قال صلى الله عليه و آله: ما هو بأحبهما الي ولكن استسقى اول مره. وائي و اياك و هذين و هذا المنجدل، يوم القيمه في مكان واحد.

از امهات المؤمنین ازواج النبی صلی الله علیه و آله و لفظ از «بحار الأنوار» است.

از علی علیه السلام بازگو کرده گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدیم که پای خود را داخل در لحاف یا در شعاع یعنی ملافه روپوش لحاف کرده و نکرده به بستر استراحت رفته یا هنوز نرفته، در آن حال حسن از خواب بیدار شده، آب خواسته.

گوید: پس حسن آب آشامیدنی خواست گفت: مرا سیراب کنید.

معلوم می شود خوابیده بودند و رسول خدا صلی الله علیه و آله در بستر خود، آماده خواب بوده، نخواستند آنها را بیدار کند یا برانگیزد.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله از جا برجست، به سوی «منیحه» ای که داشتیم از پستان آن «منیحه» دوشید و آن را در قدحی ریخت، سپس آن را در دست حسن علیه السلام قرار

ص: ۲۵

داد، لکن حسین علیه السلام هم برخاست و دست دراز می کرد که آن را بگیرد، از جا می پرید برای آن و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را مانع می شد. پس فاطمه گفت: یا رسول الله! گوئیا او محبوب ترین این دو تن نزد تو می باشد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: او محبوب ترین آنان نزد من نیست، ولکن او برای اولین دفعه آب خواست که بنوشد بعد فرمود: من و تو و این دو تن طفل و این که روی زمین به خاک خوابیده، در روز رستاخیز در مکان واحد خواهیم بود.

توضیح: «منیحه» هر حیوان شیرده دوشیدنی؛ و همچنین هر درخت خرما یا باردار خوردنی؛ که اهل مدینه به مهاجرین وامی گذاشتند که از آن استفاده کنند تا هر مدت بخواهند و هر وقت نخواستند، آن را به صاحبش پس دهند، «منیحه» می نامند. منحه به معنی بخشش و رایگان است نهایت نه بخشش اصل، بلکه بخشش استفاده.

امروز بورس دانشگاهی را «منحه» می گویند، شبیه بورس تحصیلی که امروز مرسوم شده، مساعده به واردان دانشگاهی می دهند، اهل مدینه درخت نخله بارور و حیوان شیرده را به مهاجران تازه وارد وامی گذاشتند به این صورت.

در یک موقع ام ایمن عرض کرد: یا رسول الله! این نخله درخت خرما یا بارور را که به عنوان «منحه» برای استفاده از آن در ایام احتیاج به من واگذارده بودند، اکنون که دیگر من محتاج آن نیستم چه کنم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: به صاحبانش آن را رد کن.

تاج جامع الاصول از ابوهریره بازگو کرده که انصار (یعنی اهل مدینه) به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتند و پیشنهاد دادند که: درخت های نخل ما را تقسیم

کن بین ما و آنها (یعنی مهاجران تازه وارد) (بی سر و سامان).

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه. بلکه مؤنه بیل زدن و مخارج عمله و زحمت آب دادن و هراس کردن و گرد پاشی نخل، به عهده مهاجرین باشند و آنها شریک در تمر و میوه باشند؛ یعنی نه در اصله. مهاجرین گفتند: «سمعنا و اطعنا - شنیدیم و اطاعت کردیم.»

حیوان دوشیدنی شیرده هم همچین علوفه دادن و آب دادن و تر و خشک کردن جای حیوان با مهاجرین بوده و اصل آن از انصار، صاحبان اصلی آن باشد و در شیر آن شرکت می کردند.

بعد از فتح خیبر و بنی نضیر، سهمیه های کافی عمده به مهاجرین رسید، مهاجرین این گونه منحه های دار و درخت را مسترد کردند که در حدیث ام ایمن شنیدید.

و میمونه ام المؤمنین بعد از فتح خیبر که به سال ۶ بود در سال عمره القضا (سال ۷) به مدینه آمده که به منحه درختی احتیاج نداشتند.

ولکن منحه حیوان شیرده دوشیدنی خاتمه نیافته بوده و معلوم نیست این حادثه در چه تاریخی بوده، به هر حال حیوان دوشیدنی شیرده هم گاهی «ناقه» و گاهی «میش» و گاهی «بز» بوده و همه را «حلوبه» می گویند.

در حدیث مقداد گوید: ما مهاجرین که وارد مدینه می شدیم، انصار یعنی اهل مدینه بر سر ما که ما را به خانه خود ببرند تنازع می کردند، گوید: ما را ده نفر ده نفر تقسیم کرده بودند، هر دسته ده نفری در یک خانه بودیم، جز سعد بن عباده که شصت نفر برده بود و پذیرایی می کرد و ده نفر ما در سهمی بودیم که پیغمبر صلی الله علیه و آله با ما بود و یک رأس «بز» شیرده

دوشیدنی داشتیم که هر ده نفر، به نوبه از آن استفاده می کردیم.

مهاجرین دو هزار نفر بودند که چهارصد نفر آنها در صفه مسجد اصحاب صفه بودند، هزار و ششصد نفر دیگر تقسیم بودند بین منازل اهل مدینه.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در برگشت از تبوک که سال نهم بوده، همین که به مدینه نزدیک شد فرمود: این شهر طابه و این کوه احد؛ کوهی که ما را دوست می دارد و ما هم او را دوست می داریم، سپس فرمود: خیرانگیزترین خانه های انصار خانه های بنی نجار است و سپس خانه های بنی عبد الاشهل، سپس خانه های بنی حارث بن الخزرج، سپس دیار و خانه های بنی ساعده است و در همه خانه های انصار خیر هست. (۱)

پس سعد بن عباده رئیس بنی ساعده از عقب فرا رسید، ابو اسید خزرجی برای سعد بن عباده گزارش داد که ندیدی رسول خدا صلی الله علیه و آله دیار انصار را به خیر یاد کرد و ما را و دیار ما را در آخر قرار داد؛ سعد بن عباده تاخت تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را درک کرد و گفت: یا رسول الله! دیار انصار را به خیر یاد فرموده ای و دیار ما را آخر قرار داده ای؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا شما را کفایت نمی کند که از گزیده ها و خیار باشید.

تاج جامع الاصول: ۳/۳۴۶ در فضل سعد بن عباده رئیس خزرج رضی الله عنه همین حدیث را آورده تا گوید: سعد بن عباده گفت: (وی صاحب قدم در اسلام

ص: ۲۸

بود) گفت: من می بینم که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما تفضیل داده است.

به او گفته شد: شما را هم بر بسیاری از مردم تفضیل داده؛ این را شیخان هر دو و ترمذی آورده.

در هامش آورده که ابن سعد هر شب برای بیوت پیغمبر صلی الله علیه و آله طعامی می فرستاد و غالب آن ترید در قدح بزرگ یا قصعه بزرگ بود.

و گوید: قیس پسر سعد بن عباده برای رسول خدا صلی الله علیه و آله به منزله شرطه و مثل پلیس و آجودان حضور برای فرمانده قشون «امیر» بود، یعنی ملازم حضور بود.

باری هر چه بوده، بورس درخت نخله بارور و حیوان شیرده از اهل مدینه برای واردان تازه وارد، مهاجرین از اهل مکه و غیر مکه به قدری بوده که شهری را در داخل شهری راه دادند (تَبَوُّوا الدَّارَ وَ الْأَيْمَانَ) و در این مورد که میمونه زوج النبی قضیه شیر دوشیدن را از پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: به چند گونه تعبیر وارد شده؛ در این روایت که گذشت به صورت «فخرج له فی غمز کان لهم» آمده اگر غمز تصحیف کلمه «معز - یا - عنز» باشد، «عنز» همان ماده و انثی «معز» است که «بز» «ماده» باشد و شیربده بوده و اگر «غمز» در نسخه صحیح باشد، ناقه و ابل و غنم پست، از پا افتاده است. المنجد می گوید: الغمز: رذال المال من الابل و الغنم.

در روایت دیگری که از ابوفاخته مولای ام هانی رسیده لفظ «فقام

رسول الله الى قربه لنا فجعل يعصرها في القدح» (۱).

گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از جا برخاست به سوی مشکی که ما داشتیم آن را بفشرد در قدح؛ معلوم نکرده که مشک آب بوده یا مشک لبن و دوغ و ظاهراً لبن دوغ باشد و در روایت دیگر از عبدالرحمن ازرق آمده که: «فقام النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ لِنَا بَكِّي فَحَلَبَهَا فَدَرَّتْ» (۲) یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله از جا برخاست به سوی میش و آن را دوشید، از آن حیوان شیر سرازیر شد.

و در حدیث عبدالرحمن اودی آمده که: «فقام النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآلِهِ لِنَا فَمَسَحَ ضَرْعَهَا فَجَعَلَ يَحْلِبُهَا» (۳).

یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست به سوی حلوبه ای که داشتیم، بر پستان او دست مبارک مالید، سپس بنا کرد او را دوشیدن (الحديث)؛ و حلوبه و حلوب (المنجد) از ابل و غنم که حلب یعنی شیر می دهد.

و در روایت دیگر که باز ابن عساکر آورده می گوید:

دخل رسول الله صلى الله عليه وآله تا اینجا که گوید: «فاضطجع معهم» فاستسقى الحسن فقام الى لقوح فحلبها (۴) (المنجد) و اللقوح: الناقه الحلوب الغزيره اللبن... - یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و با آنها در رختخواب خود

ص: ۳۰

۱- (۱) المعجم الكبير: ۴۱/۳؛ تاريخ مدينة دمشق: ۱۶۲/۱۴.

۲- (۲) شرح احقاق الحق: ۶۸/۳۱؛ مجمع الزوائد: ۱۶۹/۹؛ كنز العمال: ۶۳۹/۱۳، حديث ۳۷۶۱۲.

۳- (۳) تاريخ مدينة دمشق: ۱۶۳/۱۴.

۴- (۴) شرح احقاق الحق: ۱۹۶/۲۶.

خواهید، وقتی حسن علیه السلام آب خواست پیغمبر صلی الله علیه و آله برخاست، به سوی ناقه شیرده پرشیری و آن را دوشید - (الحديث)

تغذیه کودک

فقه الحديث و فقه السیره

چند مسأله از این حدیث استنباط می شود، همه پیرامون اهمیت تغذیه کودک است.

مسأله اول: از قبیل این که شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله که در این موقع پیغمبر و رئیس مذهبی و سیاسی و اجتماعی است، به محض شنیدن صدای کودک به تشنگی و آب خواستن، منتظر نگذاشت که مادر کودک برخیزد یا پدر کودک، هر چند خسته است از خواب برخیزد و طفل را آرام کند، بلکه شخصاً از بستر استراحت خود برخاست؛ با این که تازه داخل رختخواب خود رفته و می خواست پا را دراز کند در داخل لحاف یا داخل ملافه روپوش لحاف، برخاست و به جای آب که کودک خواسته بود شیر برای او دوشیده آورد و معلوم است که شیر هر دو جنبه را دارد. هم تشنگی را فرو می نشاند و هم غذائیت دارد، پیغمبر صلی الله علیه و آله احتیاج بنیه طفل را آنقدر اهمیت داد که فوق خواسته طفل برای او آورد، طفل آب خواست، ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله شیر آورد؛ زیرا بنیه طفل سوخت و ساز بیشتری دارد و زود غذا را صرف می کند، چون هم باید «بدل ما يتحلل» به بدن برسد و هم مقداری اضافه بیاید که صرف رشد و نمو بدن و اعضای بدن طفل بشود، بدن تا بیست و پنج سالگی رشد دارد یعنی نمو به اعضا می دهد که به تناسب هر جهازی بر مقادیر او در طول و عرض و عمق افزوده می گردد و در سن وقوف یعنی کهولت، فقط به

قدر بدل ما يتحلل می رسد و در سنين شيخوخت کمتر از مقدار تحليل رفته می رسد؛ در سنين کودکی و جوانی تا بدن سه کیلویی نوزاد در آخر سن نمو به مقدار نود كيلو تا صد كيلو وزن در آید. غالباً کمبود غذا طفل را رنج می دهد لذا طفل می زارد و بدن رو به ذبول(۱) می رود، مادران کار آزموده سه ساعت به سه ساعت باید به دهان کودک، غذا را تجدید کنند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله که رئیس دولت اسلام است، متد تغذیه طفل را در این عمل خود که غیر عادی انجام داد تعلیم داد که خواب را بر چشم نازنین خود حرام کرد و جلال و وقار و حشمت را در این راه کنار گذاشت و از رختخواب ناز پا بیرون کشید و از غرفه خارج شد.

و در دوشیدن سعی فرمود که: دست بمالد تا پستان به شیر بیاید و بعد شیر را در قدح برای نزاکت و نظافت ریخت و اکتفا نکرد به همان لگن یا بادیه که شیر در آن دوشیده بود، بعد با همان سرعت گرفتار مدافعه خواهش برادر کوچک تر شد و او را قانع کرد، به دست او را پس می زد و گاهی او را ممانعت می نمود و نوبه ای او را کنار می زد، و تاره او را عقب می زد، با آن که او می جست و می جست، گاهی می فرمود: ای پسرک! عزیز برادرت پیش از تو آب خواسته، او را سیراب می کنیم و بعد تو را هم سیراب خواهیم کرد.

از این اهتمام معلوم می شود: اهمیت سوخت و ساز بدن طفل (متالوژی) نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آن قدر است که به قدری که آن یک، زودتر ابراز عطش کرده به

ص: ۳۲

۱- (۱) ذبول: پژمرده، لاغر شدن، خشکیدن.

همان قدر باید زودتر به فریاد او رسید، اگر چه دیگری عزیز باشد، بی تابی کند یا برنجد، حتی اگر در نظر مادر این منظره به سوء تعبیر، تعبیر شود.

مسأله دوم: آن که در درجه دوم بعد از آن طفل، باید همه اطفال دیگر کمبود و کسر تغذیه شان به عهده هر کس صدا به او می رسد و مطلع می گردد تأمین شود، آن هم از مواد صالحه تغذیه که مقدم بر همه شیر است. شیر و نان شیرینی و ذرت بو داده و دیگر نان ها کیک و بیسکویت همه مواد اولیه غذا را دارند، اما شیر مخلوطی است از مواد چربی و قند و نشاسته و املاح لازمه با آبی کافی که هم عطش را فرو می نشاند و هم گرسنگی را؛ و نسوج بدن همگی هر چه را لازم دارند از آن می گیرند و باید زنان خانه دار آن را در اختیار داشته باشند، اگر چه با عاریه خواستن حیوان پستاندار شیربده؛ زیرا مؤمن قوی بهتر از مؤمن ضعیف است.

روی این اصل در حدیثی آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله از ام سلمه مؤاخذه می کند که چرا گوسفند شیرده در خانه نداری، یعنی منحه بورس نگرفته ای.

بحار الأنوار با رمز (کا): (۱) علی از پدرش از حماد از حریر از ابی الجارود از ابی جعفر علیه السلام باز گو کرده، گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل بر ام سلمه رضی الله عنها شد (ظاهراً

ص: ۳۳

۱- (۱) (کا) بالاسناد، قال دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی ام سلمه رضی الله عنها فقال لها مالی؟ (مالک) لا اری فی بیتک البرکه، قالت: بلی و الحمد لله ان البرکه فی بیتی فقال: ان الله عزوجل انزل ثلاث برکات: الماء و النار و الشاه. «الکافی: ۵۴۵/۶، حدیث ۸؛ بحار الأنوار: ۲۲/۲۲۶، باب ۳، حدیث ۸»

در اول ازدواج) به ام سلمه فرمود: چرا در خانه تو برکت را نمی بینم.

ام سلمه گفت: بلی، برکت در خانه من هست، بحمدالله، یعنی تو که هستی همه چیز هست.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: خدا برکات را سه گانه نازل فرموده: آب و هیزم آتش و گوسفند، ظاهراً این اجازه ای است که منیحه تهیه کند و قبول کند. (۱)

مسأله سوم: باید برای تغذیه تمام کودکان شهر و مملکت متمکنان مدینه که مادر شهرها و مملکت ها است؛ از گوسفندهای شیری خود حتی عقب مانده ها (شاه غمز) میش ها و بزها تا ناقه های شیرده (لقوح) و حلوب خود را، رایگان در اختیار کودکان بی بنیه بگذارند و آنها هم رایگان بگیرند، اما مخارج آنها را به عهده بگیرند، همچنین درختان نخله های بارور را نیز رایگان در استفاده کودکان بگذارند، ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر امت این اصل را در بیعت عقبه بر عهده اهل مدینه نهاد که مأوی بدهند و دفاع کنند و نصرت کنند تا عده مهاجرین هر چه برسند؛ اگر چه به حجم زیاد، هزاران هزار در شهر خود راه بدهند.

مسأله چهارم: باید زنان از افزون طلبی و تجمل خود بگیرند و به رقابت و چشم و همچشمی خود خاتمه بدهند، ولی از اصول تغذیه کودکان نگاهند که کودکان رنج ببرند، باید در سفره سفری کودکان به سوی مدرسه، بلغه و آذوقه به اندازه کافی باشد، فاطمه علیها السلام در قضیه فدک شکوه از این داشت که نخله پدرم و سفره و نان سفره سفری بچه هایم را، این پسر ابی قحافه از من به زور و جبر

ص: ۳۴

۱- (۱) الکافی: ۵۴۵/۶، حدیث ۸؛ بحار الأنوار: ۲۲/۲۶، باب ۳، حدیث ۸.

می گیرد.

صلاح و اصلاح تغذیه نسل جوان را، به نام سلاح و اسلحه سربازان، فدا می کند، ندیده می گیرد.

یعنی با این که خودش که زادهٔ ابی قحافه است و دیده نسل آینده هر قافله، آیندهٔ بشر را توشه ای باید و زادی در سفره باید، دست کم به قدر «بلغه» که به منزل برسند و گرنه اگر غذا را بگیرند، احتکار بشود یا گرانفروشی یا کم فروشی در کار آید، دولت پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را برمی دارد و گرنه تازیانه (ای گرسنگان عالم متحد شوید) در کار می آید.

رهبران جمعیت به منزلهٔ ساربانان قافله اند و مرکب های قافله، اگر غذای کافی در آغاز گردنه از علوفه نخورند، در راه «قورکی»^(۱) می کنند و وا می مانند.

در این ره انبیاء چون ساربان

دلیل و هادی این کاروان اند

از آن ها سید یا گشته سالار

هما و اول هما و آخر در این کار

مسأله پنجم: از سیرهٔ مبارکه به دست آمد که: پیغمبر صلی الله علیه و آله تا اولی را سیراب نکرد، از قبول تقاضای دومی خودداری فرمود، بلکه دست او را که به طرف قدح می آمد کوتاه می کرد و رد می کرد. «یکفّه و یمنعه» استفاده می شود که در تقاضای خواربار و مواد تغذیه، باید مراعات ترتیب الاول فالاول بشود؛ تا اولی مانده

ص: ۳۵

۱- (۱) قورکی: بسیار گرسنه بودن، بغور، بغور کردن، سر و صدا کردن.

تقاضای دومین و سومین به عهده تعویق است و انضباط لازم است و گرنه عقده نفسی پدید می آید. البته با شرایط مساوی.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم فرمود: ما پنج نفر مساوی هستیم، بلی، اگر بیماری و ناتوانی در کار بود که مراعات اضعف لازم باشد، تکلیف آن است که مراعات آن جنبه هم بشود:

در بیمارستان ها غذای بیمارها را زودتر می دهند و آمبولانس حامل بیمار همین که آژیر کشید، راه برای او باز است و مراعات حق تقدم بر او لازم نیست.

و شاید سرعت پیغمبر صلی الله علیه و آله در اجابت طفل برای این جنبه است که خود اول خبر شده و استغاثه را شنید و در این صورت تأخیر روا نیست و گرنه از کمبود و کسری، در غذای طفل اختلالی در دستگاه گوارش و از ترشح اسید، زخم معده حاصل می شود و زخمی که به پیکر یک دستگاه گوارش وارد شود، همه دستگاه ها را زخمی می کند.

اینها از احکام مسأله حقوق اولاد است، اگر «فعل و سیره» هم زبان دار باشند و گرنه اگر محض عاطفه پدری باشد (هر چند این عاطفه مقدس است)، مصدر حکمی نخواهد شد.

باقی می ماند این که: اگر بالفرض طفلی دیگر بود، مثل طفل سلمی مولا آنها یا طفل خیره مولا ام سلمه که همان حسن بصری باشد و این طور استغاثه برای آب می کرد؛ آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله این طور به فریاد او می رسید؟ یا نه؟

ام سلمه را می گویند: گاه که مولا او «خیره» دستش به کاری گرفتار بود و

طفلش گریه می کرد. ام سلمه از خودش او را پستان به دهان می نهاد و می گویند: آن طفل همان حسن بصری است که از برکات پستان ام المؤمنین به آن مقام رسید. (۱)

باری، تغذیه کودک مهم است، ارتباط به مادران دارد و هم به پدران و هم به دولت و تعلیم پیغمبر را صلی الله علیه و آله باید دید چیست؟

ولی چون اولاد مطلقاً سومین رکن خاندان است، اسلام حمایت حقوق شرعی و اخلاقی را بر عهده والدین نهاده و آنان را مسئول از آن در برابر اجتماع قرار داده؛ و در درجه بعد به عهده دولت نهاده که پدر ملت است و چون خاندان، واحد اول هر اجتماع است.

از این جهت اسلام اهتمام در حق اولاد را، در هر مرحله از مراحل تکامل جسمی و روحی اوامری صادر فرموده و تعالیمی مقرر نموده.

و واحد نمونه را خدا، خاندان پیغمبر و عترت قرار داد و فرمود: (لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) ۲

اساس و پایه را از نظر روانی و روحی و نفسانی، روی اساس عزت نفس و آگاهی خویشتن و عفاف و طهارت ریشه قرار داد، ولی به محاذات آن در ناحیه بدن و جسم هم، امور جسمانی را که در تکمیل جسم و قوت بدن و صحت تن مدخلیت دارد، مدخلیت داده.

ص: ۳۷

۱- (۱) تفسیر نور الثقلین: ۳۳۰/۴، ذیل آیه ۱۶-۲۰، سوره سبأ.

افلاطون در مدینه فاضله، آن امور روحی، جملگی را به نام «موسیقی نفس» نامیده و این امور جسمانی را ژیمناستیک بدن.

بحث آن عوامل دوگانه در عهده جلد هفتم است که گردش طفل را در بین رجال به عهده دارد، اما در آن جلد که گردش کودک را در دائره ابیات و بیوت ازواج طاهرات پیغمبر صلی الله علیه و آله به عهده دارد. از امهات المؤمنین این دو تن از ازواج النبی صلی الله علیه و آله حدیث شیر دوشیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله را آورده اند.

بیشتر گفتگو از جانب علی علیه السلام رسیده که پدر امت است.

لذا اینجا حقوق طفل از نظر تغذیه وارد بحث شده، آری، حقوق رضاع قانونی فقط از دو سال بیشتر نیست؛ ولی تغذیه تا مادامی که نتواند طفل خود را اداره کند و استقلال ذاتی بیابد از نفقات واجبه است و بعد هم که وارد سواد جمعیت می شود، دولت اسلام، پدر است و اولاد، واجب النفقه پدر و مادرند و شیرغذای کامل است، نسل جدید کاروانی هستند از عقب می آیند و غذای آنها را در سفره نسل حاضر پیشقدم نهاده است.

و سیره رسول اعظم صلی الله علیه و آله در عمل به حقوق اولاد و بعد در وضع قانون احتکار و جلوگیری از کم فروشی و گرانفروشی، بهترین نمونه برای اجتماع و بهترین دستور و سرمشق برای دولت است.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله در ملاطفت با دو سبط بزرگوار معیار حق ابوت و رعایت تغذیه گرسنگان ملت است و تساوی بین اولاد از بهترین عوامل تربیت و تکمیل تربیت عادلانه است.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا دوست دارد تا شما به عدالت رفتار کنید با

اولاد خود، حتی در بوسیدن.

و باز می فرمود: عدالت بین اولاد را رعایت کنید حتی در نحله و عطیه؛ چنان که دوست دارید آنها هم بر ملاحظت بین شما، به عدالت رفتار کنند.

ولی این ملاحظت پیغمبر صلی الله علیه و آله از رختخواب پا شدن. اولاً: و لباس پوشیدن و از خانه بیرون رفتن. ثانیاً: و وارد شدن در خوابگاه حیوان شیرده، شبانه. ثالثاً: و دست بالا زدن به پستان حیوان. رابعاً: و دوشیدن شیر. خامساً: آن هم بعد از مسح پستان که حالت شیرآئی در حیوان پدید آید، آوردن آن برای کودک. سادساً: و در قدح ریختن. سابعاً: و مواظبت کردن که بنوشد و کس مزاحم او نشود. ثامناً: و تجدید مطلع کردن و تکرار همین هشت مرحله مجدداً برای طفل دیگر که مراحل به شانزده مرحله می رسد.

آن هم در شب تاریک، مکرر رفتن و آمدن که مشکل است، آنچه روز می شود رفت در شب یک پله مشکل تر است.

و از اینها مشکل تر قبول «منحه شیر» از دیگران و زیر بار رفتن بورس استفاده از پستان حیوان مردم، با تحمل مخارج و زحمات آن. آن هم در موردی که طفل بهانه شیر نگرفته، بلکه آب خواسته و لکن اهتمام به تغذیه کامل طفل و غذای کامل کودک این شیر را آورده، از دل ظلمات آب حیات بیرون آورده، اینها همه اهتمام آموزنده ای است؛ غذای رایگان به کودکان و اهمیت آن را آشکار می دارد.

و آیا این تعالیم عالی را چگونه باید تلقی کرد و یاران چگونه تلقی کردند؛ آدم ابوالبشر اگر خود نخورده بود و برای بنیه نوزادان نیازمند شیره جان را از بهشت می آورد، کلمات خدایی را تلقی کرده بود.

تأثیر این تعلیمات را در این سه بانو که این وضع را بازگو کرده اند بخواهید و بجویید.

در فاطمه علیها السلام چگونه؟ و در ام سلمه چگونه؟

و در میمونه بنت الحارث هلالیه چگونه؟

نیکو است که صورت های گوناگون این حادثه را نخست بنگریم.

شیخ الحفظ ابن عساکر در تاریخ شام چند صورتی را از آن آورده است و ما استطراداً آنها را ذکر می کنیم تا همه صور با دقائق آن در نظر آید.

ص: ۴۰

دو کودک خوابند و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بیتوته کرده کودکان آب خواستند

حافظ شام ابن عساکر به اسناد (۱) خود تا ابی فاخته مولی ام هانی بازگو کرده

ص: ۴۱

۱- (۱) اخبرنا ابوعلی الحداد فی کتابه، ثم اخبرنی ابوالقاسم بن السمرقندی (انا) یوسف بن الحسن قال: (انا) ابونعیم (نا) عبدالله بن جعفر (نا) یونس بن حبيب (نا) ابوداود (نا) عمرو بن ثابت عن ابيه عن ابی فاخته قال: قال علی علیه السلام: زارنا رسول الله صلی الله علیه و آله فبات عندنا و الحسن و الحسین نائمان، فاستسقی الحسن فقام رسول الله صلی الله علیه و آله. الی قربه لنا فجعل يعصرها فی القدح، ثم جاء یسقيه فتناول الحسین علیه السلام لیشرب فمنعه و بدأ بالحسن علیه السلام. فقالت فاطمه علیها السلام: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! كانه احبهما الیک فقال: لا. و لكنه استسقی اول مره. ثم قال رسول الله صلی الله علیه و آله: انی و ایاک و هذین و احسبه قال: و هذا الراقد (یعنی: علیاً علیه السلام) یوم القیمه فی مکان واحد. «تاریخ مدینه دمشق:

۱۶۲/۱۴»

گوید: علی علیه السلام بازگو کرده، فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله ما را زیارت کرد، افتخار زیارت داد و شب را نزد ما بیتوته کرد و حسن و حسین علیهما السلام در خواب غنوده بودند، پس حسن علیه السلام آب آشامیدن خواست. رسول خدا صلی الله علیه و آله قیام کرد به سوی مشکی که داشتیم رفت و همی آن را می فشرد در قلدح (به نظر می آید که از دوغ و حلیب و لبن بوده که می فشرده).

سپس باز آمد تا آن را به وی بیاشاماند، پس حسین علیه السلام برای آن قلدح دست آورد و دستش را به آن رساند، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را منع کرد و ابتدا به حسن علیه السلام نمود، فاطمه علیها السلام گفت: یا رسول الله! گوئیا او محبوب ترین این دو تن است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، ولکن او اولین مره خواستار شده و آب خوردن خواست.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من و تو و این دو فرزند و این راقد که چشم به خواب فرو دارد، روز قیامت در مکان واحد هستیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و علی در خوابگاه خوابیده حسن یا حسین آب خوردن خواست

حافظ شام به اسناد (۱) تا عبدالرحمن ازرق از علی علیه السلام بازگو کرده که علی علیه السلام گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و من به خواب در منامه، یعنی خوابگاه غنوده بودم، پس حسن علیه السلام یا حسین علیه السلام آب خوردن خواست.

گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله خود برخاست به سوی گوسفندی که داشتیم. (۲)

ص: ۴۳

۱- (۱) اخبرنا ابوعلی بن السبط (انا) ابو محمد الجوهری (ح) و اخبرنا ابوالقاسم بن الحصین (انا) ابو علی ابن المذهب قال: (انا) احمد بن جعفر (نا) عبدالله حدثنی ابی (نا) عفان (نا) معاذ بن معاذ (نا) قیس ابن الربیع عن ابی المقدام عن عبدالرحمن الازرق عن علی علیه السلام قال: دخل رسول الله صلی الله علیه و آله و انا نائم علی المنامه فاستسقی الحسن او الحسین قال: فقام النبی صلی الله علیه و آله الی شاه لنا بکی. «مسند احمد بن حنبل: ۱۰۱/۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۶۳/۱۴»

۲- (۲) عبارت نسخه (شاه لنا بکی) یعنی گوسفندی زار و نزار و آشفته حال به حدی که گریه آور بود، گریه خیز بود. و شاید تصحیف «شاه لنا بکر» باشد یعنی دست نخورده و کسی آن را ندوشیده، یعنی به نوبه های امروز کسی او را ندوشیده، یا از اصل دست نخورده، کس آن را ندوشیده (المنجد) بکر ایضا البقره الفتیة، شاید آن «شاه» درشت هیکل را تشبیه کرده به ماده گاوی جوان. فحلبها فدرت فجاء الآخر فنحاه النبی صلی الله علیه و آله فقالت فاطمه: یا رسول الله! کانه احبهما الیک؟ قال: لا. ولكنه استسقی قبله، ثم قال: انی و ایاک و هذین و هذا الراقد فی مکان واحد یوم القیمه، کذا قال: الازرق و قال غیره الاودی.

هنوز دست نخورده و کسی او را ندوشیده، پس آن را دوشید. پستان شیر فراوان ریخت. آن دیگر آمد، یعنی از فرزندان، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را کنار زد.

پس فاطمه علیه السلام گفت: مگر اولی محبوب ترین آنان نزد تو است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، ولکن او جلوتر از وی آب خواست.

سپس فرمود: تحقیقاً من و تو و این دو تن کودک و این خفته در مکان واحد خواهیم بود روز قیامت.

ص: ۴۴

علی خوابیده و پیغمبر صلی الله علیه و آله برای کودکان که تقاضای آب کرده اند پستان دوشیدنی حیوان را می نوازد و می دوشد

حافظ ابن عساکر از طریق دو واسطه با تحویل سند از عبدالرحمن اودی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام بازگو کرده گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر من داخل شد و من در منامه، خوابگاه در خواب بودم، پس حسن صلی الله علیه و آله و حسین صلی الله علیه و آله آب خوردن خواست.

گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از جا برخاست، به سوی حلوبه ای که ما داشتیم حیوان شیرده پرشیر، پس پستان او را مسح کرد (یعنی تا به شیر آید).

و به دوشیدن آن شروع کرد، پس آن دگر یعنی از فرزندان از جا جست و پیغمبر صلی الله علیه و آله دست جلوی او آورد او را پس می زد.

پس فاطمه گفت: یا رسول الله! گوئیا او محبوب ترین آن دو تا است نزد تو؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه، ولکن او جلوتر از این آب خوردن خواست.

سپس فرمود: به تحقیق که او یعنی خودش و تو و این دو فرزند و این راقد که چشمش به خواب است، روز قیامت در مکان واحد خواهند بود. (۱)

توضیح: شرح این تساوی در همین جلد ان شاءالله خواهد آمد.

ص: ۴۶

۱- (۱) اخبرناه ابوالقاسم بن السمرقندی (انا) عمر بن عبیدالله بن عمرو انبأ ابی عثمان (ح) اخبرنا ابو محمد بن طاووسی (انا) ابو الغنائم بن ابی عثمان قالوا: (انا) عبدالله بن عبیدالله ابن یحیی (نا) المحاملی (نا) الحسن الزعفرانی (نا) عفان (نا) معاذ بن معاذ (نا) قیس بن الربیع عن ابی المقدم عن عبدالرحمن الاودی عن علی علیه السلام قال: دخل علی رسول الله صلی الله علیه و آله و انا نائم فی المنامه، فاستسقی الحسن علیه السلام او الحسین علیه السلام. قال: فقام النبی صلی الله علیه و آله الی حلوبه لنا، فمسح ضرعها فجعل یحلبها فوثب الاخر، فجعل النبی صلی الله علیه و آله یكفه فقالت فاطمه: یا رسول الله! كانه احبهما الیک؟ قال: لا، ولكنه استسقی قبله، ثم قال: انه و ایاك و هذین و هذا الراقد یوم القیمه فی مكان واحد. «تاریخ مدینه دمشق: ۱۶۳/۱۴»

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام خوابید و ابل شیرده را دوشید

حافظ ابن عساکر به اسناد (۱) تا ابن المغازلی در اصفهان و ابوصالح در بغداد تا

ص: ۴۷

۱- (۱) اخبرنا ابوبکر محمد بن نصر بن ابوبکر اللفتوانی و ابوالفضل محمد بن عبدالواحد محمد بن المغازلی باصبهان و ابوصالح عبدالصمد بن عبدالرحمن ابن احمد الحنوی ببغداد قالوا (انا) رزق الله بن عبدالوهاب بن عبدالعزيز (انا) احمد بن محمد بن احمد بن حماد الواعظ (نا) علی بن محمد بن عبيد الحافظ (نا) محمد بن الحسين الحنینی (نا) ابراهيم بن محمد بن ميمون (نا) علی بن عابس عن ابی الحجاج عن عبدالرحمن بن زياد عن عبيدالله او عبدالله بن الحارث الحنینی (يشك). قال ابن عبيد و الصواب عبدالله بن الحرث عن ابی سعيد الخدری، قال: دخل رسول الله صلی الله علیه و آله علی علی و فاطمه و الحسن و الحسين عليهم السلام فاضطجع معهم فاستسقى الحسن، فقام الى لقوح فحلبها فاستسقى الحسين، فقال: يا بني! استسقى اخوك قبلك نسقيه ثم نسقيك، قالت فاطمه علیها السلام، كانه احبهما اليك يا رسول الله؟

ابوسعید خدری، بازگو کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله بر علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام داخل شد و آنجا در رختخواب خود وارد شد، یا سر بر بالین نهاد، پس حسن علیه السلام کودکانه آب آشامیدن را طلب کرد.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله از جا برخاست به سراغ لقوح (شتری شیرده و بارور) پس آن را دوشید، آنگاه حسین علیه السلام آب آشامیدنی طلبید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای پسرک عزیزم! برادرت پیش تراز تو آب طلبید، اینک او را سیراب می کنیم سپس تو را سیراب می کنیم.

فاطمه گفت: گوئیا مگر او محبوب ترین این دو است نزد تو، یا رسول الله؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه او محبوب ترین آنان نزد من است، محققاً من و تو و آن دو تن و این مضطجع که به پهلو خوابیده، در مکان واحد خواهیم بود روز قیامت.

به هر صورت، از برکت تعالیم پیغمبر صلی الله علیه و آله، اهل مدینه آن سماجت و گذشت و مواسات و مساوات را به عالم یاد دادند و زنان در خانه و بیت نبوت از سعه نظر به آن مقام والا رسیدند که شبیه قدس ملائکه است.

صدیقۀ طاهره در وصیت نامۀ خود از صدقات و اوقاف خود سهمی برای همه ازواج طاهرات، پدرش پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد، برای هر یک از آنان دوازده اوقیه و برای بانوان بنی هاشم هر کدام مثل آنان قرار داد.

و برای امامه دختر خواهرش از ابی العاص بن ربیع چیزی با آن که نان سفرۀ سفری فرزندان را از او به زور گرفتند. (۱)

این مرا افسرده می دارد که روزنامه ها به دست داده که هشتاد و پنج درصد فرزندان ایران با شیر گاوهای اروپا و آمریکا تغذیه می شوند و مادران از تغذیۀ

ص: ۴۹

طفل عزيز خود با شير خود كه مناسب ترين غذا براي بنيه طفل است سرباز مي زنند.

آن هم براي حفظ زيبايي خود، با اين كه طبيعت بدل ما يتحلل تهيه مي كند، هر امر طبيعي (چه در جذب شدني ها و چه در افرازات^(۱)) كه بايد از بدن بيرون ريخته شود) سبب تكميل جمال انسان است.

اما ام سلمه و ميمونه چون نامشان در روايت تغذيه كودك آمده و گوئيا خود از نزديك شاهد قضيه بوده اند كه پيغمبر صلي الله عليه و آله به جاي آب، براي كودكان خود حسن و حسين شير حاضر كرد و به نفس نفيس، مباشرت در تهيه شير از پستان حيوان دوشيدني شير بده را به عهده گرفت، آن هم در شب تاريخك از اين جهت گويي شرايط مادري كردن را در تغذيه كودكان، اين دو بانو بيشتر متوجه بوده اند.

به عكس عايشه از نظر سن احساس «مادري» در وجود او بيدار نشد.

پس نيكو مي آيد كه تاريخچه و ترجمه اين دو گونه شخصيت را تا آخر نفس حيات بياوريم.

ص: ۵۰

۱- (۱) افرازات: جدا شدني، فضولات بدن.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهمیت عاریه دادن بز دوشیدنی

«منیحه عنز» به مردم بی سامان

در این موقع مجله البعث الاسلامی هند لکنهو رسید، حدیثی در آن از رسول خدا صلی الله علیه و آله ضبط کرده اند که مرا به نشاط آورد، در آن حدیث می گوید:

فراهم کردن سرچشمه شیر و لبنیات برای مردم بی سر و سامان، از اهمیت زیاد آن قدر برخوردار است که آن در میان چهل گونه خصلت های خیر، از همه اعلی و برتر است.

متن حدیث: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

چهل خصلت است و اعلای آنها «منیحه عنزه» است، هیچ کس نیست که یکی از آنها را در عمل بیاورد به امید و رجا ثواب آنها و با تصدیق به موعود آنها، مگر آن که خداوند وی را به داخل بهشت می کند. (۱)

ص: ۵۱

۱- (۱) قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «اربعون خصله اعلاهن منیحه العنز، ما من عامل يعمل بخصله

در این حدیث از رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو می کند که چهل خصلت است و اعلای آنها بخشیدن بز دوشیدنی است؛ که هیچ عمل کننده ای نیست که عمل به خصلتی از آنها بکند به امید ثواب آن و تصدیق به موعود آن، مگر آن که خدا او را به آن، داخل بهشت می کند.

منیحه عنز را اعلای آنها قرار داد

چون عنز چشمه زاینده رود شیر است، اما ضآن که میش باشد در بهاران زود از شیردادن می ایستد و گاو ماده اگر چه از شیر نمی افتد، اما تهیه آذوقه آن مشکل است و گرنه گاوان شیر بده هستند که شبانه روز چهل لیتر شیر می دهند و آنها را با برق می دوشند و عنز در طبقات پایین مصغر آن گونه بقره اند؛ زیرا امکانات ما محدود است، این اعجوبه تعبیر است که در بلاغت بی نظیر خود این جمله را وسط جمله اول، بین کلام مبتدا و خبر آن آورد، گویی مبتدا را که گفت چهل خصلت است، فرصت را کم دید که بقیه قضیه را بگوید یا آن را به تعداد در شمار آورد؛ بلکه پیش از گفتن حکم و پیش از تعداد شمارش اعداد، فوری در درج کلام گنجانید که فرمود: این یک برابر همه آن چهل تا است و اعلای از همه آن چهل تا است، این شدت اهتمام است که کلام را ناتمام گذاشته و حکم را که تتمه بقیه کلام است نیاورده، همین که فرمود: چهل تا خصلت است فوری «پرانتر» آورد و در پرانتر فرمود:

اعلای آنها «منیحه العنز» است، عاریه بخشیدن بز دوشیدنی است که مبادا اهمیت «منیحه عنز» اگر در ضمن تعداد و شمارش آید، از قدرش کاسته شود یا در نظرها بی اهمیت آید، یا با اهمیتی کمتر از لایق جلوه کند، یا جلوه ای فرا خور خود نداشته باشد.

لذا فوری گفت: منیحه عنز اعلای آنها است.

نکته دیگر: آن که چهل تا را در این حدیث به شمارش نیاورد، گویی همه گفتگو فقط از این یک و برای این یکی بوده:

گر چه کلمه «اعلا» اگر بعد هم گفته می شد، مقدار اهمیت آن را معلوم می کرد. لفظ اعلا صیغه افعال تفضیل است.

در مردم شهرنشین که نه گل گندم دیده اند و نه چق چق آسیا.

شیر را خالص از زحمت دوشیدن از دست فروشنده به دست می آورند و احساس حس محبت و احسان نمی کنند.

لذا اهمیت آن محسوس نیست، اما همچنان که از دوشیدن شیر آسوده اند از احساس ورود به سرچشمه زاینده رود شیر و لبنیات هم محرومند.

گرچه از تعب دوشیدن و علوفه دادن هم آسوده اند.

اما در زندگانی ایلیاتی و عشایری و روستایی، دادن پستان پرشیر و سرچشمه شیرخیز و آب انداز آن به کسان و خاندان های محروم، لذت بی نهایت دارد، دولت و ثروت لایزال دیده می شود.

این بورس برای اشخاص محروم مهاجرین در مدینه، توأم با ایجاد امواج از سرچشمه محبت بود.

قرآن می گوید: (تَبَوُّوا الدَّارَ وَ الْإِيمَانَ) ۱ یعنی خانه های دل و خانه گل را به یاران دادند.

در روستایان همین که به یکدیگر می رسند، اول سؤال این است: تفقّد از طرف می کنند که آیا دوشیدنی دارید؟ و چند تا دارید، تا دهان و لب را به چه تازه کنند.

اگر به نظر آید که این موضوع، موضوع حقیر و کوچکی است، مگر بز شیرده اهمیتی دارد که در کتاب امام عظیم این قدر سخن از آن به میان آید؟

جواب آن که: کلمه مشهور ناپلئون را یاد آرید که می گفت:

مادری که گهواره کودکی را می جنباند، به آن ننگرید که در گهواره کودکی خرد است که می جنباند، بلکه به ملاحظه آتیه آن کودک گاهی کره زمین را می جنباند.

از این کلمه مختصر فشرده پاسخ را خواهید دریافت. بدین قرار که:

بز شیرده بز است و حقیر است، اما در حدیث به وصف منیحه برای او حساب باز کرده.

رنگ بخشش به خود گرفته که آن از حیوان سرچشمه لایزالی پستان خود، خاندانی را کوچک، اما آرواره افرادی قابل رشد و رو به تکامل را شیر می دهد، یعنی مایه حیاتی می دهد و گاهی آن فرد مثل طفل پیغمبر صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام و حسین علیه السلام است و همان طور که قطره قطره شیر می آید، از ذره ذره احساسات

طرفین افواجی از امواج محبت لدا(۱) شعاع می شود.

و شاید به نظر بیاید که این اهمیت موقتی بوده و برای پیغمبر صلی الله علیه و آله آواره و مهاجرین تازه وارد بوده و حکم دارای حکمتی است به حسب مکان معین و محدود یعنی شهر مدینه و به حسب زمان محدود معین ایام عسرت و سال عسرت که بنابراین حکم در قضیه حکم قضیه کلیه نیست که همه جا و در هر شرایطی باشد، بلکه قضیه جزئی است.

پاسخ آن که باز قضیه کلیه است که هر جا چنین باشد که «بز» حیوان شیرده رنگ بوس محصلان بردارد. همین اهمیت را دارد.

به علاوه احسانی که به همراه شیردادن بین دهنده و گیرنده متبادل می شود کم اهمیت تر از خود شیر نیست، آن احساسات بسیار پرارزش اند، آنها از این منابع لایزالی اند.

پس قضیه مثل «الکاتب متحرک الاصابع» حکم بر وصف عنوانی است که وصف «کاتب» باشد نه تنها شخص، اینجا هم حکم روی ذات حیوان نیامده که بگوییم حقیر است. بلکه روی وصف منیحه آمده که معنی واگذاری و احسان و در اختیار دادن سرچشمه زاینده رود است.

به علاوه از آن که اصل موضوع شیر و لبنیات را هم نباید حقیر شمرد.

شما اگر قطره آب یا قطره شیری که از پستان مادر به دهان کودک می ریزد؛ آن را به حساب پولی درآوردید که چیز پشیزی است، کسر حق آن نهاده اید مثل

ص: ۵۵

فرزندان که به طنز به مادر می گفتند: چند من شیر می خریم و به تو عوض می دهیم.

اگر قطره شیر مادر به نظر شما حقیر آید، شما نظر به تپش قلب مادر و گرمی دامن او نگردیده اید.

شما نظر سامی سماوی ندارید.

و بعلاوه از این دو جهت، باز هر آن پله فرودین کوچک باز پله ارتقا است.

پله های ارتقا اگر چه پایین باشند، چون مقدمه ارتقا به پله های بلندند و وسیله صعود به سطح پشت بام مرتفع بلند هستند، پرارزش اند.

اما فسوسا و دریغا که از بدآموزی های نکبت خیز،

در وطن ما ایران به بهانه آن که بز حیوان پرآزاری است با «سم های خود» ریشه علف ها را از زمین درمی آورد، دولت های نابالغ ما حکم دادند در سراسر کشور، بزها را از دایره حیات بیرون راندند و نخواندند که شخم زدن زمین به وسیله سم این حیوان پربرکت، بته های علف را نیز بهتر پرورش می دهد.

ما پس از آن گرفتار کمبود لبنیات شدیم؛ تا دولت مجبور شد مواد لبنیات را از خارج وارد کند.

پنیر استرالیائی بلغاری و گوشت یخ زده برای مسلمانان آوردند تا کوس رسوائی ما زده و طاس از پشت بام افتاد، خواسته یا نخواسته با خشکاندن منابع طبیعی خداداد، چشمه های آب خیز معیشت را خشکانیدند، حتی قنات ها و کاریزها را خشکاندند تا کشور را صنعتی کنند، با آن که از آهن و فولاد قطره ای آب در نمی آید و از کارگاه صنعت یک قطره مهر و عاطفه نمی جوشد.

تقسیم چنین شد:

این استر چموش لگد زن از آن من

آن گربه مصاحب بابا از آن تو(۱)

از دست دیگران چه شکایت کند کسی

سیلی به دست خویش زند بر قفای خویش

چندین چراغ دارد و بی راهه می رود

بگذار تا بیفتد و ببیند سزای خویش(۲)

سؤال: آیا سند حدیث معتبر است؟

مجله، آن را از عبدالله بن عمروعاص آورده است.

پاسخ آن که: عبدالله بن عمروعاص، پدر را به جانب علی علیه السلام می کشاند و محمد برادرش به طرف معاویه.

عبدالله بن عمروعاص از رسول خدا صلی الله علیه و آله. (از احادیثی که اجازه نوشتن آنها را گرفته بود) دارای صحیفه ای است که آن را به نام صحیفه صادق می نامند.

ابوهریره می گفت: هیچ کس به قدر من از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله برنگرفته، مگر عبدالله بن عمروعاص چون او می نوشت.

عبدالله بن عمروعاص در مسجد الحرام اشاره به امام حسین علیه السلام کرد و به

ص: ۵۷

۱- (۱) وحشی بافقی کرمانی.

۲- (۲) سعدی شیرازی.

همنشین خود گفت: امروز آن که در آسمان‌ها محبوب آسمان‌ها است، این حسین بن علی علیه السلام است.

راوی واسطه شد که بین او و امام حسین علیه السلام تماسی برقرار گردد. امام علیه السلام فرمود: اگر تو به این معتقد هستی، پس چرا در صفین با ما جنگیدی؟

گفت: چه کنم، زورم به پدرم نرسید و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود از پدر اطاعت کنم.

باقی ماند: اهمیت دادن این دو تن از همسران پیغمبر صلی الله علیه و آله ازواج النبی صلی الله علیه و آله به ضبط کردن حدیث شیر دوشیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله به نفس نفیس، در دل شب از بستر استراحت برای کودک که گواه بر بینش و بصیرت کامل آنان در امر رضاع و ارضاع کودک و تغذیه آن و بر اهتمام آنها به ضبط حدیث آن.

بنابراین باید رویه این دو بانوی خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله را رسیدگی کرد تا فهمید که بسی اهتمام داشته اند به اخذ حدیث؛ از حجره طاهره فاطمه علیها السلام و ضبط حدیث با قوه حافظه خویشتن و وضع شبانه کودکانشان؟ و باز اهمی داشته اند به رساندن آن حدیث.

به روایت متعدد مثل بانو ام الجعد در روایت اول و عبدالرحمن ابی الازرق در روایت دوم؛ و ابی فاخته در روایت سوم و عبدالرحمن اودی در روایت چهارم و ابوسعید خدری در روایت پنجمین.

همسر محترم پیغمبر صلی الله علیه و آله میمونه هلالیه ام المؤمنین، آخرین زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله

زوجه با میمنت و خوش میمنت از مکه به سال بین صلح حدیبیه

(در ششمین سال)

و بین سال فتح مکه (در هشتمین سال) به حرم سرای پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و حسین علیه السلام در این وقت سه ساله و اندکی بیشتر بود، پس دوران رضاع و شیرخوردن و اسم گذاری و ولادت آنها را در مدینه درک نکرده است.

لکن شرایط مادری را به طور وافر و افزون دارد.

اواخر سال هفتم هجری پیغمبر صلی الله علیه و آله گرامی با این سیده میمونه بنت الحارث هلالی تزویج کرد، نام این بانو (بزه) نیکوکار بود و به واسطه میمنت فتح مکه و دخول سپاه مسلمین در مکه، بعد از هفت سال آن را به فال نیک گرفته.

پیغمبر صلی الله علیه و آله نام او را میمونه نهاد، یعنی از خوشقدمی او فال زدند. (۱)

ص: ۵۹

۱- (۱) زوجات النبی صلی الله علیه و آله: ۱۰۸.

ازدواج او در سال هفتم هجری شد در موقع ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله به مکه. پیغمبر صلی الله علیه و آله در این سال با لشکر مدینه برای انجام عمره القضاء وارد مکه شد، طبق تعهد سال قبل که قریش، رسول خدا صلی الله علیه و آله را با سپاه هایمان مانع از دخول شهر مکه شدند و صلح حدیبیه واقع شد و قرار شد که آن سال، رسول خدا صلی الله علیه و آله حج نکرده برگردد به مدینه و سال بعد که هفتمین سال هجرت باشد با جمعیت به حج عمره بیایند و سه روز قریش، شهر مکه را برای آنان خلوت کنند و همین طور شد، در آخرین ایام اقامت این سه روز، این بانوی مجلله بنی هلال به خواستگاری عباس بن عبدالمطلب شوهر خواهرش ام الفضل و مداخله جعفر طیار، شوهر خواهر دیگرش اسماء بنت عمیس به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد و به مدینه آمد و این آخرین ازدواج پیغمبر صلی الله علیه و آله است. وی زاهده عابده بود، عایشه درباره او گفت:

هله، آگاه باشید که: این بانو از پرهیزکارترین ما نسبت به خدا و صله رحم جوترین ما درباره ارحام بود.

کتاب زوجات النبی الطاهرات تألیف شیخ محمد محمود الصّواف می گوید:

در غزوة تبوک (۱) این میمونه در صفوف مجاهدان بود، زخمیان را مداوا می کرد و بیماران را مرهم می نهاد و جهاد می کرد در راه خدا حق جهاد؛ و گفته شده که میمونه رضی الله عنها اولین بانوئی بود که برای درمان مجروحان و

ص: ۶۰

۱- (۱) شاید یرموک باشد؛ زیرا در تبوک جنگی در پیش نیامد.

قیام به واجبات مجاهدان و سربازان دسته ای از بانوان تشکیل داد که کارشان در عرصه کرامت و مجد، ملازمت این درمانگاه بود.

و در این میدان جهادش، تیری به او اصابت کرد، از تیرباران دشمن در آن موقع که آب برای مصدومان و آسیب دیدگان می برد و نزدیک بود که او را بکشد اگر عنایت و لطف خدا نبود.

این بانوی با میمنت، خواهر لبابه کبری زوجه عباس رضی الله عنه عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و خانه عبدالله بن عباس رضی الله عنه است.

موسوعه آل النبی فصل سیزدهم می گوید:

میمونه بنت الحارث آخرین ازدواج پیغمبر صلی الله علیه و آله.

مسلمین بعد از مراجعت از حدیبیه به سال ششم که قریش آنها را مانع شدند از دخول در مکه عطف توجه به فتح خیبر کردند.

و در اثنای فتح خیبر آوارگان مهاجرین حبشه، تحت سرپرستی جعفر برگشتند، در مدینه خبر شدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خیبر است، آنها هم به خیبر آمدند و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نمی دانم به فتح خیبر من بیشتر شاد هستم یا به ورود جعفر.

بلی، صلح حدیبیه هم راه را برای قبول اسلام باز کرده بود و خالد بن ولید با عمروعاص به مدینه آمده اسلام آورده بودند؛ و مسلمانان فکرشان همگی مصروف عهدنامه صلح حدیبیه بود که آخر سال ششم عقد قرار داد آن بسته شد که محمّد و اصحابش به سال بعد آن به مکه بیایند و سه روز شهر برای آنها خلوت باشد و از اسلحه غیر از سیوف و شمشیرها، آن هم در غلاف، با آنها

نباشد.

در آن میان مهاجرین که مکه را رها کرده و به مدینه هجرت کرده بودند و همه در اندیشه و خواب و خیالشان عودت مجدد به وطن سابق، ام القری معطوف بود، خود را تصور می کردند که به سرزمین وطن بازگشته اند و به طواف بیت العتیق مشغولند. و چشم و دل ها را از دیدگاه عهد کودکی و آرامگاه اجدادی پر کرده اند.

چون سالیان دراز ممتدی است، از آن روزی که از این شهر و دیار خود اخراج شده اند حائل قوی بین آنان با خانه کعبه که خدا آن را مشابه و امن قرار داده و مردم از هر زاویه عمیق به سوی او می آیند واقع شده؛ همین که شتابان در سال گذشته (ششم هجرت) سعی کردند که به قصد عمره و عبادت، نه جنگ و ستیز به مکه آیند و تا چند مرحله ای مکه رسیدند، قریش مانع شدند و آنها را از مسجد الحرام بازداشتند، هر چند بالاخره قبول کردند که راه بدهند که مسلمین سال بعد، دیگر بار بیایند.

روزها به درازا می گذشت و شب ها طولانی به نظر می آمد تا سال چرخید و منادی پیغمبر صلی الله علیه و آله ندا در داد که: مردم آماده حرکت به سوی مکه شوند.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله سوار ناقه «القصواء» شد و دو هزار نفر به تبع سوار شدند و با شوق و شوری روانه زیارت خانه ای شدند که خدا در آن عبادت شده.

دل ها در تپش بود، پر می زد به آن سرزمین که گهواره و موطن و تفریحگاه آنان بود.

و دورنمای قریه مبارکه (مولد و زادگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله و فرودگاه وحی) به دیده

آنها پدید می آمد که رؤیت آن بسی شورافزا و با غلغله بود.

و صدای حدی ساربانان به آسمان برآمده.

آنها را بشارت به روز موعود می داد و پیشاپیش همه، عبدالله بن رواحه بود که مهار ناقه «قصوی» را گرفته و حدی را برای ساربانان و شتربانان انشاد می کرد.

به این مضمون: (۱)

۱ - راه بدهید: ای کافرکیشان! راه را برای او باز بگذارید.

۲ - باز بگذارید که همه خیر در رسول او است.

۳ - ای پروردگارا! من مؤمنم به گفتار او.

۴ - در قبول آن حق خدا را می شناسم.

تا ایمن داخل مکه شدند که ایمن طواف کنند و ایمن سر بتراشند و موها کوتاه کنند و بیم از کس نداشته باشند.

و کفار مکه مشرکان شهر را خلوت کرده، جلای وطن کرده در سه روز به طوری که احدی از آنها در شهر نبود، مسلمین آیه و عده حق را به صدق تلاوت می کردند.

(لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الَّذِي إِذْ أَنْتُمْ تُخْرَجُونَ مِنْهُ كَمَا كُنْتُمْ تُخْرَجُونَ مِنْ مَكَّةَ مُتَمَرِّدِينَ فَكُنْتُمْ عَلَى الْكُفْرِ كَالْبُنْيَانِ إِذْ نَادَى الْقَوْمُ لَنْبَأُ لَنْبَأٍ سَخِرَ بِكُمْ وَالَّذِينَ لَا تُحِطُونَ بِمَا لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِذْ يَبْعَثُ الرَّسُولَ طَائِفًا مِّنْهُمْ لِيَقُومُوا عَلَىٰ أَعْقَابِهِمْ لِيَعْلَمُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَئِنَّمْ كَانَ لَكُمْ كِتَابٌ تُذَكَّرُ بِهِ لَقَدْ أُتِيَ كِتَابًا فَانصَبُوا عَلَىٰ سَاقٍ لَّئِن لَّمْ يَأْتُواكُم بَبَيِّنَاتٍ مِّنْ رَبِّكُمْ فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ إِنَّكَ إِن كُنْتَ تُرِيدُ إِذْ يَمُوتُ الْإِنْسَانُ لَعْنَةً لَّعْنَةُ الْبَاطِلِ يُرِيدُ كَيْدًا فَيُكَلِّمُ الْوَسِيْلَةَ الْغَابِطَةَ أَنَّهَا أَخْبَرَتْ بِالْحَقِّ وَأَنَّ اللَّهَ فَاعْلَمُ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ

ص: ۶۳

۱- (۱) خلوا بنی الکفار عن سبیلہم خلوا افکل الخیر فی رسولہ یا رب انی مؤمن بقیلہا عرف حق اللہ فی قبولہ

سپس افواج دو هزار نفر مسلمین به یک صدا خروش برکشیدند:

«لَبِيْكَ اللّٰهُمَّ لَبِيْكَ لَا شَرِيْكَ لَكَ لَبِيْكَ.»

به طوری که صدا در کوه های مکه پیچید، از همه سوی شهر صدای خروش «لَبِيْكَ اللّٰهُمَّ لَبِيْكَ» طنین می افکند و لرزه بر در و دیوار می افکند.

و زمین زیر پای مشرکان که خیمه بیرون شهر بلد الامین بلد الحرام زده بودند تا بعد از سه روز که محمّد و همراهانش بروند، آنها به جای خود در شهر برگردند؛ می لرزید از صدای لبیک همگانی یاران محمّد صلی الله علیه و آله، احساس می کردند که کوه های گنگ سر به فلک کشیده، گوئیا دارد از هیبت و جلال و هراس از هم می پاشد و به دنبال آن پیای صدای دعا از ساحت حرم بلند بود به صدای خروش

«لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيْكَ لَهُ، صَدَقَ وَعْدُهُ وَنَصَرَ عَبْدُهُ وَهَزَمَ الْاِحْزَابَ وَحْدَهُ.» (۱)

یعنی جز خدای یگانه معبودی نیست، تنها او و تنها او است، وعده خود را صدق درآورد و بنده خود را نصرت و پیروزی داد و ارتش و سپاه و جنود خود را عزت داد و احزاب را خود به تنهایی درهم شکست.

این غلغله و هیاهو، خدا می داند با دل مردم چه می کرد؟

ص: ۶۴

مردم مکه همه یقین کردند که پیروزی با محمد است و روز پیروزی بزرگ برای مؤمنان فرا رسیده، این منظره رستاخیز آسا در اهالی مکه کار سحر را کرد، دل ها را برد، اما در سران سرکش قریش از مهابت و رعب و اما در طبقات توده مردم:

از دلربایی خصوصی با عاطفه و ذره پروری سال پیش که محمد صلی الله علیه و آله وقتی از دخول شهر مکه ممنوع شد و با صلحنامه حدیبیه به مدینه برگشت و خیبر را فتح کرد، آب و ملک خیبر بر اهل مدینه تقسیم گردید و مقادیر شمش های طلا که از خیبر به دست آمد؛ محمد صلی الله علیه و آله آنها را به مکه و فقرای مکه اختصاص داد و بار شتر کرده به سوی مکه فرستاد که به توسط سه تن از اشراف مکه بر مردم قحطی زده مکه تقسیم شود، مکه گرفتار خشکسالی شده بود.

ولی ابوسفیان از آن سه تن قبول کرد و پخش کرد.

صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو، قبول نکردند.

آن بزرگواری دل مردم را برد، خاصه در میان آنان که کسان آنها در زمره مسلمین درآمده و امروز فاتحانه وارد مکه شده اند.

خالد بن ولید از آنان بود که برادرش ولید بن ولید جزء جوان مردان مسلمین بود.

از جمله بانویی از گرامی ترین خاندان های مکه، دل او به هوای محمد صلی الله علیه و آله پر می زند.

این بانو نامش «بره» یعنی نیکوکار است، پیغمبر صلی الله علیه و آله به واسطه این مقدماتی فال نیک زده، قدم او را با میمنت شمرده، نامش را میمونه گذارد.

وی دختر حارث بن حزن هلالیه از قبیله بنی هلال است.

یکی از آن چهار خواهران که در حق آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چهار خواهران مؤمنات، یکی از آن چهار خواهر شقیقه او، از پدر و مادرش لبابه کبری ام الفضل بنت الحارث هلالیه همسر عباس بن عبدالمطلب، وی اولین بانوی است که بعد از خدیجه ایمان آورد و آن بانویی است که برای تاریخ اسلام این افتخار را نگه داشته که ابولهب را که جسورانه داخل منزل عباس شد و مولای او «ابورافع» را که اسلام آورده بود به زمین زده و بر او افتاد، همی او را می زد که چرا اسلام آورده، ام الفضل ناتوانی نکرد برخاست، عمودی در آنجا بود برداشت و بر تارک سر ابولهب زد که سر او شکست و شکاف منکری برداشت.

سخت استخوان شکست و ام الفضل همی گفت: او را مستضعف گیر آورده بودی، اینک که سالار سر او را غائب دیدی؟

ابولهب برخاست ذلیلانه پا به فرار گذاشت و پس از این مضاربه هفت روز بیشتر زنده نماند که خدا سیاه زخم را بر او مسلط کرد که او را کشت. (۱)

آن دو خواهر دیگر یکی این «بره» از جانب مادرش یکی اسماء بنت عمیس خثعمیه است و دیگری خواهرش سلمی خثعمیه زوجه حمزه سیدالشهداء، قتل احد است.

اما اسماء بنت عمیس خثعمیه زوجه جعفر بن ابی طالب جعفر طیار، ذی الجناحین و مادر عبدالله جعفر داماد امیرالمؤمنین بر زینب کبری بانوی قهرمانه

ص: ۶۶

اسماء بعد از شهادت جعفر طیار در جنگ موته (دو سال بعد) به ازدواج ابو بکر در آمد و محمد بن ابی ابکر را خدا به او داد و بعد از ابوبکر افتخار همسری امام علی بن ابی طالب علیه السلام را یافت و برای او «یحیی» را آورد.

و مادر همه، هند دختر عوف بن زهیر بن الحارث بود که در حق او گفته اند: خوشبخت ترین بانو از جهت داماد اوست. (۱)

دامادهای او رسول خدا صلی الله علیه و آله و حمزه سید الشهداء و جعفر طیار و امام علی بن ابی طالب و ابوبکر صدیق و عباس بن عبدالمطلب و ولید بن مغیره مخزومی، پدر خالد بن ولید بودند.

این هند غیر از این دامادهای مشخص، دامادهای دیگرش هم مشخص بودند مثل: ولید بن مغیره مخزومی است که زوجه او لبابه صغری هلالیه مادر خالد بن ولید سردار فاتح شام بود.

و دیگر از دامادهایش، ابی بن خلف جمحی بود که شوهر خواهرش عصماء دختر حارث هلالیه، مادر «ابان» بود.

و داماد دیگرش، زیاد بن عبدالله بن مالک هلالی شوهر عزه بنت الحارث هلالیه. (۲)

که تماس دست پیغمبر صلی الله علیه و آله یا بوسه پیغمبر صلی الله علیه و آله گاهی موجب ظهور نوری در

۱- (۱) السمط الثمین: ۱۱۳؛ الاستیعاب: ۴/۱۹۱۵.

۲- (۲) الاستیعاب: ۴/۱۹۱۵؛ السمط الثمین: ۱۱۵.

چهره طرف می گردیده ذکر کرده.

پسر خواهر میمونه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله و زیاد بن عبدالله بن مالک از بنی هلال وقتی با نمایندگان «داد» از قبیله بنی هلال به مدینه آمدند، سال وفود نمایندگان، سال نهم هجری بوده و او بر خاله اش میمونه بنت الحارث وارد شد و با رسول خدا به مسجد آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسجد دست به سر و صورت او کشید و به همین سبب، نوری در سیمای او پدید آمد که برای همیشه بود (ظاهراً باید پسر زیاد باشد، به هر صورت این بانو «میمونه» در آن موقع در سن ۲۶ سالگی بود و بیوه ابورهم بن عبدالعزی قرشی عامری بود).^(۱)

بزه به خواهر تنی خود «ام الفضل» رسانید که دلش چه می خواهد؟ یعنی همسری محمد را می خواهد که سالار سرش باشد، خواهر هم این راز را با شوهر خود عباس بن عبدالمطلب در میان نهاد و اختیار او را در دست عباس و انهاد و عباس هم در حمل رسالت چنین که قبیله بنی هلال را سرافراز کند و برای دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم پشتیبانی از آنها ساخته باشد کوتاهی نکرد و فوراً به پیشگاه پسر برادر مشرف شد و با او درباره این بانو نیکوکار (بزه) گفتگو کرد و پیشنهاد داد که با او ازدواج کند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله اجابت کرد و صداق او را چهارصد درهم قرار داد و پسر عم خود جعفر طیار را که شوهر خواهرش اسماء بنت خثعمیه بود، برای خواستگاری و اجرای خطبه روانه کرد.

ص: ۶۸

۱- (۱) السیره النبویه: ۱۰۶۱/۴؛ الاستیعاب: ۱۹۱۶/۴ (در نام شوهرش اختلاف است)؛ سمط الثمین: ۱۱۵.

و در روایتی آمده که این «بَرّه بنت حارث» هلالیه، همان زنی است که قرآن از او یاد می کند که نفس خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله بخشید و آیه مبارکه درباره اش نازل شد. (۱)

این ازدواج هنوز به اقتران نرسیده، مدت مهلت سه روزه عهدنامه حدیبیه به سر رسید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله دوست می داشت که اگر اهل مکه (مکیان) مهلت بدهند تا این ازدواج و اقتران صورت بگیرد، ولیمه دهد؛ تا بتواند از این مهلت بر مدت اقامت بیفزاید؛ تا بلکه اسلام از سلوک حسنه پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمین در نفوس کفاری که هنوز از عناد و ستیزه و حسد به زبان اقرار نیاورده اند جا بگیرد و تمکین یابد.

ولکن عصر روز سوم دو تن نمایندگان مردم مکه، حویطب بن عبدالعزی و سهیل بن عمرو «اعلم» آمدند و خواستار شدند که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سپاه از شهر بیرون رود، چون مدت تمام شده و به سر آمده طبق نص عهدنامه. (۲)

پیغمبر صلی الله علیه و آله از در مسالمت به آنها پیشنهاد داد که باکی بر شما نیست که اگر واگذارید که من عروسی را در شهر شما و بین شما بگذرانم و برای شما ولیمه اطعام کنم، لکن آن دو نفر نماینده نپذیرفتند، چون درک

ص: ۶۹

۱- (۱) احزاب (۳۳): ۵۰؛ (وَ امْرَأَةٌ مُؤْمِنَةٌ اِنْ وَهَبْتَ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ)؛ الاستیعاب: ۱۹۱۶/۴-۱۹۱۷.

۲- (۲) نص عهدنامه این بود که محمّد و اصحابش آن سال (ششم) برگردد و وارد مکه نشود، سپس با اصحابش سال آینده داخل شود و سه روز فقط اقامت کند. «السیره الحلبیه: ۷۸۰/۲-۷۸۱؛ السیره النبویه، ابن کثیر: ۴۳۳/۳»

کردند که با انعقاد مجلس ولیمه از جانب محمد، دیگر بی درنگ ابواب شهر به روی محمد و اسلام باز خواهد شد یا اگر چند روز دیگر اقامت مسلمین طول بکشد، علیهذا جواب نامساعدی گستاخانه گفتند ما را حاجتی و نیازی به طعام و ولیمه تو نیست، بیرون رو از شهر ما.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به حسب وفای به عهد تسلیم شد و اعلان رحیل در مسلمین داده شد که پیش از غروب باید مسلمین از شهر خارج شده باشند و ابورافع مولای خود و امین خود را به جا گذاشتند که عروس را از عقب سر بیاورد. (۱)

عروس (بزه) به مصاحبت و ملازمت مولی رسول خدا صلی الله علیه و آله در «سرف» نزدیک «تنعیم» از عقب سر رسیدند، در آن بقعه مبارکه اقتران حاصل شد.

سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله با این بانو منصرف شده به مدینه برگشتند و این بانو را به مناسبت میمنت و خوش قدمی که ازدواج با او در این وقت درخشان اتفاق افتاد که بعد از هفت سال به ام القری برای اولین دفعه با همه اصحاب وارد شدند و ایمن و آسوده اعمال عمره القضاء را به جا آوردند و افق جنوب از طرف مکه به روی مسلمین باز شد، چنان که به واسطه فتح خیر افق شمال هم باز شد.

این بانو داخل خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله شد، با زندگی مسالمت آمیز بلکه کارآمد، زیاده طلبی نداشت، قناعت داشت، به جای افزون طلبی اکتفا کرد

ص: ۷۰

۱- (۱) البدایه و النهایه، ابن کثیر: ۲۶۱/۴؛ تاریخ الاسلام: ۴۶۰/۲-۴۶۱؛ السمط الثمین: ۱۱۴.

از دنیا به نعمت اسلام که خدا آن را به شرف افتخار ازدواج با پیغمبر صلی الله علیه و آله به او ارزانی فرمود؛ این آخرین ازدواج پیغمبر صلی الله علیه و آله است، وی به قراری که عایشه اعتراف کرد نسبت به مقام ربوبی، پرهیزکارترین آن بانوان و نسبت به ارحام صله رحم جوترین آنها بود و در عین حال کارآمد بود.

کتاب زوجات النبی الطاهرات تألیف شیخ محمّد محمود الصواف گوید: در غزوة تبوک که به سال نهم واقع شد، خارج از مرز عربستان در تبوک که سیصد کیلومتر دورتر از مدینه است و داخل مرز شامات است، این بانو در صفوف مجاهدان بود، زخمیان را مرهم می نهاد و بیماران را مداوا می نمود و در راه خدا جهاد می کرد حق جهاد.

و گفته شده که: میمونه اولین بانویی بود که دسته ای از بانوان تشکیل داد برای دوا و درمان مجروحان و زخمیان و قیام به واجبات مجاهدان و سربازان اسلام؛ و این دسته بانوان کارشان ملازمت این درمانگاه بود.

سفرهایی که بانوان به همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله می آمدند به حکم قرعه بود، جز سال حجه الوداع که سال دهم بود و همه زنان زوجات طاهرات همراه بودند و زهرا علیها السلام هم بود، اما سال هشتم فتح مکه ام سلمه بوده و زهرا علیها السلام هم بوده.

چنان که در سال ششم حدیبیه ام سلمه همراه بود و این بانو هنوز جزء ازواج طاهرات نیامده و در سلک آنان وارد نگردیده بود و در مکه بود.

اما در غزوة تبوک که به سمت شمال مدینه رفتند، این بانو همراه بوده (خدا دانا است).

در این میدان جهادش تیری به او اصابت کرد از تیرهای دشمن، در آن موقع که آب برای مصدومان و آسیب دیدگان می برد و نزدیک بود که او را بکشد، اگر عنایت و لطف خدا نبود؛ این قضیه را شیخ محمد محمود الصّواف در کتاب زوجات النبی الطاهرات ذکر کرده و خدا دانا است.

موسوعه آل النبی می گوید: این بانو در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله زندگانی مسالمت آمیز داشت و اکتفا می کرد به شرف ازدواج همسری با پیغمبر صلی الله علیه و آله و نعمت اسلام و بی شک از گزند رشک بر عایشه و سپس بر ماریه قبطیه مادر ابراهیم آسوده نبود، هر دو او را گزند می داد.

چون اولی حظّ بیشتری از محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خود اختصاص داده و دومی صاحب فرزندى شده و شرف مادری برای ابراهیم پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را یافته بود.

باز شک نباید کرد در این که: وی هم مقاومت با عاطفه دست زن ها را نکرد که غیرت و رشک زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را به چموشی و سرکشی واداشت. و او هم در آن میان از زنان و داخل در آن کشمکش و خشم و هجران بود.

لکن مورخان اسلام و نویسندگان سیره، برای او هیچگونه دیگر غیر از این ننوشته اند که خصومتی را احداث کرده باشد یا مشاجره ای را در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله برافروخته باشد. آری، فقط این را ذکر کرده اند که: در بیماری اخیر رسول خدا صلی الله علیه و آله در مرض موت وقتی درد به پیغمبر زور آور شد و شدت کرد، در خانه او رضی الله عنها بود و او رضایت داد که رسول خدا صلی الله علیه و آله در بیماری، چون خود دوست دارد در حجره عایشه باشد، همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله به جوار رحمت

حق رفت، همواره میمونه تا زنده بود یاد از آن روز می کرد که چه مبارک روزی با میمنت بود که با رسول خدا صلی الله علیه و آله با هم بودیم.

و از عجایب اتفاقات زندگانی این بود که همواره دلش هوای سرزمین «سرف» را می کرد که اتفاق صحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله در آنجا دست داده بود؛ تا در وصیت خود قید کرده بود که در محل قبه و خیمه اش در آن سرزمین، دفن شود. اتفاقاً وفات او بعد از منتصف قرن اول هجری در سفر مکه در همان سرزمین واقع شد و همانجا او را در آرامگاهی که دوست می داشت خوابانند.

عایشه هووی او به یزید بن اصم گفت: میمونه وی پرهیزکارترین شخص ما و صله رحم جوترین شخص بین ما هووها بود.

یزید بن اصم بازگو کرده که: به استقبال عایشه که از مکه بازگشته بود من با پسر طلحه از خواهرش (خواهر عایشه) رفته بودیم و به باغی از باغستان های مدینه دست اندازی کرده بودیم، پس عایشه رو به پسر خواهر خود کرد او را همی ملامت کرد، سپس رو به من کرد و مرا موعظه های بلیغ نمود سپس گفت: آیا نمی دانی خدا تو را تا کجا آورده که تو را در خانه ای از خانه های پیامبرش وارد کرده... میمونه والله از دنیا رفته، افسار تو را به گردنت افکنده، تو را یله و رها کرده. هان! بدان که آن بانو به خدا قسم از پرهیزکارترین ما از خدا بود، در عین آن که به خویشاوندان صله رحم جوتر از همه بود.

سلام بر امّ المؤمنین میمونه، درود بر زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله باد.

میمونہ ام المؤمنین و فریاد اغاثہ ملہوفین از پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ در دل شب تاریک

سیرہ احمد زینی دحلان: ۸۷/۲ از طبرانی از حدیث میمونہ ام المؤمنین رضی اللہ عنہا روایت کردہ (۱) کہ ام المؤمنین میمونہ گفت:

ص: ۷۵

۱- (۱) روی الطبرانی «معجم الکبیر: ۴۳۴/۲۳» من حدیث میمونہ ام المؤمنین رضی اللہ عنہا قالت: بات عندی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ لیلہ فقام لیتوضاء للصلوہ فسمعتہ یقول فی متوضاه باللیل، لیبک! لیبک! لیبک! ثلاثاً - نصرت نصرت نصرت ثلاثاً، فلما خرج قلت: یا رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ! سمعتک تقول فی متوضئک: لیبک لیبک لیبک ثلاثاً نصرت نصرت بکر؛ قال زینی دحلان صاحب السیرہ: (و هذا علم من اعلام النبوه باهر، فاما انه اعلم بذلك بالوحی و علم ما تصوره الراجز فی نفسه او ان الراجز کان یرتجز و اسمع اللہ نبیہ کلامہ - و لما انقضی

شبى رسول خدا صلى الله عليه و آله نزد من بيتوته كرد، شب را به نيمه آورد، همين كه براى نماز شب برخاست، من شنيدم كه در متوضاء (يعنى) (وضوخانه) همى گفت: لبيك، لبيك، لبيك (سه مرتبه) (به نصرت تو اقدام شد، به نصرت تو اقدام شد، به نصرت تو اقدام شد) (وضوخانه سه مرتبه) همين كه بيرون آمد، من گفتم: يا رسول الله صلى الله عليه و آله! مى شنيدم كه در وضوخانه سه مرتبه مى گفتى: (لبيك، لبيك، لبيك، به نصرت تو اقدام شد، به نصرت تو اقدام شد، به نصرت تو اقدام شد؟)

گويى كه با انساني سخن مى گفتى؟ آيا كسى با تو بود؟

(اينان كه جواب لبيك به آنها گفتى كيانند و به نصرت آنها چگونه اقدام نموديد و مى نماييد؟)

فرمود: صدای استغاثه رجزخوان بنی کعب خزاعه از مکه به گوش من می آید که در مکه از قریش هجوم دیده اند و چنین می گویند که: قریش مکه در جنگ آنها با بنی بکر همدستی کرده اند و به آنها شبيخون زده اند و از آنها کشته اند، با این که قریش با هم و هم پیمانان ما «خزاعه» عهد صلح بسته بوده اند، ده ساله که شمشیر موقوف، اینک دو سال بیشتر نگذشته، عهد ما را شکسته اند؛ من قول نصرت به خزاعه هم پیمانان می دهم و آن را عمل انجام شده باید دانست.

ص: ۷۷

سیره می گوید: این معجزه ای است از نشانه های خیره کننده نبوت که یا با وحی اطلاع قبلی آن رسیده و به پیغمبر صلی الله علیه و آله اعلام شده است که آن چه «راجز» در رجز خود تصور و اندیشه نموده که بعد به مدینه بیاید و بگوید، الان پیغمبر صلی الله علیه و آله را وحی پیشاپیش آگاه کرده، یا آن که رجزخوان الان در مکه و حوالی مکه این رجزها را می خوانده، تظاهر می کرده اند و شعار می داده اند و خدا کلام او را به گوش پیغمبر صلی الله علیه و آله شنونده.

تا همین که پیکار بنی بکر که هم پیمانان قریش اند با خزاعه که هم پیمانان بنی هاشم اند، درگیر شد.

عمرو بن سالم خزاعی یکی از بنی کعب که بطنی از خزاعه هستند با چهل سوار شترسوار از مکه به مدینه آمدند، هشتاد فرسخ ده روز راه است، بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند، پیغمبر صلی الله علیه و آله را خبر دادند که: چه مصیبتی بر سرشان آمده، از پیغمبر صلی الله علیه و آله استنصار می کردند، نصرت می طلبیدند.

و پیش از قدوم آنان به سه روز پیغمبر صلی الله علیه و آله عایشه را دستور فرمود که توشه سفر و مایحتاج سفر را در این مسافت طولانی برای بین مکه و مدینه تهیه شده ببیند، محض اعتماد بر همان اطلاعات غیبی که خدا او را بر عهدشکنی قریش مطلع فرموده.

پیغمبر صلی الله علیه و آله عایشه را امر فرموده بود که: کسی را آگاه نکند تا ابوبکر بر عایشه وارد شد، پیش از آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آگاه فرموده باشد و با او مشاوره نموده باشد.

ابوبکر از عایشه پرسید که این تجهیزات چیست؟

عایشه گفت: نمی دانم.

ابوبکر گفت: اینک که زمان غزوه با بنی الاصفه یعنی روم نیست، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله کجا را اراده دارد؟

عایشه باز گفت: نمی دانم!

میمونه ام المؤمنین می گوید: پس از سه روز برجای خود اقامت کردیم، بعد از آن گفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

اینک رجز خواننده بنی کعب است.

سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله نماز صبح را روز سوم بر مردم گزارده بود که من صدای رجزخوان را شنیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله را با شعر خود صدا می زد و استغاثه می برد.

معلوم شد عمرو بن سالم، خود با همراهان رهسپار رو به ما دارند و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده اند، به حالی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد جلوس فرموده بود، شعر خود را انشاد کرده می سرود. (۱)

۱ - پروردگارا من در شعر خود محمد را صدا می زنم، آن هم پیمانان با پدران ما و پدر بزرگ خویش که پشتوانه ذخیره انبوه و پشتیبان پرمایه و پایه ما بوده، صدا می زنیم.

۲ - که قریش خلف کردند موعد تو را و میثاق مؤکد تو را نقض کردند.

ص: ۷۹

۱- (۱) این شهرها در تحریک فتح مکه با اشعار ابوتمام در فتح عموریه قیاس شود. السیف اصدق انباء من الکتب فی حدّه الحدّ بین الجدّ واللّعب یمیض الصفایح لاسود الصحائف فی متونهن جلاء الشکّ و الرّیب «مجمع الزوائد: ۱۶۲/۶؛ وفيات الاعیان: ۲۳/۲»

۳- و پنداشتند که تو احدی را صدا نمی زنی و در کداء^(۱) و گردنه، برای من کمین گذاشتند که خبر به تو نرسد.

۴- پس نصرت کن ما را، خدا تو را هدایت نماید.

نصرتی با پشتیبانی و دعوت کن از افواج عبادالله؛ تا بیایند به مدد ما.

۵- که در میان آنها رسول الله هم باشد، خود را از هر کار دیگر تجرید کرده تا به این کار پردازد.

او که اگر ستمی ببیند چهره را عبوس می کند.

۶- دشمن ما را در سرزمین و تیر به شیخون زدند و ما را کشتار کردند، در حالی که همه به تهجد بودیم، قرآن تلاوت می کردیم، در رکوع و سجود بودیم.

شعر او که تمام شد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: به نصرت تو اقدام شد.

و در روایتی گوید: پس پیغمبر صلی الله علیه و آله از جا برخاست عبا و ردا را به زمین می کشانید و همی گفت: یاری نبینم من اگر شما را نصرت ندهم به آن چه نفس خود را نصرت می دهم.

و در روایتی دارد که فرمود: «به حق آن کس که جان من به دست او است، از آنان دفاع می کنم به آنچه از نفس خویشتن و اهل بیت خویشتن دفاع می کنم.»^(۲)

و در روایتی دارد که: «چشم های پیغمبر صلی الله علیه و آله اشک افتاد و سرشک فرو

ص: ۸۰

۱- (۱) کداء: محله، ده، خانه.

۲- (۲) سبل الهدی و الرشاد: ۲۰۳/۵.

ریخت، وقتی شعر عمرو بن سالم را شنید و گفت: خزاعه از من است و من از خزاعه ام.»(۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله که غوث عالم است، روحیه اغاثه ملهوف و فریادرسی دادخواه در او چنان است که با بعد مکانی هشتاد فرسخ فاصله و بعد زمانی ده روزه (پیشاپیش) (صدای لیک لیک لیک). (به نصرت اقدام شد، به نصرت اقدام شد، به نصرت اقدام شد) از پیغمبر صلی الله علیه و آله به نیمه شب به آسمان برمی خاست (لطف تو ناگفته ما می شنود)

پس از کانال دیگری می شنیده که جواب می داده، علی الظاهر هنوز صدای استغاثه آنها به مدینه نرسیده و خودشان به حدود مدینه نرسیده، از آن کانال غیبی گفتگو و گفت و شنود پدید می آمده.

نکته دیگر آن که: ندای «منا شده» از شخص عمرو بن سالم خزاعی به پیغمبر صلی الله علیه و آله غایب می رسید و مورد تصویب واقع می شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آنها مؤاخذه نفرموده که استغاثه از غایب، شرک است و کفر است، وهابی ها از این مناشده آشکارا غفلت ننموده اند و حکم به تکفیر این دعا می کنند:

(یا محمد و یا علی انصرنا فانکما ناصرانا

و یا محمد و یا علی اکفیاننا فانکما کافیاننا) (۲) نکته سوم آن که: «این اغاثه ملهوف روحیه ثابت پیغمبر است که به اذن

ص: ۸۱

۱- (۱) سبل الهدی و الرشاد: ۲۰۳/۵.

۲- (۲) جمال الاسبوع: ۱۸۱.

الله ملكة ثابتة راسخه در قیامت هم ثابت است، بلکه در حیات برزخی هم ثابت است و منعی برای گوینده و شنونده و خواننده نیست، اما در قیامت و حتی از دم مردن می گفت: امتی امتی.

می فرمود: در قیامت عده ای از صحابه مرا به سوی آتش جهنم می کشند، من می گویم: خدایا اصحاب منند خطاب می رسد:

آری، اما تو نمی دانی، پس از تو اینان چه ها کرده اند؟»(۱)

و اما برزخ و حیات برزخی روایت کرده.(۲)

«بزار به سند صحیح از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه از پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «خدا را ملائکه ای هست که سیاح اند، به من امورات را یا هر خبر را ابلاغ می کنند.»

و از رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگو کرده گوید:

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حیات من خیر است، برای شما حدیث می کنید و

ص: ۸۲

۱- (۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۹۳/۱؛ صحیح مسلم: ۶۸/۷؛ مسند احمد بن حنبل: ۲۸۱/۳.

۲- (۲) وفاء الوفاء، سمهودی: ۱۳۵۳ و قد روی البزار بسند صحیح عن عبدالله بن مسعود رضی الله عنه من النبی صلی الله علیه و آله قال: ان لله ملائکه سیاحین یبلغونی عن امتی. قال و قال رسول الله صلی الله علیه و آله: حیاتی خیر لکم تحدثون و یحدث لکم و مماتی خیر لکم، تعرض علی اعمالکم، فان رأیت حسناً جمیلاً حمدت الله علی ذلک و ان رأیت غیر ذلک، استغفرت الله لکم. و ۱۳۵۲ - وقد قال صلی الله علیه و آله علمی بعد وفاتی کعلمی فی حیاتی - رواه الحافظ المنذری. «رفع المناره: ۱۲۷، السیره النبویه: ۵۴۷/۴؛ منهج الرشاد: ۵۶۴»

برای شما حدیث می شود؛ و وفات من هم خیر است برای شما، اعمال شما بر من عرضه می شود. پس هر چه را خیر بنگرم خدا را بر آن حمد می کنم و هر چه را شر دیدم آمرزش برای شما می طلبم.» (۱)

آن روحیه اغاثه که سه روز پیش از آمدن رجزخوان خزاعه در دل شب لیبک لیبک (سه مرتبه) (نصرت نصرت نصرت) می گوید: با مرگ در حیات برزخی تغییر نمی کند، ملکات نفسانی با مرگ تبدیل نمی شود، مرگ انتقال از نشأه ای به نشأه ای است، لا تبدیل لکلمه الله.

کل قیام و نهضت اسلام سرمایه اش همین روحیه پیغمبرش صلی الله علیه و آله بود که روحیه اغاثه ملهوف است.

از قضیه بنی خزاعه بنگرید و از حدیث

«من سمع رجلا ینادی یا للمسلمین فلم یجبه فلیس بمسلم.» (۲) (الحدیث)

هر کس بشنود که فریادخواهی داد می زند ای مسلمین! به فریاد برسید، پس آن را اجابت نکند، او مسلمان نیست.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه شخصی را دید که فریادرسی می کند، معلوم شد حکم بن هشام کالایی از او برده و قیمت و بهای آن را نپرداخته، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را برداشت به درب خانه ابوجهل رفت و در زد و او آمد، نهیب به او زد که قیمت متاع این شخص را پرداز ای اباجهل!

ص: ۸۳

۱- (۱) بحار الأنوار: ۵۵۱/۲۲، باب ۳، حدیث ۷.

۲- (۲) الکافی: ۱۶۴/۲، باب الاهتمام بأمور المسلمین، حدیث ۵؛ تهذیب الاحکام: ۱۷۵/۶، باب ۷۹، حدیث ۲۹.

گفت: بدیده، از اینجا نام او ابو جهل شد و گرنه ابوالحکم بود. (۱)

شاهد دیگر آن که: پیغمبر صلی الله علیه و آله در حلف الفضول داخل شد می فرمود: الان هم اگر مرا به این دعوت بخوانند، من در آن داخل می شوم، در خانه عبدالله بن جدعان بود.

حلف الفضول ان لایقر ببطن مکة ظالم (الجار و المعبر فیها آمن) (۲)

نکته دیگر آن که: شاید میمونه بنت الحارث هلالیه آن روحیه مداوای زخمیان و آب دادن به تشنگان را از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مثل این قضیه که از ندای شبانه پیغمبر صلی الله علیه و آله دیده بود، اقتباس کرده بود. مصاحبت با رهبران یک دم آن هم، کیمیائی است در تبدیل عنصر آدمی.

آن چه دیده بود، اقتباس کرده بود.

نکته دیگر: آنچه از روحیه امیرالمؤمنین علیه السلام در قضیه انبار و غارت سفیان بن عوف غامدی بر آن ظاهر شد، دلیل است که استنصار از روحیه علی هم به اذن الله صحیح است؛ (۳) چون علی علیه السلام خود قبسی از نور رسول الله صلی الله علیه و آله است و روحیه او هم اقتباس از روحیه اوست، علی نسخه طبق الاصل محمد است.

البته همه باید به اذن الله باشد.

ص: ۸۴

۱- (۱) السیره الحلبیه: ۵۰۷/۱.

۲- (۲) الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۴۱/۲.

۳- (۳) اعیان الشیعه: ۴۵۹/۳؛ الغارات: ۴۶۴/۲.

و غیاب و حضور در آن فرقی نمی کند.

کتاب امالی صدوق بازگو کرده که: «عمر بن الخطاب به شخصی که عیب جویی از علی علیه السلام کرد برآشفت و گفت: صاحب این قبر محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب است و علی پسر ابی طالب پسر عبدالمطلب است، انتقاص و عیب جویی تو از علی، این شخص را در قبر آزار می دهد.»^(۱)

به فتوای عمر اگر از علی علیه السلام انتقاص بشود، پیغمبر صلی الله علیه و آله در قبر آزرده می شود، پس خبر می شود که آزرده می شود.

پس گفته شیخ محمد بن عبدالوهاب محل نظر است که می گوید: پیمبران بعد از وفات از امت خود خبر ندارند و اگر از جنایات مردم مطلع شوند، همواره ناراحت خواهند بود و حال آن که آخرت دار استراحت است.

باری، از این کوه نور که در دل شب در افتتاح نماز و طهور، لیبیک به ستمدیدگان می گوید، استغاثه به معتصم خلیفه در فتح عموریه و آن حماسه ای که ۱۲ هزار سپاه مسلمین را از سامره با اسب ابلق تا عموریه با لیبیک پیش برد اقتباس شده؛ این حماسه ها قبسی از این کوه نور است و جرقه ای است از این کوه آتشفشان نور که با ده هزار سرباز در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله به فتح مکه شتافت.

لیبیک پیغمبر صلی الله علیه و آله در دل شب بین وضو و نماز سه مرتبه با سه مرتبه قول نصرت، این بانوی ام المؤمنین را میمونه بنت الحارث هلالیه را

ص: ۸۵

۱- (۱) الأمالی، شیخ صدوق: ۴۷۲.

آرامش داد که فریادرس به داد فرزندان ایمان و زادگان مؤمنان می رسد و این خیلی سریع تر از لبیک معتصم خلیفه در پاسخ ندای آن بانوی هاشمیه بود که در زندان عموریه فریاد زد: [\(۱\)](#) لبیک پیغمبر صلی الله علیه و آله در دنباله خود حرکت قشون را در ماه رمضان برای فتح مکه آورد، ماه رمضان و روزه آن فدای فریادرسی ستمدیدگان مسلمین شد و لبیک حاجیان هنوز موقع آن نرسیده این لبیک کار خود را کرد. لبیک حج مقدمه پرورش روح است. امام علیه السلام طواف خود را قطع کرد. برای اجابت حاجت مؤمن و فرمود: ثواب قضای حاجت مؤمن عشر و عشر و عشر تا ده مرتبه، بیش از طواف است.

این نجده و فریادرسی در روح میمونه ام المؤمنین طوفانی ایجاد کرد که حدیث آب دادن به سربازان تشنه و زخمی های جنگ از آن سرچشمه جوشید. حتی ضبط حدیث شیر دوشیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله به نفس نفیس، برای کودک که نیمه شب آب خواسته بود، از آن جوشید؛ زیرا تاریخ فتح مکه در رمضان سال هشتم هجری جلوتر از جنگ تبوک بود، شاید جلوتر از واقعه شیر دوشیدن شبانه برای کودکان تشنه هم بوده، ضبط حدیث و دقت در آن همگی حاصل و محصول این لبیک های روح پرور پیغمبر صلی الله علیه و آله است.

بلکه نهضت امام حسین علیه السلام هم در واقعه کربلا متعاقب استغاثه و فریادخواهی شیعیان عراق بود و امام در خطبه دفاعیه خود اشعار فرمود:

ص: ۸۶

۱- (۱) الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۴۸۰/۶.

«احین استصرختمونا والهین فاصرخناکم موجفین سلتم علینا سیفا لنا فی ایمانکم.»^(۱)

امام علیه السلام در التیماتوم خود به مادرانی که او را در دامن های طیب و طاهر خود بزرگ کرده و پرورش داده، می بالید. از آن جمله مادران همین میمونه بنت الحارث ام المؤمنین است که روحیه اغاثه و فریادرسی در سرشت خود داخل کرد و از سرشت خود حسین علیه السلام را پرورید.

سلام بر امّ المؤمنین میمونه

اما امّ سلمه و میمونه چون نامشان در روایت تغذیه کودک آمده و گوئیا خود از نزدیک مشاهده قضیه بوده اند که: پیغمبر صلی الله علیه و آله به جای آب برای کودکان خود حسن و حسین علیهما السلام شیر حاضر کرد و به نفس نفیس مباشرت تهیه شیر را از پستان حیوان دوشیدنی شیر بده، آن هم در شب تاریک به عهده گرفت.

از این جهت گویی شرایط مادری کردن را در تغذیه کودکان این دو بانو بیشتر متوجه بوده اند، نیکو می نماید که تاریخچه ترجمه این دو گونه شخصیت را تا آخر نفس حیات، ما بیاوریم، چون پیغمبر صلی الله علیه و آله مسیر حیات ام سلمه را فرمود که: به سوی خیر است و بنابراین «مسیر خیر»^(۲) را برای بانوان از روی یک نسخه وجود بانوئی که جامع سلوک او به سوی خیر تضمین شده است روشن می دارد، از

ص: ۸۷

۱- (۱) العوالم: ۲۵۲.

۲- (۲) الغدیر: ۱۷۰/۶.

تغذیه کودک نمونه «مثل اعلی» شروع شده و هم قدمی او با اعظم رجال در تمام مسیر حیات دیده شود که چگونه برای اشخاص اعلی و امثال علیا، مادرانه خدمت می کند.

ص: ۸۸

«انك على خير و خير»

(رسول خدا صلی الله علیه و آله)

قول رسول خدا صلی الله علیه و آله برای ام سلمه ام المومنین

(مسیر او را در زندگانی خبر می دهد)

موقعیت ام سلمه در بین ازواج طاهرین و در بین مسلمین متمیز و ممتاز بود، ام سلمه بر عمر ابن خطاب که به نمایندگی آمده و پیشنهاد داد که بانوان، مراجعات خود را دیگر به پیغمبر صلی الله علیه و آله نگویند و به نمایندگان مؤمنین (یعنی ابوبکر و عمر) بگویند و هر چه می خواهند از آنان بخواهند که پیغمبر صلی الله علیه و آله آزار نبیند.

ام سلمه نهیب به او زد و گفت: «این پیشنهاد قبول نیست، شگفتا از تو و عجباً از تو، ای پسر خطاب.

تو مداخله در هر کاری کرده ای؛ تا کنون که در صدد برآمده ای تا مداخله بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و همسران او هم بکنی.» (۱)

ص: ۸۹

۱- (۱) عجباً لك يا بن الخطاب! قد دخلت في كل شيء حتى تبغى ان تدخل بين رسول

این کلمه نشان می دهد که: به مقام و مکانت خود نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله اطمینان دارد و می بالد.

احادیث هم نشان می دهد که پیغمبر صلی الله علیه و آله وی را از اهل بیت می شمرد.

این حدیث گذشت که: روزی پیغمبر صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه رضی الله عنها بود و دختر ام سلمه زینب هم آنجا بود، ناگهان زهرا با دو فرزندش حسن و حسین علیهما السلام نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آمدند، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن دو فرزند را به خود چسبانید و گفت: رحمت خدا و برکات او بر شما باد اهل بیت: که خداوند حمید و مجید است، پس ام سلمه گریست، رسول خدا صلی الله علیه و آله نگاهی مشفقانه به او افکند و از او با اشفاق پرسید، تو را چه می گریزند؟

جواب داد که: یا رسول الله! تو آنان را مخصوص ساختی و مرا و دخترک مرا ندیده گرفتی. (۱)

ص: ۹۰

۱- (۱) کان رسول الله صلی الله علیه و آله عندنا يوماً و ابتها زینب هناك فجاءه الزهراء مع ولديها الحسن و الحسين عليها السلام فضمهما اليه، ثم قال: رحمه الله و برکاته عليكم اهل البيت انه حميد مجيد، فبکت ام سلمه فنظر اليها رسول الله صلی الله علیه و آله و سألهما فی حنوّ ما يبكيك؟ اجابت يا رسول الله خصصتهم و ترکنتی و ابنتی قال صلی الله علیه و آله: انک و ابنتک من اهل البيت. «ذخائل العقبی: ۲۳؛ شرح احقاق الحق: ۳۷۷/۱۸؛ کنز العمال: ۶۴۲/۱۳، حدیث ۳۷۶۲۵؛ تاریخ مدینه دمشق: ۲۰۹/۳»

کلمه تخصیص گواه است که نصیب اهل البیت از باب ندا نیست، بلکه از باب تخصیص است مثل (نحن العرب اسخی من بذل) پس مثل ذکر خاص بعد از عام است که ممکن است افراد عام هم منظور باشند. به وجه ایهام پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو و دختر تو هم از اهل بیت هستید. (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله در اعزاز و اکرام پسرش «سلمه» کار را به پایه ای رسانید که دختر عمویش حمزه سید الشهداء را، به ازدواج او داد.

دیگر آن که: وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه عایشه نازل می شد و عایشه به این امر بر زنان می بالید تا «ام سلمه دختر زاد الرکب» آمد، در آن موقع که پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد ام سلمه بود این آیه نازل شد.

(وَ آخِرُونَ اعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا عَسَى اللَّهُ أَنْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ) ۲

در سبب نزول این آیه حادثه ای را روایت می کنند که: پیغمبر صلی الله علیه و آله همین که در سال پنجم هجری با بنی قریظه پیکار کرد و آنها را محاصره کرد تا از محاصره به ستوه آمدند خدا در دل آنها رعبی افکند که نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله پیغام فرستادند که صحابی خود ابولبابه بن عبد المنذر را نزد آنها بفرستد تا با او مشورت کنند در کار خود، پیغمبر صلی الله علیه و آله وی را نزد آنان فرستاد، همین که او را

ص: ۹۱

دیدند به سوی او برخاستند و زنان آنان به خروش آمدند، با اطفال گریه بر روی او کردند تا وی را رقتی دست داد.

سپس از او پرسش کردند که: ای ابالبابه! آیا تو رأی می دهی که ما به حکم محمد صلی الله علیه و آله فرود آئیم؟

جواب داد: آری. و ذبح در کار است، اشاره به حلق و گلوگاه خود کرد. ولی پا جای پا نگذاشته بود که فهمید، خیانت به خدا و رسول او صلی الله علیه و آله کرده، از همانجا راه خود را گرفت و یکسر به مسجد رفت و خود را به عمودی از ستون های مسجد بست و گفت: من از اینجا نمی روم تا خدا توبه مرا از کار که به سر خود آورده ام و برای خود ساخته ام بپذیرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگشت، او را دیر شمرد، همین که خبر او را برای رسول خدا صلی الله علیه و آله بردند فرمود:

اگر نزد من آمده بود من برای او استغفار می کردم، اما اینک که خود، این کار را کرده، پس من نباید او را بند بگشایم تا خدا توبه او را بپذیرد.

سیره ابن هشام روایت کرده که: «ابو لبابه شش شبانه روز در قید آن ستون (جذع) بود.

همسر او در هر وقت نماز به سراغ او می آمد و او را برای نماز باز می کرد. سپس بعد از نماز، باز می آمد خود را به ستون می بست تا توبه ابولبابه هنگام سحرگاهان بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و در خانه ام سلمه رضی الله عنها بود.

ام سلمه وقتی صدای خنده رسول خدا صلی الله علیه و آله را شنید گفت:

یا رسول الله! از چه می خندید، خدا همیشه تو را خندان بدارد، دندان تو را به

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: توبه ابولبابه قبول شد.

ام سلمه گفت: آیا او را بشارت ندهم یا رسول الله! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، اگر می خواهی. پس ام سلمه بر درگاه حجره خود ایستاد و این حادثه پیش از آن بود که حجاب بر زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله امهات المؤمنین زده شده باشد.

ایستاد و گفت: ای ابالبابه بشارتت باد که خدا توبه تو را پذیرفت.

پس مردم که در مسجد بودند شوریدند که او را از قید آزاد کنند، لکن او ابا کرده گفت: نه به خدا، مگر تا رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد که به دست مبارک خود مرا از بند رها کند. (۱)

تا پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرون آمد به سوی نماز، او را آزاد کرد بند از او برداشت. (۲)

ص: ۹۳

-
- ۱- (۱) فقامت علی باب حجرتها و ذلك قبل ان يضرب الحجاب علی امهات المؤمنین فقالت: یا ابالبابه ابشر فقد تاب الله علیک. «السیره النبویه، ابن هشام: ۷۱۸/۳؛ تاریخ الاسلام، ذهبی: ۳۱۳/۲»
- ۲- (۲) تاریخ الطبری: ۲۴۶/۲-۲۴۷؛ السمط الثمین: ۱۶؛ بحار الأنوار: ۲۷۴/۲۰، باب ۱۷، حدیث ۲۸.

در سال ششم هجرت، ام سلمه رضی الله عنها هم احرام عمره را از ذوالحلیفه بست و با شوهر گرامی خود رسول خدا صلی الله علیه و آله برای عمره در سفرش به سوی مکه همراه بود، این رحیل همان بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله با مهاجرین و انصار و سایر اعراب که به آنان ملحق شدند، هزار و پانصد نفر مرد شدند و از بانوان ام سلمه و ام عماره و ام منیع و ام عامر اشهلیه همراه بودند.

ولی قریش مکه مانع شدند که محمد و پیروانش داخل بلد الحرام مکه شوند با این که هفتاد قربانی همراه آورده بود و معاهده ای در سر حد حرم بسته شد که از نظر مورخان، فتح مبین و پیروزی آشکار بود، با نمایندگان قریش سهیل بن عمرو حویطب بن عبدالعزی و مکرز بن حفص مصالحه کردند که امسال محمد و یاران برگردند و سپس سال آینده بیایند تا عرب در داستان ها نگویند که محمد به زور داخل بلد شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله هم برای آن که خونریزی نشود قبول فرمود، به امید آن که خیری برای مسلمین در آن باشد و دخول حرم بی قتال فراهم گردد.

برای ام سلمه رضی الله عنها در این صلح موقت دوری، پرارزش و جلیل بود که تاریخ

اسلام آن را فراموش نکرده و به نام او ثبت کرده و این بدین قرار بود که وقتی متن قرار داد و نص آن را برای اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله قرائت کردند ناراحت شدند، چون به گمان آنها حقوق مسلمانان کم گذاشته شده و حالیا که مسلمانان ظفرمندند و غالبند؛ نمونه ای از آن ناراحتی را بنگرید:

عمر بن خطاب همین که مشروع صلح و حدود و قیود آن تکمیل شد و فقط جای امضا باقی ماند، عمر از جا جست و نزد ابابکر آمد، از او می پرسید مگر او رسول خدا نیست؟

و آیا ما مسلمین نیستیم؟

و آیا دشمن ما مشرکین نیستند؟

ابوبکر در هر سؤالی جواب می داد: بلی.

پس عمر گفت: پس برای چه؟

در دین خود، ما این ذلت و بی اعتباری و پستی را به آنها بدهیم، ابوبکر او را برحذر داشت و سپس گفت: من شهادت می دهم که او رسول خدا است. عمر گفت و من هم شهادت می دهم که او رسول خدا است؛ سپس عمر روانه شد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و از او هم همان سؤال ها را پرسش کرد تا وقتی که رسید به این که گفت: پس چرا ما ذلت این بی اعتباری و پستی را به ایشان بدهیم در دین خود؟

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله او را پاسخ داد: که من بنده خدا و پیامبر اویم، هرگز امر

او را مخالفت نمی‌کنم و خدا هم مرا وانمی‌گذارد. (۱)

ولی کار بالا گرفت تا جائی که خطر ترمرد همه را تهدید می‌کرد و مسلمانان از غیظ و خشم نزدیک بود بترکنند، حتی این که پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرمود که: در همانجا قربانی را نحر کنند و همانجا سر بتراشند، البته اینجا حدیثیه سرحد حرم است.

مسلمانان نکردند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله سه دفعه تکرار کرد و معهدا حتی یک تن از مسلمانان برنخواست و اجابت نکرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله خشمگین برخاست و داخل در خیمه ام سلمه شد و به قفا دراز کشید.

ام سلمه گفت: یا رسول الله! تو را چه می‌شود، چند مرتبه سؤال کرد و پیغمبر از خشم او را جواب نمی‌داد.

سپس برای ام سلمه گفت که: مردم، از نافرمانی مردم چقدر رنج می‌برد و به ام سلمه گفت: مسلمین هلاک شدند، من امر کردم آنان را که قربانی‌ها را نحر کنند و سر بتراشند، آنان نکردند.

و در عبارتی دارد که فرمود:

عجبا ای ام سلمه! آیا نمی‌نگری به مردم که من آنها را به امری امر می‌دهم، آنها اقدام نمی‌کنند و آن کار را انجام نمی‌دهند، من به آنان گفتم: قربانی‌ها را نحر کنید. و سر بتراشید و از احرام درآید، مُحَلّ شوید.

احدی از آن مردم مرا در این کار اجابت نکردند، با این که آنان کلام مرا

ص: ۹۷

۱- (۱) عمر بعدها برای کفاره آن روز، غلامی آزاد کرد که مبادا به شک نزدیک شده بود.

می شنوند و چهره مرا نظاره می کردند.

ام سلمه گفت: یا رسول الله! آنها را هیچ نکوهش و ملامت مکن؛ چه آن که بر مغز آنها بار سنگینی وارد شده از این مشقتی که در این مصالحه بر خودت وارد آورده ای و از برگشت بدون فتح.

سپس از نظر مشورت عرض کرد: راه این است که خود به شخص شخیص بیرون آی و با هیچ کدام کلمه ای تکلم منما و قربانی های خود را نحر کن و حلاق را فرا خوان و سر خود را تراش.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به مشورت او گوش فرا داد، بیرون آمد و با احدی از آنان کلمه ای تکلم نکرد و شترهای قربانی خود را نحر کرد و بعد سر تراشید.

مسلمانان همین که این را دیدند خشم آلود برخاستند و قربانی ها را نحر کردند و سر تراشیدند.

سر همدیگر را تراشیدند و نزدیک بود که از خشم و غم و پشیمانی همدیگر را بکشند. (۱)

خصوص که طبق عهد و پیمان باید هر جوانی از قریش مسلمان شود و به مدینه برود، محمد آن را به قریش برگرداند.

و در همان روز جوانی از زندان مکیان فرار کرده و با زنجیر و پارلهنگ که بر پایش بود، دوان دوان از مکه تا به اردوگاه مسلمین خود را رسانید و خود را نفس زنان به خیمه صلح افکند.

ص: ۹۸

۱- (۱) المعجم الکبیر: ۱۳/۲۰؛ الدر المنثور: ۷۷/۶، سوره الفتح؛ صحیح البخاری: ۱۸۱/۳.

این جوان ابوجرول پسر همین سهیل بن عمرو است.

وقتی او به خیمه رسول خدا صلی الله علیه و آله خود را افکند که طرفین صلحنامه را امضا کرده بودند و برخاسته بودند که بروند، سهیل بن عمرو از خشم سر زنجیر پارلینگ پسر را گرفت و طبق عهدنامه باید محمد صلی الله علیه و آله او را تحویل بدهد، ابوجرول داد می کشید: یا رسول الله صلی الله علیه و آله! اگر مرا ببرند آزار می دهند و شکنجه می کنند، رسول شفاعت کرد نپذیرفتند، فرمود: مرکب صلح نامه هنوز تر است، گفتند: پس صلح را به هم می زنیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ابوجرول صبر کن، خدا برای تو فرج می دهد، ما معاهده ای کرده ایم که یک ماده آن این است هر جوانی از مکه مسلمان شود و به مدینه بیاید، محمد صلی الله علیه و آله او را پس بدهد.

ابوجرول را پدرش از خیمه بیرون کشید و از درخت های خاردار ترکه ای بر گرفت و بر تن ابوجرول می نواخت، مسلمین نگاه می کردند و اشک می ریختند و نمی توانستند کاری بکنند. (۱) جز آن که عمر به همراه ابوجرول پا به پا می آمد و آهسته به گوش او می گفت: این شمشیر من است، قبضه آن را به تو می دهم آن را از غلاف بکش و گردن این سگ را یعنی سهیل بن عمرو را بزن، لکن ابوجرول فغان می کرد و به زمین کشیده می شد و مسلمانان رج ایستاده می نگریستند و خون خود را می خوردند. (۲)

ص: ۹۹

۱- (۱) الدر المنثور: ۷۷/۶؛ سوره الفتح؛ صحیح البخاری: ۱۸۱/۳.

۲- (۲) السنن الکبری: ۲۲۷/۹.

ولی مسلمین که به مدینه برگشتند و با فتح خیبر از جانب شمال راه شان به شام باز شد و راه جنوب و مکه به واسطه صلح حدیبیه ایمن شد و مردم فوج فوج به اسلام رو آوردند، حتی خالد بن ولید سردار فاتح به مدینه رو کرد و در راه به عمروعاص برخورد که از مصر می آمد، عمروعاص هم او را موافقت کرده به مدینه آمدند و اسلام اختیار کردند. (۱)

و بعد از حدیبیه، افزون از چندان که تاکنون اسلام آورده بودند اسلام آوردند.

مسلمین عقل به سرشان برگشت، پس از این که مغلوب عواطف شده بودند و درک کردند که چه صلح با ارزشی و با اهمیتی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله انجام داد.

ام سلمه رضی الله عنها تا خیبر، هم

(۲)

البته پیغمبر صلی الله علیه و آله به حکم قرعه، زنان را در سفر همراه می برد و به همین وسیله در فتح خیبر که پس از این صلح حدیبیه واقع شد، ام سلمه رضی الله عنها را همراه برد.

کتاب ام سلمه تألیف محمّد زکی بیضون از سلسله حدیث الشهر - نشریه شیخ

ص: ۱۰۰

۱- (۱) الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۲/۲۳۰.

۲- (۲) خیبر در شمال غربی مدینه در ۱۵۰ کیلومتری واقع است، در سفر کنگره مؤتمر رابطه عالم اسلامی مکه به سال ۱۳۸۲ هـ - ما به دیدار آن رفتیم که از سلسله جبال دنباله کوه احد گذشتیم و بعد بیابان طولانی را طی کرده، به قلعه خیبر رسیدیم، قلعه بر بالای تپه ای مرتفع بود، بالفعل سکنه جنود و پادگان نظامی بود، بالا رفتن از تپه مشکل بود و بعد از پیچ و خم بر در قلعه ایستادیم، دیوارهای کهن داشت.

عبدالله سببى از كاظمين مى گويد: پيغمبر صلى الله عليه و آله بين زوجات طاهرات در سفرهايش نوبه مقرر مى داشت و در بسيارى از اين سفرها ام سلمه را در غزوات همراه مى برد.

و ام سلمه رضى الله عنها از شدت هشياري و بيداري، تمام جريانات را مواظب بود، آنچه از رسول خدا صلى الله عليه و آله صادر مى شد يا بين سپاه مسلمين جريان مى يافت دنبال مى كرد كه نقطه و خطى از او فوت نشود.

و در غزوة خيبر حتى اين نكته باريك از او فوت نگرديده كه صدای دفع ضربه شمشير را در دندان هاى مرحب خيبر به گوش خود شنيد، سفر حديبه را از اوديد، سفر خيبر متعاقب آن واقع شده.

وى در سفر عمره القضاء به سال هفتم كه بعد از خيبر و بعد از حديبه است همراه نبود، اما در سفر فتح مكه به سال هشتم و در سفر حجه الوداع به سال دهم، با همه زوجات به همراه پيغمبر صلى الله عليه و آله بودند.

ام سلمه رضى الله عنها در سفر فتح مكه

در سفر فتح مكه كه ده هزار سپاهيان اسلام در موكب همايوني بودند.

ام سلمه از زوجات طاهرات و فاطمه زهرا عليها السلام از بنات مطهرات همراه بودند، سپاه مسلمين كه به سوى مكه پيش مى رفتند، به سرمنز «نيق العقاب» كه رسيدند و بار افكنده بودند كه دو تن از سران مكه كه در قبائل قريش شخصيت ممتاز داشتند و سابقه سوء و پيشينه بدى با رسول خدا صلى الله عليه و آله داشتند، در عين آن كه نسبت خويشاوندى نزديك هم با رسول داشتند، در اين سرمنز رسيدند، آنان به هواى توبه و قبول اسلام آمده بودند و به قصد مدينه در حركت بودند و خبر از

ورود قوای نظامی ارتش اسلام داشتند.

«یکی از آنان پسرزاده عبدالمطلب است، به نام ابوسفیان پسر حرث بن عبدالمطلب که از شهبوران است و آن دگر دختر زاده عبدالمطلب است، به نام عبدالله پسر ابو امیه مخزومی برادر ام سلمه؛ از مادری از ام سلمه جدا است، مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب است و خود از شهبوران است، ولی با این نسبت نزدیک، باز به واسطه سابقه سوئی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله داشتند شرمسار بودند و هر دو تن پشت گرمی به ام سلمه دارند که در درگاه خانه اش ذوو الحاجات، هر چه از پیغمبر صلی الله علیه و آله می خواستند متوسل به او می شدند که با پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره آنها گفتگو کند و اینک: این دو شخصیت از اولاد عبدالمطلب از خانه و شهر و دیار، بیرون آمده، هستی را پشت سر نهاده، به سوی مدینه می تازند، در نیق الغراب به سپاه و اردوگاه مسلمین رسیدند، رفتند در درگاه رسول استیذان کردند که شرفیاب شوند، تقاضای آنها رد شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله اذن نداد.

آمدند از ام سلمه رضی الله عنها خواستار شدند که درباره امر آنها با پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتگو کند چون موقعیت و مقام ام سلمه رضی الله عنها را در پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله می دانستند.

و وقتی ام سلمه رضی الله عنها با پیغمبر درباره آنها گفتگو کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او گفت:

مرا حاجتی و نیازی به آنان نیست.

اما آن پسر عموی من، اسائه و بدی و آزار او به من رسیده و مرا آزار داده.

و اما آن پسر عمه من، عبدالله بن ابی امیه که هم پسر عمه من عاتکه و هم صهر من است، چون برادر تو است، او هم در مکه آن را گفت که گفت.

نکته ادبی اینجاست که: جهر به بعضی بی ادبی ها و گزندها حتی در روز

قدرت بر انتقام برازنده نیست، لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله مبهم آورد.

این سخن به یاران یعنی نواده های عبدالمطلب، ابوسفیان پسر حرث بن عبدالمطلب و عبدالله پسر عاتکه دختر عبدالمطلب رسید.

ابوسفیان گفت: به خدا سوگند! باید اذن بدهد مرا بپذیرد و گرنه دست این پسر را می گیرم و سر به بیابان می گذارم و در این زمین بی سر و ته می روم تا از تشنگی و گرسنگی بمیرم.

از این پیغام پیغمبر صلی الله علیه و آله را رقت دست داد، بعد اذن داد و آنها را پذیرفت، پس داخل شدند و اسلام آوردند. (۱)

و هر دو در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله در فتح مکه بودند، بعد از جنگ حنین

ص: ۱۰۳

۱- (۱) و كان الرسول صلى الله عليه و آله يداول بين نسائه في الاسفار، فاذا كان الدور لاحداهن اصطحبها معه و كثيرا ما رافقت ام سلمه رسول الله صلى الله عليه و آله في غزواته و كان ذوو الحاجات الى الرسول يتوسلون بها لتكلم النبي صلى الله عليه و آله في امرهم، خرج ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب ابن عم النبي صلى الله عليه و آله و عبدالله بن ابي اميه بن المغيرة ابن عمته، حتى وصلا الى المسلمين و هم بنيق الغراب و استأذنا على النبي صلى الله عليه و آله فرفض ان بأذن لهما فطلبنا الى ام سلمه ان تكلمه في امرهما لعلمهما بمكانها من نفس الرسول صلى الله عليه و آله فقال لها حين خاطبته في ذلك: لا حاجة لي بهما، اما ابن عمي فقد اصابني منه سوء و اما ابن عمي و صهري فقد قال بمكة ما قال. فبلغ اباسفیان هذا الكلام فقال: و الله ليؤذن لي أو لأخذن بنی هذا ثم لنذهبن في الارض حتى نموت عطشا و جوعا. فرّق محمّد صلى الله عليه و آله ثم اذن لهما فدخلا عليه فاسلما. «تفسير نور الثقلين: ۶۹۳/۵؛ تاريخ الطبری: ۳۲۹/۲»

جانفشانی‌ها کردند، حتی در آن موقع که سپاه مسلمین فرار کردند و رسول صلی الله علیه و آله تنها مانده، فقط چهارده نفر از خاندان خودش یعنی بنی هاشم پیرامون او ماندند. بیشتر بار جنگ به دوش علی نواده رسول خدا صلی الله علیه و آله بر بغله شهیاء (دل‌دل) سوار بود، این ابوسفیان افسار بغله را به دستی و به دست دیگر شمشیر می زد، عباس بن عبدالمطلب گفت: یا رسول الله! بنگر ابوسفیان چگونه جانفشانی می کند؟

افق وحی صلی الله علیه و آله می گوید: اما موقع فرار مسلمین در حنین از برآء بن عازب سؤال شد که آیا روز حنین از پیرامون رسول خدا صلی الله علیه و آله فرار کردید!!! براء گفت: اما رسول خدا صلی الله علیه و آله فرار نکرد و به طرف یمین کنار کشید و به همراه او نفرات اندکی بودند، از جمله علی و عباس و پسرش فضل بن عباس، و ابوسفیان پسر حرث بن عبدالمطلب پسر عمویش، و اسامه بن زید و ربیعہ پسر حارث بن عبدالمطلب و عتبہ و معتب پسران ابولہب و ایمن پسر ام ایمن؛ که این جوان امروز به شهادت رسید و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر استر خود بود، یک قدم عقب نرفت، عباس بن عبدالمطلب لجام استر را گرفته بود و او را بازمی داشت که در گلوگاه دشمن نرود.

گوید: و اما ابوسفیان پسر حرث بن عبدالمطلب که رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله را گرفته بود، خودش گوید: همین که با دشمن مهیب در حنین تلافی کردیم، من از اسبم به زیر آمدم به حالی که شمشیر کشیده دستم بود و خدا می داند که من قصد مرگ را در پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله داشتم و او به من نظاره می کرد، پس عباس گفت: یا رسول الله! بنگر برادر تو و پسر عم تو ابوسفیان است، پس از او راضی باش.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: آری، و دعا کرد و گفت: بیامزد برای او، هر دشمنی که با

من معمول داشته، گوید: سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله التفاتی به من کرد و فرمود: ای برادرم! پس من بوسه بر رکاب او زدم یا پای او را در رکاب بوسه زدم. (۱)

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ابوسفیان پسر حرث بن عبدالمطلب، از جوانان اهل بهشت است و در یک روایت دارد که فرمود:

سیدی از جوانان اهل بهشت است. (۲)

یاد دارم در کتاب جاحظ که ابوسفیان شبانه روزی هزار رکعت نماز می خواند.

اما عبدالله بن ابی امیه در محاصره طائف شهید شد.

ام سلمه رضی الله عنها پناهگاه هر زن و مرد پناهنده است

همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از صلح حدیبیه به مدینه برگشت، بانویی از اشراف زادگان مکه که اسلام آورده بود به نام ام کلثوم دختر عقبه بن ابی معیط (که پدرش عقبه در جنگ بدر اسیر مسلمین شد و کشته شده بود) به سوی مدینه آمد و به منزل ام سلمه پناه آورده، داخل بر ام سلمه رضی الله عنها شد، او را آگاه کرد که وی مسلمان شده و بیم و ترس آن دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را به قریش برگرداند، طبق عهد نامه حدیبیه که هر جوان را از مکیان به مدینه بیاید باید محمّد صلی الله علیه و آله آن را به قریش برگرداند؛ همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد بر ام سلمه رضی الله عنها شد، ام سلمه پیغمبر صلی الله علیه و آله را از جریان امر آگاهانید، پیغمبر صلی الله علیه و آله به ام کلثوم

ص: ۱۰۵

۱- (۱) بحار الأنوار: ۱۵۰/۲۱، باب ۲۸؛ صحیح مسلم: ۱۶۸/۵.

۲- (۲) المستدرک، حاکم نیشابوری: ۲۵۶/۳.

مرحبا گفت. لکن برادران این ام کلثوم «عمارہ» و «ولید» پسران عقبه بن ابی معیط، به دنبال این بانو برای برگرداندن او آمدند به حسب عهدنامه، و گفتند: یا محمد! وفا کن برای ما به عہدی کہ با ما معاہدہ کردہ ای.

ولی ام کلثوم پیشاپیش بہ پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ گفته بود: یا رسول اللہ! من زن ہستم و توانایی زنان در مقاومت بہ ضعف می گراید، پس آیا مرا برمی گردانی بہ سوی کفار کہ مرا از دین و آئینم فتنہ کنند و مرا شکیبایی و صبر نباشد.

پس پیغمبر صلی اللہ علیہ و آلہ بنا بر این ملاحظہ، اقدام بہ این امر نمود و قرآن نازل شد کہ نسبت بہ بانوان این عہد، منقوض و در ہم شکستہ است، برای آن بانوان کہ بہ ایمان آمدہ باشند.

ای مؤمنان! ہر گاہ بانوان مؤمنات بہ عنوان مہاجرت آمدند پس آنها را امتحان کنید و آنها را بہ کفار برنگردانید. (۱)

ص: ۱۰۶

کتاب ام سلمه محمد زکی بیضون از سلسله حدیث الشهر ص ۵۱ می گوید:

از خلید بن جعفر بازگو کرده گوید: شنیدم از (ابا ایاس) که از ام الحسن (مادر حسن بصری که نامش خیره و مولاه ام سلمه است) حدیث بازگو کرده که: وی نزد ام سلمه بود که مسکینان بر در خانه آمدند، الحاح می کردند و در میان آنان از جنس زنان و بانوان بود.

گوید: پس من گفتم: خارج شوید یا ای بانوان خارج شوید؟! با این سخن آنها را راندم، پس ام سلمه مرا گفت: ای دخترک! ما به این مأمور نیستیم یا گفت: ما مأمور به این نشده ایم، ای جاریه هر کدام از آنان را و هر زنی از آنان را اگر چه شده با یک دانه خرما که در دست او بنهی، برگردان. (۱)

ص: ۱۰۷

۱- (۱) عن خلید بن جعفر قال: سمعت ایا اباس یحدث عن ام الحسن (البصری) انها کانت عند ام سلمه، فاتی مساکین فجعلوا یلحون و فیهم نساء فقلت، اخرجوا او اخرجن فقلت ام سلمه: ما بهذا امرنا یا جاریه، ردی کل واحد و واحده ولو بتمره تضعها فی یدها. «الوافی بالوفیات: ۲۳۰/۲۷؛ ام سلمه زکی بیضون: ۵۱»

در این دستور معلوم شد که ام سلمه رضی الله عنها در دستورها و فرمان‌ها به قدر سرموئی تخلف روا نمی‌داشته و مواظب بوده که دستورها را مو به مو بگیرد و مو به مو اجرا کند و اصرار داشته که چیزی از احادیث و دستورها ناشنیده نماند و بعد از شنیدن، بی عمل به جا نماند. گاهی در گرفتاری به کارهای خانه داری.

«همین که صدای پیغمبر صلی الله علیه و آله را به سخن می‌شنید جمیع کارها را رها می‌کرد و با شوق ایمان به سماع حدیث اقبال می‌کرد، حتی تا از حافظه او و حفظ او نقطه و خطی باز نماند.

خود حدیث می‌کند که: همین که صدای پیغمبر صلی الله علیه و آله را شنیدم که در منبر می‌گوید: ایها الناس! و خود با مشاطه در کار شانه کردن گیسوان موی خود بود. به مشاطه خود گفت: سر و گیسوان مرا درهم بیچ.

یعنی گیسوان آشفته را و ابگذار و بساط را برچین که وقت شنیدن آمد و حتی این فرصت را برای فراگرفتن حدیث و فراگرفتن سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله و وحی از دست نمی‌داد.

این کار در جنس زنان نشان از شیدایی برای دین و علم و قوت فکر و غلبه روح علم خواهی و حقیقت جویی و خداجویی است، شما این برچیدن بساط مشاطه را در جنس زنان با سفرهای دور و دراز جابرین عبدالله تا دمشق و غزه برای حدیث بسنجید.

بنگرید مشاطه چه گفت؟ و او چه گفت؟

مشاطه گفت: فدایت شوم، پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌گوید:

ایها الناس! ای مردم! یعنی به ما کاری ندارد ام سلمه رضی الله عنها فرمود: ویحک،

خدایت رحمت کند آیا ما از الناس در ایها الناس نیستیم؟

پس گیسوان آشفته را شانه زده درهم پیچید و برای شنیدن سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله برپا ایستاده در حجره خود و شنید که پیغمبر صلی الله علیه و آله در سخن خود می گوید:

ایها الناس! در اثنائی که من برحوض کوثرم، شما را چندین زمره می آورند، پس راه ها از هم جدا شده، هر کدامتان را به راهی می برند، من شما را ندا می دهم که هله، هان! بیایید به سوی راه، لکن منادی بعد مرا ندا درمی دهد، می گوید: آنان تبدیل کرده اند بعد از تو، پس من می گویم: الا که کوبیده شوند تا مثل توتیا گردند.»(۱)

سحقا سحقا

سحق آن کوبیدنی است که توتیا شود.

دو چیز در این درس نباید فراموش شود:

ص: ۱۰۹

۱- (۱) و حسبک من حرص ام سلمه علی ان لا- یفوتها شیء من حدیث الرسول صلی الله علیه و آله ان تکون فی عمل من اعمال البیت، فاذا سمعت صوت النبی صلی الله علیه و آله ترکت جمیع ذلک و اقبلت علی سماع الحدیث بشوق الایمان حتی لا ینده عن حفظها شیء منه، فقد حدثت: انها سمعت النبی صلی الله علیه و آله یقول علی المنبر (و هی تمتشط): ایها الناس فقلت: لما شطتها «لفی رأسی» قالت: فقلت فدیتهک انما یقول ایها الناس: قلت «ویحکک أو لسنا من الناس» فلفت رأسها و قامت فی حجرتها، فسمعته یقول: ایها الناس بینما انا علی الحوض جیء بکم زمراً فتفرقت بکم الطرق فنادیتمکم الا- هلموا الی الطريق، فنادانی منادی فقال: انهم قد بدلوا بعدک فقلت: الاسحقا سحقا. «ذوالکلام واهله: ۱۶۶/۲؛ مسند احمد بن حنبل: ۲۹۷/۶»

۱ - یکی اهتمام به فراگرفتن سخن وحی و پیغمبر صلی الله علیه و آله به اندازه ای که از دست مشاطه خود را برهاند. این در جنس زنان از سفرهای ابو ایوب تا مصر برای اخذ حدیث و از سفر جابر بن عبدالله برای اخذ حدیث تا غزه و دمشق و نظائر آن در جنس زنان مشکل تر است.

۲ - دیگری قدرت و اهمیت محافظت بر حقایق اصیل که تخطی از آنها نشود.

هر دو اینها در مسیر زندگانی ام سلمه تا آخر مشهود است.

ام سلمه در سلسله حدیث

اما امر اول می بینید که: ام سلمه مشاطه را عقب می زند تا اصل حدیث را از دهان پیغمبر صلی الله علیه و آله بشنود و لذا از منابع حدیث ام سلمه، خود پیغمبر است که بسیار از او روایت کرده و از ابی سلمه، شوهر پیشین خود، پسر خواهر ابی طالب و پسر عمه رسول خدا و علی مرتضی و نیز از فاطمه زهرا علیها السلام هم نیز روایت کرده، اینها منابع حدیث ام سلمه اند.

و اما راویان او که از سرچشمه علم او و حدیث او حدیث را گرفته اند و رسانده اند و خود در حدیث، سرسلسله اند.

۱ - اولاد ام سلمه: عمر و زینب و ثانیاً: مولای مکاتب او نبهان و برادر او عامر پسر ابی امیه مخزومی و موالیان او عبدالله بن رافع و نافع و سفینه و ابو کثیر و سلیمان بن یسار.

و نیز از شخصیت های بزرگی مثل ابن عباس و عایشه و ابوسعید خدری و قبیصه بن ذویب و نافع مولی ابن عمر و عبدالرحمن بن الحارث بن هشام و خیره والده حسن بصری و صفیه بنت شیبه و هند بنت الحارث الفراسیه.

ص: ۱۱۰

و نیز از بزرگان تابعین مثل امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام و ابو عثمان النهدی (النهدی) و ابو وائل و سعید بن مسیب و پسران عبدالرحمن بن عوف ابو سلمه و حمید و عروه و ابوبکر بن عبدالرحمن و سلیمان بن یسار و دیگران.

از قلم محمّد زکی بیضون، شهر بن حوشیب افتاده و نیز از قلم او عبدالله بن معیه (معین) هم افتاده.

ام سلمه گاهی از اشتیاق خالص که بداند آیا منزلت خودش و سایر زنان، بلکه جنس زن نزد خدا چون است، چون در افکار عمومی آن عصر چنان مستقر بود که خطاب یا ایها الناس، زنان را نمی گیرد.

خواندید که مشاطه ام سلمه خطاب «یا ایها الناس» را منصرف از جنس زنان می دانست.

مقام زن از نظر اسلام

علیهذا ام سلمه رضی الله عنها برای استکشاف حقیقت بر دیگران و بر خودش، یک موقع از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: چه را ذکر زنان در قرآن نیامده است؟

ام سلمه گوید: گفتم: یا رسول الله! ما زنان را چه شده که در قرآن ذکر نشده ایم، چنان که رجال ذکر شده اند؟

گوید: مرا هوش از سر پرید، آن روز که از پیغمبر صلی الله علیه و آله در منبر ندای او را شنیدم که می گوید:

یا ایها الناس! گوید و من شانه به سرم می زدم، پس گیسوان و موهای خود را در هم پیچیدم و سپس نزدیک به در شدم، پس گوش خود را نزد «جریر» نهادم، جریر را فائق گوید: تسمه رشته ای است از چرم و نیز چوبی بزرگ که سقف را

پوشیده و سر تیر چوبی بزرگ که سقف را پوشیده و سر تیرهای دیگر را به عرض به سر آن می نهند و نیز گنجین(۱) در، که در روی آن می چرخد.

پس شنیدم می فرمود: ان الله عزوجل يقول:

(إن المسلمین و المسلمات و المؤمنین و المؤمنات أعد لهم مغفرة و أجرا عظیما)(۲)

«در کتاب «مادر» تألیف دیگر ما، حدیث ام سلمه را می خوانید که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر کدبانوئی که در خانه اثاثیه خانه را برمی دارد و می گذارد، خدا عزوجل به او نظر می افکند و هر که خدا به او نظر افکند او را عذاب نمی کند.»

ام سلمه رضی الله عنها گفت: یا رسول الله! همه گونه خیر را مردان برده اند، برای زنان مسکین چیزی باقی نمانده است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، ای ام سلمه زن همین که حمل برمی دارد، در این نه ماه حمل او به منزله بنده روزه دار شب زنده دار سرباز فداکار است که در راه خدا با جان و مال خود جهاد می کند.

و هر گاه وضع حمل می کند و نوزاد کاملی در دامن می آورد، برای او اجری است آن قدر عظیم که از عظمت، آن را کسی نمی داند یا مادر نمی داند.

و هر گاه کودک را شیر می دهد به هر مکیدنی ثواب معادل عتق آزاد شده ای از اولاد اسماعیل برای او خواهد بود.

ص: ۱۱۲

۱- (۱) گنجین: پاشنه در، جایی که پایه در بر روی آن سرگردان است.

۲- (۲) مسند احمد بن حنبل: ۳۰۱/۶؛ المعجم الکبیر: ۲۹۴/۲۳.

و هر گاه از رضاع طفل فارغ شود، ملکی بر دو پهلوی او می زند و گوید:

عمل را از سر بگیر که برای تو آمرزیده شد.»(۱)

مذاکره این حدیث: در جشن روز «مادر» در طهران شد که خلعت به مادران می دادند، آن روز به دویست نفر مادرانی که نیکو کودکان خود را شیر داده اند خلعت می دادند.

در آن جمع، آن روز طبقات فاضله و دکترهای طهران دکتر امیر اعلم و هیئت مدیره حمایت کودکان خواجه نوری و طبقات علما و فقها هم حضور داشتند، بعد از گزارش دکترها، من این حدیث را با شرح کافی وافی در سخنرانی غیر منتظره ای، موضوع سخنرانی قرار دادم و گفتم: از دیدگاه انبیاء، خلعت بیشتر است، دکتر عندلیبی بعدها می گفت:

ص: ۱۱۳

۱- (۱) حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد، قال: حدثنا الصفار، حدثنا محمد بن الحسين بن ابي الخطاب عن الحكم بن مسكين قال: حدثني ابو خالد الكعبي عن ابي عبد الله عليه السلام: ان رسول الله صلى الله عليه و آله قال: ايما امرأه رفعت من بيت زوجها شيئاً من موضع الى موضع تريد به صلاحاً، نظر الله عزوجل اليها و من نظر الله اليه لم يعذبه. فقالت ام سلمه رضی الله عنها: ذهب الرجال بكل خير، فاي شيء للنساء المساكين؟ فقال صلى الله عليه و آله: بلى، اذا حملت المرأة كانت بمنزله الصائم القائم المجاهد بنفسه و ماله في سبيل الله. فاذا وضعت كان لها من الاجر مالا تدرى ما هو لعظمه. فاذا ارضعت كان لها بكل مصه كعدل عتق محرر من ولد اسماعيل، فاذا فرغت من رضاعه، ضرب ملك على جنبها (جنبها خ) و قال: استأنفى العمل فقد غفرلك. (الحديث) «الأمالی، شيخ صدوق: ۴۱۱-۴۱۲، مجلس ۶۴، حدیث ۷؛ وسائل الشیعه: ۴۵۱/۲۱، باب ۶۷، حدیث

۲۷۵۵۷»

من آن روز مقدار ارزش علمای اسلام را فهمیدم و فهمیدم که از دیدگاه نبوت ارزش «زن» و خانه داری به بهترین وجه آمده.

در حدیث می گوید: در مدت حمل نه ماهه، زن حامله یک تن است به جای سه زمره از بندگان خوب خدا که در پیراهن جمع دارد ۱ - روزه دار ۲ - و شب زنده دار ۳ - و سرباز فداکار که با جان و مالش در راه خدا جهاد می کنند!

اما به گونه روزه دار است، چون در ایام «ویار زنانه» حامله از غذاها می افتد و اما به گونه ای شب زنده دار است که شب ها به واسطه سنگینی حمل و بار نمی تواند خواب راحت کند و اما به گونه ای سرباز فداکار است، چون که با بذل خون و شیرۀ بدن خود سرباز فداکار را تهیه می کند.

و بعد حدیث می گوید: در وضع حمل که راندمان عمل و کارخانه ابداع آن، موجود زنده ای با تمام قوا در دامن او به جامعه می دهد، آن قدر ثواب آن بزرگ است که دانستنی نیست چون معادله ای برای موجودیت این موجود عزیز نیست و ثوابی که با آن تکافؤ کند برای «مادر» دانستنی نیست؛ بلکه برای حکما و دکترها هم؛ زیرا وزن بدن طفل که سه کیلو تا پنج کیلو است گاهی حامل قوه غیرمتناهی است، مثل انبیاء و محمد خاتم انبیا صلی الله علیه و آله که مولود روز است و آمنه مادرش نمی توانست تخمین بزند چه قوه خارق العاده ای به دنیا داده که حرکتی ممتد به جهان داده و می دهد و مقدار ادامه آن هنوز معلوم نیست.

مگر نه ارشمیدس که در هنگام تولدش، وزن بدنی متناسبی داشته، مگر

نه حامل فکری عظیم بود که می گفت: به قوه خود می بینم با یک تپا کره زمین را با «اهرم» می توانم پیرانم؛ با قوه اهرم کره زمین را از جا می توان پراند، اگر نقطه اتکایی بیرون زمین می داشتم.

و بعد در شیر دادن مادر که بنیه کودک تقویت می شود و قوی می گردد و هر قوی می تواند زنجیر ذلت را از گردن به کنار نهد، ثواب عتق و آزاد کردن یکی از اشرف اولاد آدم دارد.

فوسوسا! که مادران خودپسند ما، هشتاد و پنج درصد با شیر گاوهای اروپا و آمریکا اطفال خود را اداره می کنند و نمی دانند که شیر مادر در تقویت بنیه طفل انسب از هر شیری است.

ام سلمه از دیدگاه نبوت، همه مراحل حمل و خانه داری و وضع حمل و شیردادن را برای مادران از کتاب نبوت به جا گذاشته.

می گوید: اسرار معنوی این دوره ها و ثواب های این دوره های مهم، حیاتی جز از دریچه چشم حق بین انبیای الهی پیغمبران خدا فهمیدنی نیست.

آنان با چشم خدا بین می بینند که خدا کجا نظر می افکند و مشهودشان هست که نظر خدایی کجاست. (۱)

جایی است که حرکت اصلاحی هست و نظر اصلاحی و حرکت اصلاحی رفع عذاب می کند.

ص: ۱۱۵

۱- (۱) حدیث مجعولی است که: ان الله ما نظر الی الاجسام منذ خلقها، شیخ بهائی در اربعین و میرداماد در الرواشح السماویه از خطابی در معالم السنن، بیست حدیث موضوع مجعول را برشمرده، یکی همین است، این حدیث ام سلمه هم، تکذیب آن را می کند.

بنابراین، این گونه حرکات اصلاحی چه از بانوان در خانه شوهر که کشورشان می باشد و خواه از رجال مملکت که کشورشان بیرون است تا هست عذاب از آنها مدفوع است.» (۱)

بلی، همه کس دیده و فهمید که از مشاهده و دیدن اصلاحات بانو در خانه شوهر، نسبت به آن بانو مهر شوهری می جوشد و خشمش فرو می نشیند، الفتشان مؤکد می شود تا به اندازه ای که دیگر عذاب تفرقه با شوهر را نخواهد دید و خطر آتش تفرقه که یک داغ است و صد نوع عذاب دارد، دفع می شود.

ولی آیا سرّ رضای خدا و رفع عذاب همین است که شوهر از او راضی می شود؟

یا آن که چون حرکت اصلاحی وضع و رفع اثاث خانه منظور نظر خدا است؟

و دیده خدا همان توجه خدا است و چون توجه خدا و کار خداوندی و خداوندگاری همه متوجه اصلاحات است، پس همین که شخصی متوجه اصلاحات شد و با نیروی فکری به اصلاحات پرداخت، نظر خدا را تعقیب کرده و خدا به او نظر می افکند و طبعاً این لطف تأمین می دهد که دیگر او را عذاب نمی کند و چیدن و برچیدن اسباب و اثاثیه خانه یک نوع اصلاح، بلکه ریشه هر اصلاح است.

زیرا خانه: بنیان اجتماع و کشور، و ریشه و اساس و پایه بنیان آن است.

ص: ۱۱۶

زیرا کشور: همان توده های انبوه از واحدهای خانه ها است، پس متحرک در راه اصلاح خانه ها در حقیقت، متحرک در راه اصلاح جامعه است.

این نکته فقره اول و شاید هزاران نکته دیگر هم داشته باشد.

اما دوران حمل؛ و مرحله وضع حمل؛ و دوره شیردادن؛ هر کدام رابطه مرموزی با جزا و ثوابشان دارند.

و از روی تناسب می توان، اسرار آنها را اگر چه اندکی فهمید.

اما دوران حمل

جزای مادر در پیش خدا و در ایام حمل برابر با «روزه دار، شب زنده دار، و نماز گزار، و سرباز فداکاری است که با جان و مال خود در راه خدا جهاد می کند.

ثواب سرباز فداکار

معلوم است که در حمل جنین، مادر از شیرۀ جان خود و خون خود که از طریق ناف مادر به پیکر جنین وارد می کند، بهترین سرمایه و هستی و دارایی خود را با بهترین قوای خود در راه تکوین جنین که یک بنده خدا و سرباز خدا است، به مصرف می رساند.

در عین ناراحتی و بی خوابی هایی که در راه تنفس و حرکت جنین و تحمیل وزن سنگین بدن جنین، به خود هموار می کند تا تو گویی در جهاد مستمری است.

ثواب نماز گزار

و سپس فرمانبری و تعبد و سرپیچی نکردن از حکم قضا به منزله قیام شبانه به نماز است، خصوص که قلب مادر را دائم با خدا متوجه می کند و همی خدا

خدا می گوید که روح نماز و سر نماز است.

ثواب روزه دار

و همچنین حکم روزه دارد؛ زیرا هر چه بیشتر از غذا امساک می کند، لازم است که شکم را پر نکند که «جنین» ناراحت نشود، باید کم خوراکی کند و از بعض چیزهای خوراکی، به کلی چشم برگیرد.

سربازی است

اینها را خدا برای او روزه حساب می کند و به وجود طفل و جنین که بر عدد می افزاید سنگری را پر می کند، بلکه سنگرهایی را از کفار می گیرد.

بنابراین توصیه به بانوان می شود که هیچگاه به سقط جنین و «کورتاژ» اقدام نکنند که سنگری را خالی کرده، تحویل دشمن می دهند.

بعلاوه برای خود مادر هم هشتاد درصد خطر دارد. در قلب مادر و اعصاب او صد در صد آثار خطرناکی می نهد.

بانوان ارجمند هر گاه این اجرها را برای خود بدانند، هرگز تن به سقط جنین «کورتاژ» نمی دهند و اقدام به این کار زهر آگین نمی نمایند. و تن از زیر بار «حمل جنین» خالی نمی کنند؛ و خود را از امتیازات «سرباز فداکار» و مردان شب زنده دار» که در محراب نماز قائمند و در قیامند و «روزه داران فداکار» محروم نخواهند کرد.

اگر بدانند که این سه امتیاز و افتخار بزرگ را دارند و در دوران حمل با آن که در خانه خود نشسته یا خوابیده اند؛ افتخارات عمل سربازی را بلکه عالی ترین قسم آن را دارند.

آن گونه سربازی که جان و مال را، هر دو گانه در راه خدا می دهد.

و به علاوه عملش با قیام «به نماز» و اقدام به «روزه» همراه است.

و بالحقیقه: مردانی که در این سه جبهه هستند و این سه عمل را انجام می دهند، همه موالید والداتند، خواه در صفوف جنگ باشند و خواه در «محراب نماز» و خواه در «روزه» باشند.

پس مادر در یک نظر تمام آن جبهه های سه گانه را تشکیل می دهد.

اما سومین مرحله: مرحله پرشرافت «وضع حمل»؛ از نظر آن که تقدیم فرزندى نوزاد (پسری یا دختری) زنده به جامعه تحویل داده و فردی را علاوه کرده که دستگاه های جهازات او، به قدر یک دنیا است.

و قوه ای غیر محدود به جامعه داده، پس اجری غیر محدود خواهد داشت.

تولد رسول خدا صلی الله علیه و آله

همین مولود امروز هفدهم ربیع المولود که تولدش، ما مسلمین را در شرق و غرب، غرق جشن و سرور نموده گواه است.

همین نوزاد عزیز عبدالمطلب و آمنه معظم، همین محمّد عظیم صلی الله علیه و آله که خود اعظم مواهب آسمانی است، در خانه ای معمولی گلی یا سنگی به دنیا آمد، آن خانه بیضاء نور افشان شد، کانون نور جهان شد.

همین شاهد و گواه است که: یک فرد بشر نوزاد با بدن محدود و حجم صغیر و وزن اندک، دارای سلسله قوای خیر غیر محدودی است.

آمنه مادر معظم او صلی الله علیه و آله که این عید «عید مادر» را، ایران به افتخار او و نوزاد او جشن می گیرد و برای اولین دفعه «بنگاه حمایت مادران» در این شعبه دعوت

کرده تا جشن مادر را به نام او و نوزاد او جشن بگیرد؛ همین آمنه مادری است که او به جهان، این قوای غیر محدود را داده و خود نمی دانست مادر پیغمبر است؛ در آن روز این عظمت غیر محدود را کجا باور می کرد؟

حتی کجا می دانست که در گریبان مولود نوزاد عزیزش، این همه عظمت نهفته است.

کجا باور می کرد که جهان در گریبان آن نوزاد نهفته است.

او نمی دانست و حق داشت نداند.

زیرا دنیای پر از فلاسفه و اجتماعيون نیز هنوز نتوانسته بدانند و ندانسته و نخواهد دانست که چقدر قوا در نهاد او نهفته بوده است که سلسله بشر را به تکامل حرکت داده و می دهد.

مگر نه تحریکاتی که او به دنیا و به عقول شرق و غرب جهان داده، هنوز دنباله اش تمام نشده تا بتوان محدودش کرد و تحت ضبطش در آورد، مگر عظمت او صلی الله علیه و آله به قدری است که دنیا بتواند آن را بداند.

طفلی به دنیا آمد و خانه ای نورافشان شد، ولی کجا تصور می شد که کاخ اقتدار «ایوان مدائن» در شرق بلرزد و قصرهای پایتخت های شام مانند «بصری» منور گردد.

کجا از دست های کوچک آن طفل نوزاد، آن جسم کوچک، دستی دیده می شد که همه بت ها را در بتخانه ها، همان ساعت یا بعد از ربع قرن بیافکند.

کجا در آن قنடاق مختصر محدود، آن همه ارهاص (۱) و معجزات بی شمار دیده می شد؟

کجا دانشگاه قرآنش که یک جهان دانشگاه علوم است؛ در آن غنچه لبهای گلگون و گلفام دیده می شد.

باری جهان انسان شد و انسان جهانی

نکو تر زین بیان نبود بیانی

خلاصه آن که: کجا وزن کردن جسم طفل با کیلو یا میزان دیگر منویات او را هم تحت ضبط در می آورد.

ترازوی این بنگاه خیریه، حمایت کودکان خواجه نوری را من دیده ام که کودکان را نوبه به نوبه می کشد.

ولی باید اعتراف کرد که: حاضران این محفل محترم قابل وزن بدنی هستند اما قابل وزن فکری نیستند، فکر عالی مجتهدشان دنیا را روشن کرد، با تن نحیف سیاسی نحیفشان، شرق را تکان داد و غرب را نیز؛ و این حرکت حالا به حالا موج در پی موج خواهد داشت و همه متولد از مادر است.

ساکنان این مؤسسه؛ دکترهاشان که من از آقایان می شناسم و از نام بردنشان خودداری می کنم، آنها هم همچین متولد از مادرانند.

همچنین تنهای کوچکی را بهداشت می دهند و به میدان اجتماع می فرستند همه اینها و اینان کودکانی بوده اند؛ از همین «مادر» به دنیا آمده اند که منبع

ص: ۱۲۱

۱- (۱) ارهاص: معدن خیر بودن، منبع برکات گشتن.

رحمت است و بزرگ تر از منبع و معدن نفت است که ما را این قدر عذاب داد.

امروز کمی اهمیت این معدن نفت را و اهمیت تأثیر آن را فهمیده اند، این همه اهتمام در ایران می کنند که شرق را پرغلغله کرده و غرب را غلغله اش فرا گرفته.

و حال آن که مهم تر از آن و بهتر از آن (به هزار مرتبه) معدنی است که از فرزندان زنده بشری به دنیا می آید.

باید اهتمام بیشتری، همه بیشتر از هر چیز، صرف آن کنند، چون مزد بیشتری می گیرند.

باید از مولود امروز «مقام مادری» را انگاره گرفت. امروز را که روز تولد حضرت خاتم الانبیاء اعظم موالید بشری است، در نظر بگیرند و هر چه باید نسبت به بانوان باردار بینوا، به هر چه میسور است مدد برسانند، اهمیت موالید و والدات را باید از این مولود عزیز این نوزاد و مادر آن، از آن فرد یتیم و از آن مادر بی شوهر مقیاس گرفت.

مگر نه از فرزند نوزاد امروز، دنیا سراسر استفاده کرد، نهضت علم و عدل دنیا را فرا گرفت؟

و مگر نه از متولدات این «منبع تکوین» (یعنی مادر) همه رجال مهندسان، همه رجال روحانیان، همه کشاورزها، همه استادها، همه انبیاء، همه سلاطین، همه سپاه ها، و ارتش ها و زمامداران آمده است؟

مگر نه هر چه در روی زمین غلغله بر پا است و طبقات الارض زمین زیر و زبر می شود؟

همه از دست بشر و فکر بشر بوده است و هست و خواهد بود، حتی استخراج

نفت و هر معدن، حتی فروش نفت و هر معدن و صرف نفت و هر معدن، مادر آن است که او همه را به جهان داد.

حدیث ام سلمه از دیدگاه نبوت، همه این مراحل عظیم را در جمله هایی کوتاه و فشرده در کتاب نبوات برای مادران امت به جا گذاشته.

مناسبت مقام ام المؤمنین؛ همین است که مادران را در مکتب اسلام مادری بیاموزد.

در احادیث ام سلمه، تغذیه کودک و شیر دوشیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حسن علیه السلام که کودکی است و از خواب برخاسته و خواسته و خواستار آب شده است، دیدید.

در احادیث ام سلمه پیداست که اهتمام داشته که چیزی از حدیث رسول خدا صلی الله علیه و آله از او فوت نشود و برای استماع و گرفتن حدیث، دست از شواغل و مشاغل دنیا و صوارف دنیا می کشید و دیده بود که: پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونه علی علیه السلام را از میان همه اهل بیت و خاندان و از همه اصحاب برمی گزید؛ او هم رفتار پیغمبر صلی الله علیه و آله را با علی علیه السلام در سر و علن در همه جا دیده بود، در سفر طائف و فتح مکه او همراه بود. وضع علی علیه السلام را به رأی العین دیده، سخنان پیغمبر صلی الله علیه و آله را در قضیه بنی حذیمه در حق علی علیه السلام شنید و در طائف خلوت کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله را با علی علیه السلام دیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله پرده از اسرار برداشت و فرمود: علی را خدا برای نجوا و رازداری من گزیده و بعد در سفر حجه الوداع که همه زنان پیغمبر همراه بودند؛ او هم همراه بود و غدیر خم را شاهد و حاضر و ناظر بود.

لذا در دفاع از علی علیه السلام چونان پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستادگی می کرد، حتی به منزل

دیگران می رفت.

کتاب ام سلمه محمد زکی بیضون صفحه ۵۶ می گوید:

از عبدالله جدلی که ام سلمه رضی الله عنها به منزل من آمده و بر من وارد شد و گفت: آیا پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان شما ناسزا گفته می شود و سب می شود.

من گفتم: معاذ الله یا سبحان الله یا کلمه ای به همین معنی و مثل آن.

ام سلمه فرمود: شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله که می فرمود: هر کس علی را سب کند، مرا سب کرده. (۱)

امالی صدوق به اسناد (۲) و ابن الولید از محمد بن قاسم تا امام صادق علیه السلام از پدر

ص: ۱۲۴

۱- (۱) الأمالی، شیخ طوسی: ۸۵؛ المستدرک، حاکم نیشابوری: ۱۲۱/۳؛ مجمع الزوائد: ۱۳۰/۹؛ السنن الکبری: ۱۳۳/۵.

۲- (۲) حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الولید رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن ابی القاسم عن محمد بن علی الصیرفی عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر بن عن ابی عبدالله الصادق عن ابيه عن جده علی بن الحسین علیه السلام قال: بلغ ام سلمه زوجة النبي ان مولى لها ينتقض عليها السلام و يتناوله قال لها: نعم يا اماه. قالت: اقعد، ثكلتك امك، حتى احداثك بحديث سمعته من رسول الله، ثم اختر لنفسك انا كنا عند رسول الله صلى الله عليه و آله تسع نسوه و كانت ليلتي و يومى من رسول الله صلى الله عليه و آله فدخل النبي صلى الله عليه و آله و هو متهلل اصابعه فى اصابع على واضعا يده عليه، فقال: يا ام سلمه! اخرجى من البيت و اخليه لنا فخرجت و اقبلا يتناجيان اسمع الكلام و ما ادرى ما يقولان حتى اذا قلت: قد انتصف النهار فاتيت الباب فقلت: ادخل يا رسول الله؟ قال صلى الله عليه و آله: لا. فكبوت كبوه شديده مخافه ان يكون ردنى من سخطه او نزل فى شىء من

بزرگوارش از جدّ بزرگوارش علی بن الحسین علیه السلام بازگو کرده که به ام سلمه همسر محترم پیغمبر صلی الله علیه و آله رسید که مولائی از او علی علیه السلام را نقض و عیب می گوید و دست می اندازد، پس ام سلمه به سراغ او فرستاد، همین که نزد ام سلمه حاضر شد؛ ام سلمه به او فرمود: به من رسیده ای پسرک که تو علی علیه السلام را نقض و عیب می سازی و او را دست می اندازی؟ او گفت: بلی، چنین است ای مادر!

ام سلمه فرمود: بنشین، مادرت به عزایت بنشیند تا تو را حدیثی بگویم که از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم. سپس اختیار کن برای خودت هر چه می خواهی!؟

ما، نه زنان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و آن روز روز من و شب من بود از رسول خدا صلی الله علیه و آله، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله داخل منزل شد با چهره درخشان و انگشتان در انگشتان علی علیه السلام داشت. دست خود را بر او نهاده بود، پس آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای ام سلمه! از خانه به در شو و خانه را خلوت کن برای ما.

پس من خارج شدم و آن دو تن سخن به راز همی می گفتند، من کلام را می شنیدم و نمی دانستم چه می گویند تا این که من گفتم یا رسول الله! آیا داخل شوم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نه.

من از این سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت به سر درآمدم (کنایه از این که این رد

رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا در هم و کلافه کرد، از هراس آن که مبادا پیغمبر صلی الله علیه و آله از خشم به من، ردم کرده باشد یا درباره من چیزی از آسمان فرود آید.

سپس درنگ زیادی نکردم و باز به در خانه آمدم و گفتم: آیا داخل شوم یا رسول الله؟ باز پاسخ فرمود: نه، پس باز درنگی نکرده، برای سومین بار به در حجره باز آمدم و گفتم: آیا داخل شوم یا رسول الله؟

این نوبه فرمود: داخل شو ای ام سلمه!

پس من داخل شدم، حالیا که علی علیه السلام به زانو نشسته بود جلوی دست پیغمبر صلی الله علیه و آله و همی گفت: فدایت پدر و مادرم یا رسول الله! آن هنگام که چنین شد، پس آیا به چه امر می دهی مرا؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: امر می دهم تو را به صبر و شکیب، سپس باز آن گفتار را برای دفعه دوم باز اعاده کرد و تکرار کرد.

باز پیغمبر صلی الله علیه و آله او را امر به صبر و شکیبایی کرد، پس برای دفعه سوم آن گفتار را تکرار کرد و اعاده نمود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله این دفعه فرمود: یا علی! ای برادرم! هر گاه این پدیده از آنان واقع شد، پس شمشیرت را بکش و آن را بر دوش خودت بگذار، با آن شمشیر قدم به قدم بزن تا مرا دیدار کنی و شمشیرت آشکارا از غلاف بیرون باشد و از خون آنها قطره قطره فرو ریزد.

سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله رو به من کرد و برای من گفت: تو را به خدا این افسردگی چیست؟ ای ام سلمه! گفتم: برای این شد که مرا رد کردی یا رسول الله! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: والله من تو را از احساس سوء یا دلتنگی از تو رد نکردم؛ حالیا

که تو بر خیری از خدا و رسول او؛ ولکن تو وقتی فرا آمدی که جبرئیل از راست من و علی از یسار من؛ و جبرئیل مرا خبر می داد از حوادث و پیشامدهایی که بعد از من واقع می شود؛ و مرا امر می داد که آنها را سفارش بکنم به علی علیه السلام اکنون سفارش می کنم.

ای ام سلمه! بشنو تو بانو و شاهد باش. ای بانو! که این شخص علی بن ابی طالب علیه السلام وزیر من است در دنیا و وزیر من است در آخرت.

ای ام سلمه! بشنو و شاهد باش، این علی بن ابی طالب حامل لوای من و پرچم من است در دنیا و حامل لواء و پرچم من است فردا در قیامت.

ای ام سلمه! بشنو ای بانو؛ و شاهد باش ای بانو؛ این شخص علی بن ابی طالب وصی من و خلیفه و جانشین من است بعد از من؛ و انجام دهنده وعده های من است و سیراب کننده از حوض من است.

ای ام سلمه! بشنو ای بانو و شاهد باش ای بانو؛ این شخص علی بن ابی طالب علیه السلام سید و سرور مسلمین و پیشوای متقین و قائم و لشکرکش شهسواران درخشان است که همه اسب های آنها نشاندار است و قاتل عهدشکنان و ستمگران و مارقین است.

من گفتم: یا رسول الله! عهدشکنان کیانند؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آنان که در مدینه با او بیعت می کنند و در بصره عهد را می شکنند. گفتم: قاسطین و ستمگران کیانند؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: معاویه و اصحاب او از اهل شام. من گفتم: مارقین کیانند؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اصحاب نهروان (الحديث)

پس مولی ام سلمه بعد از شنیدن این تفصیل به هوش آمد و گفت: خدایت فرج دهد چنان که تو مرا فرج دادی و از حلقه ابهام درآوردی؛ والله دیگر من هرگز علی را سب نمی کنم. (۱) (الحديث)

ام المؤمنین ام سلمه با بازگو کردن احادیثی که خود شاهد بود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود، به موقع دفاع از علی علیه السلام می کرد و در موقع خود دفاع از فاطمه می نمود و دفاع از حسین علیه السلام می کرد.

از ام سلمه حدیث کساء را به طرق عدیده و وضع گوناگون شنیدید، اینک حدیث نهایی را بشنوید.

کتاب ام سلمه، محمد زکی بیضون بازگو کرده از ام سلمه که گوید:

«سوگند به آن که من به او قسم را ادا می کنم که علی علیه السلام عهدش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نزدیک تر از دیگران بود، یعنی آخرین کس بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدار کرد. ام سلمه گوید: ما رسول خدا صلی الله علیه و آله را در ایام اخیر بیماری، هر روز صبح ها، پیش از ظهر روز بعد از روز عیادت می کردیم می گفت: آیا علی علیه السلام آمد، چندین مرتبه گوید، من گمان کردم که او را به مأموریت کاری فرستاده.

گوید: بعد علی علیه السلام آمد، من چون گمان کردم که او را به وی حاجتی است.

پس از خانه خارج شدیم و نزدیک در نشستیم، من از همه نزدیک تر به در بودم، پس علی علیه السلام به روی بستر پیغمبر صلی الله علیه و آله خم شد و همی با همدیگر راز می گفتند و پیغمبر صلی الله علیه و آله با او نجوا می کرد.

ص: ۱۲۹

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله همان روز قبض روح شد، پس علی علیه السلام آخرین کس است که دیدار را با پیغمبر صلی الله علیه و آله تجدید کرده است.»(۱)

باز ام سلمه می گوید: «شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله برای علی می گفت: هیچ مؤمن تو را مبعوض نمی دارد و هیچ منافقی تو را دوست ندارد.»(۲)

«احادیثی گذشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه ام سلمه بود، فاطمه دیگ سنگی را که در آن شوربا پخته بود، خزیره آورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برو شوهرت و دو پسرت را فرا بخوان. پس علی و حسن و حسین علیهم السلام آمدند و داخل شدند و نشستند و از آن خزیره تناول کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله در خوابگاهی بود که بالای دکه بود؛ زیر او کسائی خبیثی بود و من در داخل حجره، نماز می گزاردم، پس خدا فرو فرستاد این آیه را (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ۳

ص: ۱۳۰

۱- (۱) عنها قالت: والذي احلف انه كان علي عليه السلام لا قرب الناس عهدا برسول الله صلى الله عليه وآله. قالت: عدنا رسول الله صلى الله عليه وآله غداه بعد غداه يقول جاء علي عليه السلام مراراً قالت و اظنه كان بعثه في حاجه، قالت: فجاء بعد فظننت ان له اليه حاجه فخرجنا من البيت فقعدنا عند الباب فكنت من ادناهم الي الباب فاكب عليه علي عليه السلام فجعل يساره و يناجيه ثم قبض رسول الله صلى الله عليه وآله من يومه ذلك، فكان اقرب الناس اليه عهدا. «مسند احمد بن حنبل: ۳۰۰/۶؛ مجمع الزوائد: ۱۱۲/۹؛ كنز العمال: ۶۲۲/۱۱؛ تاريخ مدينة دمشق: ۲۷۹/۴۲»

۲- (۲) كنز العمال: ۶۲۲/۱۱؛ تاريخ مدينة دمشق: ۲۷۹/۴۲.

گوید: پس پیغمبر فضل و زیادی آن کساء را برگرفت و آنان را در پوششش آن قرار داد، سپس دست خود را بیرون آورد و به سوی آسمان پیچانید و سپس گفت: بارالها! اینان اهل بیت من و خاصه منند، پس رجس را از آنان ببر و آنها را تطهیر کن. تطهیر کامل.

ام سلمه گفت: پس سرم را داخل کردم در خانه و گفتم: و آیا من با شمایم یا رسول الله؟ فرمود: تو به سوی خیری. ^(۱)

و باز شنیدی از ام سلمه بازگو کرده گفت: «در بین این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه من آن روز بود، خادم گفت: علی و فاطمه در آستانه در رسیده اند پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: برخیز برای من، از اهل بیت من به کنار برو.

گوید: پس من برخاستم و کنار رفتم و بر در خانه نزدیک ماندم، پس علی و فاطمه و حسن و حسین با آنان بودند و آنان دو کودک صغیر بودند، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله آن دو کودک را برگرفت و بر کنار خود در دامن خود نهاد و آنان را بوسید.

ام سلمه گوید: و علی را با یک دست خود دست در گردن کرد و فاطمه را با دست دیگر، پس فاطمه را بوسه زد و علی را هم بوسه زد و بر آنان خمیصه سوداء را فرو پوشانید و سپس گفت: بارالها! به سوی تو، نه به سوی آتش من و اهل بیت من. ام سلمه گوید: پس من گفتم: و من یا رسول الله؟

ص: ۱۳۱

۱- (۱) تفسیر نور الثقلین: ۲۷۶/۴؛ الدر المثور: ۱۹۶/۵.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: و تو.»(۱)

و باز شنیدید که: «وقتی خبر ناگوار حسین علیه السلام برای او آمد، ام سلمه اهل عراق را لعنت کرد و گفت: او را کشتند، خدا آنها را بکشد، او را گول زدند و خوار کردند، خدا آنها را لعنت کند که من دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را روزی طرف صبح، فاطمه علیها السلام دیگی را سنگی در طبق نهاده، در آن عصیده ای ساخته بود و پخته بود، آن را حمل می کرد تا جلوی روی پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را زمین نهاد.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پسر عمویت کجاست؟

فاطمه علیها السلام گفت: در خانه است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پس برو و او را فرا بخوان و او را بیاور برای من؛ ای دخترم!

ام سلمه گوید: پس فاطمه باز آمد و دو پسر خود را می کشید و می آورد؛ هر یک را با یک دست خود و علی علیه السلام در دنبال آنها می آمد، تا بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله آن دو فرزند را در حجر خود نشانید و علی بر یمین و راست او نشست و فاطمه از یسار و چپ او نشست.

ام سلمه گوید: پس پیغمبر صلی الله علیه و آله از زیر من کسائی خیبری که بساط گسترده ما بر منامه خوابگاه (سکوی خوابگاه) بود در مدینه؛ بر کشید از زیر خود، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را بر آنان جمیعاً پیچید و با شمال خود دو طرف کساء را

ص: ۱۳۲

۱- (۱) العمده: ۳۲؛ مسند احمد بن حنبل: ۲۹۶/۶؛ کنز العمال: ۶۴۴/۳، حدیث ۳۷۶۲۸.

برگرفت و دست راست به سوی پروردگار عزوجل برپيچيد و گفت: بارالها! اهل منند، از آنها هر رجس را ببر و يزدای و تطهير نما، آنان را تطهير كامل؛ بارالها! اهل بيت منند، از آنان رجس را ببر و آنها را تطهير كن، تطهير كامل. تا سه مرتبه، گفتم: يا رسول الله! آیا من از اهل تو نيستم؟ پيغمبر صلی الله عليه و آله فرمود: بلی، پس تو هم داخل شو در كساء.

گويد: پس من داخل شدم در كساء، اما بعد از آن كه دعای خود را برای پسر عمش علی و دو پسرش و دخترش فاطمه عليها السلام انجام داده بود. [\(۱\)](#)

و باز گذشت از ام سلمه رضی الله عنها كه گوید:

رسول خدا صلی الله عليه و آله به فاطمه فرمود: «شوهرت را و دو پسرش را برای من بیاور.

فاطمه عليها السلام آنان را آورد، پس پيغمبر صلی الله عليه و آله كسائی فدکی را بر آنان افكند، ام سلمه گوید: سپس پيغمبر صلی الله عليه و آله دست خود را بر آنها نهاد و سپس گفت: بارالها! به درستی كه اينان آل محمّدند، پس قرار بده صلوات خود و بركات خود را بر محمّد و آل محمّد كه تو حميد مجیدی.

ام سلمه گوید: پس من كساء را بالا زدم كه داخل شوم، پس پيغمبر صلی الله عليه و آله از دست من آن را كشيد و گفت: تو بر خير هستی. [\(۲\)](#)

كتاب ام سلمه محمّد زکی بیضون، قضیه غسل را كه توطئه زنان، آن را بر پيغمبر صلی الله عليه و آله حرام كرد، از ام سلمه دانسته و ما در جلد پيشين آن را از زينب بنت

ص: ۱۳۳

۱- (۱) العمده: ۳۵؛ مسند احمد بن حنبل: ۲۹۸/۶.

۲- (۲) العمده: ۳۳؛ مسند احمد بن حنبل: ۳۲۳/۲.

جحش دانستیم.

و اما آنچه از ام سلمه رضی الله عنها درباره شخص زهراء عليها السلام رسیده، یک قطعه درخشانی است که به منزله مدال افتخاری است؛ لایق تقدیم به زهراء عليها السلام از جانب ام المؤمنین ام سلمه رضی الله عنها که امین بر ودایع نبوت است.

در محاکمه فدک که دستگاه هیئت حاکمه، عمال فاطمه عليها السلام را از فدک بیرون کردند و کار به محاکمه کشید و سخنان در این باره بین طرفین رد و بدل شد و خطبه زهرا نفس آنها را گرفت. (۱)

ام سلمه رضی الله عنها شنید که ابوبکر و طرفدارانش در پایان امر، کلمه ای پر از تهدید و بی ادبی بعد از بازگشت فاطمه از مسجد پرانده اند.

ام سلمه رضی الله عنها سر از غرفه بیرون کرد و کلمه خود را درباره زهرا اطهر عليها السلام با قوت و قدرت ادا کرد، چنانکه گویی پیغمبری است و هیچ حسابی برای ارباب قدرت باز نکرد، سر از غرفه بیرون کرد، تاریخ کلمه اش را مسجل کرده گفت:

سخن ام سلمه در مجمع اکابر قوم درباره زهرا عليها السلام

«آیا به مثل فاطمه این گونه کلام جسورانه گفته می شود، فاطمه ای که حوریه ای است بین انس و انسی قدسی است برای نفس.

فاطمه ای که نشو و نمای او، تربیت او در درمان انبیاء شده و ملائکه او را دست به دست می گردانیده اند، نهالی که نموش در کشتزار مادران پاک بوده، در

ص: ۱۳۴

۱- (۱) کتاب مهم ملکه اسلام فاطمه زهرا، اولین محکمه قضائی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و محاکمه از رئیس دولت، تألیف ارزنده مؤلف دیده شود.

نهالستان مادران طاهرات نشو و نما داشته و در بهترین منشئات نشو و نما یافته و در نیکوترین تربیت گاه ها تربیت شده. آیا گمان می برید که: رسول خدا صلی الله علیه و آله میراث خودش را بر او حرام کرده و او را آگاه نکرده، با آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله «انذار عشیره و خویشاوندان نزدیک و نزدیک تر خویش» بود، آیه آمد (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) ۱ یا پیغمبر صلی الله علیه و آله او را آگاه کرده و او باز آمده مطالبه می کند، در صورتی که او بهترین بانوان جهان و مادر بهترین سید جوانان و عدیلهٔ مریم دختر عمران و همسر مثل علی، شیر اوژن اقران است.

رسالت الهی به وجود پدرش تمامیت یافته پدرش از دلسوزی های مشفقانه بر او، او را از گزند سرما و گرما چنان حفظ می کرد که دست راست خود را وساده و متکا برای او می ساخت و با دست دیگرش روپوش بر او می پوشانید.

اندکی آرام تر بتازید که رسول خدا صلی الله علیه و آله در جلوی چشم شما در چشم انداز شما است و بر خدا وارد خواهید شد، و اهاً لکم: به زودی خواهید آگاه شد و خواهید دانست. (۱) (الحديث)

ص: ۱۳۵

۱- (۲) ألمثل فاطمه یقال هذا؟ و هی الحوراء بین الانس و الانس للنفس، ربیت فی حجور الانبیاء و تداولتها ایدی الملائکه و نمت فی المغارس الطاهرات نشأت خیر منشأ و ربیت خیر مربا، تزعمون ان رسول الله صلی الله علیه و آله حرم علیها میراثه و لم یعلمها و قد قال الله له و انذر عشیرتک الاقربین. فانذرهما و جاءت تطلبه؟ و هی خیر النسوان و ام ساده الشبان و عدیله مریم بنت عمران

این کلمه ام المؤمنین ام سلمه بود که محض ادای رسالت و برای رضای خدا گفت و حکومت وقت هم او را جزا داد، یک سال او را از عطا محروم کرد،^(۱) ام سلمه رضی الله عنها در عیادت زهرای اطهر علیها السلام آمد.

طبق روایت مصباح الانوار از امام محمّد باقر علیه السلام؛ همین که بیماری زهرا علیها السلام غلبه کرد، مزاج مغلوب شد تا زهرا ملازم فراش و بستر گردید، در این موقع ام سلمه برای عیادت او به بالین او آمد و این گفتگو بین آنان جاری شد.

ام سلمه گفت: چگونه صبح کردی ای دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله، فاطمه زهرا کلمه دلخراشی گفت؛ گفت: با هجوم سپاه اندوه بر دل از طرفی و گرفتگی خاطر از طرفی دیگر شب را به صبح رساندم.

پیغمبر فقید صلی الله علیه و آله از دست ما رفت، به وصی او ظلم شد.

حرمت آن کس هتک شد که تازه مقام او را از او، چند روز پیش گرفته بودند، به غیر آن قرار که خدای سبحان در تنزیل تشریح کرده و پیغمبر صلی الله علیه و آله در

ص: ۱۳۶

۱- (۱) دلائل الامامه: ۱۲۴؛ موسوعه احادیث اهل البیت علیهم السلام: ۴۴۷/۸.

تأویل سنت قرار داده، با آن که امامت او چون روز روشن مقتضی بود؛ ولکن کینه های بدر و مواریث احد که قلوب اهل نفاق درکمون داشت، راه را برای بدخواهان باز کرد تا همین که این امر مورد هدف گیری واقع شد، ما را تیرباران کردند با رگباری سخت از ابرهای سیاه. (۱)

ص: ۱۳۷

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۴۹/۲؛ بحار الأنوار: ۱۵۶/۴۳، باب ۷، حدیث ۵.

عایشه بعد از مقتل عثمان در مکه بود، از مکه قصد قیام و انقلاب داشت تا به نام خونخواهی عثمان با سپاه طلحه و زبیر به صوب بصره بروند و آنجا را سنگر کنند؛ به دیدار ام المؤمنین ام سلمه رفت تا او را دعوت به همکاری کند.

طرح سخنان عایشه با ام المؤمنین

همین که این دو تن ام المؤمنین روبرو شدند، عایشه سخن را افتتاح کرد.

و گفت: ای گرامی دختر ابوامیه! تو اولین بانوی مهاجره بودی از ازواج رسول الله صلی الله علیه و آله و تو بزرگترین امهات المؤمنین هستی و رسول خدا صلی الله علیه و آله تقسیم بین ما همسران خود را از خانه تو می کرد و جبرئیل اکثر وقت هایی که بود در منزل تو بود.

ام سلمه رضی الله عنها از او پرسید: به خاطر چه امری این گفتار را گفتی و می گویی؟

عایشه گفت: عبدالله مرا خبر داده که این قوم شورشیان، از عثمان توبه خواستند، او همین که توبه کرد او را کشتند با زبان روزه در ماه حرام؛ و من عزم

کرده ام بر خروج به سوی بصره با طلحه و زبیر، پس تو هم با ما بیرون بیا، باشد که خدا این امر را به دست ما و به وسیله ما اصلاح کند. (۱)

ص: ۱۴۰

۱- (۱) بدأت عایشه الحديث فقالت: يا بنت ابي اميه! انت اول مهاجرة من ازواج النبی رسول الله صلى الله عليه و آله و انت كبره امهات المؤمنين و كان رسول الله صلى الله عليه و آله يقسم لنا من بيتك و كان جبرئيل اكثر ما يكون في منزلك. فقالت ام سلمه: لامر ما قلت هذه المقاله؟ فقالت عایشه؟ ان عبد الله اخبرني ان القوم استتابوا عثمان فلما تاب، قتلوه صائما في شهر حرام و قد عزمت على الخروج الى البصره و معي الزبير و طلحه فاخرجني معنا لعل الله ان يصلح هذا الامر على ايدينا و بنا؟ قالت ام سلمه: انك كنت بالامس تحرصين على عثمان و تقولين فيه اخبث القول و ما كان اسمه عندك الا نعثل و انك لتعرفين منزله على بن ابي طالب عند رسول الله صلى الله عليه و آله «افاذكر»؟؟ قالت: نعم. قالت: تذكرين يوم اقبل صلى الله عليه و آله و نحن معه حتى اذا هبط من قديد ذات الشمال خلا بعلي يناجيه، فاطال فاردت ان تهجمي عليهما فنهيتك فعصيتني فهجمت عليهما، فما لبثت ان رجعت باكيه فقلت: ما شأنك؟ فقلت: اني هجمت عليهما و هما يتناجيان، فقلت لعلي: ليس لي من رسول الله صلى الله عليه و آله الا يوم من تسعه ايام افما تدعني يا بن ابي طالب و يومي: فاقبل رسول الله صلى الله عليه و آله عليّ و هو غضبان محمر الوجه، فقال صلى الله عليه و آله: ارجعي و راعي و الله لا يبغضه احد من اهل بيتي و لا من غيرهم من الناس الا و هو خارج من الايمان. فرجعت نادمه ساقطه. قالت عائشه: نعم اذكر ذلك قالت و اذكرك ايضا، كنت انا و انت مع رسول الله صلى الله عليه و آله و انت تغسلين رأسه و انا احيس له حيسا و كان الحيس يعجبه فرفع رأسه و قال «يا ليت شعري ايتكن صاحبه الجمل الإذنب تنبجها كلاب الحوآب، فتكون ناكبه عن الصراط؟ فرفعت يدي من الحيس، فقلت: اعوذ بالله و برسوله من ذلك، ثم ضرب علي ظهرك و قال صلى الله عليه و آله اياك

ام سلمه رضی الله عنها گفت: من ام سلمه ام، تو شخصاً دیروز تحریک می کردی بر عثمان و گزنده ترین گفتار را درباره او می گفتی و نام عثمان نزد تو فقط نعتل بود و تو خود منزلت علی را نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می شناسی، آیا یادت بیاورم؟ و یادآوری کنم؟

عایشه گفت: بلی. ام سلمه فرمود: آیا یاد داری روزی که پیغمبر صلی الله علیه و آله می آمد و ما به همراه او بودیم تا از گردنه قدید به طرف شمال سرازیر شد، خلوت با علی کرد، به سخن بغل گوشی پرداخت و طول داد، تو اراده کردی که هجوم بر آنان آری؟ من تو را نهی کردم ولکن از من نشنیدی، معصیت مرا کردی و هجوم بر آنان آوردی، چیزی درنگ نکرده که با گریه برگشتی، من گفتم: چه شده؟ تو گفتی: من بر آنان هجوم آوردم در همان حال که نجوا می کردند. و به علی توجه خطاب کردم و گفتم: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله یک روز از ۹ روز را دارم، آیا مرا با این روزم و انمی گذاری؟ ای پسر ابی طالب؟ پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سرخ شد و به

خشم با چهره برافروخته به من رو کرد و به نهیب گفت: برگرد به عقب و او را کسی مبعوض نمی دارد از خاندان من یا غیرخاندان من و یا دیگران از مردم، مگر آن که خارج از ایمان است.

علیهذا من برگشتم پشیمان و ساقط و بی ارزش.

عایشه گفت: بلی، این را یاد دارم.

ام سلمه رضی الله عنها دیگر باره فرمود: آیا باز یادت بیاورم؟ که من و تو با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم، تو سر مبارک او را شستشو می دادی و من برای او «شوربا» می پختم، از شوربا (سوپ) خوشش می آمد.

پس سر را بلند کرد و گفت: کاش می دانستم که کدامیک از شما هستید که سوار بر جمل اذنب (شتری نر، دم بلند) خواهید بود که سگان حوآب به روی او صدا می کنند که در آن راه از صراط مستقیم منحرف خواهد بود.

من دست از شوربا برداشتم و گفتم:

(اعوذ بالله و برسوله من ذلک) پس پیغمبر صلی الله علیه و آله دست بر پشت تو زد و گفت: ای حمیراء! مبادا تو آن باشی، سپس فرمود: مبادا تو آن باشی، ای دختر ابوامیه، اما من تو را هشیاری دادم.

عایشه گفت: بلی، این را هم یاد دارم.

ام سلمه رضی الله عنها فرمود: دیگر باره باز بیادت بیاورم، یاد داری که من و تو در سفری با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم و علی علیه السلام مواظبت از نعلین رسول خدا صلی الله علیه و آله می کرد آنها را وصله و پینه می کرد و از لباس های پیغمبر صلی الله علیه و آله مواظبت می کرد، آنها را می شست و تو جری تر از ما بر پیغمبر صلی الله علیه و آله بودی پرسیدی و گفتی: آیا چه کس را یا رسول الله به جای خود جانشین و خلیفه بر آنان می کنی؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آن کس که نعلین را وصله و پینه می کند.

طبیعی است آن کس که در خوش و ناخوش، کارهای او را به عهده می گیرد تا به اندازه ای که گویی فانی در اوست.

او اولی تر است از دیگران که منطبق او را برساند و کار او را به عهده می گیرد.

گوید: پس از این جواب ما فرود آمدیم، غیر از علی را ندیدیم، تو گفتی: یا رسول الله! من غیر علی کسی را نمی بینم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هم او خودش است.

عایشه گفت: بلی، این را هم یاد دارم.

پس ام سلمه رضی الله عنها گفت: پس چه خروجی پس از این داری که خروج کنی.

عایشه گفت: من فقط خروج می کنم برای طلب اصلاح بین مردم و امید اجر در آن دارم، ان شاء الله.

ام سلمه رضی الله عنها پس از این راهی برای خود ندید، غیر آن نامه اعلامیه ای که از عقب این دیدار و این مجلس برای

عایشه فرستاد. (۱)

نامه ام سلمه به عایشه

در آن نامه (۲) آمده که تو ستر و پرده ای هستی بین رسول خدا صلی الله علیه و آله و امت او.

ص: ۱۴۳

۱- (۱) غایه المرام: ۲۸۷/۶؛ شرح نهج البلاغه: ۲۱۷/۶.

۲- (۲) انک جنه بین رسول الله صلی الله علیه و آله و بین امته و ان الحجاب دونک لمضروب علی حرمته و قد جمع القرآن ذیلک فلا تندحیه و سکن عقیراک فلا تصحریها، لو اذکرتک قوله من

و حجاب پیش روی تو زده شد، برای حرمت او و قرآن، دامن تو را جمع کرده، پس تو آن را گسترده مکن و آرام کرده در مسکن پاچه تو را، پس تو خود آن را آشکارا مکن و بیرون میاندازش و اگر من بیادت بیاورم گفتاری را از رسول خدا صلی الله علیه و آله که نزد خودت شناخته است و ناشناس نیست، تو را می‌گردد همچون مار خوش خط و خال بی صدا، تو چه جوابی به پیغمبر صلی الله علیه و آله دادنی هستی، اگر پیغمبر تو را بین راه ببیند که سوار کره شترت آشکارا شده ای، از منزلگاهی به منزلگاهی که عهد و پیمان او را رها کرده ای و پرده او را دریده ای.

عمود دین به وسیله زن‌ها برپا نمی‌شود و شکستگی آن با آنها به هم نمی‌آید، نیکوان زنان آنانند که صدایشان آرام باشد، عرض آنها در سنگر مصون باشد، برو قاعده قبر را خانه خودت قرار بده تا وقتی پیغمبر را دیدار می‌کنی بر آن حال باشی. (۱)

ص: ۱۴۴

۱- (۱) شرح نهج البلاغه: ۲۱۹/۶؛ الاحتجاج: ۲۴۴/۱.

نامه مفصل تر است (۱) به دستور من یکی از بستگان آن را به ترجمه روشن به نام (گلوبند عصمت) منتشر فرموده.

نامه که به عایشه رسید، پاسخ جواب غیر موجهی فرستاد در آن پاسخ گفت: من به نصیحت و خیرخواهی تو خیلی عارفم و موعظه تو را خیلی قبول دارم؛ ولی مطلب آن چنان نیست که فکر شما بدان رفته است، من از رأی شما نابینا نیستم.

پس اگر اقامت کنم حرج بر من نیست و اگر خروج کنم در راه اصلاح بین دو فئه از مسلمین بوده و خواهد بود. (۲)

شیخ مفید باز گو می کند که: ام سلمه رضی الله عنها همین که دید عایشه از خروج منصرف نمی گردد برگشت به مکان خود (ظاهراً مراد برگشت به مدینه باشد) و رهطی از اشخاص مهاجرین و انصار را احضار کرد و به آنها گفت: عثمان دور از شما کشته نشد.

و این دو مرد طلحه و زبیر چنان که خود دیده بودید، به بدگویی بر او

ص: ۱۴۵

۱- (۱) عادت ام سلمه الی مکانها و بعثت الی رهط من المهاجرین و الانصار، قالت لهم: لقد قتل عثمان بحضرتکم و کان هذا الرجلان (اعنی طلحه و الزبیر) یشنعان علیه کما رأیتم فلما قضی امره بایعا علیاً علیه السلام و قد خرجا الان علیه زعما انهما یطلبان بدم عثمان و یریدان ان یرجوا حبیسه رسول الله صلی الله علیه و آله معهم و قد عهد الی جمیع نساء عهداً واحداً ان یقرن فی بیوتهن فان کان مع عائشه عهد سوی ذلک تظهره و تخرجه الینا نعرفه فاتقوا الله فاننا نأمرکم بتقوی الله و الاعتصام بحبله والله لنا و لکم (الحدیث). «الجمیل، شیخ مفید: ۱۲۷»

۲- (۲) شرح نهج البلاغه: ۲۲۰/۶.

می تاختند تا همین که کار او گذشت، با علی علیه السلام بیعت کردند و الان بر او خروج کرده اند به گمان خود خون عثمان را می خواهند و اراده کرده اند که بانوی خانه نشین پیغمبر صلی الله علیه و آله را با خود خارج کنند، با آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله به جمیع زنان خود به یک گونه عهد مقرر فرموده که در خانه های خود قرار گیرند، پس اگر با عایشه عهدی سواى این هست، آن را آشکار کند و بیرون بدهد برای ما، تا ما هم ببینیم، ای عبادالله! بندگان خدا از خدا پروا کنید که ما شما را امر می دهیم (به تقوا و پروای خدا و اعتصام به حبل او، خدا برای ما و برای شما بادا). (۱) (الحديث)

ام سلمه برای تکرار نصیحت، باز نزد عایشه کس فرستاد که به او بگوید: (۲) من

ص: ۱۴۶

۱- (۱) الجمل، شیخ مفید: ۱۲۷.

۲- (۲) فانفذت اليها من قال لها «قد وعظمتك فلم تعظي و قد كنت اعرف رأيك في عثمان و انه لو طلب منك شربه ماء لمنعته، ثم انت اليوم تقولين انه قتل مظلوما و تریدین ان تثيری لقتال اولی الناس بهذا الامر قديما و حديثا فاتقى الله حق تقاته و لا تعرضى لسخطه. فارسلت اليها عایشه اما ما كنت تعرفيه من رأئى في عثمان فقد كان، ولا اجد مخرجا منه الا الطلب بدمه، اما على فانى آمره ان يرد هذا الامر شوری بين الناس فان فعل و الا ضربت وجهه بالسيف حتى يقضى الله ما هو قاضى. فارسلت ام سلمه اليها - اما انا فغير واعظه لك من بعد و لا مكلمتك جهدى و طاقتى والله انى لخائفه عليك البوار و الله ليخيبن ظنك و لينصرن الله ابن ابى طالب على من بغى و ستعرفين عاقبه ما اقول (والسلام). «الجمل، شیخ مفید: ۱۲۸»

تو را موعظه کردم، تو موعظه نپذیرفتی و من بی شک رأی تو را در حق عثمان دانسته و می دانستم که اگر او شربت آبی از تو می خواست تو به او نمی دادی و مانع می شدی. سپس این تویی الان می گویی عثمان مظلوم کشته شد و می خواهی ثوره و بلوا برپا کنی، برای قتال و پیکار با شخص شخیصی که به این امر قدیماً و حدیثاً اولی بوده و هست، بیا پروا از خدا کن به حق تقوا و متعرض سخط خدا مشو.

عایشه جواب فرستاده: اما آن چه از رأی من درباره عثمان دانسته ای صدق است، ولیکن من راه چاره برای خلاص و نجات از آن ندارم، مگر طلب خون او، اما علی علیه السلام من او را امر می دهم به این که این امور را به شورا برگرداند بین همه. اگر این کار را کرد که فبها؛ و گرنه شمشیر به روی او می کشم تا خدا حکم کند به آنچه حکم می کند. (الحديث)

ام سلمه رضی الله عنها از این جواب تلخ بسی رنج برد، ولی باز برای چهارمین دفعه کس نزد او فرستاد که: اما من دیگر بعد از این تو را موعظه نمی کنم و کلمه ای هم با تو دیگر تا طاقت دارم می کوشم نگویم.

والله به خدا سوگند! من بر تو خوف نابودی دارم. به خدا سوگند! آمال تو ناکام خواهد بود و خدا حتماً نصرت می دهد، ابن ابی طالب را بر هر که بغی کرده و به زودی عاقبت گفتار مرا خواهی دانست. (والسلام)

بعد از این افتراق و جدایی جگرخراش بین این دو ام المؤمنین، ام سلمه رضی الله عنها

نامه ای از مکه برای امیرالمؤمنین علی علیه السلام نوشت. (۱)

اما بعد: به درستی که طلحه و زبیر و هواداران آنان و پیروان ضلالت اراده دارند که عایشه را به سوی بصره خارج کنند و با آنان «ابن الحزان عبدالله بن عامر بن کریز» همراه است.

و مذاکره می کنند که عثمان مظلوم کشته شده و آنان خواستار خون اویند.

و خدا کفایت آنان را به حول و قوه خود عهده دار است و اگر نبود که خدا ما زنان را نهی از خروج نموده و امر فرموده ما را به ملازمت بیوت، من خروج به سوی تو و نصرت تو را و نمی گذاردم، ولکن پسر مرا یعنی عدل نفس خویشتن را عمر بن ابی سلمه واداشته ام که به سوی شما و به جانبداری شما خواهد آمد، پس سفارش می کنم به او عنایت خاص مبذول دارید (الحديث)

همین که عمر بن ابی سلمه بر امیرالمؤمنین وارد شد، امام صلی الله علیه و آله او را گرمی داشت، همی در پنج سال خلافت امام علیه السلام با امام علیه السلام مقیم بود، تا تمام مشاهد

ص: ۱۴۸

۱- (۱) ثم كتبت ام سلمه من مكة الى امير المؤمنين علي عليه السلام اما بعد: فان طلحه و الزبير و اشياعهم و اشياع الضلالة يريدون ان يخرجوا بعائشه الى البصره و معهم ابن الحزان عبدالله بن عامر بن کریز و يذكرون ان عثمان قتل مظلوما و انهم يطلبون بدمه والله كافيهم بحوله و قوته؛ و لولا ما نهانا الله عنه من الخروج و امرنا به من لزوم البيوت لم ادع الخروج اليك و النصره لك و لكنى باعته نحوك ابني، عدل نفسي، عمر بن ابی سلمه فاستوص به يا امير المؤمنين خيرا، فلما قدم علي علي صلي الله عليه و آله اكرمه و لم يزل مقيما معه حتى شهد مشاهده كلها. «شرح نهج البلاغه: ۲۱۹/۶؛ النص و الاجتهاد: ۴۳۱»

امام علیه السلام را حضور داشت. (۱)

ام سلمه رضی الله عنها امین خاندان نبوت بود تا به حدی که امانات وصیت نامه پیغمبر را با ودایع رسالت را، امیرالمؤمنین علی علیه السلام در هنگام روانه شدن از حجاز به عراق به ام سلمه رضی الله عنها سپرد و خود شما ارزش این ودایع را نزد اهل بیت علیهم السلام می دانید.

امیرالمؤمنین همه آنها را به امانت به او سپرد و از حجاز به عراق آمد تا وقتی که امام حسن علیه السلام از عراق به سال ۴۰ به حجاز بازگشت، ام سلمه آنها را به امام حسن علیه السلام تحویل داد. (۲)

و همچنین در سال ۶۰ هجری که امام حسین علیه السلام حجاز را به قصد عراق ترک فرمود، از آغازی که مدینه را به قصد مکه ترک فرمود، همه اوراق صحف و کتب و اسلحه را به ام سلمه رضی الله عنها سپرد تا وقتی که علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام از سفر شهادت پدر و کسان به حجاز و به مدینه برگشت، ام سلمه علیه السلام آنها را به علی بن الحسین علیه السلام مسترد فرمود.

(کافی) باب الاشارة و النص علی الحسن بن علی علیه السلام با اسناد، عده اصحاب از احمد بن محمد بن علی بن الحکم از سیف بن عمیره از ابی بکر حضرمی بازگو کرده: از اجلح و سلمه بن کهیل و داود بن یزید و زید ثمالی همه گویند از شهر بن حوشب که: امیرالمؤمنین علی علیه السلام هنگامی که رهسپار عراق شد کتب و

ص: ۱۴۹

۱- (۱) شرح نهج البلاغه: ۲۱۹/۶؛ النص و الاجتهاد: ۴۳۱.

۲- (۲) الکافی: ۲۹۸/۱، باب الاشارة و النص علی الحسن بن علی علیه السلام، حدیث ۴.

وصیت را به ام سلمه به ودیعه سپرد.

کتب خود را و وصیت نامه را با خود نبرد و از مدینه جدا نکرد که مبادا در نقل و انتقال مسافرت، چیزی از آنها از بین برود. (۱)

چنان چه صحیفه سجادیه را یحیی بن زید شهید، به وسیله عمیر بن متوکل از مرز خراسان به حجاز برگردانید که به دست بنی امیه نیفتند.

همین که حسن علیه السلام به حجاز برگشت، آنها را به وی مسترد کرد.

و در نسخه صفوانی از احمد بن محمد از علی بن الحکم از سیف بن عمیره از ابی بکر حضرمی از ابی عبدالله امام صادق علیه السلام بازگو کرده که:

علی علیه السلام هنگامی که رهسپار به سوی کوفه شد، کتب خود را و وصیت را به ام سلمه رضی الله عنها به ودیعه سپرد تا همین که امام حسن علیه السلام باز آمد، ام سلمه رضی الله عنها آنها را به او مسترد کرد و بازپس داد.

و اما امام حسین علیه السلام و سپردن این امانات عظیم القدر در موقع خروج از حجاز به عراق در سال ۶۰ هجری.

(کافی) در باب الاشارة و النص علی بن الحسین علیه السلام؛ عده از اصحاب ما از احمد بن محمد از علی بن الحکم از سیف بن عمیره از ابی بکر حضرمی از امام ابو عبدالله که فرمود: حسین بن علی همین که رهسپار به سوی عراق شد، به ام سلمه کتب را و وصیت را به ودیعه سپرد تا همین که علی بن الحسین علیه السلام برگشت، آنها را وی به او بازپس داد.

ص: ۱۵۰

و اما آیا آنها چه ها بوده اند؟ از نظر کمیت و کیفیت چه مقدار وزن آنها بود. (۱)

اما از نظر کمیت

کافی با اسناد خود بازگو کرده که همی که وفات علی بن الحسین (۹۵ هجری) در رسید پیش از آن.

سفتی (۲) را یا صندوقی را بیرون داد و به پسرش محمد باقر (متوفای ۱۱۴) گفت این صندوق را حمل کن. گوید: پس آن سفت یا صندوق بین چهار نفر (۳) حمل شد، همین که وفات کرد، برادرها آمدند و ادعا درباره صندوق کردند و گفتند: نصیب و سهم ما را از صندوق و آنچه در آن صندوق است اعطا نما.

او گفت: والله برای شما در آن صندوق چیزی نیست و اگر برای شما در آن چیزی بود، آن را تحویل من نمی داد، در آن صندوق اسلحه رسول خدا صلی الله علیه و آله و کتب او بود. (۴)

و با اسناد خود باز بازگو کرده گوید:

علی بن الحسین (متوفای ۹۵ هجری) در دم مردن التفاتی به اولاد خود کرد که نزد او مجتمع بودند.

ص: ۱۵۱

۱- (۱) الکافی: ۳۰۴/۱، باب الاشارة و النص علی بن الحسین علیه السلام، حدیث ۳.

۲- (۲) سفت، بالتحریک: وعائی است مثل چمدان که لباس و آلات و نحو آن در آن گذاشته می شود جعبه جواهرات را هم سفت گویند.

۳- (۳) چهار رجال که هر کدام یکی از عمودهای آن را گرفته بود.

۴- (۴) الکافی: ۳۰۵/۱، باب الاشارة و النص علی ابی جعفر علیه السلام، حدیث ۱.

و سپس التفاتی به محمد بن علی (یعنی باقر) (متوفای ۱۱۴ هجری کرده) و گفت: ای محمد این صندوق است، آن را به خانه خود ببر، گوید: در آن نه دیناری یا درهمی نبوده و لکن مملو بود از علم. (۱)

وفات امام در تاریخ ۱۱۴ است.

اما از نظر کیفیت و اهمیت

(کافی) با اسناد تا امام صادق علیه السلام گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم می فرمود که: عمر بن عبدالعزیز متوفای (۱۰۰-۱۰۲) خلیفه وقت نوشت، در مدینه به ابن حزم (۲) (که والی او بر مدینه بود) نوشت که: صدقات علی علیه السلام و عمر و عثمان را بفرستد، یعنی دفتر و صورت صدقات آنها را نه محصول آنها را.

امام صادق علیه السلام می گوید: ابن حزم، بنابراین فرستاد نزد زید بن الحسن که اکبر آنها بود.

ص: ۱۵۲

۱- (۱) الکافی: ۳۰۵/۱، باب الاشارة و النص علی ابی جعفر علیه السلام، حدیث ۲.

۲- (۲) ابن حزم: سلسله خاندان آنها از عهد رسول خدا علیه السلام که از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور یمن شد تا ابن حزم صاحب کتاب عظیم (المحلی) آثار بزرگی از آنها به میراث مانده و این شخص والی مدینه از جانب عمر بن عبدالعزیز بوده، عمر بن عبدالعزیز به او دستور داد که بنگرید: احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله را مذاکره کنید و بنویسید که من می ترسم بر احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله از ضیاع و فراموشی (الحدیث) به این دستور منع عمر بن الخطاب را از نوشتن حدیث در هم شکست و به آفاق هم همین منشور را صادر کرد و در اثر آن سرسلسله های حدیث مالک بن انس در مدینه، عبدالملک ابن جریج در مکه، عبدالحمید در ری، معمر در یمن، زهری در مدینه، عبدالله بن مبارک در خراسان، اوزاعی در شام و لیث در مصر، تألیفات خود را بعد از ۱۵۰ هجری بیرون دادند.

زید شریف جد شرفای آل حسن است، والی مدینه از جانب منصور دوانقی، شعرا از همه سو به جانب او می آمدند، وی متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، پدر حسن الامیر جد حضرت عبدالعظیم است، اولاد دیگر امام حسن علیه السلام با خلفای بنی عباس جنگیدند و شهید شدند، اما او والی مدینه بود.

ابن حزم به وسیله فرستاده خود، صدقه یعنی دفتر صدقات علی را خواستار شد.

زید شریف پاسخ داد که: متولی بعد از علی علیه السلام حسن بن علی علیه السلام و بعد از او حسین بن علی علیه السلام و بعد از او علی بن الحسین و بعد از علی بن الحسین محمد بن علی است، نزد او بفرست و از او بخواه؛ پس ابن حزم نزد پدرم امام محمد باقر فرستاد، پدرم مرا با آن کتاب یعنی دفتر وقف و سایر دفاتر را نزد او فرستاد تا من آنها را به ابن حزم رد کردم.

راوی حسین بن علاء گوید: پس یکی از ما به امام صادق علیه السلام گفت:

آیا اولاد امام حسن این جریان را آگاه هستند؟ امام صادق علیه السلام فرمود: بلی، چنانچه آگاه هستند که اینک شب است و لکن حسد آنها را به این حرکت ها وادار می کند و اگر حق را به حق می طلبیدند برای آنها بهتر بود و لکن آنها دنیا را می طلبند. (۱)

(کافی) باز به اسناد دیگر از امام صادق علیه السلام همین را روایت می کند که: عمر بن عبدالعزیز به ابن حزم نوشت سپس مثل همین را ذکر کرده، جز آن که گوید:

ص: ۱۵۳

ابن حزم نزد زید بن الحسن فرستاد و او اکبر از پدرم بود.

کتابی به املاى رسول خدا صلى الله عليه و آله و خط على عليه السلام

اما اهميت اين آثار كه منابع و سرچشمه علوم الهى اند، يك موقع حكم بن عتيبه نزد امام باقر عليه السلام بود، در حكمى اختلاف كردند، امام كتابى را ملفوف دستور داد آوردند و حكم را از آن به حكم بن عتيبه نشان دادند و فرمود: اين كتاب به املاى رسول خدا صلى الله عليه و آله و خط على عليه السلام است. (۱)

امالى صدوق روايت مى كند كه: پيغمبر صلى الله عليه و آله وقتى املاى اين كتاب را به على عليه السلام شروع فرمود، على عليه السلام عرض كرد مگر بر من از فراموشى مى ترسى.

پيغمبر صلى الله عليه و آله فرمود: خدا امر فرموده كه نوشته شود، نه براى خوف و هراس از فراموشى به تو، بلكه براى شركاى تو يعنى امامان بعد از تو.

اين كتاب به صورت ملفوف و به قدر ران شترى بود.

در كتاب تأليفى (الحديث عند الشيعة) مشروح بيان شده كه: نوشتن حديث در همان حال كه بين علمائى عامه به واسطه منع عمر ممنوع بود، در خاندان پيغمبر صلى الله عليه و آله و سران شيعه خصوص اميرالمؤمنين على عليه السلام و فرزندش امام حسن عليه السلام و ابورافع مولى رسول الله و سلمان فارسى رضى الله عنه و ابوذر غفارى رضى الله عنه دائر بوده.

اما ام سلمه رضى الله عنها را حافظ امانات الهى در موارد خطر ديديم، يكى در مورد اميرالمؤمنين عليه السلام كه به عراق آمد و ديگرى در مورد امام حسين عليه السلام كه به

ص: ۱۵۴

۱- (۱) جواهر الفقه: كلمه المشرف ۹؛ معالم المدرستين: ۳/۳۲۱؛ رجال النجاشي: ۳۶۰.

اثبات الوصیه مسعودی

روایت کرده: (۱) در شب عاشورا در آن تنگنای موحش تاریک حسین علیه السلام بعد از نوشتن نامه کوتاه یک سطری به برادرش محمد حنفیه و بعد از آن نامه ملفوف پیچیده که با نامه دیگر سرگشاده واگذار به فاطمه علیها السلام دخترش کرد، سپس امر داد به احضار علی بن الحسین علیه السلام که در این وقت علیل بود. (۲)

اسم اعظم را با مواریث انبیاء علیهم السلام به او وصیت کرد و او را آگاه کرد که موقع حرکت از مدینه علوم و اسلحه پیغمبر صلی الله علیه و آله و صحف و مصاحف را در حجاز به ام سلمه رضی الله عنها سپرده است و به او دستور داده ام که جمیع آنها را به تو مسترد دارد.

و فی اثبات الوصیه للمسعودی:

«ثم احضر علی بن الحسین و كان علیاً فاوصی الیه بالاسم الاعظم و مواریث الانبیاء علیهم السلام و عرفه ان قد رفع العلوم و الصحف و المصاحف و السلاح الی ام سلمه رضی الله عنها و امرها ان تدفع جمیع

ص: ۱۵۵

۱- (۱) عن ابی جعفر عن الحسین بن علی علیه السلام لما حضره، الذی حضره دعا ابنته الکبری فاطمه بنت الحسین علیها السلام فدفع الیها کتاباً ملفوفاً و وصیه ظاهره و كان علی بن الحسین مبطوناً معهم لا یرون الا انه لما به فدفعت فاطمه الکتاب الی علی بن الحسین علیه السلام ثم صار ذلك الینا. «اثبات الوصیه: ۱۶۴»

۲- (۲) الکافی: ۲۹۱/۱، باب ما نص الله عزوجل و رسوله صلی الله علیه و آله علی الائمه علیهم السلام، حدیث ۶.

و فيه ايضاً في حديث عن حكيمه بنت محمد بن علي الرضا عليه السلام اخت ابي الحسن العسكري عليه السلام

«انه اي الحسين اوصى الي اخته زينب بنت علي عليه السلام في الظاهر فكان ما يخرج من علي بن الحسين في زمانه من علم ينسب الي زينب بنت علي عمته سترأ علي بن الحسين عليه السلام و تقيه و اتقاء عليه.» (۲)

این امانات سپرده به ام سلمه از جانب امیرالمؤمنین علی علیه السلام، غیر از دواوین اصغر و اوسط و اکبر بوده که امام حسن علیه السلام در هنگام مراجعت از عراق به حجاز پس از کشته شدن امیرالمؤمنین علیه السلام حمل می کرد و حذیفه ابن اسید غفاری که از حواریین حضرت امام حسن است. آنها را بار شتری می دید که جلوی روی امام حسن علیه السلام بوده، در هر بار بستن و بار گشودن در هر منزل از جلوی نظر امام حسن علیه السلام جدا نمی شد تا حذیفه پرسید: که این بارهای سنگین چیست؟ که در مد نظر شما است.

امام فرمود: اسامی شیعیان ما و دوستان ما است.

بدین قرار دفاتر نام شیعیان مورد مراقبت شدید بوده که در دست جاسوس های بیگانه نیفتد و دردسر برای شیعیان فرا آورده شود، حذیفه پرسید: آیا اسم من هم

ص: ۱۵۶

۱- (۱) مکاتیب الرسول: ۸/۲، القسم الاول، حدیث ۱۰.

۲- (۲) کمال الدین: ۵۰۱/۲، باب ۴۵، حدیث ۲۷؛ بحار الأنوار: ۱۹/۴۶، باب ۲، حدیث ۹.

هست؟ فرمود: آری، تا در وقتی که در منزل فرود آمدند و بار فرو هشتند، حذیفه پسر برادرش را که خط می خواند همراه آورد و خواهش کرد که اسم خود را در آن دفترها ببیند، امام علیه السلام پرسید که: این جوان همراه تو کیست؟

گفت: پسر برادرم است که خط می خواند.

امام علیه السلام بعد از اطمینان به آن که جوان همراه امین است و از محارم است، دستور داد که بنگرد و نام عمو را بیابد و ارائه دهد و جوان در آن نظر می کرد و اسم ها درخشندگی داشت می درخشید (شاید با حروف درشت بوده اند یا بامداد رنگین و شنجرف نوشته بودند) تا ناگهان داد بلند کرد که: هان! ای عمو! این اسم من است، حذیفه به پهلوی او زد که بنگر و اسم مرا بجو تا نگاهی دیگر کرد و صدا زد که ای عمو! این نام توست، روایت می گوید: آن جوان بود تا در کربلا شهید شد. (۱) (الحديث)

و غیر از امانت ها و وصیت نامه هایی است که در شب عاشورا امام حسین علیه السلام به دخترش فاطمه بنت الحسین داد.

و از ابی جعفر روایت شده که: حسین بن علی علیه السلام وقتی نوبت آخرش فرا رسید، دختر بزرگ خود فاطمه را خواند و کتابی را ملفوف با یک وصیت ظاهره، یعنی سرگشاده به او سپرد، چون علی بن الحسین علیه السلام با او سخت بیمار بود، می دیدند که اگر فقط از عهده خود برآید کافی است؛ پس فاطمه آن کتاب

ص: ۱۵۷

را بعدها به علی بن الحسین علیه السلام بازپس داد، سپس همان به ما رسید. (۱) (الحديث)

ام سلمه رضی الله عنها زودتر از همه از طریق خواب و رؤیا از کشته شدن حسین علیه السلام آگاه شد.

سلمی گوید: من بر ام سلمه وارد شدم و می گریست، من گفتم: تو را چه به گریه آورده؟

ام سلمه رضی الله عنها فرمود: من الان رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم (یعنی به خواب) و بر سر او و محاسن او خاک بود، گفتم: یا رسول الله! تو را چه می شود؟ فرمود: کشته شدن حسین را حاضر شده بودم. (شاید یعنی کشته شدن او خاک بر سر من کرده)

و با اسناد دیگر از شیخ طوسی از امام صادق علیه السلام که ام سلمه روزی صبح کرد و می گریست به او گفته شد: گریه تو از چه است؟

ام سلمه رضی الله عنها گفت: امشب پسر من حسین به حتم کشته شده، این را بدان می گویم که: رسول خدا صلی الله علیه و آله را از آن زمان که از دنیا رفته، خواب ندیده بودم مگر امشب که او را دیدم رنگ پریده افسرده و دژم، گوید: گفتم: یا رسول الله صلی الله علیه و آله تو را چه شده که رنگ پریده و ملول می بینم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: امشب از آغاز تا به حال برای حسین و اصحاب او قبر می کندم. (۲)

و احادیث تربت که در نزد ام سلمه رضی الله عنها در قاروره تبدیل به خون شد، از کامل الزیاره در همین کتاب گذشت.

ص: ۱۵۸

۱- (۱) بصائر الدرجات: ۱۶۸.

۲- (۲) الأمالی، شیخ صدوق: ۳۰۲.

در جلد ششم همین کتاب از شهر بن حوشب آمده که: آمدم خدمت ام سلمه ام المؤمنین، تا او را در عزای حسین علیه السلام تسلیت و تعزیت گویم.

شهر بن حوشب الاشعری الشامی صدوق است، از طبقه ثالثه است، احادیث او را اصحاب صحاح بیرون داده اند، وفات در سال ۱۱۲ هجری است. شهر بن حوشب بازگو کرده که ام سلمه به جاریه گفت: بیرون برو و خبر برای من بیاور.

پس جاریه برگشت و گفت: حسین علیه السلام کشته شده است.

ام سلمه رضی الله عنها شیبه ای کشید و غش کرد و از هوش رفت، همین که افاقه شد و به هوش آمد گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) بعد گفت: او را کشتند، خدا آنها را رسوا کند. سپس پرداخت به بازگویی حدیث که به طور مستفیض از طرق دوازده گانه آمده که: شهر بن حوشب به تعزیت ام سلمه رضی الله عنها آمده و ام سلمه خود را مادر و صاحب عزا می داند. و احادیثی در اختصاص پنجمین به مقام آیه تطهیر بازگو می کند که: خود او هم در حساب می آید.

ص: ۱۵۹

حسین علیه السلام در زندگانی مشترک با جد امجد و پنج تن

تغذیه روح و خیال کودک مطلع کتاب و نسب امام حسین علیه السلام است

تغذیه فکر و روح کودک

قطره ای از قلزم - تولد امام حسین و بلد تولد - والد و والده و جد و جده و عمو و اعمام و خاله و خالو و فرزندان پسرانه و دخترانه -

وجود گل پیش از شکفتن گلبرگ هایش به صورت غنچه است، مطلع وجود گل و محل طلوع اوست و پیش از آن هم خود غنچه هم در شاخین و گلبن است، اینها مجمل حیات گل و تفصیل حیات خویشتنند.

پس به این معنی آغاز مراحل وجود امام علیه السلام، وجود جد و جده و والد و والده است که شاخین و گلبن وجود امامند، همین شاخساران وجود والد و والده و جد و جده پدری و مادری و بلد تولد، هر کدام در عین آن که وجود خویشتنند، از نظر دیگر چون مطلع وجود امامند وجود خویشتنند و مجمل وجود

ص: ۱۶۱

امامند، پس معرفت آنها مؤثر در معرفت امام است، گرچه درخت را به میوه هم می توان شناخت.

افعاله نسب لو لم يقل معها

جدی الخصب عرفنا العرق بالغصن (۱)

ولکن ذکر محل تولد و موقع تولد و تذکر والد و والده و جد و جده پدری و مادری، اگر چه به طور مختصر و فشرده و به منزله قطره ای از قلم باشد. برای دیدار فجر طلوع امام علیه السلام از مطلع وجود و دیدار امام علیه السلام در فجر وجود اوست و هر کدام در عین این که وجود خویشتن اند باز مجمل حیات امامند، پس چه باکی است اگر سخن از گلبن و شاخین این شاخساران در کار آید.

به زبان دیگر: برداشت حسین علیه السلام از این نسب عالی مطرح است و قابل بحث و رسیدگی است، اما اشخاص این نسب عالی بر کسی از نظر اشخاص پوشیده نیست، اگر چه از نظر شخصیت شاید مجهول باشد، همه کس می داند جدش رسول خدا است و مادرش فاطمه زهراء علیها السلام و پدرش علی مرتضی علیه السلام است.

اما شناخت اشخاص غیر از شناخت شخصیت آنها است، شاید کسانی ندانند که برداشت حسین علیه السلام از شخصیت پدر و جد و مادر غیر از برداشت ما است و چند و چون آن را ندانند، این را دیگران نکرده اند، ما این بحث تازه را مطرح کرده و آن را تغذیه طفل در روح و اندیشه نامیدیم که تا امتداد بی نهایت و تا ارتفاع بی نهایت، در تغذیه اندیشه روح و فکر و همت از آنها، غذا گرفته بوده،

ص: ۱۶۲

این ارجوزه را خود می خواند.

انا ابن علی الطهر من آل هاشم

کفانی بهذا مفخرا حین افخر

و جدی رسول الله اکرم خلقه

ونحن سراج الله فی الارض یزهر

و فاطم امی من سلاله احمد

و عمی یدعی ذا الجناحین جعفر

و فینا کتاب الله انزل صادقا

و فینا الهدی و الوحی بالخیر نذکر

و نحن امان الله للخلق کلهم

نسر بهذا فی الانام و نجهر(۱)

والدی شمس و امی قمر فانا الکوکب و ابن القمرین

جدی المرسل مصباح الهدی و ابی الموفی له بالبیعتین(۲)

قطره ای از قلزم

تولد امام حسین علیه السلام در متن خاندان نبوت و ولایت و عصمت و از جوهر آن،

ص: ۱۶۳

۱- (۱) الاحتجاج: ۲۷/۲.

۲- (۲) ینابیع الموده: ۸۰/۳.

هر چه گلبن در سر ضمیر دارد، در این مولودست. به هم داده و جمع است.

(لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ) ۱

تولد امام صلی الله علیه و آله در عام شهدا

امام ابو عبدالله ارواحنا فداه در اواخر سال سوم هجری در عام شهدا که جنگ احد واقع شد مادرش فاطمه زهراء به او حمل برداشت، سال چهارم هجری تمام نشده، دیده به جهان گشود در آغاز سال شصت و یک هجری دهم محرم در کربلا بین النهرین شهید شد.

در حجاز در شهر قرآن در مدینه منوره، قدم به عرصه وجود نهاد.

حسین در شهر مدینه متولد شد

در شهر «یثرب» که تازه در دوران انقلاب و تحول عظیم بود، چشم و دیده به دنیا باز کرد.

یثرب در این موقع از اثر تحول و انقلاب عظیم اسلام به سرعت و به طور سریع، مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله شهر رسول خدا صلی الله علیه و آله شده بود.

شهرهای دیگر و عواصم دیگر از توابع و اقمار او شده بودند.

مدینه شهر علم شده بود، به استقبال علم و قرآن رفته بود (۱) و قرآن را که

ص: ۱۶۴

۱- (۲) سوره های قرآن نود تا از آن در مکه نازل شده و ۲۴ سوره اش در مدینه نازل شده، پس بنابراین مدینه به استقبال قرآن بین زمین و آسمان رفته، بقیه قرآن را در شهر خود نازل کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: همه شهرها با شمشیر فتح شده، غیر از مدینه که با قرآن فتح شده است، من می گویم و قرآن علم اعلی است.

سوره هایش تازه به تازه نازل می شد، در بین زمین و آسمان گرفته در شهر خود فرود آورد و سوره های قرآن را همه حفظ می کردند و در نماز روزان و شبان می خواندند، با این که قرآن کتاب علم اعلی است و مردم پیش از این امی ساده بودند.

جهشی چنین هرگز برای شهری چنان حاصل نگردیده که کتاب «علم اعلی» ورد زبان همه طبقات گردد.

جهشی که هرگز حتی برای شهر «حکمای یونان و آتن» هم نبوده و برای رواق اسکندریه در مصر هم چنین جهشی علمی نبوده که کتاب علم اعلی و در آن به فاصله دو سال و ده سال، ورد زبان همه طبقات گردد.

سوره های آن را حفظ می کردند و در نمازهای روزان و شبان می خواندند.

آیا در کنار این نهر، کوثر هر طفلی چونان او که در مصب نهر و مجرای نهر باشد، آب ها در مجاری سمع و بصر او روان نمی شود و آیا عوائدی در روح نوباوگان از منظره های هر منطقه و شهرستان و دهستان که محل تولد باشد، هر چه باشد وارد نمی شود و حاصل و محصولی از آن برداشت نمی کنند، در بحث آینده که مراقبت های ثانوی بعد از تولد مطرح است، به این بحث خواهید برگشت.

اما اینک: نسب والا، پدر و جد و مادر

امام حسین علیه السلام و نسب او

نسب و تبار والایش، جد امجدش حضرت محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله و پدرش حضرت علی مرتضی امیرالمؤمنین علیه السلام و جده اش حضرت خدیجه ام المؤمنین و

ص: ۱۶۵

فاطمه بنت اسد مادر امیرالمؤمنین و مادرش فاطمه زهرا علیها السلام بانوی اسلام و خودش مشعشع ترین رهبر و درخشنده تر از همه رهبران بعدی است.

الشمس معروفه بالعین و الاثر

و كنت للدهر ملؤ السمع و البصر(۱)

تغذیه روح و فکر و همت کودک

جد امجد او صلی الله علیه و آله پیغمبر اعظم اقدس سرسلسله همه جنبش ها، سرچشمه زاینده رود، کوثر و مهبط و آشیان طائر «وحی» و هسته اصلی دین اسلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله خاتم المرسلین(۲).

خود رسول آسمان و رسالت او، گسترده بر ابعاد جهان و برای جهان تا ابد و سرمد است.

دیدن محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا، جد امجدش عظیم العظما در افق وحی از جنبه تعالی به عالم علوی پیوسته و رسالت انتهایی دارد، انسانی است ملکوتی حامل قرآن کتاب عظیم وحی و آسمان و از جنبه زمین و زمان در چهار بعد زمین و

ص: ۱۶۶

۱- (۱) دیوان الازری: ۳۰۰.

۲- (۲) ابتداء به رسول خدا صلی الله علیه و آله شد که جد او است، نه به پدر که نزدیک تر است برای آن است که رسول خدا صلی الله علیه و آله هر جا در عداد جمعی باشد، ملاحظه او متقدم بر هر دیگری است (لا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ) «الحجرات (۴۹): ۱» مصدر العلم ليس الا لديه خير الكائنات من مبتداها «الازریه: ۳۰»

زمان گسترده بر جهان و مکان و زمان است.

و بزرگی حقیقی در چهار ناحیه است که جد حسین علیه السلام در آن چهار ناحیه امتدادش جهان را قاف تا قاف فرا گرفته.

عظمت محمد صلی الله علیه و آله در چهار بعد

۱ - از جنبه اقتدار، اما اقتداری با رحمت و شرافت.

۲ - از جنبه علم و نظام و علم حقوق و حکمت و تعلیم آن.

۳ - از جنبه ذکر خدا و ارتباط با خدا؛ ارتباطی به غیر معنی لغوی.

۴ - و از جنبه تبلیغ و دعوت.

و در هر چهار بعدش جد حسین علیه السلام است، بدین معنی که: جدش محمد عظیم العظماء صلی الله علیه و آله نه تنها در خلقت اولیه خون جد او است، بلکه در خلقت ثانویه یعنی در وسعت همت و در عظمت بی نهایت همت هم، جد او است.

یعنی روح او و رای او هم از جد او است و او فرزندی است که از بزرگی جد امجد، در این چهار جانب و چهار جنبه و چهار بعد برداشت روحی می کرد و در تمام مراحل جوهر جان خود می کرد.

و تجدید وجودی از آن می یافت تا گویی تولد ثانوی از آن می یافت و در مرحله دیگر جزء اندیشه اش می شد و دست کم در تمام مراحل از عظمت جد امجد در این چهار ناحیه آگاه بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله خود محیط را به او و او را به محیط توجه می داد. (۱)

ص: ۱۶۷

۱- (۱) تاریخ یعقوبی: قیل للحسین علیه السلام ما سمعت من رسول الله صلی الله علیه و آله؟

آن هم در آن موقع که رسالت خود را ادا کرده و وحی قرآن را با شهر مدینه به هم آمیخته و شهر را به حرکت آورده بود.

و سایه و روشن آن را در مشاعر کودک می ریخت و او را بال و پر پرواز می داد.

هر چه نونها را پیش می رفت، امتداد وجود محمّد صلی الله علیه و آله را در این چهار بعد بهتر می دید و بیشتر محسوس او می گردید.

یا بگو: هر چه بر امتداد و سایه وجود مثالی محمّد در این ابعاد از جدید می افزود، نونها را آن را یعنی آن افزوده ها را هم در همان بعدها می دید و اگر همه نمی دیدند او می دید، بلکه مضاعف از آن چه دیگران می دیدند او می دید و هم می دید و هم می گرفت. آری، می گرفت و جزء جان خود می کرد.

و عظمت محمّد صلی الله علیه و آله دائم در تزیید بود و هست.

مثل عظمت کیهان که از نقطه ذره شروع شده، همی کیهان رو به توسع و شکفتگی است. (وَ السَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ) ۱

ص: ۱۶۸

و همه آنها نردبان ترقی کودک بود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله دست او را می گرفت با دست های خود و خود را پلکان و نردبان او می کرد که پاورچین پاورچین بالا بیاید و هر پله بالا می آمد؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: ترقی کن (ترق ترق عین بقیه) - یعنی: ترقی کن بالا بیا، بالا بیا صفحه های آغاز کتاب «افق وحی» را مطالعه کنید.

اوراق دفترش در آغاز کتاب عظمت و شکوه محمد صلی الله علیه و آله را تا بی نهایت در چهار سوی، چهار سمت جهان و چهار بعد و امتداد زمان و مکان گسترده بر این چهار ناحیه می بینید که همه در وجود این فرزند عزیزش، حسین عظیم علیه السلام سر به هم داده و می خواهد تجدید وجود کند و همه را در راه خیر خلق و خدمت خلق بنهد.

و حسین علیه السلام وارث محمد حبیب الله است، در همه این چهار ناحیه و چهار بعد که اقتدار با رحمت، اولاً و علم حقوق و نظام و حکمت ثانیاً و ذکر خدا و رابطه با خدا ثالثاً و تبلیغ و دعوت رابعاً باشد، او همه را وارث است و اگر در حدیث آمده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در پاسخ دخترش زهرا علیها السلام که در ساعات احتضار خواهش کرد که ای پدر! به این دو فرزند ارثی بده، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«اما الحسن فله سوددی و اما الحسين فله شجاعتی»^(۱)

انحصار شجاعت از این است که شجاعت پاسبان و حافظ و نگهبان ذخائر طلای آسمانی نفوس است.

ص: ۱۶۹

۱- (۱) الخصال: ۷۷/۱، حدیث ۱۲۳؛ بحار الأنوار: ۲۶۳/۴۳، باب ۱۲، حدیث ۱۰.

وگرنه از همه ارث برده و در هر چهار ناحیه و چهار بعد، او از جدش جدا نیست.

در ناحیه ای نیست که محمد صلی الله علیه و آله باشد و حسین علیه السلام در آن ناحیه نباشد مگر پیغمبری، و محمد صلی الله علیه و آله در این چهار ناحیه در چهار بعد جهان در همه جهان هست.

اما اقتدار جهانی محمد صلی الله علیه و آله

پرچم نشانه اقتدار است و در آفاق جهان پرچم های محمد صلی الله علیه و آله خیلی واضح و بی پرده و آشکارا در اهتزاز است و همه آنها و همه انشعابات آنها انشعابات لوای حمد است که در افق آشکارا، افق مبین برای محمد جلوه گر شد؛ ابتدا بر محمد صلی الله علیه و آله جلوه گر شد، سپس از دست فرشته مقتدر عالم بالا از طرف خدا به دست محمد صلی الله علیه و آله داده شد و آن فرشته با آن که مطاع و فرمانروا است و در پیشگاه صاحب عرش هم فرمانروا است.

ولکن معینا رسول و فرستاده خدا بود که به محمد صلی الله علیه و آله این لوا را بدهد و او امین بود، محمد صلی الله علیه و آله او را در افق مبین دید و از او گرفت و به دست حق پرستان داد. و از آن روز تا حال در اهتزاز است و خواهد بود و خبر از تشکیل حکومت می دهد؛ گرچه آن فرشته و لوای حمد که به دست محمد صلی الله علیه و آله داد بر ما ناپیدا است، ولی بر محمد صلی الله علیه و آله پیدا بود. (۱) پیغمبر عظیم ما محمد صلی الله علیه و آله در افق مبین، بیک

ص: ۱۷۰

۱- (۱) ۱- (وَلَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ) تکویر (۸۱): ۲۳ - هفتمین سوره به حسب نزول (فَلَا أَقْسِمُ بِالْخُنُوسِ * الْجَوَارِ الْكُنُوسِ * وَ اللَّيْلِ إِذَا عَسَسَ * وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ

جبرئیل علیہ السلام را دید که عقل فعال و قوه علم کلی جهان است، پرچم را هم دید.

ص: ۱۷۱

(وَلَقَدْ رَآهُ بِالْأَفْقِ الْمُبِينِ) (سوره تکویر آیه ۲۳، هفتمین سوره قرآن است در نزول) جبرئیل در افق مبین از مشرق جلوه گر شد و قاف تا قاف خافقین را مطبق کرد و لوی حمد را که رمز از اقتدار با رأفت و با رحمت است، به دست او به او داد و او را از یأس و پگری درآورد. شمشیر در کار نبود چون شمشیر اسلام در غلاف رحمت است.

شما و ما؛ اگر نتوانید جبرئیل را زیر چتر آن افق مبین مشاهده کنید و مشاهده کنیم، اما می توانید و می توانیم پرچم محمد صلی الله علیه و آله را به دست سلسله های خلفای به حسب ظاهر اسلامی، مانند: خلفا در جزیره العرب و خلفای فاطمیین در قاهره و قیروان و آفریقا و خلفای امویین در اندلس و قرطبه و اروپا و خلفای عباسیین در بغداد و قاره آسیا و خلفای آل عثمان در قسطنطنیه و آسیای صغری ببینید که همه پرچم اسلام را و بالحقیقه پرچم محمد صلی الله علیه و آله را بر دوش داشتند، همه در حقیقت پرچم او را برافراشتند و باز در دست سلسله کشورگشایان عادل جهان، فاتحان عرب در فتح الفتوح ممالک فرس و روم.

و فاتحان بربر در فتح جبل الطارق و اندلس و اسپانیا و فاتحان ترک در فتح قسطنطنیه و مردم بیزانس و هزاران فاتحان دیگر و دیگر همه را می بینید که پرچمداران محمد صلی الله علیه و آله بودند و افتخار می کنند که مأموران او و چاکران او بودند، اگر او بپذیرد.

و سلسله امپراتورانی در شرق و غرب جهان بودند که کشوردار و جهان مدار بودند، مانند سلاطین و ملوک و پادشاهان در شاهنشاهی ایران چونان سلسله آل بویه از امپراتوران دیلمیان.

و سلسه سلجوقیان و سلسله صفویان و امراء و سلاطین دیگر آن سامان چونان طاهریان و صفاریان و سامانیان و غزنویان و یا در شام و مصر مانند صلاح الدین ایوبی و سایر ایوبیان و اتابکان همه پرچمداران نامی اویند و سلسله قبایل و امم عرب و فرس و ترک و تاجیک و بربر و چرکس و سایر نژادها که در سواحل اقیانوس ها و بر و بحر پخش اند، همه و همه سران آنها در هر قطری از اقطار و هر اقلیمی از اقالیم بودند و هستند؛ همه پرچمداران دولت ابد مدت محمد صلی الله علیه و آله در اقالیم زمین هستند.

شما و ما؛ اگر جبرائیل و لوای حمد را در روز اول در آن افق مبین ندیده اید، اما این پرچمداران و پرچم های آنان را دیده اید.

آنچه پیدا است، از آن که ناپیدا است آمده.

حمله ها پیدا و ناپیدا است باد جان فدای آن که ناپیدا است باد(۱)

این عظمت محمد در جنبه اقتدار که همه اقتدارها و پرچم های سلسله های خلفای اسلامی در مدینه و شام و بغداد و اندلس و قاهره و قسطنطنیه و سلاطین اهل قبله و ملوک و امپراطوری ها و پادشاهان و امرای مسلمین از لوای پرچمی است که جبرئیل در افق مبین به صورت لوای حمد و به نام لوای حمد به دست محمد صلی الله علیه و آله داد و این اقتدارها و پرچم ها همه امتداد آن لوای حمد است که گسترده بر بساط زمین و بر امتداد زمان است، اگر عیبی در اشخاص پرچمدار است در پرچم نیست؛ به هر حال پرچم محمد صلی الله علیه و آله است.

ص: ۱۷۳

۱- (۱) میرزا محمد تقی حجه الاسلام (نیر).

و حسین عظیم علیه السلام اگر چه این امتداد تاریخ را ندید، اما پرچم های فتوحات را در عهد جد امجد دید که تمام جزیره العرب را تا پایان سال دهم هجری زیر پر گرفت و معدل فتوحات محمد صلی الله علیه و آله در این ده سال هر روزی هشتصد و بیست و دو کیلومتر مربع را از خاک جزیره العرب زیر پر گرفت. و بعد به سال پانزدهم و شانزدهم، مدائن پایتخت ایران را گرفت و تمام خاک سوریا را گرفت و تا سال بیست و دوم سراسر کشور ایران و روم و سوریا و مصر را گرفت و حسین علیه السلام همه اینها را شاهد و حاضر و ناظر بود. و از سی نگذشته حسین علیه السلام شاهد و حاضر و ناظر بود که افریقا را تا کنار بحر اطلس تا نهایت مغرب در خاک معموره گرفت و حسین علیه السلام گسترش پرچم اسلام را در ناحیه شرق هم حتی در ری و دماوند و طبرستان و جرجان بالمعاینه دید و سپس تا پنجاه هجری تا قسطنطنیه هم رفت.

از فتح مکه ام الفتوح شروع شد که حسین علیه السلام در آن حاضر بود، اگر چه چهار ساله بود،(۱) اگر با فاطمه علیها السلام مادرش بوده؛ زیرا فاطمه در آن فتح حضور داشت.

کشورگیری و فتح اسلامی

ظهورات وجود مثالی تعددپذیر است در تلویزیون. استاد در صد هزار کرسی

ص: ۱۷۴

۱- (۱) نهج البلاغه می گوید: صغیر ما صغیر نیست، فتح مکه در سال هشتم بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله در آغاز سال ۱۱ وفات کرد و با حسنین که شش ساله بودند بیعت کرد، با این که بیعت و بیع و مبیعه باید با بالغ انجام بگیرد. سر آن تفاوت در هشیاری و گیرندگی است.

پیدا است که درس می گوید و فرمانده قشونی نیز در صد هزار پرده نمایان می شود و فرمان می دهد و صورت مراسم تاجگذاری را در آئینه های بی حد تلویزیون، دیده ها می نگرند.

و تعبیر حدیث مناقب که گوید: هفتاد هزار، تعبیر رمزی است از عدد بی حد و مرز در فتح مکه، ده هزار قشون که هر هزاری پرچمی و لوئی داشتند، به شهر مکه وارد شدند، شهر مکه دروازه ها را به روی عسکر رحمن باز کرده؛ گو ابولهب از غصه بمیرد.

اکنون طوفی به بیت العتیق زد و او را از لوٹ اصنام پاک کرد. و فردا است که از اینجا می گذرد و به بلدان روی زمین رو می کند و به هر دژ و قلعه ای می گذرد، آن قلعه سر فرود می آورد.

صدای شکست اصنام فرو نشست و صدای الله اکبر بلال سیاه بر پشت بام کعبه بلند شد، این بلال است که خبرها می دهد، نام حق را در زبان همه می نهد و به دنبال آن از مرزها می گذرد و مرزی نمی شناسد؛ یا مرزها در مقابل او مقاومت نمی کنند و عنقریب است که این پیغمبر صلی الله علیه و آله مالک عالم انسانی شده به هر قلعه و دژی می گذرد، آن سنگر قد خم می کند و قلعه ها فرو ریخته، کنگره آنها بر پایه های خود می ریختند، نه برای این که ویران کند، بلکه تا سراسر زمین موات را یا عبقریت بی نظیر خود، خلد برین بکند. (۱)

ص: ۱۷۵

۱- (۱) (فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنُسِ * الْجَوَارِ الْكُنُسِ * وَاللَّيْلِ إِذَا عَسَيْتَ * وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ * إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ * ذِي قُوَّةٍ عِنْدَ ذِي الْعَرْشِ مَكِينٍ * مُطَاعٍ ثَمَّ أَمِينٍ * وَ مَا صَاحِبُكُمْ

حسین علیه السلام عظمت محمد جد امجد را در این افق مبین و آفاق وسیع زمین بالمعاینه دید، و دید که مصدر آن رأفت و رحمت است، قرآن در آیه ای که گفتگو از دادن اقتدار و پرچم به پیغمبر صلی الله علیه و آله می کند. می گوید: محمد صلی الله علیه و آله جبرئیل را که فرستاده ارجمند است در افق مبین دید، (۱) یعنی از او این اقتدار را گرفت؛ زیرا آن فرشته که پیک ارجمند خدا است، خداوند نیرو است و در پیشگاه صاحب عرش و سلطان کون، دارای موقعیت عظیم استثنایی است، در آن جایگاه بلند مطاع و فرمانروا است.

محمد صلی الله علیه و آله او را در افق مبین آشکارا دید، البته با این دیدن، تعلیم دیدن فنون اقتدار و سلطنت بر کون، حتی آموختن فنون حربی هم همراه بود، مانند استاد دیدن، استاد دیدن نه عبارت از دیدن هیكل شخص استاد است، که مردم سر کوی و برزن هم به آسانی او را می بینند؛ ولی از اندیشه ها و اختراعات او و ابتکارات او بی خبرند؛ اما دیدن او به این مراحل همه شاگردان یکسان نمی بینند و مردمان دیگر هم هرگز مثل شاگردان نمی بینند.

آیه می گوید: محمد صلی الله علیه و آله اقتدار و عظمت و شکوه و پرچم را در منبع و

ص: ۱۷۶

مرکزش در افق مبین دید(۱) و دیدن ریشه سلطنت و منشأ همان رأفت و رحمت است که منشأ و مشی آن سلطنت است و حسین علیه السلام این اقتدار و سلطه گسترده در جهان را چه در انبساط و گسترش آن و چه در ریشه و منبع آن در محمد صلی الله علیه و آله دید، در شهر خود دید، در خانه خود دید.

«ملکه ملک رافه لیس فیه جبروت منه و لا کبریاء.»(۲)

سطوت و شوکت شمشیر چون در پوشش و غلاف رأفت و رحمت بود، نمایشی از شمشیر زور در آن نمایش خانه نبود.

اما ناحیه دوم که اعلی از این است

سپس پیغمبر عظیم ما محمد صلی الله علیه و آله، در افق دیگری بلندتر و وسیع تر و رفیع تر از آن، در افق اعلی، علم را از معلم شدید القوی فرا گرفت و تعلیم دید.(۳)

ص: ۱۷۷

۱- (۱) (وَ لَقَدْ رَأَاهُ بِالْأُفُقِ الْمُبِينِ) - سوره تکویر، هفتمین سوره در نزول، این رؤیت همان است که بغوی گوید: به صورت حقیقی تمام خافقین را گرفت، گوید: بعد از فترت بوده و سوره الضحی را آورد - سه سال یا دو سال و نیم وحی قطع شد. من زعم ان محمدا رأی ربه فقد اعظم ولكن رأی جبرئیل فی صورته، و خلقه سادما بین الافق. «عمده القاری: ۱۴۳/۱۵»

۲- (۲) الفرج بعد الشده: ۳۵۲/۲.

۳- (۳) (عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَ هُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى... وَ لَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَهُ أُخْرَى * عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنْتَهَى * عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى) «نجم (۵۳): ۵-۱۳» (افق وحی، تألیف ما ص ۳۳) عن عبدالله بن مسعود، قال: رأی رسول الله جبرئیل و له ستماء جناح، کل منها قد سد الافق یسقط من جناحه من التهاویل و الدر و الیاقوت ما

(عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى) (وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى) (سوره النجم).

علم به نظام احسن اصلاح، علم به حقوق و نظام، علم به معارف کون، همه از تعلیم او شروع شد و از سرچشمهٔ تعلیم او امامان مفترض الطاعه و عالمان و فقیهان، شاگردان دبستان آنان در مشارق و مغارب زمین، خود سرچشمهٔ تعلیم شدند. و در اثر تعلیم آنان قلم در کار آمد و از اثر آن:

سلسله هائی بی نهایت از فقها، سندها و حجت ها در دست دارند و داشتند که بر اثر آن محترم و واجب الطاعه شدند، علم حقوق علم به نظام، علم به اصول و فروع را تدریس می کنند.

و سلسله هائی از حکما، فیلسوفان زمان گشتند و رهبران اکتشافات علوم زمین و آسمان شدند.

و سلسله هائی از محدثان صاحبان صحاح و صاحبان اصول و صاحبان مسانید و

ص: ۱۷۸

صاحبان سنن شدند.

و سیره نویسان و صاحبان مغازی و فتوحات، سندها به جا نهادند که در اثر متکلمان سخن آموختند و حجت زمان شدند و سلسله ارباب قلم و نویسندگان مقتدر قلم دست گرفتند و عذر تقصیر در پیشگاه قرآن و محمد صلی الله علیه و آله نوشتند.

و همه مفسران کتاب الهی او، همه مات و مبهوت و واله و شیدای نغمات کتاب او هستند و شدند. قلم به کار آمد و سیطره آن پرچم را زیر گرفت.

تا کارلائل فیلسوف اشراقی می گوید: بطل فی صوره النبی محمد صلی الله علیه و آله.

و مورخان و سرسلسله های تاریخ، مبدأ تاریخ را عوض کردند.

و کتابخانه های شرق مملو از آثار او یعنی از آثار حیات محمد صلی الله علیه و آله و حیات امت او شدند، نوبت قلم کمتر از نوبت شمشیر نبود.

و کتابخانه های غرب و اروپا، بلکه امریکا هم در این باره کمتر از آنها نیستند،^(۱) هر دو سنگین بار از کتابند، سخن از رقم صد هزار و صد هزار است.

شما اگر در آن افق اعلی در هنگام تعلیم مصطفی صلی الله علیه و آله نبودید و جبرئیل معلم شدید القوی را در «افق اعلی» ندیده اید، اما در دست محمد صلی الله علیه و آله قرآن را دیده اید که ام العلوم است و برای هر شعبه علومش دانشگاه ها ساخته می شود.

و در دست امامان و اوصیاء و اولیاء علیهم السلام و در دست محدثان جوامع و

ص: ۱۷۹

۱- (۱) حاضر العالم الاسلامی تألیف لوثر ب ستو دارد، امریکائی ذخیره و گنجینه ای ژرف است از اسلام و ظهور او؛ و می گوید: کاد ان یکون نبأ نشؤ الاسلام النبأ الاعجب الذی دون فی تاریخ العمران البشری - امریکا این روزها اسلام را در تشیع و حسین علیه السلام هم دید.

موسوعات کبیر و در دست صاحبان صحاح و صاحبان مسانید و صاحبان سنن، اسناد معتبری می بینند و در دست فقها و علما استنادهایی می بینند و دیده اید که صد بار از ید و بیضای موسی علیه السلام درخشنده تر و سودمندتر است.

و اگر ید و بیضاء را کس ندیده، اینها را همه کس دیده و می توانید ببینید.

این جنود علمی کار خود را در تعلیم و تعلم دامنه دار ادامه می دهند و جنگ جهانی اول و دوم، تعطیلی و وقفه ای در کار جماعت نویسندگان المعجم المفهرس (الفاظ حدیث نبوی) نیاورد، البته ید و بیضاء آن روز امروز دردی را از کس دوا نمی کند اما اینها ابواب علم و حقوق را که پایه تمدن است و نظام به شهر و خانواده می دهد به روی مردم و اجتماع باز می کنند.

اینها همه دست های محمدند که از آستین درآمده و به امتداد زمان دراز است و به امتداد مکان و بر امکانه و بلاد نور افشانی می کند. و حسین عظیم علیه السلام در اول تا آخر این مشتقات سهم پسری دارد، حسین علیه السلام در تعلیم اولیه قلم در اسلام برای تعلیم دیرگسیون کتاب شمائل اخلاقی محمد را که دکتترین و تز رهبری است نوشت؛ و در مبارزه با بی سوادی با قلم و کتاب خود، جوان های امت را تعلیم می دهد و برای پیران و حکما در حضور پدر بزرگوار، کتاب التعاریف را در فلسفه اسلام برای تربیت فرزندگان مدینه فاضله و حکما که باید حاکم گردند، دیکته فرمود.

و تمام فنون و علوم را در قرآن جد امجدش تا امتداد زمان و امتداد مکان می بینید، مشعل هدایت مصباح هدی و برج نور در کشوری است که مثل امیرالمؤمنین علی علیه السلام و فقهای صحابه در آن زمان هستند، در تابلویی که

حسین علیه السلام در سر دارد احادیث سید شباب اهل الجنة و سایر احادیث رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق او و برادر او کتاب مسندی است.

کتاب معجم فقه ابن حزم می گوید:

و فقه اهل بیت را اگر جمع آورند، کراسه عظیم و بزرگی را خواهد تشکیل داد، دانشگاه های اسلامی در شرق و غرب همه امتداد علوم محمد صلی الله علیه و آله اند.

دانشگاه جامع الانزهر و معاهد تدریس آن و دانشگاه مدینه منوره و مکه مکرمه و دانشگاه قرویین در مراکش و مغرب و دانشگاه زیتونه در قیروان تونس و دانشگاه های ایران و پاکستان و هندوستان، همه این غلغله های علوم اسلامی از امتداد دروس وحی محمدند.

و علوم اسلامی در بعد زمان و مکان از این افق اعلی سرچشمه گرفته و امتداد دارد و چتر آن بر سر همه سایه افکنده و می افکند و همه اینها از علوم محمدند و عظمت آنها از عظمت محمد صلی الله علیه و آله است.

امام حسین علیه السلام به امتداد آنها و به مبدأ و سرچشمه آنها که زاینده رود و آب خیز است و به این معنی کوثر است، از همه کس آگاه تر بود، در این باره می فرمود:

افمستقی الناس العلم من عندنا فعلموا و جهلنا؟(۱)

ص: ۱۸۱

۱- (۱) کتاب امام صادق، مغز متفکر عالم شیعه می گوید: کوچه ای که خانه محمد باقر علیه السلام در آن بود نامش (مستقی) بود - امام حسین علیه السلام این سخن را در سفر کربلا به شیخ نبی لوزان گفت. «الکافی: ۳۹۹/۱، حدیث ۲»

و در مورد دیگر به شخص عربی گفت: اگر در مدینه آمده بودی من جای پای جبرئیل را در خانه ما به تو نشان می دادم، بالش و متکای آنها از زغب و پره‌های جبرئیل است که از کودکی هم، با قلم و تعلیم تکیه گاه آنها بوده و کام آنها را با علم برداشته اند.

(وقد زقوا العلم زُقًا) (۱)

اینان علم را به اطفال خود از کودکی در دهان آنها می نهند؛ چونان که مرغ و طیور دانه را و طعمه را اندک اندک به دهان جوجگان خود می نهد.

تا مرجع مطلق برای اهل زمان شدند، ابن عباس که مرجع مطلق بود، نافع بن ازرق را در مسأله غامض اسرار توحید به امام حسین علیه السلام ارجاع می نمود.

محمد صلی الله علیه و آله در ناحیه سومین و عظمت

سخن کوتاه در بعد دیگر: عظمت محمد صلی الله علیه و آله در ناحیه سومین که دنیا را قاف تا قاف گرفته، ناحیه ارتباط با خدا است؛ به غیر (معنی لغوی ارتباط) (ارتباطی بی تکلف بی قیاس هست، رب الناس را یا جان ناس) مجامع ذکر خدا در نمازهای فردی و جماعت و در نماز عید قربان و عید فطر و نماز کسوف و خسوف و نماز آیات و زلزله و باد شدید و در اجتماع بزرگ تر حج که به کلی از غلاف اوضاع مأنوس درمی آیند و به ذکر او دسته جمعی با صدای لیبیک، تجرید خود را کامل می کنند و خدایی می شوند؛ جماعات مسلمین را به ذکر خدا و ارتباط ذکر ساحت قدس او از آلودگی ها و مشاغل دنیائی درمی آورند و به صحنه قدس وارد می کنند و چنان غلغله ای هر روز تکرار و هر سال تجدید می شود، غلغله مساجد و ندهای

ص: ۱۸۲

گلبانگ اذان محمد صلی الله علیه و آله را در هر جمعه و جماعت، به موقع هر عبادت دیده اید که ستون ها و سقف ها را به لرزه می آورد و بنیان مساجد عظیم البیان را به تکان درمی آورد و نفوس را از آشیان بدن و اشتغالات می رهاند و با علم قدس ارتباط می دهد و هر روز و هر هفته و هر سال در هر یک گونه اجتماعی به رنگی و از عده ای، انسان ها را تکان می دهد؛ تا مرغ جان ها در آشیان قدس آشیان گیرند و این غلغله در حج و اجتماع سالیانه به نحو آكد است؛ از هرزگی و بلند پروازی و زن بازی به تقدیس و پاکی وارهند و از صنعت شکارچی گری، اندکی در ایام، اندکی با ذکر خدا در وادی ایمن قدم بنهد و حسین به ادعای عرفات، کوه رحمت جبل الرحمه را بلرزانید، مثل طور سینا کرد تا آن کوه همیشه صدای حسین علیه السلام را ضبط کرده تکرار می کند.

و این سلسله اذکار و عبادات انسان را از ناحیه دل حرکت می دهد که «عشق و فقر» خود را از راه پنهانی درونی درمان کنند و نیازی به نظام دعاوی حقوق نیافتد یا کم افتد، آن قدر این غلغله شدید و تحریک آمیز است که با تغافل طبیعی نفوس و غفلت مشاغل تکافؤ می کند.

و غفلت طبیعی را که عامل آن طبیعت است و مدام است، مقهور می کند مثل آن که اشخاص بشری در زمره فرشتگاه و قدسیان عالم ملکوت مستغرق در ذکر خدایند، با ملائکه بالدار در طیران اند، همه در همه جا می شنوند که:

«یا موسی دع نفسک و تعال»

این غلغله ذکر خدا چنان عمومی است که همه زمین را مسجد کرده و همه اصناف در آن واردند، حتی علماء و حتی افراد عساکر در موقع نماز از آن لباس

جنگ به این لباس عبادت درمی آیند، خدا هم از سر پنهان بر مجامع اهل ذکر زمین را پر از صلوات و سلام به آنها کرده.

(هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا) ۱

در اسلام این خوشبختی است که این ارتباط را که در ادیان دیگر فقط اهل راز آن را می دانند و آن هم در خلوت خانه و در دیرها و فرو رفتن در داخل نفس اسلام، آن درب پنهانی میخانه را به روی همه باز کرده و این مضمون را عوض کرده که می گوید:

در پنهانی میخانه نداند همه کس

جز من و ساقی و دو سه رندان دگر

اسلام آن را عمومی کرده و همه را با هم صدا زده، صلوات را که نشانی اتصال با خدا است منحصر به پیغمبر رهبر صلی الله علیه و آله نفرموده، بلکه فرموده:

(هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ)

البته به ویژه او را و خاندان او را به صلوات و سلام قدسیان نواخته و خیر داده که:

(إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا) ۲

و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: شما هر کجا که به من سلام دهید، ملائکه آن صلوات و سلام را به من می‌رسانند و جواب را از من به شما برمی‌گردانند. (۱)

اما اسلام در را به روی همه باز کرده، به شرط این که از این درب ذکر وارد شوند، خدا به همه صلوات می‌فرستد.

(هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا) ۲

و ذکر خدا را در معابد و مساجد و تکایا و زاویه‌ها، به دهان همه نهاده که صدای ذکر خدا را با اذان بلند می‌کنند و خواسته که همه اشخاص و همه جمعیت‌ها با خدا اتصال و ارتباط یابند و با هم مخلوط باشند، اما منظم به طوری که در نظام نماز جماعت مصالح اجتماع و صف بندی اردو و تمرین هم آهنگی هم باشد و در عین مراعات این شرایط اجتماع، صدای ذکر خدا چنان با غلغله باید در مسجدها انجام شود که بنیان و سقف‌های مساجد عظیم البنیان را می‌لرزاند؛ تا مرغ دل تکان بخورد و از آشیان برمد و خدا هم جذبه‌های عالی را از طرف غیب به بدرقه آنها می‌فرستد و شوکت به این اردوهای پاکبازان می‌دهد.

(هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيمًا) ۳

ص: ۱۸۵

صلوات خدا و ملائکه، ابتداء بر حجرات طاهرات پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد گردید. از آنجا از فراز خانه پیغمبر عظیم ما محمد صلی الله علیه و آله با افواج ملائک و صلوات و سلام و تبارک برکات نازل می کند و تقدیس می آفریند، پیغمبر صلی الله علیه و آله تا زنده بود تربیت و تهذیب خانوادگی او چنان قوی بود که با پنج تن اعضای خانواده فقط به مباحله با نصارای نجران بیرون آمد و افواجی که برای عبادت حرکت دادند سردسته شان همان پنج تن پاکان خداجو بودند، اگر چه به طور متسلسل این اردوها و افواج فوج فوج مثل سیل متلاطم در زمان، هر چه زمان پیش می رود عظیم تر می شوند، ولی آنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله در مباحله گروگان گذاشت همین پنج نفر بودند که حسین علیه السلام در آن میان بود. اگر چه آن موقع صغیر می نمود، هفت ساله با آن که صغیر نبود، صغیر ما صغیر نیست. پیغمبر صلی الله علیه و آله با آنها بیعت گرفت و همه این افواج اهل ذکر، مقدس و پاک می شوند، به طوری که در عین آن غلغله و خلطه و آمیزش و فشار و مزاحمت هیچ کلاهبرداری و جیب بری که لازمه جماعت درهم و برهم است در آنها نیست؛ بلکه اینجا افواج محمد صلی الله علیه و آله در عین این غلغله و خلطه و آمیزش درس تقدیس و پاکی را به حواریین عیسی علیه السلام می آموزند.

و محمد صلی الله علیه و آله در سرسلسله و در وسط و در آخر این کاروان ذکر، همدوش با آنها است. تفسیر اذان نماز را حسین علیه السلام از پدرش روایت می کند و در کلمه (حی علی الفلاح) هفده بهره و ثمره برای فلاح ذکر می کند و در تفسیر (قد قامت الصلوه) می گوید: یعنی (جاء وقت الوصال) - تفسیر این وصال در دعای عرفه او است.

در این ره انبیاء چون ساربانانند دلیل و هادی این کاروانند

وز ایشان سید ما گشته سالار هم او اول هم او آخر در این کار(۱)

آن پنج تن را که ساربانان این کاروان شمرد، حسین علیه السلام در میان آنها است (دعای عرفه اش نشان می دهد که خاتم آنها است و چونان جرس فریاد می دارد که بر بندید محمل ها؛ در سفرهای حج بیست و پنج گانه پیاده می رفت و کجاوه ها را یدکی می کشیدند).

و این ارث و میراثی است که حسین علیه السلام از جد امجدش در شش سالگی و هفت سالگی برده و دعای عرفات او صحیفه عظمی را تشکیل می دهد که بر بندید محمل ها.

و این افواج ذکر که پیایی می آیند و می روند و محمل ها را می بندند و به سوی خانه می روند. کمتر از آن دو اردو نیستند، یعن از اردوی سلاطین و خلفاء و عساکر فاتح کشورمدار آنها.

و از اردوی دانشگاه ها و مدارس، قلم و تعلیم و تعلم، علم حقوق و نظام اجتماع و همه، جنود محمّد و جیوش محمّدند، با این تفاوت که اینها این جیوش ذکر و عبادت مستقل از آن جنود دیگرانند و عظیم تر از آنها اگر نباشند کم اهمیت تر از آنها نیستند. و از سرمنزله دل حرکت می کنند، نه زور می خواهند و نه چوب قانون، دل حسابی دارد با خدا که جدا از پادشاه و نهیب عسس(۲) در راه

ص: ۱۸۷

۱- (۱) شیخ محمود شبستری.

۲- (۲) عسس: پاسبان، شبگرد، گزمه.

خود می رود و این دل در خود پادشاه و عسس هم هست و در قاضی حقوق و علما و دانشگاهی ها هم هست؛ چه که همه دل دارند و از عشق و فقر خالی نیستند. آنها هم نیز عشق دارند و فقر و نیاز بیشتر دارند:

امیری از امرای مجاهدان اسلام در شرق ایران به شکرانه فتح ناحیه خراسان نذر کرد که با لباس احرام از خراسان تا نیشابور تا حجاز برود و حج بگذارد، از لباس قشونی از پوست پلنگ در آمد و احرام بست و تمام مسافت بین خراسان تا مکه را به حال احرام رفت.

امیر دیگری از مجاهدان اسلام در جبهه جهاد اسپانیا، منصور بن حکم از اسپانیا و اندلس به سوی فرانسه پیشروی می کردند، در جنگ لئون فرانسه هنگام نماز ظهر سپاه را به نماز به صف کرد و مؤذن را به روی تل عظیم نعش کشتگان به اذان واداشت. از جنگ دست کشیدند و به نماز ایستادند.

و در موقع اعلان جهاد، همه نماز گزاران نساك، پارسایان، اسلحه به دست می گرفتند و سرباز مجاهد می شدند.

یکی از پادشاهان عهد اخیر ایران در لندن به پادشاه انگلستان که پرسید: شما را عساکر چند است؟

شاه در پاسخ تأملی کرد و گفت: در مواقع عادی به قدر کفایت امنیت داخلی که عده آن اندک است، اما برای موقعی که بلاد ما مورد هجوم اجانب گردد، بیست میلیون سپاهی داریم. پادشاه انگلستان تعجب کرد که چگونه؟ در پاسخ گفت: در موقع هجوم دشمن کل بیست میلیون جمعیت ما حتی پارسایان، همه عساکر خواهد بود.

همه از قشونی، دانشگاهی، محرابی، در لباس عساکر خواهند رفت، چنان که به عکس هم و اتفاقاً همه، همه این عساکر در موقع نماز از پارسایان خواهند بود.

و در مواقع تعلیم همه به تعلیم عمومی واردند، کل در کل مندمج است و در عین حال از یکدیگر مجزا هستند.

و فرمانده همه در همه، لباس ها شخص شخص محمّد یا فرزندان محمّد صلی الله علیه و آله است و این افواج عظیم در پیشرفت زمان همی بر جمعیتشان افزوده می گردد، به نسبت مرور زمان عظیم تر و عظیم تر می شوند.

به جمعیت موسم حج در همه سنین بنگرید و به جماعت نماز مسجد الحرام نیز نظر نمائید که یک روز تمام جمعیت، چهل هزار یا صد هزار بود و اکنون تنها از مملکت ایران ما چهل پنجاه هزارند و نماز جماعت چهار صد هزارند.

در حرمین مکه و مدینه، هزار هزار و ششصد هزار جمعیت، به فرمان خدا و رسول او به دور خانه او «کعبه» و خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله طوف می زنند.

و در قبله او در مکه مکرمه و مساجد شعبه های آن در روی زمین، نماز می گذارند و با صلوات و سلام و تبارک، سفر خود را تمام می کنند.

و در مدینه از نظر دیگر: هم غیر از جنبه مسجدی ازدحام می کنند درون حجرات طاهرات او، مثل برون آن و فراز آن، پر است از غلغله سلام و صلوات و تبارک پیرامون مرقد اطهرش در قبه الخضراء و به تبع آن در مشارق و مغارب عالم، در هر جا بقعه ای از آل او برپا است، در هر زاویه ای از کوه و دشت و کوهستان و جلگه، مسجدی یا تکیه ای بنا شده، زمزمه هایی و غلغله هایی و ولوله هایی از سلام و صلوات برپا است که ملائکه و فرشتگان آن سلام ها را بالا

می برند و به روح پرفتوح او تقدیم و نثار می کنند و جواب می گیرند و می آورند، بلکه منشأ این غلغله ظاهر آدمیان آن غلغله باطن نهران فرشتگان است. و شما اگر آن قدوسیان را ندیده اید آن غلغله مساجد و نداهای گلبنانگ اذان محمدی صلی الله علیه و آله را در موقع هر عبادت در هر جمعه و جماعت دیده اید که بنیان مساجد عظیم البیان را می لرزاند و ستون ها و سقف ها را به لرزه درمی آورد و در عین این غلغله و خلطه و آمیزش صد هزارها جمعیت با هم هیچ دستبردی و اجحافی و لگدکوبی و بدمستی در کار نیست؛ بلکه از قدس خود به حواریین عیسی علیه السلام درس تقدیس می دهند نخ غضبی در لباسشان نیست، بلکه گویی فرمان «یا موسی دع نفسک و تعال» را شنیده اند و خویشان را رها کرده آمده اند.

در ناحیه چهارم

سپس پیغمبر عظیم ما محمد صلی الله علیه و آله قدرت تبلیغ را به دهان ناطقان نهاد و صدای مبلغان را به جهان و اقطار جهان بلند کرد.

در این بُعد چهارم به عهده مبلغان نهاد که امر به معروف و نهی از منکر کنند، پس تمام مسلمین را آمرین به معروف و ناهیان از منکر کرد و مواد امر به معروف و نهی از منکر را مواد سخن سخنوران و ناطقان قرار داد.

و به علاوه تبلیغ تمام مواد اسلام را در خطبه های حجه الوداع (۱) به عهده همه جمعیت نهاد، چنان که باید آن را حجه البلاغ نامید و در هر جمله از مواد

ص: ۱۹۰

۱- (۱) الخصال: ۱۴۹/۱، حدیث ۱۸۲؛ بحار الأنوار: ۹۶/۶۷، باب ۴۷، حدیث ۳.

خطبه های پنجگانه اش، این عهده را تکرار می کرد که هر کس حاضر است به غائبان برساند، لذا در اثر این فرمان، تمام را اردوی تبلیغ قرار داد و در این میدان تمام افواج شاهدان و حاضران، سخنگو و سخنور شدند و تمام سخنوران و سخنرانان زباندار «منطوق» به زبان آمدند و اردو پس از اردو با عدد بیشتر و کیفیت برتر؛ هر چه زمانه پیش رفت بر افواج آنها افزوده شد، تا امروز که دستگاه های پخش سخن و بلندگوها در همه ممالک اسلامی عربی و غیر عربی نغمه آمرانه امر به معروف و نهی از منکر را به او وعظ و ارشاد چونان نغمه قدوسیان در مسامع و مشاعر شنوندگان منعکس می کنند و اهل دل و عقیده می سازند و آنها را به لرزه و اهتزاز درمی آورند، این ناطقان و این منبرها و این بلندگوها و رادیوها، همه اردوهای جنود محمدند صلی الله علیه و آله که دنیا را از ذکر خدا پر کرده اند.

سلسله مبلغان و سخنوران و ناطقان اسلام، سخن دعوت را از دهان محمد صلی الله علیه و آله گرفتند و می گیرند، در هر سخن به نام او شروع می کنند و به نام او ختم می کنند، تا صدای او پر دنیا است، تا دنیا خود سخنور منطوق از تبلیغات او و دعوت او است، آن هم دعوتی در راه خیر خلق و خدمت خلق.

سرسلسله؛ اوست، او تبلیغ را سرشکاف کرد در مکه، در طائف، در مدینه، اما مکه چه پیش از هجرت، و چه بعد از هجرت، در کوه صفا، در مسجد الحرام، در عرفات، در منی، در هر شعب و هر محله.

و اما در مدینه در مسجد النبی، در جبهه جبل کوه احد، در سر چاه های بدر، در هر موقف جنگی در مواقع حربی، در سخن، در نامه.

در ابلاغ دین، خدا سخن به دهان همه نهاد، با کمال فصاحت و بلاغت سخنان دعوت را در خاطر شنوندگان میخکوب می کرد، که سخنان او با این طول تاریخ فراموش نشده از پادشاهان دیگر دنیا، اگر کلامی مانده یکی دو تا بیشتر نیست و گاهی خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله قبل از نماز جمعه و بعد از نماز جمعه، تمام وقت بیاض روز را می گرفته و جملات فشرده آن، هر یک بابی را در حقوق تشکیل می داده، یا حکمی را متکفل بوده و با تقطیع خطبه به جمله ها (جمله به جمله) یک سخنرانی گاهی هزار سخن داشته، یا بابی را فشرده در یک جمله گنجانیده و از این جهت می فرموده:

«انا افصح من نطق بالضاد،(۱) بیدانی من قریش و واستر ضعت فی بنی سعد بن بکر.»

در پاسخ ابن راوندی گفتند: «من شک فی نبوته لن یشک فی عربیته.»

و همین باعث شده که شماره احادیث پیغمبر صلی الله علیه و آله تا ششصد هزار برسد که معدل آن هر روزی هفتاد و دو حدیث فرموده است.

در عربیت مثل اعلی شد که قرآن او حافظ زبان عرب شد، قرآن اگر کلام او باشد نه کلام خدا (العیاذ بالله) امر او عجیب تر است که از یک نفر شخص امی بی سواد، چنین اثر و کتاب طرفه عجیب به جا ماند که هزار سال بر او بگذرد و از تازگی نیافتد و اهتمام او به تبلیغ به پایه ای رسید که جمله ای را که اداء

ص: ۱۹۲

می کرد، جمله به جمله می پرسید از مردم که آیا من ابلاغ کردم؟ و اقرار می گرفت و بعد با انگشت به آسمان و جمعیت اشاره می کرد: «اللهم فاشهد» بار خدایا! شاهد باش! (۱)

و زائر او در زیارت و سلام به او باید شهادت بدهد که «انک قد بلغت و نصحت» (۲)

و اقطاب دعوت او مثل امیرالمؤمنین علی علیه السلام از (قس بن ساعده ایادی) و از «سحبان وائل» در نمی ماندند.

بلکه امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی جعه بن هبیره مخزومی، پسر خواهرش ام هانی از سخن گفتن در حضور خالوی گرامی درماند، امام علیه السلام خود برخاست و خطبه ای را مرتجلا خواند در آنجا فرمود:

«وانا لأمرء الکلام فینا تشبث عروقه و علینا تهدلت غصونه» (۳)

ما امرء سخن هستیم، عروق آن در ما ریشه دوانده و چنگ زده و شاخه های آن بر ما سرازیر شده و بار فرو ریخته و سایه افکنده.

و خطبای محضر امیرالمؤمنین مثل ابوذر و سلمان و صعصعه بن صوحان عبیدی، چنان بودند که امام علیه السلام در حق صعصعه فرمود:

هذا الخطیب الشحشح (۴)

ص: ۱۹۳

۱- (۱) فقه السنه: ۶۴۵/۱؛ السیره الحلبیه: ۳۲۲/۳.

۲- (۲) السیره الحلبیه: ۳۲۲/۳؛ فقه السنه: ۶۴۵/۱.

۳- (۳) نهج البلاغه: خطبه ۲۲۴.

۴- (۴) بحار الأنوار: ۳۰۸/۳۴، باب ۳۴؛ نهج البلاغه: فصل غریب کلامه، حدیث ۲.

عبدالحمید کاتب می گفت: من صد خطبه از خطبه های امیرالمؤمنین علی علیه السلام حفظ دارم و از این جهت دیگر در نمی مانم.

سرچشمه صافی و سرسلسله همه محمد صلی الله علیه و آله بود که کلمات درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله حتی در میان کلمات بلیغ امیرالمؤمنین علیه السلام درخشندگی خاص خود را دارند؛ چنان که کلمات امیرالمؤمنین علیه السلام در میان سخنان دیگران درخشندگی خاص خود را دارد.

و قرآن در میان همه، حتی در کلمات درخشنده پیغمبر صلی الله علیه و آله درخشندگی فوق العاده خود را دارد و معلوم می کند که کلام خدا است.

و حسین علیه السلام، عظمت در گوش و هوش نابغه و فوق العاده خود، این خطبه خوانی و سخنرانی ها را دیده بود، در حجه الوداع همراه بوده. (حسب قرائن حدسی) کتاب «بلاغه الحسین» را ببینید گواه بلاغت اوست.

اینها که برشمردیم در بعد چهارگانه و امتداد در همه نواحی، همه از عالم شهود است نه از عالم غیب، نهفته و پنهان نیست که ایمان و عقیده به آن سخت باشد، بلکه مشهود کائنات است.

حسین علیه السلام در خاطر خود، نقش ثابتی از سکه نبوت و علم و اقتدار و سخن می گرفت و نقشه های عظمت محمد صلی الله علیه و آله را در این چهار امتدادش بهتر از هر کس دیگر درمی یافت تا مثل سکه طلا نقش طلای آسمانی او می شد.

و چنان نقش می گرفت که محمد صلی الله علیه و آله مصدر اول نقش پذیرفته بود و از این

جهت در حدیث تعبیر می گردد که:

«حسین منی و انا من حسین»^(۱) و دین اسلام

«محمّدی الحدوث و حسینی البقاء»^(۲) است چنانکه نمی توان نقش را از سکه طلا زدود و باقی بماند و هویت مستقل داشته باشد، همچنان نمی توان محمّد صلی الله علیه و آله و نقش او را از حسین عظیم جدا کرد و او باقی بماند؛ چنان که نمی توان فرزند را از جد و پدر، جدا کرد.

و همچنان نمی توان از محمّد صلی الله علیه و آله نقش حسین عظیم علیه السلام را که شجاعت است گرفت و او باقی بماند؛ زیرا شجاعت حافظ و محافظ طلای آسمانی است و حسین علیه السلام، عظمت وارث این شجاعت بود.

و حسین علیه السلام در هر لحظه نقشه های عظمت های محمّد صلی الله علیه و آله و جد امجد را در این چهار امتدادش می گرفت و به محمّد، پیغمبر عظیم صلی الله علیه و آله پیوستگی جدیدی متزاید می یافت.

قدر متیقن آن که از این عظمت چهار جانبه در زمین و زمان غافل نبود و به غفلت نمی گذراند و از عظمت محمّد صلی الله علیه و آله در ابعاد چهار گانه اش در زمین تا آسمان به اغماض نمی گذرانید و چونان دیرکسیون نظامی، چشم از آن بر نمی گرفت و تا آخر ابد دیده بدو داشت. کتاب شمایل رسول خدا صلی الله علیه و آله به قلم او است.

پس هر کس بخواهد حسین علیه السلام را درست ببیند، باید دید او را دربارۀ

ص: ۱۹۵

۱- (۱) مسند احمد بن حنبل: ۱۷۲/۴؛ الإرشاد، شیخ مفید: ۱۲۷/۲.

۲- (۲) الغدیر: ۲۴۶/۳.

محمّد صلی الله علیه و آله و عظمت محمّد علیه السلام ببیند؛ آن هم در این چهار بعد در چهار ناحیه اش ببیند و رابطه و پیوستگی دید او را ببیند، تا او را درست دیده باشند.

زیرا شخصیت انسان به آراء و اندیشه او است.

و ادراک حسین عظیم صلی الله علیه و آله در دید این عظمت محمّد صلی الله علیه و آله، در این نواحی عظمت خیزش ادراک مشکلی است، چون هرگز این امتدادها را که در لانه‌های سر در می آورد، نمی توان دید.

حدیث می گوید پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! مرا جز تو نشناخت و تو را هم غیر من نشناخت و خدا را هم غیر من و تو نشناخت.

بنابراین حسین علیه السلام عظمت را غیر محمّد صلی الله علیه و آله جدش و پدرش علی علیه السلام نشناختند.

و چنان که هر گاه محمّد صلی الله علیه و آله بخواهند ببینند، عریان از رسالت و وحی سماء و قرآن نمی توانند ببینند.

از اینجاست که دیدن حسین فضیلت علیه السلام، مشکل است.

چون دیدن شخصیت شخص، به دیدن هویت او است، نه پیکر او؛ و هویت و شخصیت شخص همان دید او و اندیشه او و هدف او است.

ای برادر تو همان اندیشه ای

مابقی تو استخوان و ریشه ای

گر گلست اندیشه تو گلشنی

ور بود خاری تو همیشه گلخنی

که تو آن هوشی و باقی هوش پوش

خویشتن را گم مکن یاوه مکوش (۱)

البته آن اندیشه که انسان را روانه کار می کند، آن اندیشه معیار قیمت هر انسان است.

و معیار ارزش و معیار ثواب و عقاب و عذاب است.

جایی که از پرتو همبستگی و رابطه با محمد صلی الله علیه و آله شهری بزرگ مثل مدینه این اندیشه و رأی مقدس و بزرگ را به خود می گیرند که همه در پرتو روح قدس واقع می شوند؛ البته روح قدس که در پیمبران است، همین که روح نطق و فکر و منطق را که روح انسانی است، در پرتو گرفت، تمام مردم خیر را می طلبند و از شر می گریزند و رشید می شوند چنان که از اثر قدرت نفوذ خدایی محمد صلی الله علیه و آله در قلوب مردم ایمان محبوب و دلخواه نفوس شد؛ بلکه دست قدرت آن را زینت نموده و مشاطگی کرده تا دلربا گردد.

و قلوب را از هر کفر و فسوق و عصیان بیزار و متنفر می نماید و این معیار رشد جامعه است که خود به دلخواه خود از کفر، از فسق، از عصیان گریزان و متنفر باشد.

پس محتاج به چوب قانون برای جلوگیری از فسوق و عصیان و کفر نیست، چون اینها مورد تنفر نفوسند. هیچ گاه تهدید چوب قانون برای متارکه منفورات لازم نیست.

ص: ۱۹۷

و برای متارکه منفورات، هیچ گاه تهدید چوب قانون لازم نیست. آیا شنیده اید که در شهری پلیس بگمارند که مردم آب دماغ خویش را یا قاذورات خویش را نخورند، حاشا! حاشا!

و هر گاه در شهری کفر و فسوق و عصیان، مورد تنفر طبیعی مردم واقع باشند و به عکس ایمان در نظر آنها ترین شده، مشاطگی گردیده باشد، مردم طبعاً اقبال به ایمان خواهند داشت و عصمت از گناه خواهند داشت، عصمت همان آسیب ناپذیری گناه است و ادبار از کفر و فسوق و عصیان خواهند داشت، آن مردم رشیدند(۱) و این وضع شهر مدینه بود که از اثر نفوذ قدرت محمد صلی الله علیه و آله شد.

وقتی در شهری چنین شد، آیا در حسین فرزند عزیز نخواهد شد و او در کانون عدسی بود که نورها و شعاع ها و خطوط شعاع در او گرد آمده اند، مردم مدینه آن قدر رشید شدند که جنود محمد شدند و اسلام را بر مکه و بر سایر شهرهای دنیا تحمیل کردند، یا بگو تفهیم کردند و حسین علیه السلام رشیدتر از همه اهل مدینه بود.

(وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ

ص: ۱۹۸

۱- (۱) (وَ اعْلَمُوا أَنَّ فِيكُمْ رَسُولَ اللَّهِ لَوْ يُطِيعُكُمْ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَمْرِ لَعَنِتُّمْ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمَانَ وَ زَيَّنَّهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ) «حجرات (۴۹): ۷»

نقش و طابع محمّد عظیم ما محمّد صلی الله علیه و آله، در شهر مدینه افتاد که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره اهل مدینه فرمود:

«انتم منی و انا منکم» (۱)

و همان نقش و طابع به طور قوی تر در حسین عظمت افتاد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«حسین منی و انا من حسین» (۲)

نمایندگان شهر مدینه که شرط کردند، در بیعت عقبه هفتاد و پنج نفر بودند که مأوی بدهند و دفاع کنند و نصرت نمایند در همه حال؛ چه در نشاط و چه در کسالت، چه در توانگری، چه در تهیدستی.

پیغمبر صلی الله علیه و آله آنجا فرمود:

«انتم منی و انا منکم»

سخن کوتاه: باری -

در آن افق که بخواهید در حریم آستان این رهبر عظیم الهی و این پیغمبر عظیم آسمانی صلی الله علیه و آله وارد شوید، در آنجا در سرچشمه زلال وحی او صد خضر و موسی را زیارت می کنید، روات او صد هزار صحابیان اویند که منبع این سرچشمه اند.

از ام الكتاب او حقوق و شرایع و جداگانه درس رحمت و رأفت و شفقت را بهتر از مکتب مسیحا می آموزید.

در آنجا صدها دانشگاه علم آموزی است که علم را با روح ایمان و شریعت و

ص: ۱۹۹

۱- (۲) مجمع الزوائد: ۴۴/۶.

۲- (۳) الإرشاد، شیخ مفید: ۱۲۷/۲؛ مسند احمد بن حنبل: ۱۷۲/۴.

طریقت و حقیقت، به روی شما باز می کند و اگر بخواهید تأسیس می کند.

ولی با این همه بزرگی، مدرسه او مدرسه تواضع بود. سرافرازان چنین اند.

از طرفی به کودک خود تعلیم می داد که: «علیک بمعالی الامور»^(۱) و از طرفی دیگر به تواضع و به نماز که مظهر و مظهر تواضع است، طفل را می آموخت.

ص: ۲۰۰

۱- (۱) مواهب الجلیل: ۴۱/۱.

و با اینهمه بزرگی، تواضع پیغمبر صلی الله علیه و آله به اندازه ای بود که می فرمود:

پنج چیز است که من آنها را فروگذار نمی کنم تا بمیرم: (۱)

۱ - غذا خوردن با غلامان و بردگان و بندگان روی زمین پست.

۲ - سوار شدن بر حمار زین و برگذار.

۳ - و دوشیدن بز با دست خود.

۴ - پوشیدن پشم.

۵ - سلام دادن بر کودکان، تا سنت شوند پس از من. (۲)

کسی مرد تمام است که از تمامی کند در خواجگی کار غلامی

گانندی رهبر فقید هند هم با بزی ساخت و آن را تا انگلستان همراه خود برد،

ص: ۲۰۱

۱- (۱) خمس لا ادعهن حتی اموت (۱) الاکل مع العیید علی الحضیض (۲) ركب الحمار موکفا. (۳) حلبی العنز بیدی (۴)

لبس الصوف (۵) التسلیم علی الصبیان لتکون سنه بعدی. «الأمالی، شیخ صدوق: ۷۱، مجلس ۱۷، حدیث ۲»

۲- (۲) الخصال: ۲۷۲/۱، حدیث ۱۳.

ولی برای غرض سیاسی، استغناء از خوردن و آشامیدن آب انگلستان و به نشانهٔ اعراض و اعتراض.

ص: ۲۰۲

اما پیغمبر ما صلی الله علیه و آله در این پنج چیزش، تنازل از مقام را تنازل نمی دانست؛ بلکه اجرای وظیفه می دانست، لوازم علو مقام خورشید این است که: بلندتر از همه است و زیر پای همه است، پیغمبر صلی الله علیه و آله به حسین علیه السلام تعلیم می داد

«معالی الامور و یکره بسفاسفها»^(۱) ولی در همان تعلیمات نماز را تعلیم می داد که مظهر و مظهر تواضع است و تعلیم می داد که:

«من تواضع لله رفعه الله.»^(۲)

مسیح هم در تعلیمات می فرمود: «کن كالشمس تطلع على البر و الفاجر»^(۳) لازمه چراغ نوربش خورشید این است که بر ذرات هم بتابد و روزنه ها را، همه روشن کند.

مسیح پای حواریین را خود شست و فرمود: مرا به شما حاجتی است که من

ص: ۲۰۳

۱- (۱) وسائل الشیعه: ۷۳/۱۷، باب ۲۵.

۲- (۲) الکافی: ۱۲۲/۲، باب التواضع، حدیث ۳.

۳- (۳) الإقبال: ۲۱۳.

پای شما را بشویم، بعد فرمود: من تواضع کردم که شما هم تواضع کنید.

وراثت شجره نور

اینجاست نسبت والای امام علیه السلام از جنبه برداشت امام علیه السلام از آن موضوع تدریس خواهد شد، تا مقدمه ای باشد برای فهم کتاب امام و مکتب امام حسین علیه السلام که مواریث ولادت غیر از ولادت مواریث است، هر کس می داند که این مولود عزیز، جدش خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و جدش خدیجه کبری و پدرش علی مرتضی و مادرش فاطمه زهرا و برادرش امام حسن مجتبی علیه السلام و عمویش جعفر طیار و عموی والایش حمزه سید الشهداء است.

از این معلومات عمومی فقط ولادت مواریث به دست می آید.

اما برداشت و بهره برداری مولود از این ریشه و شجره آباء و اجداد تا کنون حساب نشده که آنها مواریث ولادتند.

اما نسب و ستون فقرات این نسب که مقدمه کتاب قرار داده اند، بر کسی پوشیده نیست و ما از جنبه برداشت و بهره برداری، آن را از لحاظ می گذرانیم.

همه کس می داند که حسین عظیم جد امجدش پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله است و پدرش امیر المؤمنین علیه السلام است و مادرش فاطمه زهرا است و برادرش امام حسن علیه السلام است.

پس ذکر این شجره معلومات تازه ای نیست که بر معلومات خوانندگان افزوده شود. ولی از جنبه برداشت و بهره برداری امام، آنچنان فرزند رشید هوشمند باید تحت حساب درآید.

حسین علیه السلام هر نشیب و فراز زندگانی جد امجد را، شکست و ظفر او، دولت

و معنویت او را، به نگاهی دیگر می‌دید و همچنین از وحی تازه قرآن و از فعل و انفعال وحی آسمان با افکار هوشمندان با اعتباری دیگر توجه می‌کرد.

و همچنین از مادر بزرگوار خود زندگانی او را در راه خدمتگزاری به پدر بزرگوار و به شوهر و اولاد از نزدیک احساس می‌کرد.

و همچنین از پدر بزرگوار و برادر بزرگوار را، برای هر قدم آنان قدم به قدم حساب می‌کرد.

و تمام اعضای خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله چنین بودند، تمام اعضای خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله مثل آینه‌های متعکس صور را از همدگر فرا می‌گرفتند و صورت همه در همه پیدا بود.

و عموم بنی هاشم در دایره وسیع تر چنین بودند و مثل درخت مثمر و میوه دار که شاخه‌های فراوان داشته باشد، در هر شاخه همان میوه‌ای را می‌دهد که شاخه‌های دیگر می‌دهند، نهایت گاهی پس و پیش می‌رسند، دانه‌های میوه‌ها در شاخه‌هایی از جهت مقابله با آفتاب زودتر می‌رسد و در شاخه‌هایی دیگر که آفتاب را زودتر نمی‌گیرد، دیرتر می‌رسند.

رساله جاحظ عمرو بن بحرانی عثمان معتزلی بصری که یکی از علمای محققین و از اعیان متقدمین و صاحب کتاب «بیان و تبیین» و کتاب‌های بسیار دیگر است، گوید:

خصومات و ستیزه‌ها، عقول سلیمه را آفت زده و اخلاق حسنه را تباه کرده که در فضل اهل بیت علیهم السلام بر دیگران نزاع می‌کنند.

پس واجب بر ما طلب حق و پیروی از آن و ترک تعصب و هوی و دور

افکندن تقلید سلف و اساتید و پدران است.

و بدان که: خدا اگر خواسته بود که بین بنی هاشم و بین مردم تساوی بدهد، اهل بیت را اختصاص نمی داد به سهم ذوی القربی.

و فرمان نمی داد پیغمبر صلی الله علیه و آله را به آیه (وَ أَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ) ۱ که ابلاغ مخصوص به عشیره نزدیک ترین بنما و آیه دیگر که فرمود: (وَ إِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَ لِقَوْمِكَ وَ سَوْفَ تُسْأَلُونَ) ۲

فرمود: همانا این قرآن یادی و یادآوری برای تو و قوم تو است و شما روزی فرا می رسد که مسئول آن هستید.

پس مسئولیت از قرآن را آنها به عهده دارند.

پس وقتی که برای قوم او مسئولیتی است که برای دیگران نیست، در ازای این مسئولیت سنگین، مزدی برای آنها مقرر داشته که همان سهم ذوی القربی است.

کسی که پاس رعیت نگاه می دارد

حلال باد خراجش که مزد چوپانی است

پس بنابراین هر کس از آنان به او اقرب است و به پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر است، رفعت قدرش بیشتر است و اگر خدا آنها را مساوی با مردم قرار داده بود، صدقه را بر آنها حرام نمی کرد.

و این تحریم برای ارجمندی آنها بر خدا و پاکی و طهارت آنها است.

و از این جهت علی امیرالمؤمنین علیه السلام در منبر جماعت گفت:

«نحن اهل بیت لا یقاس لنا احد»^(۱) ما اهل بیت احدی با ما قیاس نمی شود.

چگونه دیگران از مردم، قیاس به آن قوم کردند که از آنها رسول خدا صلی الله علیه و آله و اطیبیان: علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و سبطان: حسن و حسین علیهما السلام و شهیدان حمزه اسدالله و جعفر طیار ذوالجناحین و عبدالمطلب سید وادی مکه و مطعم الطیر و عباس ساقی زائران خانه خدا.

و ابوطالب حامی پیغمبر صلی الله علیه و آله و معین او و دوستدار او به حب اشد و کفیل او و مربی او و مقرّ به پیغمبری او و دارای منظومه های شعر در مناقب او صلی الله علیه و آله و شیخ قریش.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله خود فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین احدهما اکبر من الاخر، کتاب الله جبل ممدود من السماء الی الارض و اهل بیتی عترتی و نبأنی اللطیف الخبیر انهما لن یفترقا حتی یردا علیّ الحوض»^(۲)

و باز پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«کل سبب و نسب منقطع یوم القیمه الا نسبی»^(۳)

و ستایش خدای را که ما را از هواداران ابنای پیغمبرمان و خویشاوندان او قرار داد. چون ما مأموریم به محبت آنان، و مودت آنان را بر ما فرض فرموده با

ص: ۲۰۷

۱- (۱) کشف الغمه: ۳۰/۱.

۲- (۲) الأمالی، شیخ طوسی: ۲۵۵، مجلس، حدیث ۴۶۰.

۳- (۳) الخصال: ۵۵۹/۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۴۵/۳.

آیه (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ۱

و ما مسئولیم از مودت آنها به آیه مبارکه (وَ قِفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ) ۲ یعنی مسئول از و داد و مودت آنها هستند.

و اما علی بن ابی طالب علیه السلام ما اگر کتابی مفرد و مختص و اختصاصی برای فضایل شریفه و مقامات کریمه و درجات رفیعه و مناقب درخشنده او بنگاریم هر آینه طومارهایی دراز و دفترهایی عریض خواهیم پر کرد و از دست داد.

عرق و ریشه صحیح است از آدم علیه السلام و نسب صریح است، و مولد: مکان معظم است و منشأ مبارک و مکرم است و شأن عظیم است و عمل جسیم است و علم کثیر است و رأی او بی نظیر است و همت عالی و بلند، و نیرو و قوت: کامل و تمام، بیان و قوت منطق عجیب.

و زبان خطیب، و دل دریا، اخلاق او وفق اعراق او و حدیث او گواه است بر تقدم او.

و احصائیه جمیع فضایل او، تا کرانه های آن در وسع من نیست و تبیان کل حق او برای ما متعذّر است که کتاب های ما، تاب تحمل تفسیر جمیع امر او را ندارد.

در همین اجمال، بلاغ است برای هر کسی که معرفت فضل او را خواهان باشد.

اما حسن و حسین علیهما السلام از گفتار جدشان است که حسن و حسین سید و

سرور جوانان بهشتی اند(۱) و بهره آنها از اعمال مرضیه پسندیده و علوم زاکیه، فوق هر صاحب شانس است.

اما محمّد بن حنفیه پسر امیرالمؤمنین علی علیه السلام تمام انام اقرار دارند که وی، فرید یگانه به شهر خود و شجاع عصر خویشان است، در تمامیت و کمال اتم از همه مردم بود.

و اما علی بن الحسین علیه السلام که مردم با اختلاف مذاهب خود، همه اجماع بر فضل او دارند و احدی شک در تقدیم و تقدم او و امامت او ندارد.

و اهل حجاز همیشه می گفتند: هرگز در روزگار ندیده ایم که سه نفر برگردند به پدری نزدیک و همه نامشان علی باشد و هر سه صلاحیت خلافت داشته، چون خصال خیر در آنان تکامل دارد، نظر آنان به این سه نفر بود.

(۱) علی بن الحسین بن علی علیه السلام.

(۲) علی بن عبدالله بن جعفر طیار.

(۳) علی بن عبدالله بن عباس.

و فرزندان هر کدام به نام محمّد نامیده شده است و آنان نیز مانند پدران در فضل و شرف و سیرت مانند پدرانند و هر کدام صلاحیت خلافت دارد، چون خصال خیر در آنان کامل است. محمّد بن علی بن الحسین الباقر، و محمّد بن علی بن عبدالله بن جعفر الطیار رضی الله عنهم، و محمّد بن علی بن عبدالله عباس رضی الله عنهم و این از عجایب و اتفاقات است در اسلام.

ص: ۲۰۹

۱- (۱) من لایحضره الفقیه: ۱۷۹/۴، باب الوصیه من لدن آدم علیه السلام، حدیث ۵۴۰۴.

و اما نجدت و شجاعت: همه اصحاب اخبار و حاملان آثار می دانند که به مثل شجاعت و نجدت و فریادرسی علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر طیار رضی الله عنهم، نشنیده اند.

در روی زمین دلیرتر در جنگ و پایدارتر از همه که کشته زیر شمشیرش از همه بیشتر باشد بنی هاشم اند، علی علیه السلام در پاسخ سؤالات، تفاوت بین بنی هاشم و بنی امیه فرمود: ما شجاع تر و آماده تر به خدمت و بخشنده تریم و آنان، حق ناشناس تر و مکارتر و عهدشکن تر و بی وفاترند و باز فرمود: ما سفره اطعامان گسترده تر و ضربت شمشیر مرد افکنی ما بیشتر [\(۱\)](#).

و باز فرمود: به حق آن کس که نفس و جان پسر ابوطالب در دست او است، هزار ضربت شمشیر آسان تر است از مردن در بستر بر غیر طاعت خدا.

و تو می دانی که از آنها مردانی هستند که: داخل بهشت می شود بی حساب و این که شفاعت می کند در بسیارتر از قبیله ربیعه و مضر.

با این فضیلت و شرف باز در آنها کثرت عبادت را به پایه ای می پایی که مماثل با آن برای احدی نیست. [\(۲\)](#)

ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلب در هر شبی هزار رکعت نماز می گزارد.

و همچنین حسین بن علی علیه السلام در هر شبی هزار رکعت نماز می گزارد و همچنین علی بن الحسین علیه السلام در هر شب و روزی هزار رکعت نماز می گزارد، در

ص: ۲۱۰

۱- (۱) کشف الغمه: ۳۲/۱.

۲- (۲) کشف الغمه: ۳۲/۱.

نظر می گرفت پانصد نخله خرما را پای هر نخله ای دو رکعت نماز می گزارد.

و همچنین علی بن عبدالله بن جعفر طیار در هر شبی هزار رکعت نماز می گزارد.

و همچنین علی بن عبدالله بن عباس.

این علی بن عبدالله بن عباس را هشام بن الملک، برای این که نام او علی است هشتاد تازیانه زد. (۱)

علاوه بر این عبادت، همه متصف بودند به علم و حلم و فروبردن خشم و گذشت جمیل زیبا و اجتهاد تام و جهد و جد بسیار.

اگر خصلتی از خصال آنان بر دیگران عرضه شود هلاک می شوند و هلاک می کنند.

و بدان که: آنان ممتحن به این محنت ها، از آن شدند که در برابر این شدت محنت بر خیر کثیر خود بیافزایند.

و بر کشف ضراء خود شکر بیشتر و تهذیب کامل تر یابند، تا بدان وسیله به عالی ترین درجات و به درجات علیای بهشت برسند و به جوار حضرت رب العزه فائز شوند.

و خصایص دیگری که یکسره و جملگی برای علی بن ابی طالب مخصوص هست، پدر ابوطالب جد عبدالمطلب، پدر جدش هاشم بن عبد مناف بن قصی است و مادرش فاطمه دختر اسد بن هاشم و برادرش جعفر طیار ذوالجناحین که

ص: ۲۱۱

با آنها در بهشت به هر سو با ملائکه طیران می‌کند و عقیل که پیغمبر صلی الله علیه و آله به او گفت: ای عقیل! من تو را دوست می‌دارم با دو حب: یکی حب برای قرابت و خویشاوندی و دیگری حبی برای حب عمویم، ابوطالب به تو و خواهرش ام هانی است، که پیغمبر صلی الله علیه و آله از خانه او تا مسجد الاقصی و تا آسمان‌های بالا بالا و تا سدره المنتهی تا قاب قوسین او ادنی، رفت و عمویش حمزه اسد الله و سید الشهداء و عموی دیگرش عباس ساقی حاجیان و زائران و نماینده پیغمبر، در گفتگوی شب بیعت عقبه با رجال اهل مدینه از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله و مؤمن به پیغمبر صلی الله علیه و آله، در حال تکلم و گفتگوی لیله العقبه و عمه اش صفیه و عاتکه، دختران عبدالمطلب که اسلام آوردند و هجرت کردند به مدینه و پسر عمش رسول خدا صلی الله علیه و آله و زوجه و همسرش فاطمه زهرا سیده زنان اهل بهشت و مادرزنش خدیجه کبری، سیده زنان اهل بهشت.

و فرزندان او حسن و حسین سید جوانان اهل بهشت و وی هاشمی است که متولد از دو تن هاشمی شده.

گذشته از آن که اعمالی که انسان به آنها مستحق خیر کثیر و ثواب کبیر می‌شود چهار نوع است: سبق در اسلام و جهاد در دین و دفع دشمنان از پیغمبر صلی الله علیه و آله و از دین، و علم کثیر و فقه در احکام خدا و اسرار قرآن، و زهد در دنیا.

و همه اینها مجتمعند در علی بن ابی طالب علیه السلام و در دیگران پراکنده اند. (۱)

ص: ۲۱۲

خلیل بن احمد عروضی گوید: احتیاج کل به او و استغنائی او از کل، دلیل آن که وی امام و پیشوا است بر کل در کل.

علی علیه السلام خود می فرمود: اولی ترین به شخص پیغمبران، داناترین اشخاص است به آنچه آورده اند، بعد شعری در مدح امام آورده.

و بعد گوید: اما جود او هیچ جوادی نیست، مگر که جود او در جنب جود علی بن ابی طالب کرم الله وجهه و جود عبدالله جعفر و جود عبدالله بن عباس بخل به نظر می آید و در روی زمین چونان بنی هاشم سخنور، قومی بدون هیچ تکلف و هیچ تکسب یا خطیب سخنران و بلیغ سخندانی، مثل آنها ندیده است. (۱)

ابوسفیان بن حرث بن عبدالمطلب در شعر خود می گوید:

لقد علمت قریش غیر فخر بانا نحن اجودهم حصانا

و اکثرهم دروعا سابغات و امضاهم اذا طعنوا سنانا

و ارفعهم عن الضراء فیهم و ابینهم اذا نطقوا لسانا (۲)

باید به مقاله فضایل علی علیه السلام، این فصل را هم افزود که علی بن ابی طالب علیه السلام اطاعت خدا و رسول را قبل از دیگران و بعد از دیگران انجام داد.

و امتحانی داد که ذووا العزائم آن امتحان را نداند، به ابتلائی گرفتار شد که هیچ صاحب صبری بدان مبتلا نگردید، که او را به اشراف منزلت ها و رفیع ترین درجات در جوار رب العزه رسانید.

ص: ۲۱۳

۱- (۱) کشف الغمه: ۳۴/۱.

۲- (۲) کشف الغمه: ۳۵/۱.

بعد سخن را از علی علیه السلام به اولاد معظم مکرم او کشانیده، باید قبل از بستن این مبحث، مقاله خلیل بن احمد عروضی را بر آن بیافزائیم.

خلیل بن احمد عروضی می گوید: «احتیاج الكل الیه و استغنائه عن الكل دليل علی أنه امام الكل»^(۱).

احتیاج همه دیگران به او در همه قسمت ها و استغنای او از همه دیگران در همه قسمت ها، دلیل بر این است که او امام بر همه است در همه قسمت ها.

جاحظ در این رساله می گوید: و اما اجمال گفتار در اولاد علی علیه السلام آن که آنان نزد عموم مردم معظم و مکرمند، بدون اختیار ایشان و همه مؤمنان، به تعظیم و تکریم آنان واثق و مؤمنند.

پس برای آن، رازی بزرگ و کمالی چشمگیر و شیوه ای ممتاز و ریشه ای پاکیزه و فضلی آشکار و وقاری متین و زاد و تباری تمام و شاخه ای باقی و اصل و اساسی پایدار و شاخسارانی پرفروغ و پرشاخه و پر بار است. و از این رو آنان اکتفای به این تعظیم نمودند و قناعت به این تکریم نکردند و مشغول شدند به تکالیف سخت و محنت های غلیظ و عبادت های شاق و مجاهدت های تام تمام.

همه مردم آگاهند و دانسته اند که: سخنان علی علیه السلام چگونه بود، ایستاده و یا نشسته، در جماعات و منفرد، در شرایع و احکام و حلال و حرام، در اخبار کائنات و شدنی و تأویلات قرآن و گزارش از حوادث ما کان و مایکون، به وسیله تعلم از پیغمبر اطهر صلی الله علیه و آله یا به کشف روشن یا به جفر و میراث یا علم

ص: ۲۱۴

۱- (۱) الامام علی بن ابی طالب علیه السلام: ۱۳۵.

و چگونه بود که: عبدالله عباس را گاهی بحر دریا، و گاهی حبر باخبر می نامیدند. و عمر بن خطاب به او می گفت:

ای غواص! دیگر باره به دریا فرو شو و سر بر آر و لولوی تازه در آور.

و درباره او می گفت: دارای قلبی عقول و لسانی قوول است، دلی است دانا و زبانی است گویا.

و ابن مسعود و دیگران می گفتند: ترجمان قرآن است، نیکو ترجمان قرآنی است ابن عباس.

و برای جماعت آنان، مگر زبان زید بن علی بن الحسین رضی الله عنه کافی نیست که سخنوران بلیغ را سرکوب کرده بر جمیع خطباء برتر شد.

و همچنین گفتند که: بنی هاشم اجداد و امجاد و انجاد، پرریزش و بزرگ منش و آماده به دادرسی و فریادرسی اند و صاحبان زبان های رسا.

جاحظ گوید: من جمله ای را از فضایل آل رسول ذکر کردم تا استدلال شود از قلیل بر کثیر و از قطره بر غدیر و از بعض بر کل.

اما اعطای حسن بن علی و سفره او، آن بس که در عمر خود چند مرتبه از کل مال درآمد و آن را بر مستمندان پخش کرد.

و اما عطای حسین بن علی علیه السلام، همان بس که پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: ایها الناس به حسین بن علی علیه السلام عطائی داده شده که به هیچ یک از ذریه پیغمبران پیشین

داده نشده، سوای یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام.^(۱)

آیا این استثنای یوسف از جهت بزرگواری و شهرت جهانی اوست، یا از جهت امانت و پاکدامنی و وفای به عهد او است، یا از جهت محبوبیت عمومی است.

یا از جهت کثرت رنج و بلا از نزدیکان و حبس در زندان از هواخواهان و دلباختگان است و یا فراق جانسوز خاندانش.

البته این اخیری، رنج و بلا از نزدیکان یا دوران بیگانگان و غم و دل سوختگی خاندان را نمی توان سبب مشابهت آنان قرار داد.

تشبیه باید به اظهر آثار باشد. اظهر آثار بین آن یوسف و این یوسف، در تلاش قهرمانانه برای نجات قحطی زدگان در آنجا از آن یوسف، از این یوسف برای نجات غارت زدگان در اینجا است.

در همین کتاب، جلد پنجم رساله امام حسین علیه السلام و رسالت امام حسین علیه السلام دیده شود.

یوسف در ذریه انبیا، عطای او استثنا شده که به پایه عطای حسین علیه السلام می آید و این عطا به نظر من عطای ذاتی است که خیرخواهی برای نجات خلق باشد، که زندان و تبعید به غربت مانع از خیرخواهی و فکر و اندیشه او در جلوگیری از

ص: ۲۱۶

۱- (۱) فی جواهر العقدين عن حذیفه الیمان رضی الله عنه قال: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: یا ایها الناس انه لم یعط احد من ذریه الانبیاء الماضین ما اعطى الحسین بن علی خلا یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام. «ینابیع الموده: ۷۸/۱»

خطر قحطی هفت ساله مصر نگردیده؛ و امتیازات دیگر یوسف همه از توابع این عطیه بزرگ است و از شوون آن و جلوه های آن جمال شمایل اخلاقی او است، مانند بزرگواری و شهرت جهانی او.

یا امین بودن و پاکدامنی و وفای به عهد او.

یا محبوبیت جهانی بی نظیر او.

آری، همه اینها راست و درست است، ولی جمال اخلاقی، احسان به خلق حتی به قحطی زدگان با فراموش کردن ذات و لذات و در جنب خیرات و حسنات، مصدر جمال بی زوال او است و همان مصدر امین بودن و انضباط اخلاقی او بود که خلق را از قحطی نجات داد.

در رساله امام و رسالت امام حسین علیه السلام هم می بینید که کوشش دارد: کوران و کران و لالان آنها را به قافله اصحاء برساند، تا به قافله عدالت برسانند؛ زیرا مسلم تا سالم نباشد نمی تواند عادل باشد.

دو یوسف

فی جواهر العقدين عن حذيقه اليمان رضى الله عنه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول:

«يا أيها الناس! إنّه لم يعط احد من ذرية الانبياء الماضين ما اعطى الحسين بن على خلا يوسف بن يعقوب بن اسحاق بن ابراهيم عليه السلام.»^(۱)

ص: ۲۱۷

۱- (۱) ينابيع الموده: ۷۸/۱؛ شرح احقاق الحق: ۱۰۴/۲۷.

ایها الناس عطائی که به حسین بن علی علیه السلام داده شده به هیچ یک از ذریه پیغمبران پیشین داده نشده، بگذر از یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم علیه السلام.

یوسف عزیز ما، در تلاش برای رفع فشار ظلم و اعاده سلامت و عافیت و صحت در پیکر امت از یوسف بن یعقوب عقب نیست و اعاده اعتدال و عدل در خوی امت، اولین قدم در این راه است؛ چون ظلم، نشاط را می برد.

حسین وارث محمد و موسی و عیسی و وارث امیرالمؤمنین است، اگر موسی علیه السلام یک امت را از فشار فرعون رهانید و برای یک بیمار و مریض مورد عتاب شد که:

«یا موسی مرضت فلم تعدنی»^(۱) حسین خود برای همه لال ها و کرها و فلج ها و بیمارها کوشش می کند.

رسالت امام حسین علیه السلام در پیامی که به شیعیان می دهد، نمونه مختصر آن در جلد پنجم همین کتاب آمده؛ تحت عنوان گوشه ای از فکر امام و اصلاحات کلی، که می کوشد تا امتی را از فشار تعدی نجات دهد و صحت و سلامت را به آنها برگرداند.

و اگر عیسی علیه السلام می فرمود: ای خستگان و رنجیدگان و معلولان بیاید، امام حسین علیه السلام می فرمود: ای خستگان و رنجیدگان و معلولان، ما و شیعیان ما به دیدار شما می آییم، شما خستگان و رنجیدگان را راه می بریم و بالای بالین درماندگان و معلولان رنج می بریم؛ تا سلامت را به آنها برگردانیم، چنان که

ص: ۲۱۸

۱- (۱) وسائل الشیعه: ۲/۲۱۷، باب ۱۰، حدیث ۲۵۱۹.

پیغمبر صلی الله علیه و آله را «یحسر الحسیر و یقف الکسیر»^(۱) در جنگ در صف مقدم می ایستاد و در برگشتن در عقب قافله می آمد تا فرسودگان را به راه بیاندازد و خیمه بالای پاشکستگان می زد. حسین وارث عیسی روح الله و محمد حبیب الله را در جلد پنجم همین کتاب ببینید که در سرش نور این معانی چگونه می جوشد، بلکه با سرش بر نیزه در این راه می رود.

شعله بر سر می دهد تاوان بیداری چو شمع

پیش پای رهروان را هر که روشن می کند

در راه ستمدیدگان سیر می کند، تا معلولان را معالجه کند، تا بلکه آنها را به قافله اصحاء برساند، تا بعد به قافله عدالت برساند.

ص: ۲۱۹

۱- (۱) نهج البلاغه: خطبه ۱۰۳.

کفایه الطالب تألیف محمد بن یوسف القرشی الکنجی الشافعی المقتول ۶۵۸ به اسناد(۱) از عمرو بن جمیع عبیدی (عبد قیس) از عبدالله بن الحسن بن الحسین بن علی از ربیعہ سعدی (از تمیم) بازگو کرده.

گوید: همین که مردم اختلاف کردند در تفضیل و تفاضل، من بر راحله ام رحل نهادم و زاد و توشه سفر بر گرفتم و بیرون آمدم (یعنی از کوفه) تا به شهر مدینه داخل شدم و وارد بر حذیفه بن الیمان شدم.

ص: ۲۲۱

۱- (۱) اخبارنا العلامة محمد بن هبه الله بن محمد الشافعی، اخبارنا علی بن الحسن الحافظ، اخبارنا ابو محمد عبدالکریم بن حمزه، اخبارنا الامام الحافظ ابوبکر احمد بن علی بن ثابت، اخبارنا ابوالقاسم الحسین بن احمد بن عثمان البزار، حدثنا ابوالحسین علی بن محمد المعالی بن الحسن الشونیزی، حدثنا الامام محمد بن جریر الطبری، حدثنا محمد بن اسماعیل الضراری، حدثنا شعیب بن ماهان، حدثنا عمرو بن جمیع العبیدی عن عبدالله بن الحسن عن ربیعہ السعدی.

این گونه سفر برای گرفتن حدیث در بین صحابه هم دیده می شد، رحله جابر تا دمشق و رحله ابویوب تا مصر و رحله دیگران.

۱ - جابر برای حدیث «مظالم» شتری خرید و یک ماه راه رفت تا در غزه خبر شد که راوی این حدیث در دمشق شام است، به دمشق رفت، معلوم شد عبدالله بن انیس جهنی است، بر در خانه او رفت و به جاریه گفت: بگو جابر بر در است. او رفت و برگشت و پرسید: کدام جابر؟ گفت: جابر بن عبدالله انصاری، وی بیرون آمد و معانقه کردند و حدیث را گرفت و برگشت.

۲ - و ابویوب تا مصر رفت که از عقبه عامر جهنی، حدیث «ستر خزیه مؤمن» را گرفت و برگشت. در کتاب «طبقات و الحدیث عند الشیعه» رحله های دیگر از صحابه را از مدینه به دمشق، برای حدیث طلب علم و دیگری از مصر به مدینه برای اخذ حدیث الغدیر و نظیر آن دیده شود.

باری ربیعه سعدی می گوید: «تا وارد بر حدیفه بن الیمان شدم، طبق معمول حدیفه از وی پرسید: که مرد از چه کسان و از چه قبیله است؟»

گفتم: از اهل عراق گفت: از کدام جای عراق؟

گفتم: مردی از اهل کوفه؟ گفت: مرحبا به شما، ای اهل کوفه؛ گوید: گفتم: مردم نزد ما در تفضل و تفاضل اختلاف کرده اند، من آمده ام تا از تو در این باره پرسش کنم؟

حدیفه گفت: مرغ همتت، نیکو بر شخص خبیر فرو آمده؟

هلا! که من تو را حدیث نمی کنم؛ مگر از آنچه گوش های من شنیده و قلب من آن را حفظ کرده و چشمان من دیده.

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر ما بیرون آمد، چنان که گویی الان من او را نظاره می کنم، چنان که الساعه به تو نظاره می کنم و حسین بن علی علیه السلام را کودکی بود، بر شانه خود گرفته بود، چونان که گوئیا من الان نظاره به کف دست طیب او می کنم که آنها را بر قدم های حسین نهاده، آنها را به سینه خود چسبانیده بود، پس فرمود: ایها الناس! من نیکو و به تحقیق می شناسم آن چه اختلاف در آن می کنید راجع به گزیده بعد از من.

این حسین بن علی بهترین مردم است از جهت جد و جده، جد او محمد رسول الله صلی الله علیه و آله است سید النبیین.

جده او خدیجه بنت خویلد است، پیشرو زنان اهل دو جهان به سوی ایمان به خدا و رسول او.

این حسین بن علی بهترین خلائق است از جهت پدر و از جهت مادر.

پدر او علی بن ابی طالب است، برادر رسول خدا و وزیر او و پسر عم و پیشرو رجال اهل عالم در ایمان به خدا و رسول او.

و مادرش فاطمه بنت محمد سیده زنان عالمیان.

این حسین بن علی بهترین مردم است؛ از ناحیه عمو و بهترین مردم است از ناحیه عمه.

عموی او جعفر بن ابی طالب است که با دو بال مزین است که طیران می کند با آنها در بهشت، هر جا را بخواهد و عمه او ام هانی بنت ابی طالب است.

این حسین بن علی بهترین مردم است؛ از سوی خالو و بهترین مردم است از سوی خاله.

خال او قاسم بن محمد رسول الله است (کنیه ابوالقاسم برای پیغمبر صلی الله علیه و آله از او آمده).

و خاله او زینب بنت رسول الله صلی الله علیه و آله است.

سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله از دوش خود کودک را به زمین نهاد و کودک جلوی روی پیغمبر صلی الله علیه و آله راه افتاد و با سینه مقداری راه را خزید و پس به زانو نشست (چون نوپا بود).

سپس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ایها الناس.

این حسین بن علی جد او و جدۀ او در بهشت است و پدر او و مادر او در بهشت است.

و عموی او و عمۀ او در بهشت است.

و خالو و خاله او در بهشت است.

و خود او و برادر او در بهشت است.

به تحقیق به احدی از ذریۀ نبین و پیامبران علیهم السلام آنچه به حسین بن علی علیه السلام داده شده، داده نشده، بگذر از یوسف بن یعقوب یعنی به استثنای یوسف بن یعقوب علیه السلام»^(۱)

ص: ۲۲۴

۱- (۱) عن ربیعہ السعدی، قال: لما اختلف الناس فی التفضیل رحلت راحلتی و اخذت زادی و خرجت حتی دخلت المدینہ فدخلت علی حذیفه بن الیمان، فقال لی: ممن الرجل؟ قلت: من اهل العراق، فقال لی: من ای العراق؟ قلت: رجل من اهل الکوفه، قال: مرحبا بکم یا اهل الکوفه، قال: قلت؟ اختلف الناس علینا فی التفضیل فجئت لأسألك عن ذلك.

توضیح: تمام این حدیث در تاریخ ابن عساکر و تذکره الخواص: ۲۳۴؛ کنز العمال: ۲۲۱/۶ آمده است.

کتاب کفایه الطالب دربارهٔ سند خود گوید: این سندی است که جماعتی از ائمه امصار، پیشوایان حدیث در آن آمده اند؛ از جمله آنان «ابن جریر

ص: ۲۲۵

طبری» آن را در کتاب خود ذکر کرده و از جمله آنان امام اهل حدیث و محدث عراق و مورخ آن (ابن ثابت خطیب) که در تاریخ خود آن را ذکر کرده و از جمله محدث اهل شام و شیخ اهل نقل ابن عساکر دمشقی؛ که آن را در تاریخ خود در جزء صد و سی و سه آورده و این جزء و ما قبل و ما بعد آن در ترجمه حسین بن علی و مناقب او است.

استثنای یوسف بن یعقوب از جمله ذراری پیامبران صلی الله علیه و آله و مشارکت او با حسین بن علی در امتیازاتی که خدا به حسین بن علی داده، در حدیث پیشین گذشت.

مرفوعاً روایت شده (۱) تا اسحاق بن سلیمان هاشمی (مراد از هاشمی، بنی عباس است) از پدرش که گوید: نزد امیرالمؤمنین هارون الرشید بودیم، مذاکره از شخص علی بن ابی طالب علیه السلام در بین آمد، هارون گفت: عوام گمان کرده اند که من بغض با علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او «حسن و حسین» دارم. نه به خدا قسم، چنان نیست که گمان برده اند و لکن اولاد او «اینان» ما با آنها همقدمی و همکاری کردیم در مطالبه به خون حسین علیه السلام؛ در سهل و جبل در دشت و کوهستان تا قاتلان او را کشتیم و به قتل آوردیم.

سپس این امر (یعنی خلافت) به ما رسید و با آنها خلطه و آمیزش داشتیم، آنها

ص: ۲۲۷

۱- (۱) سند: «قب» از ابوهریره و ابن عباس و امام صادق علیه السلام مثل همین را روایت کرده، سپس گفته: و خرگوشی در شرف النبی صلی الله علیه و آله از هارون الرشید از پدرانش از ابن عباس، این معنی را آورده است. «المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۹۰/۳»

بر ما حسد بردند و بر ما خروج کردند و قطع رحم با ما را حلال گرفتند. (۱) والله پدر من امیرالمؤمنین مهدی عباسی از پدرش امیرالمؤمنین ابو جعفر منصور، از پدرش محمد بن علی بن عبدالله بن عباس، از ابن عباس حدیث کرده گوید:

در بین آن که ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم که فاطمه رو به ما می آمد و می گریست، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او گفت: گریه چرا؟

فاطمه گفت: یا رسول الله! حسن و حسین از منزل بیرون آمده اند، به خدا سوگند! نمی دانم به کجا و کدام سو رفته اند؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: گریه مکن پدرت فدایت. خدایی که آنان را آفریده، به آنان مهربان تر و دلسوزتر است.

بارخدا! اگر آنان رو به صحرا رفته اند، آنان را حفظ کن و اگر رو به دریا رفته اند، آنان را به سلامت بدار.

پس جبرئیل هبوط کرد و گفت: یا احمد! غمگین و اندوهگین مباش که آنان فاضل اند در دنیا و فاضل اند در آخرت و پدر آنها بهتر از آنها است و آنان هر دو تن در حظیره بنی نجار در خواب رفته اند.

و خدا ملکی را به آنها موکل کرده که آنان را محافظت می کند.

ابن عباس گوید: پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از جا برخاست و ما هم با او از جا برخاستیم؛ تا آمدیم به حظیره بنی النجار در آنجا حسن و حسین را یافتیم، دست در گردن هم کرده به خواب رفته اند و آن گاه آن ملک با یکی از بال های خود

ص: ۲۲۸

آنها را در پوشش قرار داده (رؤیت بال ملک از ابن عباس بعید نیست).

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام را حمل کرد و ملک حسین علیه السلام را، ولی به نظر مردم می آمد که پیغمبر صلی الله علیه و آله هر دو را حمل کرده (از ابن عباس در کتاب افق وحی دیدار جبرئیل دو مرتبه آمده)

پس ابوبکر گفت: و ابو ایوب انصاری هم گفتند: یا رسول الله! آیا تخفیف به خود نمی دهی که یکی از این دو کودک را از دوش خود برداری (یعنی به ما واگذاری) یا ما تخفیف بدهیم و بار تو را با یکی از این دو کودک.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن دو تن، ابوبکر و ابویوب فرمود: شما واگذارید این دو فرزند را که آنان فاضل اند در دنیا، در آخرت و پدر آنان بهتر از آنان است.

سپس فرمود: امروز شرافتمندی اینها را به آن طور که خدا شرافت داده، ابراز می دارم.

پس به سخن ایستاد و خطبه خواند و فرمود:

«یا ایها الناس! آیا شما را خبر ندهم به بهترین مردم از حیث جد و جدّه؟ گفتند: بلی، یا رسول الله!

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین اند: جد آن دو تن رسول الله و جدّه آن دو تن خدیجه بنت خویلد است. آیا خبر ندهم ایها الناس به بهترین، از جهت پدر و مادر گفتند: بلی، یا رسول الله! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین اند. پدر آنان علی بن ابی طالب و مادر آن دو تن فاطمه بنت محمّد است.

آیا خبر ندهم شما را ایها الناس به بهترین مردم از حیث عمو و عمه؟

گفتند: بلی، یا رسول الله!

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین اند که عموی آنان جعفر بن ابی طالب و عمه آنها ام هانی بنت ابی طالب است.

الا یا ایها الناس! آیا خبر ندهم به بهترین مردم از جنبه خالو و خاله؟

گفتند بلی، یا رسول الله!

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین اند که خالوی آنان قاسم بن رسول الله و خاله آن دو تن زینب بنت رسول الله است.

الا! که پدر آن دو تن در بهشت است و مادر آن دو تن هم در بهشت است.

و جد آن دو تن در بهشت است و جدۀ آن دو تن در بهشت است.

و خالوی آنان در بهشت است و خاله آنان هم در بهشت است.

و عموی آنان در بهشت است و عمه آنها در بهشت است و آن دو تن خود نیز در بهشتند.

و هر کس آنها را دوست بدارد در بهشت است و هر کس دوست بدارد آن را که آنان را دوست می دارد؛ آن هم در بهشت است. (۱)

ص: ۲۳۰

۱- (۱) الأمالی، شیخ صدوق: ۴۳۷، مجلس ۶۷، حدیث ۲؛ بحار الأنوار: ۹۰/۳۷، باب ۵۵، حدیث ۵۵.

کفایه الطالب با اسناد از مینا بن ابی مینا مولی عبدالرحمن بن عوف از عبدالرحمن بن عوف بازگو کرده که گفت: آیا از من سؤال نمی کنید پیش از آن که اباطیل به احادیث آمیخته و مشوب شود. گوید بعد گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

من اصل شجره ام و فاطمه علیها السلام فرع و شاخه آن شجره است و علی علیه السلام تلقیح آن شجره است.

و حسن و حسین علیه السلام ثمره و میوه آن شجره است و شیعیان فاطمه برگ های آن شجره اند.

و شجره اصل و ریشه آن در جنت عدن است و اصل و فرع و لقاح و برگ همه در بهشتند. (۱)

گوید: محدث دمشق این حدیث را در کتاب مناقب خود به طرق شتی آورده.

ص: ۲۳۱

از سلمان فارسی رضی الله عنه بازگو کرده گوید: «حسین بر فخذ ران پیغمبر صلی الله علیه و آله نشسته بود و پیغمبر صلی الله علیه و آله همی او را می بوسید و می گفت:

تو سید پسر سید، پدر سادات هستی، تو امام، پسر امام، پدر ائمه امامان هستی، تو حجت پسر حجت، پدر حجج هستی.

نه تن از صلب تواند و نهمین آنها قائم آنها است.» (۱)

و رضعت من ثدی الایمان (و قبلها) مالک لا تكون كذلك؟ و قد غدتک کف سید المرسلین و ربیت فی حجر المتقین و رضعت من ثدی الایمان (۲)

(زیارتنامه جابر بن عبدالله انصاری)

ص: ۲۳۲

۱- (۱) سلیم بن قیس عن سلمان الفارسی قال: کان الحسین علی فخذ رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یقبله یقول: انت السید بن السید ابو الساده، انت الامام ابن الامام ابوالائمه، انت الحجه بن الحجه ابوالحجج تسعه من صلبک و تاسعهم قائمهم. «المناقب، ابن شهر آشوب: ۷۰/۴؛ بحار الأنوار: ۲۹۵/۴۳، باب ۱۲»

۲- (۲) بحار الأنوار: ۱۹۶/۹۸، باب ۱۸، حدیث ۳۱؛ بشاره المصطفی: ۷۴.

حسین عظمت علیه السلام

در زندگی مشترک با مادر بزرگوار

(والا تبار)

ص: ۲۳۳

حسین عظمت علیه السلام از جدش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله همه گونه و هر گونه مواریث گرانبهایی دارد

اما: از دو طریق

۱ - از طریق خون و ژنتیک و اثر شمایل اخلاقی نیاکان خود یعنی از پیغمبر صلی الله علیه و آله و پدر و مادر صلی الله علیه و آله هم قسمتی از نیکی ها را ارث برده، به طوری که اثر وجودی آنها در نهاد او به ودیعه سپرده شده.

پس باید زندگانی مشترک او را با پیغمبر صلی الله علیه و آله و مادر و پدر علیهما السلام هم دید.

۲ - دیگر باره آنچه از طریق تراث احادیث که اهم مواریث اسلامی اند، رسالت های الهی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در گفتارش درباره او حدیث می کرد و یا در رفتارش آنها را وانمود می کرد؛ آنها را هم باید دید که آنها هم ذخایر آسمانی اویند؛ زیرا حدیث نبوی و حدیث قدسی هم مثل قرآن از وحی اند.

تفاوت آنها در این است که: حدیث قدسی با همان لفظ و معنی به همان

ص: ۲۳۵

صورت که از وحی آمده، محفوظ است لفظاً و معنی و لکن حدیث نبوی معنی از وحی است، اما لفظ از پیغمبر صلی الله علیه و آله است. پیغمبر صلی الله علیه و آله در تعبیر از آن آزاد است تا به هر لفظ که مقتضی مقام تبلیغ است، آن را ادا کند.

و در وحی قرآن معنی و لفظ هر دو محفوظ است، با قید علاوه اعجاز که بنابراین هم معنی از وحی است و هم لفظ از وحی است، به علاوه هم به سرحد اعجاز نیز هست.

بنابراین آن چه پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره حسین علیه السلام در حدیث می گفت و یا در رفتارش آن را وانمود می کرد، به اشاره وحی بود (وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ) ۱ به اشاره وحی با آنها، مقامات معنوی این فرزند را ابراز می فرمود.

و آنها به صورت احادیث اسلامی در متون کتب به جا مانده و در اصول اربعه و صحاح سته و در سنن و مسانید برای ما ضبط شده و برای امام علیه السلام که منظر رجال او را در آغوش مهر پیغمبر صلی الله علیه و آله می دیدند، ذخایر سرشاری از تراث اسلامی بوده آنها بیشتر از صدها و هزارها حدیث است.

اینک: ابتدا باید زندگانی مشترک او را با مادر بزرگوار که نشو و نما از آنجا شروع شده، مقدم باید داشت، بعد آن احادیث گرانبها را استقصاء کرد و چون مبحث کتاب جاحظ در فضل بنی هاشم از نظر گذشته، لازم است این باب نیز دیده شود که اولاد فاطمه هم اولاد رسول

خدا صلی الله علیه و آله و ذراری پیغمبرند، به حقیقت نه به مجاز.

روزنامه لوموند این روزها شماره داده بود که ششصد هزار سید طباطبائی در ایران وجود دارد و پانصد هزار سید میرزاده و هشتاد هزار روحانی.

و یک نفر گستاخ در کردستان ایران (شیخ مردوخ) از منتسب داشتن اولاد فاطمه دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله به فرزندی پیغمبر صلی الله علیه و آله استنکاف نموده بود.

معاویه هم متحد المالی صادر کرد که حسن و حسین پسران علی علیه السلام هستند، آنها را ابنای رسول الله صلی الله علیه و آله نخوانید.

ص: ۲۳۷

و فضلهم و انهم من اولاد الرسول صلى الله عليه و آله حقيقة

بحار الأنوار به استناد از فاطمه بنت الحسين عليها السلام از فاطمة كبرى عليها السلام بازگو کرده که رسول خدا صلى الله عليه و آله فرمود:

فرزندان هر مادری و هر فرزندان مادری، انتساب آنها به عصبه آنها یعنی قبیله پدری آنها است، جز اولاد فاطمه عليها السلام که من، پدر آنها و عصبه آنها هستم. (۱)

ص: ۲۳۸

۱- (۱) در کتابی از مناقب یافتم گوید: خبر داد ما را علی بن احمد عاصمی، از اسماعیل بن احمد بیهقی، از پدرش احمد بن الحسين، از ابی عبدالله حافظ از ابی محمد خراسانی، از ابی بکر بن ابی العوام از پدرش از جریر بن عبدالحمید از شیبه بن نعامه از فاطمه بنت الحسين عن فاطمه الكبرى. قالت: قال رسول الله صلى الله عليه و آله: كل بنی ام ینتمون الی عصبتهم الا- ولد فاطمه، فانی انا ابوهم و عصبتهم. «بحار الأنوار: ۲۲۸/۴۳، باب ۹، حدیث ۱»

معجم طبرانی به اسنادش ابن عباس و اربعین مؤذن و تاریخ خطیب به اسانید آنها، از جابر بازگو کرده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا عزوجل ذریه هر پیامبری را از صلب او به خصوص قرار داده و ذریه مرا از صلب من و از صلب علی بن ابی طالب قرار داد، هر فرزندان دختر منسوبند به پدرشان، مگر اولاد فاطمه که من هستم که پدر آنها هستم.» (۱)

قضیه یحیی بن یعمر عامری زیر تیغ جلال حجاج بن یوسف

بحار الأنوار به اسناد (۲) از یحیی بن یعمر عامری بازگو کرده گوید: حجاج بن

ص: ۲۳۹

۱- (۱) کتاب دلائل محمّد بن جریر طبری از ابراهیم بن احمد طبری از محمّد بن احمد قاضی تنوخی از ابراهیم بن عبدالسلام از عثمان بن ابی شیبه از جریر ابن شیبه بن نعامه از فاطمه صغری از فاطمه کبری بازگو کرده گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: برای هر پیغمبری عصبه ای هست که انتساب به او می یابند و فاطمه عصبه من است که انتساب به من دارند.

«بحار الأنوار: ۲۳۰/۴۳، باب ۹؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۷/۳؛ بحار الأنوار: ۲۸۴/۴۳، باب ۱۲»

۲- (۲) و اخبرنا ابوالحسن (الحسین خ) بن بشران العدل بیغداد عن ابی عمرو بن السمان عن

یوسف به سوی من فرستاد، مرا احضار کرد و گفت: ای یحیی! تو هستی که معتقدی و گمان می بری که اولاد علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام اولاد رسول خداوند صلی الله علیه و آله گفتیم: اگر امان به من بدهی من تکلم می کنم.

حجاج گفت: تو در امان هستی.

به او گفتیم: بلی. بر تو کتاب خدا را قرائت می کنم.

خدای سبحان گوید: (وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا) (یعنی بخشیدیم به ابراهیم، اسحاق را و یعقوب را هر کدام را هدایت نمودیم تا آنجا که گوید: (وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِّنَ الصَّالِحِينَ) ۱

(یعنی و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را هم که همه و هر یک از صالحان بودند) یعنی آنان را هم به ابراهیم بخشیدیم با این که عیسی پدر نداشت که از

طرف پدر از فرزندان ابراهیم باشد، چون عیسی کلمه خدا و روح او بود که آن را به عذرایی بتول القا فرموده بود.

معدلک: کتاب خدا او را فرزند ابراهیم شمرده است و نسبت و نسب او را به ابراهیم دانسته است.

حجاج گفت: تو چه داعی داری به نشر این امر و ذکر آن؟

گوید: گفتم: آن چه خدا بر اهل علم واجب کرده، در علم خود که آن را برای مردم بیان کنند و کتمان نکنند، داعی من است که مرا وادار می کند به نشر آن و ذکر آن.

حجاج گفت: راست گفتمی ولکن مبدا باز به ذکر آن برگردی و آن را نشر دهی. (۱)

شخصیت یحیی بن عمیر: قاموس الرجال؛ کنز کراچکی از شعبی، محاجه او را با حجاج بن یوسف ثقفی و استدلال او را به آیه مبارکه (وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ) ۲ تا و عیسی را برای اثبات این که حسنین از ذریه پیغمبرند آورده؛ عقد الفرید ابن عبد ربه آن را از اصمعی نقل کرده و در آخر آن افزوده که حجاج گفت: به خدا قسم که گوئیا این آیه را من هیچ قرائت نکرده بودم. (۲)

و در معجم البلدان یاقوت حموی گوید که: وی به حجاج گفت: تو در آیه

ص: ۲۴۱

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۲۸/۴۳، باب ۹.

۲- (۳) قاموس الرجال: ۸۸/۱۱؛ العقد الفرید: ۲۱/۵.

(قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ... أَحَبَّ إِلَيْكُمْ) ۱ که کلمه «احب» را به رفع می خوانی غلط می خوانی، چون آن منصوب است، پس حجاج غضب کرد و گفت: تو نباید در بلدی ساکن شوی که من در آن بلاد باشم، پس بنابراین او را تبعید کرد به خراسان، آنجا یزید بن مهلب مقام قضاوت دادگستری را به او تفویض کرد؛ سپس او را عزل کرد به واسطه شرب نبيذ او که دست از آن بر نمی داشت. گوید: وی به تشیع خود اصرار داشت. (من می گویم نکته عزل او معلوم شد و به نظر من شرب نبيذ پرونده سازی بود و وی قائل به تفضیل اهل بیت بود بدون تنقیص دیگران، وفاتش ۱۲۹ هجری) (۱)

در طبقات سیوطی می گوید: به گفته حاکم، وی فقیه ادیب نحوی بود، نحو را از ابوالاسود دثلی فرا گرفته بود، وقتی حجاج شهر واسط را بنا کرد (یعنی رنگ عربی به آن داد و گرنه این شهر قدیمی بوده است) از مردم پرسید که عیب در آن چیست؟ یحیی بن عمیر گفت: آن را بنا کرده ای از غیر مال خودت این یک عیب، عیب دیگر آن که: ساکن در آن خواهی شد غیر اولاد خودت.

پس حجاج غضب کرد و گفت: چه چیز تو را وادار کرد بر این سخن؟

یحیی گفت: آنچه خدا التزام گرفته بر علماء در علم آنان، این که کتمان نکنند بر مردم حدیثی را.

ص: ۲۴۲

بنابراین او را تبعید کرد به خراسان، پس قتیبه بن مسلم قضاوت داد گستری بلاد خراسان را به او محول کرد و در اکثر بلاد خراسان قضاوت کرد.

نیشابور، مرو، هرات، و آثار او ظاهر و هویدا است.

و در کتاب جهشیاری گوید: حجاج به او گفت: آیا من لحن در کلام دارم؟

وی گفت: لحن تو لحن خفیفی است، حرفی را زیاد می کنی یا کم می کنی و کلمه «ان» را در موضع «ان» می گذاری؟

حجاج گفت: اگر تو را در عراق بعد از سه روز بینم، تو را به قتل می آورم. (۱)

مبارزه سعید بن جبیر با حجاج

این حدیث به طور مرسل، طولانی تر از این از شعبی آمده و طرف سخن را سعید بن جبیر آورده است.

شعبی گوید: حجاج، شبی مهم کس به سراغ من فرستاد، پس هراسناک شدم، برخاستم وضو گرفتم و وصیت هایم را کردم.

سپس وارد بر حجاج شدم و نظاره کردم، نطع چرمی گسترده و شمشیر از غلاف بیرون نهاده است.

پس من سلام به حجاج دادم، او سلام را جواب داد و گفت: تو ترس مکن که امشب و فردا تا ظهر آن، تو را امان دادم (و به پشت سر برگشت) و مرا نزدیک خود نشانید.

سپس اشاره ای کرد مردی را آوردند که: بر او غل های سنگین و دستبندهای

ص: ۲۴۳

آهین بود، او را جلوی روی حجاج به زمین نهادند.

پس حجاج گفت: این شیخ می گوید حسن و حسین هر دو فرزندان رسول خداوند صلی الله علیه و آله، باید حجت و دلیلی بر این از قرآن بیاورد و گرنه گردن او را می زنم.

گوید: من گفتم: باید غل ها و قیدها و بندها را از او برگیرند.

زیرا اگر حجت و برهان بیاورد که به ناچار خواهد آزاد شد و رفت و اگر حجت نیاورد که شمشیر بر این غل ها و زنجیرهای آهین کارگر نیست. (۱)

ص: ۲۴۴

۱- (۱) و جاء هذا الحديث مرسلًا، اطول هذا عن عامر الشعبي انه قال: «بعث الى الحجاج ذات ليله فخشيت فقمتم فتوضأت و اوصيت، ثم دخلت عليه فنظرت فاذا نطع منشور و السيف مسلول، فسلمت عليه فرد علي السلام. فقال: لا تخف فقدامتك الليله و غدا الى الظهر و اجلسني عنده ثم اشار فأنتي برجل مقيد بالكبول و الاغلال، فوضعه بين يديه، فقال: ان هذا الشيخ يقول: إن الحسن و الحسين كانا ابني رسول الله صلي الله عليه و آله ليأتيني بحجه من القرآن و الا- لأضربن عنقه، فقلت: يجب ان تحل قيده، فانه اذا احتج فانه لا محاله يذهب و ان لم يحتج فان السيف لا يقطع هذا الحديد. فحلوا قيوده و كبوله فنظرت فاذا هو سعيد بن جبير، فحزنت بذلك و قلت: كيف يجد حجه علي ذلك من القرآن؟ فقال الحجاج له: اثيتني بحجه من القرآن علي ما دعيت و الا اضرب عنقك، فقال له: انتظر فسكت ساعه، ثم قال له مثل ذلك. فقال: انتظر ساعه، ثم قال له مثل ذلك، فقال اعوذ بالله من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم. ثم قال (وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ... وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) «انعام (۶): ۸۴»

پس قیدها و بندها را از او برداشتند، نظرم افتاد دیدم سعید بن جبیر است. (۱)

من اندوهگین شدم و پیش خود گفتم: چگونه از قرآن بر این مدعا حجت می آورد؟ حجاج به او گفت: حجتی از قرآن بر آنچه ادعا داری باید بیاوری و گرنه گردنت را می زنم.

(در جایی دیده ام که گفت: غیر از آیه مباهله).

سعید بن جبیر به او پاسخ داد: اندکی صبر کن، منتظر باش، مهلت بده.

ص: ۲۴۵

۱- (۱) سعید همان کس است که به کثرت علم در تابعین ممتاز بوده و مراسلات او را اصح مراسیل گفته اند. بلکه مراسلات او در نزد شافعیه مثل مراسلات محمد بن ابی عمیر نزد اصحاب ما است که در سلک صحاح منتظم می شود.

پس ساعتی ساکت شد، سپس باز همان تهدید را اعاده کرد باز گفت: اندکی انتظار، باز ساعتی ساکت شد، سپس باز مثل آن کلام را به تهدید بازگفت:

پس سعید به سخن آمد و گفت اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

بسم الله الرحمن الرحیم.

سپس این آیه را قرائت کرد (وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ یَعْقُوبَ... وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) ۱

سپس ساکت شد و به حجاج گفت: آیه بعد را قرائت کن، او قرائت کرد. (وَ زَكَرِيَّا وَ یَحْيَى وَ عِيسَى)

سعید گفت: چگونه برازنده است اینجا عیسی علیه السلام ذکر شود؟

حجاج گفت: چون از ذریه او است.

سعید گفت: اگر عیسی از ذریه ابراهیم محسوب شود، با این که برای او پدری نبود.

بلکه پسر دختر او می باشد و نسبت وی به او برسد با دوری و واسطه زیاد و بعد مسافت!

پس حسن و حسین علیهما السلام برازنده ترند که نسب آنها به رسول الله صلی الله علیه و آله رسد، با قرب و نزدیکی آنها به او.

پس حجاج امر داد ده هزار دینار به سعید تقدیم شود و امر داد که وجه نقد را با خود او به منزلش حمل کنند و اذن داد او را به رجوع.

ص: ۲۴۶

شعبی می گوید: همین که صبح کردم در پیش نفس خود گفتم: بر من واجب است که نزد این شیخ بیایم و معانی قرآن را از او بیاموزم، چون تا به حال گمان می کردم که خودم معانی قرآن را می شناسم.

در این واقعه معلوم شد که من معانی قرآن را نمی شناسم، نزد او آمدم او را یافتم که در مسجد بود و آن دینارهای ده هزاری جلوی روی نهاده، دیدم آنها را ده تا ده تا پخش می کند و صدقه می دهد.

سپس گفت: این همه به برکت حسن و حسین علیهما السلام شد و ما اگر یک نفر را غمنده کردیم و هزار نفر را شاد و خرم نموده و خدا و پیامبرش صلی الله علیه و آله را راضی و خشنود کردیم. (۱)

آیه دیگری که دلیل است. احتجاج، از ابی الجارود باز گو کرده گوید: (۲)

ص: ۲۴۷

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۲۹/۴۳، باب ۹؛ شجره طوبی: ۳۷۹/۲، مجلس ۴۹.

۲- (۲) (احتجاج) عن ابی الجارود قال لی ابو جعفر علیه السلام: یا ابا الجارود! ما یقولون فی الحسن و الحسین علیهما السلام؟ قلت ینکرون علینا انهما ابناء رسول الله، قال: فبای شیء احتججتم علیهم؟ قلت: بقول الله فی عیسی بن مریم (وَ مِنْ ذُرِّیَّتِهِ دَاوُدَ... کُلٌّ مِنَ الصِّیِّحِیْنَ) فجعل عیسی من ذریه ابراهیم و احتججنا علیهم بقوله تعالی (فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَکُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَکُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَکُمْ) قال: فای شیء قالوا؟ قال: قلت، قالوا: قد ینکرون ولد البنت من الولد و لا ینکرون من الصلب. قال: فقال ابو جعفر علیه السلام: والله یا ابا الجارود! لأعطینکها من کتاب الله آیه تسمى لصلب رسول الله لایردها الا کافر. قال: قلت جعلت فداک و این؟ قال: حیث قال الله:

ابوجعفر علیه السلام به من فرمود: ای اباالجارود! درباره حسن و حسین چه می گویند، گوید: گفتم منکرند که آنان پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشند.

امام علیه السلام فرمود: شما به چه چیز بر آنها احتجاج کردید؟

گوید: گفتم به گفته خدا درباره عیسی بن مریم که می گوید: (وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ... كُلُّ مِنَ الصَّالِحِينَ) ۱ که عیسی را از ذریه ابراهیم قرار داده و باز به آیه مباحله احتجاج کردیم که آیه می گوید:

(فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ) ۲ که آیه می گوید: به نمایندگان نصاری نجران بگو: بیایید ما پسران خود را بخوانیم و معلوم است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن قضیه حسن و حسین را خواند امام علیه السلام فرمود: آنها چه گفتند: گوید: گفتم می گویند: ولد بنت را می شود ولد گفت: ولی از صلب نخواهد بود. گوید: ابوجعفر علیه السلام فرمود: والله ای اباالجارود! الان آیه ای را از کتاب خدا به تو اعطا می کنم برای استناد که دلالت دارد بر آن که از صلب رسول الله صلی الله علیه و آله هستند و کسی نمی تواند آن را انکار کند، مگر

کافر باشند.

گوید: گفتم: جعلت فداک آن کجا است؟

امام علیه السلام فرمود: این آیه که ازدواج زنان محارم را می گوید:

حرام است بر شما مادران شما و دختران شما و خواهران شما تا گوید: و حلائل پسران شما آن پسران که از صلب شما باشند، ای ابالجارود! برسید از آنان که آیا برای رسول خدا صلی الله علیه و آله حلائل حسنین و همسران آنان حلال است که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را ازدواج کند، پس اگر بگویند: بلی، که دروغ گفته اند و اگر بگویند: نه، پس آنان یعنی حسنین علیهما السلام بدین قرار پسران صلبی رسول خدایند صلی الله علیه و آله. (۱)

(فس) تفسیر علی بن ابراهیم، پدرم (ابراهیم بن هاشم) از ظریف بن ناصح از عبدالصمد بن بشیر از ابی الجارود از ابی جعفر امام باقر علیه السلام مثل این را روایت کرده.

(کافی) از عده برقی، احمد بن محمد برقی از حسن بن ظریف از عبدالصمد مثل آن را آورده است. (۲)

توضیح: اطلاق «ابن ولید» بر آنان بسیار آمده و در باب احتجاج امام رضا علیه السلام نزد مأمون در امامت اخبار مفصله آمده است.

و در احتجاج موسی بن جعفر علیه السلام بر خلفای زمان آمده که هارون الرشید در

ص: ۲۴۹

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۳۲/۴۳، باب ۹، حدیث ۸؛ الاحتجاج: ۳۲۴/۲.

۲- (۲) تفسیر القمی: ۲۰۹/۱؛ الکافی: ۳۱۷/۸، حدیث ۵۰۱.

سفرش به مدینه در روضه مطهره به پیغمبر صلی الله علیه و آله سلام داد و گفت: یا ابن العم! و موسی بن جعفر علیه السلام در نوبه خود پیش آمد و سلام داد و گفت: ای بابا! یا جداه! هارون گفت: ما و شما پسرعم رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم، شما پسران عمویش ابوطالب و ما پسران عباس هستیم، موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: با یک تفاوت که اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله زنده بود از تو دختری را خواستگاری می کرد، برای تو بود که دختر به او می دادی؟ و اما خواستگاری او از دختران ما صحیح نبود. (۱)

توضیح: وجه استدلال به آیه ازدواج محارم آن است که اتفاق همه علما است بر آن که فرزند دختر داخل در این آیه است و اصل در اطلاق حقیقت است نه مجاز؛ یا آن که آنان یعنی علما استدلال می کنند به این آیه بر حرام بودن حلیله ابن بنت و این استدلال تمام خواهد بود، مگر به آن که ابن ولد حقیقی صلبی باشد.

توضیح: بدین قرار سه آیه از آیات مبارکات پایه و مایه استدلال بوده است.

۱ - یکی: آیه مباهله ندعوا ابنائنا و ابنائکم (سوره آل عمران ۶۱)

۲ - دیگری آیه و من ذریته - و عیسی - (سوره انعام ۸۵)

۳ - آیه محارم (سوره نساء ۲۳)

۴ - و در احادیث هم وارد شده از زبان امیرالمؤمنین علی علیه السلام که حسن و حسین علیهما السلام نسل رسول الله صلی الله علیه و آله هستند.

۵ - باز در چند حدیث وارد شده که فاطمه علیها السلام چون مصدر عفاف بود، خدا

ص: ۲۵۰

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۴۰/۹۳، باب ۲۹، حدیث ۱؛ الاحتجاج: ۳۹۳/۲.

ذریه او را بر آتش حرام کرد. (۱)

اما حدیث آن که آنها نسل رسول الله صلی الله علیه و آله هستند.

نهج البلاغه: از کلام امیرالمؤمنین علیه السلام است در صفین، وقتی که دید حسن علیه السلام شتابان رو به میدان کارزار می رود. امام فرمود:

«املكوا عنی هذا الغلام لا یهدی فانی انفس بهذین (یعنی الحسن و الحسین) عن الموت لثلا ینقطع بهما نسل.» (۲)

یعنی: ای سپاهیان عزیز! این جوان را در اختیار بگیرید، از من که مبادا مرا از مرگ خود در هم فرو ریزد و ویران کند؛ چه آن که من بر این دو تن یعنی حسن و حسین علیهما السلام دریغ دارم از مرگ که مبادا به مرگ اینها نسل رسول الله صلی الله علیه و آله منقطع شود.

توضیح: انقطاع نسل رسول الله صلی الله علیه و آله با کشته شدن حسن و حسین راه استدلال را برای هر دو جهت، یعنی اثبات و نفی باز می کند، اما از جهت اثبات؛ زیرا آنها فرزندان دخترند، آنها را نسل رسول الله صلی الله علیه و آله به حساب آورد و اهتمام به حفظ آن را به آن شکل بی نظیر ابراز فرمود:

ص: ۲۵۱

۱- (۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۶۳/۲، باب ۳۱، حدیث ۲۶۴.

۲- (۲) نهج البلاغه من کلام له فی بعض ایام صفین لما رأى من ابنه الحسن التسرع الى الحرب قال علیه السلام: املكوا عنی هذا الغلام لا یهدنی فانی انفس بهذین [یعنی الحسن و الحسین] علی الموت لثلا ینقطع بهما نسل رسول الله صلی الله علیه و آله. «نهج البلاغه: خطبه ۱۹۸»

عبدالحمید بن ابی الحدید در شرح این کلمه امام علیه السلام می گوید: اگر بگویید آیا جایز است که به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و فرزندان آنها گفته شود پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و اولاد رسول الله صلی الله علیه و آله و ذریه رسول الله و نسل رسول الله صلی الله علیه و آله، پاسخ مثبت است. آری، چون خدا آنها را در آیه مبارکه مباحله ابنای او و پسران او خوانده می گوید:

(أبنائنا و أبنائکم) و قصد از آن حسن و حسین علیهما السلام بوده.

و دلیل دیگر آن که: اگر شخص وصیت کند به مالی برای اولاد فلان و به همان، اولاد دختران هم در آن داخل خواهند بود. (۱)

لطیفه: معاویه به منشی خود در یک شب عیدی دستور داد که اسامی اولاد او را به صورت آورد تا برای آنها هدیه عیدانه داده شود، ذکوان (۲) وقتی صورت اولاد دختران او را در حساب نیاورده بود، معاویه بعد از دقت در صورت از او مؤاخذه کرد که چرا اولاد دختر را در صورت نیاورده است؟

ذکوان گفتند: این روش متخذ از دستور شما بود که متحد المأل صادر کردید برای همه بلاد اسلامی که حسن و حسین و اولاد فاطمه را پسران پیغمبر صلی الله علیه و آله نامند، معاویه لب گزید و گفت: دخترزادگان را هم در صورت آر؛ ولی با کس این راز را افشا مکن. (۳)

ص: ۲۵۲

-
- ۱- (۱) شرح نهج البلاغه: ۲۶/۱۱.
 - ۲- (۲) ذکوان: نام پدر قبیله ای از عرب، برده و همدم معاویه.
 - ۳- (۳) کشف الغمه: ۵۵۰/۱؛ بحار الأنوار: ۲۵۷/۳۳، باب ۲۰، حدیث ۵۳۱.

ابن ابی الحدید گوید: و در کتاب خدا هم خداوند عیسی را ذریهٔ ابراهیم خوانده.

و اهل لغت و اهل زبان اختلافی ندارند در این که: ولد بنات (اولاد دختران) را هم از نسل شخص می شمارند.

اگر بگویید که پس چه می کنید با آیه (ما كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ) ۱ یعنی محمد پدر هیچ یک از رجال شما نیست، من می گویم: پس درباره ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله که از ماریهٔ قبطیه متولد شد و همچنین قاسم و طیب و طاهر که از خدیجه متولد شدند چه می گوئید؟

هر جوابی که شما از آن بدهید ما از حسن و حسین علیهما السلام می دهیم و جواب حلی غیر نقضی که شامل جمیع می شود آن است که: مقصود آیه زید بن حارثه غلام رسول خدا صلی الله علیه و آله و فرزند خوانده او است، چون به عادت عربی به او می گفتند: زید بن محمد؛ (۱) زیرا پدر زید به نام شراحیل و عموی او که خبر شدند، زید را از دومه الجندل، حکیم بن حزام او را به عمه خود خدیجه بخشیده بود و او هم وی را به شوهرش یعنی رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشیده بود؛ علیهذا نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند که فرزند ما را به ما برگردان یا به قیمت یا بخشش! پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا شق دیگر هم دارد که او را بخواهیم، اگر شما را اختیار کرد، او را به شما وامی گذارم و اگر مرا اختیار کرد، ما هرگز او را از خود نمی رانیم، بنابراین

ص: ۲۵۳

او را احضار کردند پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ ابازید آیا اینان را می شناسی؟ گفت: بلی، آن یک پدر من و آن دیگر عموی من است. پیغمبر صلی الله علیه و آله زید را مخیر کرد که می خواهی با آنها بروی یا با ما و نزد ما بمانی! زید گفت: با شما خواهم بود، ماندن را اختیار کرد، پدرش گفت: ابازید آیا از پدر خود گریزانی؟ زید گفت: من نیکی و نیک رفتاری پیغمبر صلی الله علیه و آله را رها نمی کنم. پدرش خشم کرد و داد زد که ای مردم! دیگر زید پسر من نیست؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله ندا در داد که زید پسر من است. (۱)

از آن روز مردم او را به نام زید بن محمد خواندند و پسر خواندگی در عرب ها معمول بود؛ تا در قضیه طلاق زوجه اش زینب بنت جحش که پیغمبر صلی الله علیه و آله به شرحی که در همین کتاب درج است، آن بانوی مطلقه را به حیاله نکاح در آورد، زمزمه ها برخاست که محمد زوجه پسر خود را ازدواج کرد، آیه آمد و اصولاً پسر خواندگی را قطع کرد و گفت: محمد پدر احدی از رجال شما نیست و این سنت جاهلیت را باطل کرد و آیه گفت: محمد پدر احدی از رجال شما نیست، آیه در کلمه «رجالکم» قید رجال را کرده و کلمه رجال را به مردان بالغ گفته می شود و با اضافه به ضمیر جمع «رجالکم» افهام می کند که پدر رجال معروفین بین شما نیست و این خصوصیت نفی ابوت و پدری را برای اطفال خودش نمی کند؛ اولاً: بر مثل ابراهیم و حسن و حسین لفظ «رجالکم» اطلاق نمی شود، بلکه اگر آن منظور بود باید می گفت: اطفالنا.

ان ابی الحدید سپس اعتراضات و جواب هایی آورده که ذکر آنها لازم نیست.

ص: ۲۵۴

و اما انقطاع نسل رسول الله با کشته شدن حسن و حسین علیهما السلام، آن طور که در کلام امام علیه السلام آمده با وجود زینب کبری و ام کلثوم دختران فاطمه این شبهه را تقویت می کند که معلوم می شود؛ اولاً: این دختران و پسران زینب و ام کلثوم نگه دار نسل پیغمبر صلی الله علیه و آله نیستند و فقط و فقط حسنین نگه دار نسل پیغمبرند و بس.

شاید جواب صحیح این باشد که: مراد امیرالمؤمنین علیه السلام آن است که: از کشته شدن حسن و حسین نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله منقطع می شود، از طریق اینان، اگر چه از طریق دختران باقی می ماند و شاهد این مدعا این است که: حسن تنها، رو به میدان سرعت به خرج داد و امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد او فرمود: ای سپاهیان عزیز! این جوان را در اختیار بگیرید از من که مبادا از کشته شدنش مرا ویران کند و درهم فرو ریزد؛ بعد فرمود: من بر این دو تن دریغ دارم از مرگ که مبادا با مرگ آنها نسل رسول خدا صلی الله علیه و آله منقطع شود. (۱)

باقی ماند مسئله معضله خمس که: اگر اولاد بنت شخص اولاً شخص هستند تا هر جا امتداد پیدا کند، چرا فتوا می دهند که مصرف خمس سادات منسوب به هاشم و مطلب اند از طرف پدر تنها.

و بنا بر فرض شما در طول چهارده قرن از اولاد ام کلثوم، مثلاً که به خاندان های دیگر شوهر کرده اند از ربیعہ یا مضر، از عرب یا عجم از ترک یا دیلم، دختران خلفای بنی العباس مثل سید ملک خاتون که به طغرل سلجوقی

ص: ۲۵۵

شوهر داده شد، پس باید به اولاد طغرل سلجوقی بشود خمس داد.

جواب شاید این باشد که: بگذر از حسن و حسین و اولاد فاطمه که از طرف پدرم هم از بنی هاشم اند، حکم خمس استثنائی است و استثنای در حکم است نه در موضوع.

ص: ۲۵۶

«قال النبی صلی الله علیه و آله ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار.»^(۱)

در آخر این باب حدیثی از پیغمبر صلی الله علیه و آله مذاکره شود که می گوید: فاطمه از عفاف سرشارش، خدا ذریه او را بر آتش حرام کرد.

و این از باب تأثیر و تأثر و فعل و انفعال روش مادر در اخلاق فرزند است، این معنی غیر از ارث ژنتیک فقط خون است، بلکه ارث خون و سجایا و خصلت های مادر بزرگوار و شمایل اخلاقی پیغمبر صلی الله علیه و آله جدّ امجد و الاتبار است.

(قب) تاریخ بغداد و کتاب سمعانی و اربعین مؤذن و مناقب فاطمه از ابن شاهین به اسنادهای خود از حدیفه و ابن مسعود روایت کرده اند که: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه از شدت مراقبت در سنگر عفاف، خدا ذریه او را بر آتش حرام

ص: ۲۵۷

۱- (۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۶۳/۲، باب ۳۱، حدیث ۲۶۴؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۲۵/۳.

کرد.

توضیح: ابن منده گوید: این خاص حسن و حسین علیهما السلام است و گفته شده: مطلقاً هر آن کس که شخص فاطمه علیها السلام او را زائیده است. و این از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام رسیده.

و اولی آن که هر مؤمن از آنان فرامی گیرد. (۱)

اما فتوای امام رضا علیه السلام با استدلال آن حضرت علیه السلام این است:

عیون اخبار الرضا - به اسناد از ماجیلویه و ابن المتوکل و همدانی، از علی (بن ابراهیم بن هاشم)، از پدرش ابراهیم بن هاشم، از یاسر (آجودان حضور مأمون) بازگو کرده گوید: «برادر امام رضا علیه السلام زید بن موسی در مدینه خروج کرد و خانه هایی را به حریق سپرد (ظاهراً خانه های طرفداران بنی امیه) بوده اند و کشتارها کرد، و به این جهت نامیده شد به «زید النار»؛ مأمون سپاهی به جنگ او فرستاد او اسیر شد و به سوی مأمون حمل شد، پس مأمون گفت: او را نزد حضرت ابی الحسن رضا علیه السلام ببرید، یعنی امر او را واگذار به امام رضا علیه السلام کرد. یاسر می گوید: همین که او را وارد کردند بر امام رضا علیه السلام، حضرت رضا علیه السلام به

ص: ۲۵۸

۱- (۱) عن حذیفه و ابن مسعود قال النبی صلی الله علیه و آله: ان فاطمه احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار. قال ابن منده: خاص بالحسن و الحسین - و يقال ای من ولدته بنفسها و هو المروى عن الرضا علیه السلام و الاولی کل مؤمن منهم. «المناقب، ابن شهر آشوب: ۳/۳۲۵»

او فرمود: ای زید! گفتار سفلۀ اهل کوفه تو را مغرور کرده. آیا به حدیث آنها که روایت کرده که فاطمه علیها السلام چون در سنگر عفاف مقام داشت، خدا ذریۀ او را بر آتش حرام کرده مغرور شده ای، این حکم مخصوص حسن و حسین علیهما السلام است، اگر تو چنین تصور کنی و رأی تو این باشد که تو خدا را معصیت بکنی و معهذًا داخل بهشت می شوی و موسی بن جعفر (پدر ما) اطاعت خدا را کرده و داخل بهشت می شود، پس تو نزد خدا عزوجل گرامی تر از موسی بن جعفر هستی.

والله به خدا قسم! نائل نمی شود احدی به آنچه خدا عزوجل است، مگر به طاعت او و تو گمان کرده ای که نائل به آنها می شوی به معصیت او؟

پس زید گفت: من برادر تو و پسر پدر تو هستم، حضرت ابوالحسن رضا علیه السلام فرمود: تو برادر منی مادام که اطاعت خدا کرده باشی، مگر نه نوح پیغمبر علیه السلام راجع به پسرش نگفت پروردگارا! پسر من از اهل من است، از خاندان من است و همانا وعده تو حق است و «توا حکم الحاکمین» هستی.

خداوند عزوجل گفت: ای نوح! او از اهل تو نیست، او کار کرداری است غیر صالح، پس خدا او را اخراج کرد از این که از اهل و خاندان نوح پدر باشد. [\(۱\)](#)

ص: ۲۵۹

۱- (۱) عیون اخبار الرضا، ماجیلویه و ابن المتوکل و همدانی از علی بن ابراهیم از «یاسر» قال: خرج زید بن موسی اخو ابی الحسن صلی الله علیه و آله بالمدينه و احرق و قتل و کان یسمی زید النار، فبعث الیه المأمون فاسر و حمل الی المأمون فقال المأمون: اذهبوا به الی ابی الحسن، قال یاسر: فلما دخل علیه قال له ابوالحسن علیه السلام یا زید! اگرک قول سفله اهل الکوفه ان فاطمه علیها السلام احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار ذلك للحسن و الحسین خاصه، ان

حدیث دیگر از مذاکره امام رضا علیه السلام با برادرش زید النار در خصائص فاطمه علیها السلام

اشاره

معانی الاخبار: (۱) حسین بن احمد علوی و محمد بن علی بن بشار (معاً)، از مظفر

ص: ۲۶۰

۱- (۱) «مع» الحسین بن احمد علوی و محمد بن علی بن بشار معاً عن المظفر بن احمد القزوينی عن صالح بن احمد عن الحسن بن سهل بن زیاد عن صالح بن ابی حماد عن الحسن بن موسی الوشا البغدادی قال: كنت بخراسان مع علی بن موسی الرضا علیه السلام فی مجلسه و زید بن موسی حاضر و قد اقبل علی جماعه فی المجلس یفتخر علیهم و یقول:

بن احمد قزوینی، از صالح بن احمد، از حسن بن سهل بن زیاد، از صالح بن ابی حماد، از حسن بن موسی «وشا» بغدادی بازگو کرده: (۱)

ص: ۲۶۱

۱- (۱) عیون الاخبار الرضا علیه السلام - السنانی من الاسدی عن صالح بن احمد مثله. «عیون الاخبار الرضا علیه السلام: ۲/۲۳۲، باب ۵۸، حدیث ۱» معانی الاخبار ابی عن سعد عن البرقی عن ابیه عن ابن ابی عمیر عن جمیل بن صالح عن محمّد بن مروان قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: هل قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان فاطمه علیها السلام احصنت فرجها فحرم الله ذریتها علی النار؟ قال: نعم، عنی بذلك الحسن و الحسین و زینب و ام کلثوم. «معانی الاخبار: ۱۰۶، حدیث ۲» (مع) معانی الاخبار ابن الولید عن الصفار عن ابی معروف عن ابن مهزیار عن الوشا من محمّد بن القاسم بن المفضل عن حماد بن عثمان، قال: قلت لابی عبدالله علیه السلام: جعلت

گوید: «من در خراسان با علی بن موسی امام رضا علیه السلام در مجلس او بودم و زید پسر موسی جعفر در آن مجلس حاضر بود و رو به جماعتی آورده که در مجلس بودند و افتخار می کرد و افتخارات خود را برمی شمرد و همی گفت: ما و ما و حضرت ابوالحسن امام رضا علیه السلام رویش به سوی گروهی دیگر بود که با آنها گفتگو می کرد، در همان هنگام مقاله و گفتار زید را یعنی برادر خود را شنید، پس التفاتی به جانب او کرد و فرمود: ای زید! آیا مغرور کرده تو را گفتار و عقیده و قول بقال های کوفه که فاطمه چون در سنگر عفاف! قامت داشت، از این جهت خدا ذریه او را بر آتش حرام کرد، والله به خدا قسم! این نیست مگر برای حسن و حسین علیهما السلام و اولاد بطنی فاطمه به خصوص، و گرنه اگرچنین باشد که موسی بن جعفر پدر ما، اطاعت خدا می کرده، روزها را روزه می گرفته و شب ها را به قیام برمی خاسته و تو خدا را معصیت بکنی، سپس روز رستاخیز بیائید مساوی، که بنابراین تو نزد خدا ارجمندتر و گرامی تر از او خواهی بود.

جد ما علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام می گفت: برای نیکوکاران ما، دو کفل

از اجر و پاداش خواهد بود و برای بدکاران ما دو ضعف، دو چندان از عذاب خواهد بود.

مأخوذ از آیه مبارکه (یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ... أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا) ۱

حسن و شأ گوید: پس امام علیه السلام التفاتی به جانب من کرد و فرمود: ای حسن! این آیه را چگونه قرائت می کنید (آیه راجع به پسر نوح است)؟

فرمود: ای نوح! او یعنی آن پسر از خاندان تو و اهل تو نیست، او کرداری ناشایسته و نابایسته و نابرازنده بود.

و شأ گوید: عرض کردم بعضی قرائت می کنند عملی است غیر صالح و بعضی قرائت می کنند عمل شخص غیر صالح است، یعنی نتیجه کردار پدری است غیر صالح که بنابراین او را از نوح نفی می کنند.

امام علیه السلام فرمود: هرگز و حاشا! حتماً و به تحقیق پسر نوح بود و لکن همین که خدا را عزوجل معصیت کرد، خدا او را از پدرش نفی کرد.

سعدی شاعر شیراز و شرق بلکه شرق و غرب از تفسیر امام رضا علیه السلام می گوید.

پسر نوح با بدان بنشست خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند پی مردم گرفت و مردم شد

فرمود: همچنین هر کس از ما اطاعت خدا را نکرد از ما نیست و تو هر گاه

توضیح: بدین قرار معنی مواظبت فاطمه از عفاف و سنگر عفاف که سبب حرام شدن اولاد او بر آتش است، خواه خصوص حسن و حسین باشد و خواه فرزندان بطنی مطلقاً و خواه عموم اهل ایمان آنها باشد؛ از اثر سرایت شعاع نور عفاف شخص آن مادر در سلسله فرزندان است که طبعاً در حسن و حسین و نزدیکان بطنی سرایت آن بیشتر است. و از این جهت در آنها به طور مطمئن می توان گفت: تضمین شده اند، چون قدرت انضباط در آنها به حدی آمده است که حتماً خلافی از آنها سر نمی زند و در اعقاب آنها به تفاوت است. در هر کدام که اهل ایمان باشند و قدرت انضباط در آنان ایجاد شده باشد، آنان هم از آتش مصون و محفوظند، اما طبعاً به مثابه حسن و حسین و زینب و ام کلثوم نیستند که آنها دائماً در زیر بال حضانت مادر بزرگوار بوده اند و به طور خودآگاه یا ناخودآگاه از تمام عفاف مادر سهم وافر در خود می برند و ذخیره می کنند و بنابراین بین حدیث اثبات و حدیث نفی جمع ممکن است و تعارضی نیست.

بنابراین مفاد حدیث، منافات با «اصالت عمل» ندارد که اصل اصیل در اسلام است و پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود: عمل خود را برای من بیاورید، نه نسب را و گاهی می فرمود: ای فاطمه دختر محمّد! ای صفیه عمه محمّد! نگویید ما دختر یا عمه محمّدیم که من هیچ سودی برای شما در برابر خدا ندارم.

یعنی: اگر در خوی من و شمایل من در عمل نیابید، پیوستگی نسب به من ثمر

ندارد، بلکه پیوستگی به من آن است که عمل شما و خلق و خوی شما و شمایل اخلاقی شما همسان با عمل من و خلق و خوی من و شمایل اخلاقی من باشد اگر چه از طریق اکتساب از جوار من از نور من و از تعلیمات من باشد؛ خواه آگاهانه و خواه ناآگاه اقتباس شده باشد بنابراین تقریر این دو خبر تناقض ندارد.

۱ - یکی اصالت عمل؛ یعنی هر کس به سرمایه اخلاق و اعمال و خصال و شمایل خویش خیر می بیند نه به نسب.

۲ - دیگری محافظت مادر بر سنگر عفاف، اولاد را از آتش دور می کند که ظاهر این است که نسب ثمر دارد، ولی حقیقت امر این است که: ثمر دارد و ندارد؛ اگر از اثر مجالست و صحبت سرایت در کار باشد ثمر دارد و گرنه، نه؛ زیرا همین محافظت مادر و مواظبت مادر به طور ناآگاه و آگاه در فرزند راه سرایت را در اولاد و نزدیکان باز می کند، به طوری که نجات فرزند از آتش جهنم از عمل خودش و خوی خودش و شمایل خودش شده، هر چند که آن شیوه عمل اقتباس از نور مادر و اقتباس از شیوه او شده است.

لطیفه اینجا است که: نجات فرزندان را از آتش جهنم وابسته به عصمت مادر و مواظبت و محافظت او از عفافش کرد که مجرای اقتباس و نفوذ نور را ارائه می کند تا بفهماند که تأثیر مادر نه از محض نسب است، بلکه از تأثیر فعل و انفعال شیوه روش مادر در فرزندان است.

و تأثیر روش شیوه بزرگ خانه و سالار خانه و رئیس کشور و رئیس دولت در اطرافیانش، مشهود و آشکارا است.

در اطراف شخص دوست هوشمند ما آقای حسین مزینی گفتگو بود که اگر

نخست وزیر شود. آیا دستور صادر می کند که کارمندان دولت همه ریش بگذارند، این سخن را با خود او در میان نهادند. او گفت: اگر به این مقام منصب شود، بی دریغ کارکنان خودشان ریش می گذارند بدون احتیاج به دستور صادره.

بنابر این روایت طرفین هر دو صحیح است بدون تناقض، از طرفی معانی الاخبار با اسناد خود از اباعبدالله امام صادق علیه السلام بازگو کرده و روایت کرده که: محمد بن مروان از امام صادق علیه السلام پرسیدم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان فرمود که:

چون فاطمه علیها السلام در سنگر عفاف مقام گرفت، خدا ذریه او را بر آتش حرام کرد؟

امام علیه السلام فرمود: بلی، نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله و قصدش حسن و حسین و زینب و ام کلثوم علیهم السلام بود. (الحديث)

باز (معانی الاخبار) با اسناد خود از حماد بن عثمان بازگو کرده که: از امام صادق علیه السلام پرسیدم گفتیم: قربانت گردم، آیا معنی این گفته پیغمبر صلی الله علیه و آله چیست که فرمود: فاطمه چون در قلعه عفاف اقامت گزید، خدا ذریه او را بر آتش حرام کرد، امام علیه السلام فرمود: آزادشدگان اولاد فاطمه از آتش همانا اولاد بطنی اویند، حسن و حسین و ام کلثوم علیهم السلام (الحديث)

و از طرف دیگر روایت (عیون) از تمیمی از امام رضا علیه السلام از پدرانش بازگو کرده که: پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تحقیقاً چون فاطمه در قلعه متین عفاف بود، خدا ذریه او را بر آتش حرام کرد (الحديث).

مصباح الانوار مثل همین را روایت کرده یعنی با اطلاق آن.

توضیح: نور و شعاع از چراغ و ماه و خورشید به امتداد خود می افزاید و هر

چه بیافزاید روشنایی می دهد و گرمی می آفریند، اما هر چه دورتر می رود گرمی کمتر و روشنایی ضعیف تر خواهد بود.

نور عصمت فاطمه که نور معنوی است و گرمی عفاف معنوی است؛ همین طور است از اثر تأثیر و فعل وانفعال افعال مادر و کردار مادر و گفتار مادر در عفاف و گفته او به کسان دیگر در اولاد، قدرت انضباط و قوه محافظت از معصیت و مواظبت بر فضیلت می آفریند، پس حرام شدن آتش بر فرزندان فاطمه نه تنها از محض نسب است و بس، بلکه از اثر اقتباس گرما و حرارت فعال و خوی و خصال و روش و شمایل و شیوه رفتار مادر است در جوهر فرزندان؛ و علیهذا آنها به سرمایه خویشتن از آتش رهیده اند، اگر چه در جوار مادر آرمیده اند.

یا از پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفته اند و نمونه ای از تعلیم و مواظبت پیغمبر صلی الله علیه و آله با شدت در فرزندان بنگرید:

تعلیم انضباط کودک به طور شدید

یا آن مهربانی بی حد پیغمبر صلی الله علیه و آله که گاه آب خواستن این کودک از رخت خواب برمی خیزد، به جای آب برای کودک شبانه شیر از پستان حیوان دوشیدنی می دوشد و با دست مبارک خود آن را از ظرفی به ظرفی دیگر می ریزد تا طفل بتواند به آسانی تناول کند، همان پیغمبر صلی الله علیه و آله دانه خرمایی که همین طفل به دهان گذاشته که از مال بیت المال صدقات و زکات است با انگشت و دست مبارک آن را از دهان طفل بیرون می ریزد و با لعاب دهن طفل، از گلوی طفل باز

ص: ۲۶۷

می گیرد و بیرون می ریزد و می گوید: ما آل محمد صلی الله علیه و آله صدقه بر ما حلال نیست (۱) شما می دانید که اشتهای کودک نسبت به شیرینی شدید و قوی است؛ چون بدن طفل در تهیه سوخت و ساز به احتراق زیاد احتیاج دارد که از شیرینی جات باید تأمین شود و لذا کنترل کردن طفل از شیرینی مشکل است.

خواجه نصیرالدین در کتاب اخلاق ناصری می گوید: اگر طفل در خانه بی اجازه شیرینی جات را برداشت و خورد، این دلیل سرقت او نیست؛ زیرا احتیاج بدن طفل در متالوژی سوخت و ساز زیاد است و طفل بی تاب است. نظیر آب برای تشنه روزه دار است، حکیم سنایی می گوید:

به جرم ار جرعه ای خوردم مگیر از من که بد کردم

بیابان بود و تابستان و گرما بود و استسقاء

بعد از این مقدمه حدیث و فقه الحدیث را بنگرید:

بلاذری (۲) در کتاب انساب الاشراف به اسناد خود تا ابوالجوزاء سعدی باز گو

ص: ۲۶۸

۱- (۱) کشف الغمه: ۵۲۷/۱؛ بحار الأنوار: ۳۰۵/۴۳، باب ۱۲.

۲- (۲) بلاذری ابوجعفر احمد بن یحیی بن جابر البغدادی الکاتب المورخ المتوفی ۲۷۹ (هج) فی کتابه انساب الاشراف. حدثنا محمد بن مصفی الحمصی (ثنا) العباس بن الولید عن شعبه عن برید بن ابی مریم عن ابی الجوزاء السعدی قال: قلت للحسین بن علی: ما تذکر من رسول الله صلی الله علیه و آله؟ قال علیه السلام: اتی رسول الله صلی الله علیه و آله بتمر من الصدقه فاخذت منه تمره الوکها فاخذها بلعابها حتی القاها فی التمر و قال صلی الله علیه و آله: إن آل محمد صلی الله علیه و آله لا تحل لهم الصدقه. «انساب الاشراف: ۱۴۳/۳، حدیث ۳»

کرده گوید: من گفتم: به حسین بن علی علیه السلام که از رسول خدا صلی الله علیه و آله چه به یاد داری؟ و در ذکر داری، یاد ایام کودکی تند است، خصوص آن چیزهایی که به تندی بر کودک بگذرد. فرمود: برای رسول خدا صلی الله علیه و آله تمری از تمر صدقه آورده بودند، من کودک بودم پس دانه ای از آن تمر بر گرفتم، در دهان نهاده آن را می جاویده و می مکیدم، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را باز پس گرفت با لعابی که بر او بود و باز آمد تا آن را بر تمرها افکند و گفت: آل محمد صلی الله علیه و آله برای آنها صدقه حلال نیست. (۱) (الحديث)

و در روایت احمد بن حنبل است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما آل محمد صلی الله علیه و آله بر ما صدقه حلال نیست. (۲)

پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را جزء آل محمد کرد، از باب دلخوش کردن خاطر کودک که آزرده خاطر کرد تا اگر لقمه شیرین را از گلوی او می گیرد، نوازش نیز از او می کند که من هم جزء شما هستم، نگران نباشید و از بزرگی ما است که صدقه بر ما حرام است.

تلخی ها و آزرده گی های تلخ در یاد کودک می ماند؛ به عکس شیرینی ها که

ص: ۲۶۹

۱- (۱) انساب الاشراف: ۱۴۳/۳، حدیث ۳.

۲- (۲) صحیح ابن حبان: ۴۹۹/۲.

عمرانه هر کس مصرف کرده به خاطرش نمی ماند. همین نکته که در ذاکره انسان تلخی ها در خاطر باقی می ماند، همان باعث بوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله آن دانه خرما را از گلوی طفل بیرون کشید و آن کلمات افتخارانگیز را در تعلیمات خود به گوش او کشید، کشید که در خاطرش بماند و از خاطرش نرود، روی این اصل در لوح مشق مکتبخانه های ما این شعر بود.

جور استاد به ز مهر پدر

(س) آیا باور می شود که ائمه علیهم السلام که علی علیه السلام فرمود: صغیر ما صغیر نیست، ندانند که لقمه خرمائی هم از صدقه بر آنها حرام است؟

(ج) آنها جنبه بشریت نیز هم دارند و تعلیمات انبیاء که بر افراد بشر قابل هضم باشد، باید در آنها هم باشد، دور کودکی را بگذرانند با همه لوازم و ملزومات آن.

(س) آیا یک دانه خرما را پیغمبر صلی الله علیه و آله و عاملان صدقات حق ندارند و بر فرض که حق دارند یا ندارند، آیا جاویده آن تلف شده حساب نمی شود که پیغمبر صلی الله علیه و آله ولی طفل ضامن قیمت آن یا ضامن مثل آن باشد و آیا بهتر نبود که پیغمبر صلی الله علیه و آله ده برابر آن را می خرید و به جای آن می نهاد و خرمای جاویده را از گلوی طفل عزیز در نمی آورد.

(ج) آزردن طفل منظور بوده که: در خاطر او بماند و هیئات دولت اسلام از آن درس بگیرند.

و نتیجه آن که: از ذکر این احادیث یا طعنه به دولت اسلامی عهد خود در عهد عثمان و معاویه دارد که بخور بخور آنها شروع شده بود.

ص: ۲۷۰

در شقشقیه می گوید:

«و قام ثالث القوم نافجا حزینه بین نثیله و معتلفه و قام معه بنوایه یخضمون مال الله خضم الابل نبتة الربیع.»^(۱)

باری به هر حال، پیغمبر صلی الله علیه و آله نه مثل ما کودک را که ولیعهد او است به حال خود وامی گذارد که با خود سری بزرگ شوند، بلکه انضباط کلی را در مشاعر او دقیق تر از هر دیگری وارد می کند تا از پستان انضباط، انضباط را درنوشند و از پستان مادر شیر را بنوشند.

در کتب فقهی نظام مدینه الرسول و کارکنان حرم الهی، مکه و مدینه بلد الامین از طرفی نهایت مراقبت و دلسوزی در تغذیه کودک و ولیعهد می کند که به جای آب، وقتی آب می خواهد شیر برای او تهیه می کند و از طرفی انضباط و شدت انضباط را بر ولیعهد محمد صلی الله علیه و آله می گمارد که نسخه وجود او آزر انضباط باشد، چنان که عقل بسیط اجمالی خلاق تفصیل است، او در روح مقدس خود یکپارچه عقل است و عقل همان عقال است.

دیات را می گویند عقل، چون جریمه و دیه پابند انسان است که دست از پا خطا نکند و تجاوز به دماء نکند و خراشی به اعضای دیگری وارد نکند.

پس بهتر آن که مدینه و محیط نشو او را بهتر بینم و گرنه مادر او را در خصال و خوی و سجایا بهتر بینیم از مادر که در باروی عفاف سنگر بگیرد، در اطفال او انضباط در اشتها می آید که لازمه آن دوری از آتش است، بیشتر آتش ها از اشتهاها افسارگسیخته در شخص می آید، مقداری به طور خودآگاه و مقداری

ص: ۲۷۱

۱- (۱) نهج البلاغه: خطبه ۳ (شقشقیه).

به طور ناآگاه؛ البته مراد از سنگر عفاف، فقط عفاف در تقاضای شهوانی جنسی و تمایلات جنسی تنها نیست؛ بلکه عفاف در تمام اشتباه‌های گوناگون است و قدر جامع در همه اشتهاها دو شهوت اند، خوراک و غذا و شهوت جنسی که از همه قوی ترند و با نیروی آنها شخص تحصیل مال و ثروت و مکنت را می کند و برای تمکن از آنها مقام و قدرت را به دست می آورد.

نیرومندترین قوه نیروی بطن و فرج است که خیلی قوی و نیرومندند در آدمی و مرد افکن اند. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«هر کس از شر «قبب و ذبذب» خود ایمن باشد از تمام شرور ایمن است.»^(۱)

لذا در مظهر اعظم اشتها «اشتهای به شیرینی» باید شهوت بطن را مهار کرده نشان داد.

و در شهوت جنسی، عفت فرج را قرآن در مریم آورده و پیغمبر در فاطمه آورده، پیغمبر صلی الله علیه و آله در عمل همین کار را کرد، لقمه شیرین تمر خرما را از دهان طفل به حال جاویده و نیمه جاویده بیرون می آورد و می گوید:

ما آل محمد بر ما صدقه حلال نیست؛^(۲) با این که در مقابل، شبانه از لحاف لباس خواب به دوشیدن حیوان لقوح یا منیحه می رود شیر می دوشد و برای طفل

ص: ۲۷۲

۱- (۱) ارشاد القلوب: ۱۰۳/۱؛ بحار الأنوار: ۳۱۵/۶۳، باب ۲، ذیل حدیث ۷.

۲- (۲) رجوع شود به اوایل همین کتاب که می گوید: آیا موارث پیغمبر صلی الله علیه و آله همه صدقه اند، به قول مدعیان و پیغمبر صلی الله علیه و آله دختر خود را از آن آگاه نکرده؟ یا آگاه کرده و معهدا فاطمه می آید و مطالبه آن صدقه را می کرد.

می آورد، از یک سو یک لقمه و یک حبه و دانه تمر را بیرون می کشد(۱) و از سوی دیگر شیر به جای آب، شبانه برای کودک می آورد و به لب او می گذارد. نپرسید که این چین است و آن چون است؟ پاسخ آن که این صحیح است و آن هم صحیح است، به قول عثمان:

ص: ۲۷۳

۱- (۱) عن ابی هریره ان النبی صلی الله علیه و آله اتی بتمر من تمر الصدقه فجعل یقسمه، فلما فرغ حمل الصبی و قام فاذا الحسن فی فیه تمره یلوکها فسأل لعابه علیه (الیه خ) فرفع رأسه ینظر الیه فضرب شدقه و قال: کخ ای بنی، اما شعرت ان آل محمّد لا یاکلون الصدقه «قلت و قد اورده احمد بن حنبل بالفاظ غیر هذه» قال الحسن: فادخل اصبعه فی قمی و قال: کخ کخ و کانی انظر لعابی علی اصبعه. و روی عن ابی عمیره رشیده بن مالک هذا الحدیث بالفاظ آخری. و ذکر ان رجلا اتاه بطبق من تمر فقال: هذا هدیة ام صدقه؟ قال الرجل: صدقه فقدمها الی القوم قال: و حسن علیه السلام بین یدیه یتعفر قال: فاخذ الصبی تمره فجعلها فی فمه، قال: ففطن له رسول الله صلی الله علیه و آله فادخل فی فی الصبی فانترع التمره ثم قذف بها و قال: انا آل محمّد لا نأکل الصدقه. قال الفتوانی لم یخرج الطبرانی لابی عمیره السعدی (السعدی خ) فی معجمه سوی هذا الحدیث الواحد - و فی حدیث آخر انا آل محمّد لا نأکل الصدقه و قال معرف: فحدثنی انه یدخل اصبعه لیخرجها فیقول هكذا کانه یتوی علیه و یکره ان یؤذیه (الحدیث) «المعجم الکبیر: ۷۷/۵؛ کشف الغمه: ۱۵۱/۲» مصباح المسند، تألیف آقا قوام و شنوه ای که به امر سید الفقهاء و المحدثین مرعشی نجفی در مسند احمد حنبل، صور گوناگون این حدیث را جستجو کرده ارائه فرموده که درباره حسن و حسین علیها السلام هر دو این روایت تمره هست.

در قضیه دانه خرما هم تنزه بود و هم ترفع و فلسفه را گفته اند: تنزه از جسمانیات و احاطه به معلومات و به الهیات است، فقها فتوی داده اند که: غذای حرام به کودک نباید خورانید، ولی اگر طفل خود می خورد منع او واجب نیست، ولیکن اینجا طفل را وا نگذارند که غذای ناباب تناول کند و این تنزه فوق العاده است که با رنج و افسرده کردن طفل انجام شد تا فراموش خاطر او نشود.

و علاج پژمردگی طفل را با این جمله افتخارانگیز کرد که فرمود: ما آل محمد صدقه را نمی خوریم، به این تعبیر لطیف سحر آسا، نازک کاری کرده که شخص خود را هم در حساب آل محمد آورد تا طفل سرفرازی ببیند که با سرفرازان جهان همپالگی است و منع از تناول آن دانه خرما، نه از آن است که آن را از طفل دریغ می دارد، بلکه طفل را از آن دریغ می دارد. هر خط و خالی در نقاشی جلوی دیدگان طفل از پدر و مادر ارائه شود، طفل همان را مشق می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز بود، حسین بن علی در کنار او بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله تکبیر گفت، لکن حسین علیه السلام نتوانست نیکو بگیرد و بگوید، ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله همواره تکبیر را تکرار می کرد و حسین تکبیر را به زحمت و رنج اداء می کرد و نیکو نمی گفت و نه می گفت، تا هفت نوبه تکبیر گفت، پس حسین نیکو گفت، در هفتمین دفعه آن را گفت و صحیح گفت. (۱)

ص: ۲۷۴

امام صادق علیه السلام فرمود: پس از اینجا هفت تکبیر در افتتاح نماز سنت شد.

این روایت را شیخ طوسی در تهذیب از حسین بن سعید از نصر و فضاله از عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام بازگو کرد: (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله (در این حدیث می گوید) تلفظ را آن قدر تکرار کرد که کودک توانست بعد از گرفتن صحیح، به اداء کردن صحیح توانا شد؛ اینجا تزریق و تمرین «علم و حکمت و قداست» آن قدر تکرار شد که برای تعالی روح جوانان مدینه فاضله، افلاطون در موسیقی روح برای جوانان لازم می داند از این اثبات مستمر و نفی در قضیه تمر که در مقابل از خوراک یک دانه خرماى عقب ماندگان آن طور به شدت جوان را باز می دارد که در ذائقه او شیرینی را تلخ می کند و نظیر این ایجاب و سلب برای تقویت بدن طفل آن قدر اهمیت قائل می شود که کودک را با برادر بزرگش به مصارعه و کشتی وا می دارد، به قول افلاطون ورزش و ژیمناستیک برای تقویت بدن بلکه اراده لازم است.

اما همان را هم تاحدی که برای صحت مندی تن و نیرومندی عضلات و اراده لازم است، جلو را باز می دارد و بعد از مازاد آن، آنها را باز می دارد که به نوشتن خط بپردازند و قلم دست گیرند که برای تعالی روح و تثبیت فکر و اداره اجتماع و پخش ذخیره دستگاه نبوت بنویسند و بنویسند تا شمایل پیغمبر صلی الله علیه و آله را در آخر بنویسند که لازم و ضرور است؛ لذا در نوشتن خط هم به مسابقه می گذارد و در مسابقه پای جد و پدر و مادر و جبرئیل و اسرافیل و باری تعالی در بین می آید که

ص: ۲۷۵

اهمیت کتابت قلم و قرائت بر اهل مدینه از پیر و جوان معلوم شود، این سلب و ایجاب هم مثل سیم مثبت و منفی تقویت هر دو را یعنی روح و جسم را همراه دارند.

از تکرار تکبیر هفت مرتبه در افتتاح نماز به بزرگسالان می آموزد که باید آن قدر تکرار کنند و پا به پا بکنند تا کودک زبانش باز شود و اعضا و عضلاتش به حرکت آید و با این گونه نماز گزاران و هماهنگی در حرکات و سکونات رکوع و سجود و اذکار بزرگان، طفل تغذیه معنوی گردد؛ خصوص که افتتاح نماز اسلام با فاتحه الکتاب است که خاتمه دروس فلسفه طبیعیات هشتگانه و ابواب الهیات اعم و آخر الهیات به معنی اخص است که علم به نظام احسن در فعال باری است و بعد از علم به ذات و علم به صفات می آید و بنابراین در اولین قدم، طفل اسلام در نماز باید قدم را بگذارد، به آخرین نقطه سیر فلسفه که عالی ترین درجات مکتب های فلسفی است.

سخن کوتاه

پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را نردبان ارتقای این کودک می کرد، دست او را با دست های خود می گرفت و پاورچین پاورچین او را به بالا می کشید تا به سینه خود می رسانید.

و می فرمود: کوچک من، ترقی کن، بالا بیا، بالا بیا. «حزقه، حزقه؛ ترق عین بقره»^(۱)

ص: ۲۷۶

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۸۸/۳؛ بحار الأنوار: ۲۹۴/۱۶، باب ۱۰، حدیث ۱.

و قد است مادرش علیها السلام مایه تزکیه و تقدیس او بود و از هر نفی و اثباتی و هر سلب و ایجابی، و هر تشویق و تنبیهی، و هر اقدام و انجامی، راه تکامل او را صاف و شوسه می کرد.

خانه زهرا و دامن آن مادر شایسته، ظهور و تجلی همه اسماء و صفات الهی برای طفل در جسم و روح در عواطف و امیال گردید.

حدیث تجلی حق در خانه زهرا و دستی که بر سر حسین علیه السلام نهاده، پرمایه تر از ظهور جبرئیل و نزول ملک مطر و فرشته بی سابقه است و خیل خبرها از حسین علیه السلام می دهد و این تجلی حق در خانه مادرش زهرا شد که جامع همه شعبات خیر است و نشان می دهد که بهره کودک از دامن مادرش بیشتر از منازل همه زوجات طاهرات بود و به تنهایی از همه آنها جامع تر بوده.

کامل الزیاره ابن قولویه متوفای ۳۶۷ در دو جا این حدیث را به طور مسند آورده، از امام صادق علیه السلام بازگو کرده با این سند (۱).

ص: ۲۷۷

۱- (۱) حدیثی ابی رحمه الله عن سعد بن عبدالله عن محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی عن محمد بن سنان عن ابی سعید القمط عن ابن ابی یعفور عن ابی عبدالله علیه السلام قال: بینما رسول الله صلی الله علیه و آله فی منزل فاطمه علیها السلام والحسین علیه السلام فی حجره اذ بکی و خرّ ساجداً ثم قال: یا فاطمه یا بنت محمد ان العلی الاعلی ترائی لی فی بیتک هذا فی ساعتی هذه فی احسن صوره و اهیأ هیئه و قال لی: یا محمد! اتحب الحسین فقلت: نعم، قره عینی و ثمره فؤادی و جلدی ما بین عینی، فقال لی، یا محمد! و وضع یده علی رأس الحسین علیه السلام بورک من مولود علیه برکاتی و صلواتی و رحمتی و رضوانی و لعنتی و سخطی و عذابی و خزی و نکالی

تجلی «علی اعلی» در خانه فاطمه علیها السلام با دست محبت بر سر حسین علیه السلام که او را سید الشهداء کرد

حدیث مشکل در ترجمه و در فقه الحدیث

ابن قولویه می گوید: پدرم از سعد بن عبدالله (ظاهراً همان اشعری باشد) از محمد بن عیسی بن عبید یقظینی از محمد بن سنان از ابی سعید قماط از ابن ابی یعفور از ابی عبدالله علیه السلام بازگو کرده گوید: در بین این که رسول خدا صلی الله علیه و آله در منزل فاطمه علیها السلام بود و حسین علیه السلام در کنار او بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله به گریه افتاد و به خاک به سجده افتاد.

سپس فرمود: ای فاطمه! ای دخت محمد! خدای علی اعلی، در خانه تو همین خانه، در این ساعت من همین ساعت، تجلی کرد بر من و خود را به من نمایش داد؛ در صورتی بهترین صورت و نیکوترین صورت و با هیئتی باشکوه ترین هیئت، و به من گفت: یا محمد! آیا حسین را دوست می داری؟

من گفتم: آری قره عین من است و ریحانه من است و ثمره فؤاد و میوه دل من

است و پوست بین دو چشم و دیدگان من است.

پس علی اعلی فرمود: و دست خود را بر سر حسین علیه السلام نهاد - وه - مبارک بادا این مولود که بر او برکات من و صلوات من و رحمت من و رضوان من بادا (یعنی با عنایت به او این صورت منطبق بر شخص او می شود) و لعنت من و خشم من و عذاب من و شکنجه من بر آن کس است که او را بکشد و به ستیزه و دشمنی او برخیزد و بدخواه او باشد و منازعه با او بکند.

الا که او سید شهداء است، از اولین و آخرین در دنیا و آخرت و پدر او افضل از او است و نیکوکارتر و بهتر از او است، پس سلام بر او قرائت کن و بشارت بده او را که او پرچم هدایت است و منار و برج نور اولیای من است؛ و حفیظ من و شهید من بر خلق من است و خزانه دار علم من است و حجت من بر اهل زمین و آسمان و بر ثقلین جن و انس است. (۱)

فقه الحدیث: چند کلمه توضیح درباره چند قطعه از این حدیث مبارک.

چون این حدیث مشتمل بر قطعات مشکلی است، اگر از نظر سند معتبر باشد توضیح آنها مفید است.

۱ - اولاً: نمایش «علی اعلی» در «صورتی» هر چند زیبا باشد یعنی چه؟ خدا صورت ندارد.

۲ - ثانیاً: قید آن که در خانه تو، این خانه و در این ساعت برای چیست؟

ص: ۲۸۰

۱- (۱) کامل الزیارات: ۶۸، باب ۲۱، حدیث ۱؛ کامل الزیارات: ۷۰، باب ۲۲، حدیث ۶.

۳ - ثالثاً: سؤال خدا از پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره حسین، فرزند برومند و جواب پیغمبر صلی الله علیه و آله چه مینا دارد.

۴ - رابعاً: دست بر سر حسین علیه السلام نهاد و چنین و چنان گفت: آیا کی دست بر حسین علیه السلام نهاد؟

۵ - خامساً: ارتباط تبارک مولود با ترقی حسین تا اعلی درجه که سید الشهداء اولین و آخرین در دنیا و آخرت باشد، چون است؟

اما قطعه اول:

غفلت نباید کرد از بلاغت در لفظ «علی اعلی» که مبتدای کلام واقع شده با قید در این خانه تو (این خانه محقر و کوخ حقیرانه) یا این خانه مطهر (فِي بُيُوتٍ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُزْفَعَ) ۱

طبق این حدیث: حسین علیه السلام در آغوش مادر و در کنار جد و پدر علیهما السلام البته شؤون الهی و اسمای حسنی در او جلوه می کنند به دیده پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ زیرا حساب مادر خصوص این مادر از همه ازواج طاهرات و مادرهای دیگر هم جدا است؛ زیرا او مادر جدش هم به عنوان ام اییها بود.

لفظ «علی اعلی» که پیغمبر صلی الله علیه و آله آورده از این جهت گفت: علی اعلی یعنی عالی تر از این است که در خانه ای فرود آید، هر چند خانه وسیع باشد به قدر کهکشانشان ها.

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی

خیمه پادشه آن گاه فضای درویش (۱)

آری، در خانه کوچک عجزه ای هم آفتاب هر گاه از سوراخ روزنه سر برمی زند آن را روشن می کند، ولی وقتی خانه مظلم باشد خط شعاع به نظر می آید که مانند نخ ریسمانی از سر روزنه تا به زاویه خانه کشیده شده، عجزه ای که غرفه او مظلم بود اشتباه کرد و گمان کرد، نخ تابیدنی است، به شتاب دوید، مغزل آورد که آن نخ را به کلافه بکشد، آنجا همین که با روزنه روبرو شد قرص خورشید را به چشم دید، گمان کرد که خورشید در خانه او آمده است، این اشتباه در آن شخص عجزه بود که خانه اش تاریک و مظلم بود، ولی اینجا چنین نبود، خانه مظلم نبود به دلیل آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله و بانوی خانه یعنی فاطمه علیها السلام اشتباه نمی کنند و نکردند و تعبیر آن حضرت گواه است؛ زیرا فرمود: علی اعلی - تا خود اشعار داشته باشد که حضرت علی اعلی عالی ترین از این است که در خانه ای فرود آید، ما را چقدر شکر باید که به یک معنی در خانه ما آمده است.

باور از بخت ندارم که تو مهمان منی

خیمه پادشه آن گاه فضای درویش

اشتباه عجزه در خانه تاریک این بود که مغزل آورد که آن نخ را به کلافه بکند، وقتی به نقطه سر خط شعاع رسید و از آن نقطه نظر نگاه کرد چشمش به قرص خورشید افتاد و طبیعی است که از خط شعاع، قرص خورشید عینا به دیده

ص: ۲۸۲

می آید؛ بدون درک فاصله بین پشت بام تا آسمان، چون آن فاصله هیچ دیده نمی شود با اینکه آن فاصله آن قدر امتداد دارد که پای خیال در طی آن ابعاد آبله می زند.

اشتباه دیگر اینجا بود که فریاد کشید: ای همسایگان! بیاید که آفتاب در خانه ما آمده است.

عارفی گفتش ای بعید الذات تو کجائی و او کجا هیئات

قرص چند هزار مثل زمین کی در آید به مثل کنج چین(۱)

کتاب افق وحی (تألیف دیگر ما) راجع به تمثیل صورت جبرئیل بر مریم به نوعی بر پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله در غار حراء به صورت رجل صاف قدمیه - و یک نوبه به صورت حقیقی به استماه جناح(۲) که خاقین را پوشانیده و گاهی به صورت دحیه کلبی، همه آن صور به منزله حروف کلماتی برای رمز هدایت به یک امر یا چند امر است و گرنه جبرئیل صورت ندارد؛ با آن که خود دور از صورت است، در صور جهان صد هزار صورت دارد.

فکیف بالعلی الالعی که تجلیات بی نهایت در صور جهان هستی دارد و صورت ندارد (فَأَيْنَمَا تُولُوْنَ فَتَمَّ وَجْهُ اللّٰهِ) ۳ هر طرف رو کنید رو به رو با خدا هستید.

در هر چه بنگرم تو پدیدار بوده ای ای نانموده رخ تو چه بسیار بوده ای

ص: ۲۸۳

۱- (۱) شیخ محمود شبستری.

۲- (۲) استماه جناح: در برگرفتن پر و بال، فربه شدن.

«ما رأیت شیئا الا و رأیت الله قبله و معه و بعده.» (۱)

سبحان الله خالق بی چون بودن

با هر کم و افزون، کم و افزون بودن

با جمله یکی وز همه بیرون بودن

با این همه چون و چند بی چون بودن

قرص خورشید نه تنها در خانه عجوزه دیده می شود، بلکه از همه روزنه های همه خانه ها که به خط شعاع نور آنها نظر شود؛ در چشم همه مردم خورشید در خانه همه است، به طوری که محسوس دیده می شود که قرص خورشید همانجا است.

شبستری می گوید:

خانه زال داشت یک روزن تنگ مانند مقصد سوزن

تابش خور چو رشته باریک اندر آمد به خانه تاریک

زال مسکین چو این شعاع بدید رشته پنداشت پیشباز دوید

تا کند ریسمان به کلافه رأی زرافه نیست جز بافه

چون که با روزنه برابر شد مدرک قرص چشمه خور شد

بانگ برداشت با غریو و بخاست کافتاب اندرون خانه ماست

عارفی گفتش ای بعید الذات تو کجائی؟ واو کجا هیهات!

قرص چندین هزار مثل زمین کی درآید به مثل کنج چنین

ص: ۲۸۴

آیا این صورت صورت کیست؟ تصور می شود صورت حق علی اعلی باشد و این صحیح است به یک معنی؛ و گر چه به یک معنی دیگر صحیح نیست.

صورت تجلی حق به تمام اسمای حسنی و صفات علیا در عین ثابت مظهر خویش است که مقام جمع الجمع کمالات است و در حقیقت این صورت یک نوع کلام است، حامل پیام خدا است و کلام خدا فعل خدا است.

«و الصورة الانسانیة هی اکبر حجج الله علی خلقه و هی الکتاب الذی کتبه بیده.»^(۱)

این صورت انسانیت کامل در حقیقت کتاب خدا و نوشته خدا است که به دست خود، آن را نوشته و ضمیر خود را بدان وسیله بیرون نهاده، هر نامه ای ضمیر نویسنده است اگر چه بین مشرق و مغرب فاصله بین خواننده و شنونده باشد، کلام خدا را نهج البلاغه گوید:

«لمن اراد کونه کن فیکون بلا صوت یقرع و بلا نداء یسمع انما کلامه سبحانه و تعالی فعله.»^(۲)

پس این صورت و هر صورت، کشف ضمیر گوینده و متکلم است و دیدن این صورت، خواندن رأی خدا و خواندن این صورت، دیدن رأی خدا است؛ فکر خدا است، اگر فکر اینجا صحیح باشد عالم همه فکر خداست که بیرون نهاده و در

ص: ۲۸۵

۱- (۱) شرح الاسماء الحسنی: ۱۲/۱.

۲- (۲) نهج البلاغه: خطبه ۲۲۸.

حقیقت صورت انسان کامل است که از کلمه کن ظهور پیدا می کند و حقیقت محمدیه است که به دور سر امام حسین علیه السلام مانند طایری معلق در هوا است، دور سر او می گردد تا وقتی لیاقت کامل در او پدید آمد با او متحد شود و بر او فرود آید؛ لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله از یک طرف دست او را می بیند که به سوی حسین علیه السلام دراز است، از طرفی دیگر ترائی و دیدار خدا است و دست پیغمبر صلی الله علیه و آله دست خدا است و صورت هم صورت کمال محمد صلی الله علیه و آله است که باید در حسین علیه السلام هم تجدید وجود کند.

و شباهت تام تمام پیغمبر صلی الله علیه و آله را با حسین، از حدیث مبارک بشنوید.

الارشاد - و الروضه - و الاعلام - و شرف النبی صلی الله علیه و آله - و جامع الترمذی و ابانۀ عکبری از هشت طریق (طرق هشتگانه) که انس و ابوجحیفه روایت کرده اند که حسین علیه السلام چنان بود که: از سینه تا سر شباهت داشت به پیغمبر صلی الله علیه و آله و حسن علیه السلام شباهتش به پیغمبر صلی الله علیه و آله از صدر بود تا پاهای خویش. (۱)

ابوهریره باز گو کرده گوید: حسین بن علی علیه السلام داخل شد و عمامه بر سر پیچیده بود، من حس کردم که پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شده.

(۱)

ابوهریره قال دخل الحسين بن علی و هو معتم (مغمم خ) فظننت ان النبی صلی الله علیه و آله قد بعث. (۲)

ص: ۲۸۶

۱- (۱) الارشاد، شیخ مفید: ۲۷/۲؛ اعلام الوری: ۴۲۵/۱؛ روضه الواعظین: ۱۶۵.

۲- (۲) بحار الأنوار: ۲۹۴/۴۳، باب ۱۲.

انس خادم پیغمبر صلی الله علیه و آله و ابوجحیفه و هب سوآئی که به منزله شرطه امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود، بازگو کرده اند که:

«ان الحسین کان یشبه النبی صلی الله علیه و آله من صدره الی رأسه و الحسن یشبه به من صدره الی رجليه.» بازگو از ارشاد و روضه و اعلام و شرف النبی و جامع الترمذی و ابانه عکبری - از طرق هشتگانه که از انس و ابو جحیفه بازگو کرده اند. (۱)

اما در کلام پیغمبر صلی الله علیه و آله برای این که اشتباه نشود، از اینجا شروع فرمود که: «علی اعلی» در خانه محقر به دیده من آمد، علی عالی اعلی یعنی او عالی تر از این است که خانه ای در جهان خواه زمین در روی این کوکب سیار یا در منظومه شمسی ما یا در کهکشان ها فرود آید، پیغمبر صلی الله علیه و آله برای این جهت در کلام خود فرمود: علی اعلی فقط از اسمای حسناى الهی کلمه «علی اعلی» را انتخاب فرمود که: وصف عنوانی موضوع مثل (الکاتب متحرک الاصابع) اعتبار به آن است که الکاتب بما هو کاتب؛ و این را می گویند: مشروطه عامه.

اینجا با لفظ علی اعلی که آورد خدا را، در این جلوه حق به وصف علو و برتری از گنجایش در مکان و زمان آورد (لایحویه مکان) و با این که آن خانه محقر بود گرچه آن خانه هم محقر نبود، از جهت مساحت چند متر در چند بیش نبوده، اما از جهت محتوی که حاوی شخص محمّد عظیم صلی الله علیه و آله بود محقر نبود، بلکه سعه قلب او چنان بود که شاعر می گوید:

ص: ۲۸۷

لو جئته لرأيت الناس في رجل و الدهر في ساعه و الارض في دار(۱)

و در حدیث قدسی درباره قلب مؤمن آمده که: از سعه خود گنجایش خدای علی اعلی را دارد با آن که آسمان و زمین گنجایش آن را ندارد.

«لا یسعی ارضی و سمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن»(۲)

در آیه سوره نور تصریح می فرماید که: جمیع آسمان ها و زمین و منظومه شمسی و کهکشان ها برای نور او بیش از مشکاتی نیست که آن جا چراغی از سمتی بن بست است و فقط از جانب درون آن چراغ است، اما چراغ آن چراغ نیست، بلکه ستاره است، آن ستاره ای درخشان با این تعبیر لطیف اشاره فرموده که نور ستاره و نور خورشید که از روزنه جهان اجسام تاییده خود چراغ نیست؛ بلکه ستاره است که در علو اعلی است (كَأَنَّهُا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ) ۳ و پرتو نور آن در هر خانه ولانه نفوذ دارد، چونان عکس کوكب در آب می افتد یا آفتاب که در ایوان شما بیاید یا بتابد.

بدون آن که خودش فرود آمده باشد و در حدیث زندیق با امام صادق علیه السلام نزول خدا را بدین گونه معنی می کند.

حدیث هشام در حدیث زندیق:

«حين سأل الصادق عليه السلام في حديث نزوله

ص: ۲۸۸

۱- (۱) الاحتجاج: ۳۳۶/۲.

۲- (۲) المحججه البيضاء: ۲۶/۵؛ عوالی اللالی: ۷/۴.

الى سماء الدنيا فاجاب عليه السلام بانه ليس كنزول جسم عن جسم الى جسم، الى ان قال: ولكنه ينزل الى سماء الدنيا بغير معاناه ولا حركه فيكون هو كما في السماء السابعة على العرش، كذلك في سماء الدنيا انما يكشف عن عظمته و يرى اولياءه نفسه حيث شاء و يكشف ما شاء عن قدرته و منظره بالقرب و البعد سوآء»(۱)

تقرير درس از ما

انما نزوله تعالى كنزول صور الكواكب في الماء و في المرآه فنزول جبرئيل ايضاً كك، ليس كنزول شخص انسان من فوق السطح فيخلو مكانه الى السفلى فيشغل مكانا فيمكن احلال غيره محلّه و مكانه، بل هو كظهور شبح الشخص في الماء بلا انتقال - و كلمه النزول هو التنزل فكل مرتبه دانيه فهي بالنسبه الى الحقيقه العليا العاليه الرفيعه رقيقه لها و نازله عنها.

مرتبه نازله هر حقيقتى نسبت به اصل و حقيقت، رقيقه آن است و تعبير از نزول خدا، تعبير از جلوه كل جمال و جلال اسمای حسنی است و او در شخص حسين عليه السلام خواهد پديد آمد، اما جایی که در منزل فاطمه عليها السلام باشد و در آغوش فاطمه عليها السلام باشد. آری، اين جلوه در منزل فاطمه عليها السلام است اما به شرطی که فرزند مولودی مثل حسين عليه السلام در آبان شد.

به پهلوان اسپارت گفتند: مردم می گویند: اگر وی در اسپارت به دنیا نیامده بود

ص: ۲۸۹

سیموتکلس نبود گفت: این راست است، اما نه هر کس در اسپارت به دنیا آمده باشد سیموتکلس خواهد شد.

اما این که خدا دست بر سر طفل گذارد، تمرکز همه خیرات یا ظهور همه اسمای حسنی و صفات علیا در آن سر پرشور و مغز و جمجمه پر نور از «اسمای حسنی» هاله وار او را فرا گرفته، اما ترآئی و خود نمایاندن «علی اعلی» خود را در آن صورت.

هوشمندی از دانشجویان از من پرسید که: آیا خدا را در روز قیامت می توان دید؟ با پدرش از شهر ساری به سمت آمل می آمدیم.

جواب گفتم: در آن دنیا و این دنیا فرقی ندارد، هر کس خط را می خواند در نامه که می نگرد افکار و اندیشه های نویسنده را با دوری مسافت هم می خواند و به مغز او و افکار او و اندیشه او و غم و حزن او و نشاط او در عمق روح او فرو می رود؛ ولی آن کس که خط نمی شناسد، پهلوی او نشسته و چشمش هم باز است، اما راه به عمق فکر مغز او نمی برد.

به نزد آن که جانش در تجلی است

همه عالم کتاب حق تعالی است (۱)

با این تمثیل طرز نمایان شدن «علی اعلی» در خانه محقر زهرا علیها السلام نمایان شد.

مجلسی گمان کرده که: شکل و صورت برای جبرئیل صحیح است، اما برای خدای علی اعلی صحیح نیست و چون در این حدیث صورتی احسن صور، با هیئتی

ص: ۲۹۰

۱- (۱) شیخ محمود شبستری.

باشکوه ترین هیئت آمده، آن را تأویل می کنند به نزول جبرئیل، می گویند: مراد از علی اعلی رسول اوست، یا ترآئی و خود نمایاندن خدا کنایه از غایت ظهور علمی است و حسن صور کنایه از ظهور صفات کمالیه خدای تعالی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله است و وضع ید که می گویند: دست بر سر حسین علیه السلام نهاد، کنایه از افاضه رحمت است.

این سخنان مجلسی همه مخدوش است.

اولاً: گمان فرموده این که (علی اعلی به صورت احسن ظاهر شد) اگر مراد جبرئیل باشد اشکالی ندارد. این درست نیست؛ زیرا جبرئیل هم صورت ندارد؛ زیرا جبرئیل هم ملک علم کلی و رکن ثابت افاضه هوش و هوش بخش سراسر اشیاء و زندگان است و خود از شئون باری است و موجود است به وجود او، نه به ایجاد او.

و بنابراین بالاصاله شکل ندارد، ولی متمثل به هر شکلی می شود، اما به هر صورت که متمثل می شود به منظور هدایت است، یعنی غرض از صورت و تمثیل، مثل شکل حروف الفبا هدایت به امری منظور است که در تربیت و هدایت لازم است، ولی متوجه باشید که باید بگویید: متمثل به هر شکلی می شوند، نه می گویم متشکل می شود؛ زیرا تمثل و تشکل و تخیل فرق دارند و متکلمین اشتباه می کنند که ملائکه متشکل به هر شکلی می شوند و آن قوه کلی سراسر جهان را در بر دارد و هوش و ادراک و علم و معرفت به نفوس انبیاء و کلیه انسان و حیوان می دهد.

و اما جزء دوم کلام مجلسی که گمان فرموده اگر مراد از کلمه «علی اعلی»

ذات اقدس باری باشد، ظهور او به صورت، کنایه از ظهور علمی است، در این گمان از آن جهت غفلت فرموده که ظهور صورت را لایق خدا ندانسته.

ما هم با معتقدات حنبله و کرامیه و صورت خدا موافق نیستیم، اما قرآن می گوید: (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ) یعنی هر طرف و هر سمت رو کنید وجه خدا آنجا است، شئون او وجه او است، وجه الله که قرآن می گوید: هر جا رو کنید و به هر طرف رو آرید و رو بگردانید، همانجا چهره خدا است، آیا نه برای این است که چهره خدا در سراسر گیتی مواجه با همه جانب عالم است آیه می گوید: (فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَتَمَّ وَجْهُ اللَّهِ)

ولی چنانکه ظهور چهره ما گاهی با خنده است و گاهی با گریه و اندوه و به هر حال جلوه محدودی که در وضع محدودی نمایش پیدا می کند برای آن قدرت کلی عظیم، به منزله قیافه خنده و گریه برای شخص است که آن خنده و گریه نه از شخص دور است و نه عین او است:

لؤلؤ اشک که بر صورت شخص جاری است، ظهور عواطف او است و گاهی از طراوت چهره بشاش است و خود او نیست و به یک معنی هست و مثل ظهور شبح در آب و آینه است، عالم همه انوار خدا هست و خدا نیست؛ چون نور ز خورشید جدا هست و جدا نیست؛ شئون او ظهور او در همه صور و ارواح است.

(فی التوحید) مسند عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال، قلت:

«اخبرنی عن الله عزوجل هل یراه المؤمنون یوم القیامه، قال: نعم، و قد رأوه قبل

يوم القيامة، فقلت متى؟ قال: حين قال الست بربكم (البتة بلسان استعداد و لسان حال) قالوا: بلى، ثم سكت ساعه، ثم قال: و ان المؤمنين ليرونه في الدنيا قبل يوم القيمة الست تراه في وقتك هذا؟ قال ابوبصير: فقلت له: جعلت فداك افأحدث بهذا عنك؟ فقال: لا، فانك اذا حدثت به فانكره منكر جاهل بمعنى ما تقوله ثم قدّر أنّ ذلك تشبيه و كفر و ليست الرؤيه بالقلب كالرؤيه بالعين، تعالى الله عما يصفه المشبهون الملحدون.»(1)

حديث ذعلب يمانى كه از امام اميرالمؤمنين عليه السلام پرسيد:

«هل رأيت ربك يا اميرالمؤمنين قال: ما كنت اعبد رباً لم اره؟»

فقال: و كيف تراه؟ فقال: لا تدركه العيون بمشاهده العيان ولكن تدركه القلوب بحقايق الايمان.»(2)

از دیدن خط نوشته، ایمان راستین به وجود اندیشه در نویسنده می آید که شکی در آن نیست، ولی کل او در کل او نیست، کل عالم است و او منشیء ارواح و صور است، در عین این که خود هیچ صورت ندارد.

سبحان الله خالق بی چون بودن

با جمله یکی و از همه بیرون بودن

با هر کم و افزون کم و افزون بودن

با این همه چون و چند بی چون بودن

ص: ۲۹۳

۱- (۱) التوحید: ۱۱۷، باب ۸، حدیث ۲۰؛ بحار الأنوار: ۴/۴۴، باب ۵، حدیث ۲۴.

۲- (۲) نهج البلاغه: خطبه ۱۷۸.

کتاب جنگ هفتاد و دو ملت (قوه خانه سوره) برای مثل و فهماندن اختلافات ملل دنیا در نشناخت قدر خدا که: (وَ مَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ) ۱ وضع خورشید را مثل می زند که مردمانی معتقدند، خورشید به دور کوه های آنها در کره زمین می چرخد، یا به دریا فرو می رود، یا به دور کره زمین همه جا یکسان می چرخد حتی در آن وقت که غروب می کند، در پشت کوه یا در دریا باز دور از زمین است به همان قدر که در وسط روز دور است، پس به دور کره زمین مطلقا از کوه و دشت و دریا و بر و بحر از دورادور می چرخد.

حتی حکمای مردمان از هیئت بطلموس معتقد بودند که: خورشید به دور همه کره زمین یکسان می گردد تا محاذی بلاد آنها و قطر آنها و اقلیم آنها و قاروره های آنها، قاره آسیا و یا آفریقا یا اروپا یا امریکا یا اقیانوسیه می گردد همین که محاذی مملکت آنها و شهر آنها و خانه آنها می شود آنها را روشن می کند؛ با این که نه چنین است، بلکه خورشید در جای خود ثابت است و کرات منظومه شمسی و منظومه های دیگر همه به دور او می گردند، ذات علی اعلی چهره او به هر جا رو کند همانجا است، صورت معینی ندارد و صدهزار صورت دارد، به قول ملاصدرا مجموع ماهیات ماهیت او است، مجموع صور پیدا و پنهان، صور او و شؤون است، با آن که در مکان خود و جای خود (که مکان و جا ندارد) ثابت است، اشعه روی او بر نفوس و قلوب اهل زمین و زمان و کرات آسمان می تابد و می آید و می رود، اما حقیقتش در عالم الامکان (عالم بالا) ثابت است و پابرجا

است.

و نزول آن نظیر نزول آفتاب در خانه پیرزن است که وقتی دید تابش آفتاب در درون غرفه خانه تاریک او تایید، اول به اشتباه گمان کرد که نخ تابیده است، به صدد برآمد که مغزل و چرخ ریسندگی به کار آرد تا آن نخ را در درون منزل خود در کلافه کند، بعد همین که با روزنه برابر شد و نگاه به روزنه کرد قرص خورشید را دید که مطابق بر دریچه او نهاده شده، شاد شد و بانگ و غریو برداشت که خورشید در خانه ما آمده؛ عارفی در آن میان به او گفت: این قرص خورشید چندین صد هزار برابر زمین است و تمام زمین گنجایش فرود آمدن او را ندارد، چگونه ممکن است با آن بزرگی در کنج خانه کوچک در آید، ذات باری چنین است و حتی مقربان بارگاه مثل اسرافیل و جبرئیل هم چنین هستند، جبرئیل ملک علم کلی جهان است مثل اسرافیل که او هم ملک حیات کلی جهان ها است و میکائیل که ملک تغذیه کلی جهان و جهانیان است و عزرائیل که ملک تنقلات از جهانی به جهانی است.

همه در مکان خود (که مکان و جا ندارند) ثابت هستند و فقط شعاع و اشعه آنها به منزله اعوان آنها بر نفوس و قلوب و اعضا و جهازات حیاتی همه اهل زمین و زمان و کرات و منظومه ها می تابد و می آید و می رود.

اما حقیقت آنها در عالم بالا ثابت و پابرجا است و نزول آنها هم نظیر نزول آفتاب در خانه پیرزن است که چنین پدیده می آید که قرص خورشید بر لب بام است.

اکنون برای حل رموزی از شکل جبرئیل یا صورت علی اعلی، باید به کتاب

ص: ۲۹۵

«افق وحی» بحث ظهور جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله رجوع شود.

اما مشکل دوم این که فرمود: در این خانه تو، در این ساعت من - سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله که فرمود: در این خانه تو در این ساعت من، تواضع آمیز است، یعنی این خانه محقر کجا لایق جلال بی چون اوست، خانه مسکونی تو غرفه ای است برای نزول اجلال علی اعلی، حقیر است از نظر مکان و از نظر زمان، گفت: این ساعت من و نگفت در این ایام و ساعات، در صورتی که برای جلوه گاه او ساعت ها کافی نیست. بلکه زمان هم از ازل تا ابد هم کافی نیست، به جای ساعت زمان و به جای کل زمان دهر و سرمدی برای جلوه گاه او لازم است. بنابراین نمایان شدن علی اعلی در این خانه تو، در این ساعات من، از عجایب لطف اله در حق ما است.

و لا- یخفی: اگر از عجایب لطف اله در حق آنها است، از عجایب برازندگی آن خانه و اهل آن خانه هم هست که خانه طهر است، خانه ام ابیها است، آنجا همه خیرات پراکنده، در وجود ما «در آن خانه» جمع است، خانه نائبه خدیجه و زاده محمد است؛ فرق دارد با خانه ازواج النبی که حسین در آنها وارد می شد و جبرئیل خبر قتل او را می آورد یا ملک مطری یا ملکی که سابقه نداشت.

و لذا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه ای دختر محمد! در این کلمه اشعاری است که این خانه که در پوشش خود الان محمد را دارد و فاطمه فرزند محمد صلی الله علیه و آله را با خصایل محمدی دارد و پدر آن چنانی با مادری آن چنانی دارد، در اینجا خدای علی اعلی خود با علو مقامش، از هر زمان و هر مکان جلوه کرد و خودنمایی کرد، جمع خصایل خیر در این مجمع خیر جمع است که ذات لایزالی با جمع

صفات کمالیه و جمالیه و جلالیه آن را مطمح نظر قرار داد.

خانه ای که بانوی آن، آن بانو باشد و پدرش آن شخص عظیم باشد؛ لایق این است که خدا جمیع آرمان های خود را از خلقت در آنجا به نمایش بگذارد و سخن همه به مولود این خانه می چرخد، مولود گل، گلاب است و مولود گلاب، عطر قمصر است.

تجلی حق به صورت تمام

لذا بعد که سر از سجده برداشت فرمود: ای فاطمه! ای دختر محمد! خدای علی اعلی در خانه تو، همین خانه، در این ساعت من همین ساعت، به جلوه ای تجلی کرده، در بهترین و نیکوترین صورتی و باشکوه ترین هیئتی بر من تجلی کرد و خود را نمایش داد.

و به من گفت ای محمد! آیا حسین را دوست داری؟ من گفتم: آری، قره العین من است و ریحانه من و ثمره فؤاد من و میوه دل من است و پوست نازک بین دو چشم من و دو دیده من است.

پس علی اعلی فرمود: و دست خود را بر سر حسین نهاد (یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله دست خود را بر سر حسین علیه السلام نهاد) و گفته خدای علی اعلی را شروع کرده، بازگو نمود. که علی اعلی فرموده: مبارک باد این مولود که بر او برکات من و صلوات من و رحمت من و رضوان من می باشد.

و احتمال دارد که معنی آن باشد که: علی اعلی دست خود را بر سر حسین نهاد - و دست پیغمبر صلی الله علیه و آله هم دست خدا است و بعد فرمود: مبارک باد این مولود، چه مولودی؟ که بر او برکات من و صلوات من و رحمت من و رضوان من است

و لعنت من و خشم من و عذاب من و نکال و شکنجه من بر آن کس است که او را بکشد و بدخواه او باشد و دشمنی و ستیزه خود را اعلام کرده، منازعه با او بکند.

الا که او سید الشهداء است، از اولین و آخرین در دنیا و آخرت و سید جوانان اهل بهشت است از خلائق اجمعین.

کامل الزیاره در باب ثانی و عشرين چند جمله بر آن افزوده دارد؛ این است:

«و پدر او علیه السلام افضل از او است و نیکوتر و خیرتر است، پس سلام بر او قرائت کن.

و بشارت بده او را که او علم و پرچم هدایت است و منار و برج نور اولیای من است.

و حفیظ من و شهید من بر خلق من است.

و خزانه دار علم من و حجت من بر اهل زمین و آسمان و بر ثقلین جن و انس است.»^(۱)

اما سؤال از این که آیه حسین را دوست داری؟

برای این است که می خواهد افتخاراتی از تجلی اسماء و صفات در جهت جامعه آن، به حسین بدهد؛ پس باید پیغمبر صلی الله علیه و آله را متوجه کند که به محبوب او از نو عنایاتی می شود بی حساب تا شکر بیشتر کند، شکر کند که به محبوب او توجه نموده، به خواسته او احترام گذارده می شود.

ص: ۲۹۸

۱- (۱) کامل الزیارات: ۷۰، باب ۲۲، حدیث ۶؛ بحار الأنوار: ۲۳۸/۴۴، باب ۳۰، حدیث ۲۹.

اما دست به سر حسین علیه السلام نهاد؛ اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله دست بر سر حسین علیه السلام نهاد و بعد الطاف علی اعلی بی چون خدا را در حق او بازگو کرد که اشکالی ندارد و اما اگر دست خدا مراد باشد لفظ «ید الله» در قرآن آمده و در شب معراج هم آمده که خدای جبار دست خود را بر پشت احمد نهاد؛ همان جایی که علی علیه السلام در موقع بت شکنی و شکستن بت ها، پای خود را نهاد. تأویل آن به آن که دستی به قصد افاضه خیر به طرف حسین آمد؛ بهتر و صحیح تر است از این که کنایه باشد از افاضه خیر، پس به نظر ما دستی در کار به قصد افاضه خیر بر سر حسین آمده؛ زیرا دستی که در کار می باشد معلوم است که برای افاضه خیر بر سر حسین علیه السلام آمده، زیرا دستی که در کار می باشد معلوم است که برای افاضه خیر و برای دادن عطایا است، دستی با کلمه کن پدید می آید و ناپدید می شود. (۱)

ولکن درباره ترآئی خدا به صورت احسن، باید ملتفت بود که عکس ستاره در آب می آید و ظهورات گوناگونی می نماید و ناپدید می شود. یعنی برمی گردد به اصل و همان وقت هم که در آب پدید می آید، خود در بالا است.

در کیفیت افاضه وجود دو نکته را باید متوجه بود:

اول آن که: فیض از مبدأ فیاض چنان می آید که از او چیزی نمی کاهد و در بازگشت بر او چیزی نمی افزاید، مانند عکس ستاره در آب یا آئینه.

ص: ۲۹۹

۱- (۱) شافعی در شعر خود می گوید: و علی واضح اقدامه فی محل وضع الله یده «الغدیر: ۱۲/۷؛ شجره طوبی: ۳۰۶/۲، مجلس

امام رضا علیه السلام در جواب این سؤال که:

«هو فی الخلق ام الخلق فيه، قال: انت فی المرآه؟ ام المرآه فیک.»^(۱)

دوم - ظهور «ید» که در هنگام اعطا جلوه می کند، جوهر را افاضه می کند و حیات را، نه شبح بی روح را، پس صورت در آینه و آب با آن فیض، دو چیز کسری دارند؛ یکی جوهر که قائم به ذات باشند و دیگر حیات که متحرک بالاراده باشند، ولی در افاضه باری تعالی هر دو این ها هستند.

اما راجع به «ید» دست خدا.

اخباری داریم که خدا دست و صورت مجسم دارد و نزول و صعود از آسمانی به آسمانی دارد و فرقه ای از حنابله و کرامیه و وهابی ها اصرار به ثبوت آن دارند و رد آن را کفر می شمردند. قرآن هم می گوید:

(وَجَاءَ رَبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا) ۲

حتی آن که کتاب مسند احمد بن حنبل را که شیخ احمد، ساعاتی پدر مرحوم شیخ حسن بنا، رئیس اخوان المسلمین شرح کرده در ۲۲ جلد، به نام الفتح الربانی فی شرح مسند احمد بن حنبل الشیبانی - آن را با همه زیبایی و پرمایگی اش، به واسطه آن که در عداد صفات فعلیه خدا «ید» را تفسیر کرده «به قدره و مقدره» این کتاب بزرگ مسند مهم را که تکیه گاه حنابله است، وقتی به کشور حجاز بردند، وهابی ها آن را به واسطه همین یک نقطه تأویل قبول نکردند و کتاب را

ص: ۳۰۰

۱- (۱) عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱۷۱/۱، باب ۱۲.

کتاب تفسیر طنطاوی را به کشور خود راه ندادند؛ تا در یکی از مجلدات شکایت خود را از آنها به حکومت حجاز می کند، البته در قبال این فرقه جهول فرقه معتزله عصر مأمون و معتصم و واثق جنجالی بر پا کردند، حتی آن که خلیفه (الراضی) توقیعی صادر کرد که آنها را به اعتقادات شیعه و تشبیه خدا و دیگر اعتقادات توییح فرمود. از آن توییح نامه این جمله را می نگرید:

شما نوبه ای معتقدید که خدا صورتی است که مثل چهره زشت قبیح سمج شما بر مثال رب العالمین است و هیئت رذیله شما بر هیئت او است و کف و انگشتان و رو پای و دو نعلین طلائی را برای او ذکر می کنید و صعود بر آسمان و نزول بر دنیا را می گوئید.

خدا متعالی است از آن چه ظالمان و جاحدان می گویند؛ علواً کبیراً.

سپس طعنه شما برگزیدگان امت و نسبت دادن شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله را به کفر و ضلالت.

سپس دعوت کردن شما از مسلمانان به تدین به بدعت های ظاهره و مذاهب فاجره که قرآن به آن ناطق نیست.

و انکار شما به زیارت قبور ائمه علیهم السلام و تشفیغ شما و سرکوفت شما بر زوار آنها؛ به این که بدعت است و خود شما اجتماع دارید به زیارت قبر مردی از عوام که نه دارای شرف و نه نسب و نه سببی با رسول خدا صلی الله علیه و آله است، به زیارت او امر می کند و برای او معجزات انبیا و کرامات اولیا را قائل اید؛ خدا لعنت کند آن شیطان را که این منکرات را برای شما زینت کرده و چقدر گمراه بود.

و امیرالمؤمنین علیه السلام «الراضی» قسم یاد می کند، به حق خدا قسمی که جدی است و وفای به آن لازم است که اگر از این مذهب مذموم مشؤوم و از این راه کج و معوج برنگردید، همگی شما را ضرب تازیانه و پراکنده کردن از وطن و کشتار و نابود کردن فرا می گیرد و شمشیر را در گردن شما به کار خواهد برد و آتش در محله و منزل شما خواهد افروخت.

از این نامه و توقیع به دست می آید که: افکار مجسمه و حشویه، انتشار آن در حنابله مشهور بوده.

مذهب حنبلی در بغداد انتشار یافت، حالیا که غلبه در آن با مذهب شیعی بود و حنابله یک دوره تمام با شیعه به مبارزه سخت و صراع عنیف^(۱) پرداختند، لکن نتوانستند بر آن غلبه کنند با این که کتابخانه شیخ طوسی را سوزاندند.

در سال ۳۲۳ (هـ -) امر حنابله بالا گرفت و قوی شد و شوکت یافت تا به خانه های قائدان لشکر و عامه هم راه یافتند و به آنها حمله ور شدند؛ حتی در هر خانه ای نیبزی می یافتند آن را می ریختند.

و اگر مغنیه زن آوازه خوانی می یافتند او را می زدند تا بغداد را به هرج و مرج کشاندند و خاطر حکومت را مشوش کردند.

چنان که از پشتیبانی کورانی که در مساجد مأوی می گرفتند استظهار گرفته، هر گاه یک نفر شافعی بر آنها گذر می کرد او را با عصا و چوب دستی خود سخت می زدند تا بمیرد؛ تا توقیع خلیفه (الراضی) آن طور که گذشت صادر شد.

ص: ۳۰۲

۱- (۱) صراع عنیف: کشتی گیری دشوار.

تتمیم این حوادث را از کتاب (سروش مقدس وادی ایمن مکه و مدینه) تألیف دیگرم از ص ۲۰۹ تا ۳۴۸ باید دید که: فرق بین اصول مذهب ما شیعه را با حنابله و محدثان در صفات ذات و صفات ذات اضافه و صفات فعلیه بیان می کند.

اما عقیده من درباره دست خدا «ید» نه آن است که دست دارد برای همیشه مثل دست و پای ما، که در موقع و غیر موقع همراه ما هست و نه آن است که ندارد هیچ گاه تا صرفاً تأویل شود به مقدره یا به افاضه خیر؛ بلکه با کلمه «کن» وجودیه که هر چیز موجود می شود دستی پدید می آید و به سویی دراز می شود و همین که حکمت آن تمام شد فیض قبض می گردد، ولی معنی فیض باری و کیفیت آن را باید دانست که:

فیض از منبع فیض بیاید چنان که از او چیزی نکاهد و درگاه بازگشت چیزی بر آن نیافزاید.

اما مسئله ارتباط این با تبارک مولود و عروج او تا به مقام سید الشهداء معلوم است.

زیرا تبارک به معنی افزون شدن است. افزون بادا، البته هر مولودی که این چهار چیز از الطاف بی چون بر او متوالی و پیاپی وارد شود و به او متصل شود و جوهر جان او گردد - برکات، صلوات، رحمت، رضوان، البته در تکامل متزاید او می رسد به مقام سیدالشهداء اولین و آخرین در دنیا و آخرت و به مقام سید شباب اهل الجنة از خلائق اجمعین.

و اینها از برکت آن مادر است که مادر خانه است و ینبوع وجود این مولود است.

و از برکت آن پدر است که سالار این خانه است و او، شرح بزرگی این پدر و مادر است.

در دنبال حدیث ذکر پدرش علی علیه السلام آمده که: افضل از این فرزند است و خیر است و بهتر است و علم و پرچم هدایت است و برج نور حجاز است.

قیس بن سعد بن عباده به امام علیه السلام گفت:

«لأنك نجمنا الذي نهدي به و مفزعنا الذي نصير اليه، و ان فقدناك لتظلمن ارضنا و سمائنا.»^(۱)

سالار شهیدان این افتخار از چه سبب آمده

این لقب سید الشهداء، سرور شهیدان را خداوند علی اعلی به او داد.

از چه سبب حضرت علی اعلی به او این افتخار بزرگ را داده؟ شاید از کلمه اولین و آخرین، رمز آن به دست بیاید امور به مقایسه معلوم می شود. یا از هدف عالی بالا بلندش بود که عالی و اعلی بود، او می کوشید که (كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا) ۲ گردد و در اولین و آخرین شهدا این هدف عالی، وجهه همت دیگران نبود و اگر بوده به این قدر فداکاری نبود یا از طرز شهادتش بود که در اولین و آخرین شهدا هیچ کدام به این طرز شهید نشدند، حسین منصور حلاج را بر سر دار کردند (نزد معتقدان به او شهدی است) اما پیکرش را زیر سم اسب ها درهم نکوبیدند و عشق او و وله و شیدایی او به قدر دعای عرفات سید الشهداء نبود.

ص: ۳۰۴

۱- (۱) الأمالی، شیخ طوسی: ۷۱۶، مجلس ۴۳.

شیخ شهاب الدین سهروردی صاحب حکمت اشراق را در حلب کشتند، اما فلسفه اشراق او نه اتصال با خالق را مثل حسین شهید داشت و نه نظام به مخلوق می داد؛ به قدر شهید اول از فقها یا شهید دوم که کتب علمی و عملی فقه به جا نهادند تا برای نظام معاش خلق دستوری باشد و خواجه نظام الملک را کشتند؛ اما کتاب او فقط سیاست را به درد می خورد و شخص خودش به نظر احرار، خودفروخته دربارها بودند، همچنین شیخ الرئیس ابن سینا که کتاب قانون طب را نوشت اما اسیر دربارها بود و شفا و اشارات و مقامات العارفین او در خودش عملی نگردیده و حکمت مشاء، مردم را به سوی خدا راه نمی برد و فرایض یومیه نداشت و شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول شد.

اما حکمت اشراق ارباب انواع او با نور اسپهبد بدن، چراغی فرا راه تاریک جامع اشراقی نمی گذارد مگر به طبقه مخصوصی.

و حسین منصور حلاج شهید بر سر دار که همی گفت: «اقتلونی» ناراحتی عشق را در خودش و درون خودش می دید، اما به درد خلق نمی خورد؛ بلکه دکتر بدوی در کتاب (ثلاث شخصیات قلقله) سه شخصیت ناآرام ناراحت را می گوید: مقصودش حسین منصور حلاج و شیخ شهاب الدین مقتول صاحب فلسفه اشراق و سلمان فارسی است؛ اما اگر این دو را حسین منصور حلاج و شیخ مقتول اشراق را، جامعه ما از دست بدهیم، جامعه و امت چراغ نورپاش خود را از دست نداده، آنان برای جامعه و تعالی جامعه کاری نکرده اند و کلامی که نور راه باشد به جا ننهادند، بلکه تعلل کردند تا کشته شدند نه تعقل.

اما شهدای اولین سقراط، جبار عقل، شهید اخلاق، فیلسوف اخلاق، خیلی قوی

بوده، اما فقط حوزه معدودی از شاگردان از او استفاده کردند و مجلس سنای «آتن» به کشتن او رأی داد و فقط یک جام زهر شوکران(۱) نوشید، کجا به حسین شهید می رسد که با هر تیری زهری در جام نوشید.

اما اشعیای پیغمبر صلی الله علیه و آله و یحیی شهید و عیسی مسیح؛ اگر عیسی شهید شده باشد بار هدایت امم بزرگی را مثل حسین بن علی علیه السلام بر دوش نداشتند که امپراطوری فرس و روم یک جزء از آن باشد، بلکه فقط برای قوم یهود در اردن و اطراف رود اردن دعوت آنها پخش می شد، حتی به مصر و حجاز و نجد و عربستان و آفریقا و آسیا و ممالک دنیا راه آنها بسته بود، اما حسین بن علی علیه السلام بار هدایت همه ممالک دنیای آن روز بر او فشار می آورد.

سقراط شهید، جام زهر شوکران را فقط نوشید و شهید شد، و سعید بن جبیر را فقط سر از تن جدا کردند و مسیح فقط به دار رفت، اگر رفت.

اشعیای پیغمبر صلی الله علیه و آله از شهدای اولین.

و یحیی پیغمبر از شهدای اولین.

و سعید بن جبیر از شهدای آخرین.

و شهدای دیگر؛ همه با یک نوع از کشتن شهید شدند، ولی حسین بن علی علیه السلام امام شهید سالار شهیدان با همه نوع کشته شد و از سر تا پا در خون نشست و از

ص: ۳۰۶

۱- (۱) شوکران: گیاهی علفی از تیره چتریان به ارتفاع یک و نیم متر که به حد زیادی در اماکن سایه دار و کنار رودخانه ها دیده می شود. ساقه زیرزمینی آن سمی و خطرناک است. مسمومیت حاصل از عصاره گیاه شوکران عوارض شدیدی را در انسان تولید می کند که منجر به مرگ می شود.

خود و جوانان خاندان و دودمان آل محمد صلی الله علیه و آله کشته شد.

«ازدلف الیه ثلاثون الفاً کل یتقرب الی الله بسفک دمه.»^(۱) «فرقه بالسیوف و فرقه بالنبال و فرقه بالأحجار.»^(۲)

شعارة زخم های شمشیر و نیزه و تیرش به هزار می رسید؛ غیر از داغ جوانان و غیر از ذبح از قفا و تشنگی و تنهایی.

شاعر عرب سید حیدر از زبان عقیلۀ قریش زینب، بالای نعش برادرش سالار شهیدان می گوید:

ثکلتک حین استعضل الخطب واحداً

اری کل عضو منک یغنی عن الالف^(۳)

من به داغ تو نشستم و برادر مردگی خودم را یک مصیبت، اما همان یک را معضله لاینحل می دیدم، کمرشکن می دیدم، اینک هر عضو تو را می بینم که هر یک هر یک، از هزار برادر مردگی بر من سنگین تر است.

از این جهت است که برای هر عضو او یک سلام هست و شهدای دیگر جهان هر کدام یک سلام دارند یا دو سلام، یکی به روح و دیگری به جسم، اما حسین بن علی علیه السلام سالار شهیدان به هر عضو او یک سلام باید داد.

«السلام علی الثغر المقروع بالقضیب.

ص: ۳۰۷

۱- (۱) العوالم: ۳۴۹؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف: ۱۷۶.

۲- (۲) شجره طوبی: ۲۱۳.

۳- (۳) دیوان السید حیدر الحلی: ۳۹/۱.

از اینجا است که حتی بر پدر بزرگوارش که او هم شهید است، حسین علیه السلام سالار شهیدان است؛ زیرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام از یک ضربت ابن ملجم مرادی شهید شد؛ و امام حسن برادرش از یک شربت زهر آلود جعه شهید شد اما برادران او و کسان به دور او هر کدام می چرخیدند، اما حسین علیه السلام یک زینبی آن هم گرفتار.

این خصایص و فضایل هر چه هست، همه و همه از برکات آن مادر و آن خانه است که فاطمه مادر آن خانواده و بانوی آن خانه است؛ مصیبت هم هر چه هست سوز آن و آتش آن بر جان و تن آن مادر یگانه است، هر چه هست باید سراغ آن را در خانه و از آن خانه گرفت. علی اعلی در آن خانه، خود را نمایانید با بهترین صورت و تمام ترین هیئت.

سید الشهداء، از اولین و آخرین

از کلمه اولین و آخرین این مقایسه به دست می آید که هدف ها با هم سنجیده شود و انواع شهادت ها مقایسه شود.

دکتر شریعتی مقایسه حسین علیه السلام را با شیخ الرئیس ابن سینا و با منصور حلاج کرده، در صورتی که فاصله ها است.

در تنوع، او فرد اول است

سقراط شهید شد و جام زهر شوکران را نوشید، یحیی را سر بریدند، آنتیپاس

ص: ۳۰۸

پادشاه سوریه پسر هیردوس او را شهید کرد. برای این که یحیی می گفت: دختر زوجه خویش را نمی شود تزویج کرد.

در شهدای آخرین حجر بن عدی، شهید مرج عذراء بر سر یک کلمه تبری از علی علیه السلام کشته شد،^(۱) گردن او را و همراهان او را زدند، ولی بعد دفن کردند.

و سعید بن جبیر شهید شد به دست حجاج ملعون، اما سرش بالای نیزه رفت.

هر کدام با یک نوع شهید شدند.

اما حسین علیه السلام سید الشهداء است؛ از آن که با همه نوع از این انواع کشته شدن شهید شد، حسین شهید سر تا پا در خون نشست و از خود و جوانان دودمان آل محمّد کشته داد، از هر عضو عضو خود کشته ای داد و تنش زیر سم اسب ها پامال، بلکه توتیا شد و سرش بالای نیزه رفت، همین جا اهانت ها سرّ علوّ و تفوّق او بود؛ بر خاکستر تنور نشست که اشعه نور از او تا فضای خانه و تا آسمان به بالا بر شد، در دیر نصرانی وارد شد که کار او بالا گرفت.

در دمشق بر در خانه یزید

علو فی الحیات و فی الممات لحق تلك احدی المعجزات^(۲)

بدین جهت سالار شهیدان است و علی اعلی او را سرور شهیدان می داند که علو و برترین بر همه دارد، اما در هدف اشعیای پیغمبر از اولین و یحیی پیغمبر از اولین و سعید بن جبیر در آخرین، از یک آرمان دفاع کردند و شهید شدند؛ ولی

ص: ۳۰۹

۱- (۱) الاحتجاج: ۲۹۶/۲.

۲- (۲) اعیان الشیعه: ۵۴۲/۳؛ الکنی و الالقاب: ۲۲۹/۱؛ تاریخ بغداد: ۲۴۵/۳.

حسین علیه السلام همه اهداف نبوت محمد صلی الله علیه و آله در سرش بود.

صوت دعی بمکه الی العلی یسمع رجعه بطف کربلا

صوت محمد و ما محمد الاحسین و الحدیث یشهد

اما شیخ شهاب الدین سهروردی مقتول، پای آرمانی کشته نشد و گرچه صاحب فلسفه اشراق است و حسین منصور حلاج هم پای مرامی کشته نشد و بلکه به قول دکتر عبدالرحمن بدوی (ثلاث شخصیات قلقه) از فکرهای فلسفی خود ناراحت بودند و کشته شدند، نه پناه اعتقاد مردم بودند نه پناه اقتصاد، برای تعالی جامعه هم کاری نکردند و حرفی هم نزدند، بلکه در هماهنگی با جامعه خود تعلق کردند. تا کشته شدند. اما حسین علیه السلام سید الشهداء آرمان او آرمان انبیا بود؛ از نوح گرفته تا ابراهیم خلیل و موسی کلیم و عیسی مسیح روح الله و حضرت محمد خاتم الانبیا و حبیب الله.

از جهت هدف، هدف او عالی و الهی بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله جدش به او فرموده بود:

«إن الله یحب معالی الامور و یکره و سفاسفها»^(۱) بلکه چنان که از جهت نسب، نسب او عالی و اعلی بود، از جهت آرمان هم عالی و الهی بود.

صوت دعی بمکه الی العلی یسمع رجعه بطف کربلا

صوت محمد و ما محمد الاحسین و الحدیث یشهد

ص: ۳۱۰

۱- (۱) وسائل الشیعه: ۷۳/۱۷، باب ۲۵، حدیث ۲۲۰۲۰؛ عوالی اللالی: ۶۷/۱؛ حدیث ۱۱۷.

ناطق بصره، ابن مسعود نهشلی در سخنانی خود برای طوایف سه گانه بصره: بنی حنظله و بنی سعد و بنی عامر درباره حسین علیه السلام گفت: و اشاره به حجاز کرد، حسین علیه السلام آن وقت در حجاز بود.

او گفت:

«و هذا الحسين بن علي ابن بنت رسول الله صلى الله عليه و آله ذوالشرف الاصيل و الرأي الاثيل، له فضل لا يوصف و علم لا ينزف و هو اولی بهذا الامر لسابقته و سنّه و قدمه و قرابته. يعطف على الصغير و يحنو على الكبير. فاکرم به راعی رعيه و امام قوم و جبت لله به الحجه و تمّت به الكلمه و بلغت به الموغظه.»^(۱)

بعد در نامه خود به امام جواب نوشت:

اما بعد:

«فقد وصل اليّ كتابك و فهمت ما ندبتني اليه و دعوتني له من الاخذ بحظي من طاعتك و الفوز بنصيبی من نصرتك.

وان الله لا يخل الارض قط من عامل عليها بخير و دليل على سبيل نجاه.

وانتم حجه الله على خلقه و وديعته في ارضه، تفرعتم من زيتونه احمديه هو اصلها و انتم فرعها.»^(۲)

امام عليه السلام خود در موقع دعوت وليد بن عتبة از او برای بيعت با يزيد فرمود:

«أيها الامير! انا اهل بيت النبوه و معدن الرساله و مختلف الملائكه بنا فتح

ص: ۳۱۱

۱- (۱) ابصار العين في انصار الحسين: ۲۱۲؛ اعيان الشيعة: ۵۹۰/۱.

۲- (۲) العوالم: ۱۸۸؛ لواعج الاشجان: ۴۱.

الله و بنا ختم. و یزید رجل فاسق، شارب الخمر، قاتل النفس المحرمه معلن بالفسق و مثلی لایبایع مثله.»(۱)

و در نامه امام علیه السلام که به سران پنج گانه بصره، برای دعوت آنها مرقوم فرموده گوید: اما بعد:

«فان الله اصطفى محمداً صلى الله عليه و آله على خلقه و اكرمه بنبوته و اختاره لرسالته، ثم قبضه الله اليه و قد نصح لعباده و بلغ ما ارسل به صلى الله عليه و آله و كنا اهل و اوليائه و اوصيائه و ورثته و احق الناس بمقامه في الناس فاستأثر علينا قومنا بذلك فرضينا و كرهنا الفرقة و احببنا العافيه و نحن نعلم انا احق بذلك الحق المستحق علينا ممن تولاه.

وقد بعثت رسولى اليكم بهذا الكتاب و انا ادعوكم الى كتاب الله. و سننه نبويه صلى الله عليه و آله فان السنه قد اميتت و ان البدعه قد احييت و ان تسمعوا قولى و تطيعوا امرى، اهدكم سبيل الرشاد.

والسلام عليكم و رحمه الله و بركاته»(۲)

امام علیه السلام خود در نامه ای که به پاسخ اهل کوفه نوشت و مسلم را به نیابت خود فرستاد، مجموع خصایل امام علیه السلام را بیان می کند:

«و لعمرى ما الامام الحاكم بالكتاب القائم بالقسط، الداین بدین الحق،

ص: ۳۱۲

۱- (۱) العوالم: ۱۷۴؛ اللهوف: ۱۷.

۲- (۲) مقتل الحسين عليه السلام، ابو مخنف: ۲۵؛ ابصار العين في انصار الحسين: ۲۶.

فداکاری آن سالار جوان بهشتی را، اهل عالم مثل اعلی فداکاری تشخیص داده اند، دفتر آدمیت را کتاب آنان ختم کرده است.

و از جهت یاران: همقطارانش زبدهٔ رجال شهدا بودند و هر کدام از پیر و جوان و زن و مرد، حامل پیامی بودند برای مردم جهان.

خود پیکرش آن قدر قطعه قطعه شد که هر قطعه اش مثل یاری زبان دار بود.

حتی پیکرش را که زیر سم ستوران افکندند توتیا کردند؛ هر ذره ذره استخوان های بدنش مثل شخص گویایی شده بودند، شاعر ابو هارون مکفوف و سید حمیری، این سخن را در مطلع شعر خود آوردند که:

ای رهگذر! بر کربلا گذر کن و از استخوان های زکیه طیبه طاهره حسین علیه السلام بپرس که آیا تو را آب دادند برای خاطر جدت محمد. امام صادق علیه السلام آن قدر گریه کرد که شاعر رحمش آمد؛ از خواندن بقیه شعرش خودداری کرد.

اما سرش: سر مقدس بر سر نیزه ها بالا رفت، در هر شهری او را بالای نیزه دیدند. اما آگاهانه مقاومت خود را تا این حد در هر منزل، بین راه فرموده بود.

اگر در تنورخانهٔ خولی پنهان شد،(۲) اما خاصیت نور این است که اگر بر خاکستر تنور هم بتابد، باز علو می گیرد.

نور بر زیر پای راهروان در جاده می تابد، اما همانجا هم اگر پای بر سر او

ص: ۳۱۳

۱- (۱) مشیر الاحزان: ۱۶؛ ابصار العین فی انصار الحسین: ۲۶.

۲- (۲) مشیر الاحزان: ۶۶.

بگذاری، نور برجسته به بالای پا و روی کفش برمی نشیند، این منطق نور است بر بالای نیزه ها که در هر شهری او را بردند همین منطق را داشت، حتی در شام که بر سردر سرای یزید او را نصب کردند و در شهر گرداندند.

در بین راه به زهیر بن قیس می فرمود: سر من و تو به هدیه خواهد رفت.

از افق اعلی فوق آسمان های بالا- تا خاک نمناک کربلا، از فراز اعلی علین تا زیر خاک سفلی ارض هفتمین، که منازل محبوب ما است.

در کتاب منازل السائرین هزار منزل برای سالک آورده، از در دوست تا به منزل، دل عارفان را هزار و یک منزل.

(فائق زمخشری) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اهل علین برای اهل بهشت چنان به دیده می آیند که کواکب و ستارگان آسمان ها برای شما اهل زمین.

یعنی آنچه بین زمین زیر پا تا ستارگان بالا فاصله است، نظیر آن و به همان قدر بین ستارگان زبرین تا بهشت برین است و تازه از بهشت برین تا علین همچنین فاصله است که از بالای سر نور آنها را، فقط بهشتیان می نگرند و العلین لاولی الالباب.

سؤال شد که یا رسول الله! آیا حسنین هم از اهل علین اند؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«انّ الحسنین من اهل علین و انعماء.»

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: بلی، و برتر.

آشیان انسان برتر آشیان همت او است.»(۱)

ص: ۳۱۴

۱- (۱) الفائق فی غریب الحدیث: ۳/۲.

کتاب امام حسین علیه السلام و پرونده امام حسین علیه السلام اشعه ای است از حیات امام و افق علین که جای دوردستی است.

امت ما را هم دعوت می کنند که به آنجا برویم که آشیان انسان برتر است. آشیان آن انسان برتر «حسین» چه در خاک یثرب و بطحای آن و چه در زمین کربلای آن، همانجا وادی طوی و نور طور موسی است، آنجا وطن عقیده ما است، ما باید رخت به آنجا بریم، نماز را مسافر در آنجا تمام می خواند (یعنی می تواند بخواند)

رمز از آن که به وطن رسیدیم، سفر به پایان رسید، مثل حرم مکی و حرم مدنی که آنجا هم وطن عقیده اند.

همچنین مسجد کوفه که سکوی پخش صوت العداله الانسانیه است، از حنجره علی علیه السلام سخنان آسمان و معدلت را طبق نسخه اصل طبق الاصل از محمد می شنویم، پس آنجا هم وطن ما است و همچنین کربلا نزد حسین علیه السلام.

قال علیه السلام: «من احبنا للدنيا فان صاحب الدنيا يحبه البر والفاجر و من احبنا لله كنا نحن و هو يوم القيامة كهاتين و اشار بالسبابه والوسطى.» (۱)

صوت دعی بمکه الی العلی یسمع رجعه بطف کربلا

صوت محمد و ما محمد الا حسین و الاحدیث یشهد

ص: ۳۱۵

البته آن انسان که خدا دست بر سر او نهاد و نشان داد که دست او را می گیرد و به بالا بر می کشد، او تا به اعلیٰ علیین هم بر می شود تا سمو «علی اعلیٰ» هم بر او جلوه می کند و حق را می خواهد و با کوس و فغان و نعره عاشقانه، آن قدر به بالا و علو اعلیٰ بر می شود.

که بتواند حسن ازل را ببیند و در ادراک «حسن ازل» بزرگ ترین بهجت و ابتهاج را دریابد.

«فالحق اجل مبهتج بذاته.» (۱)

و البته این کشف و شهود حسن ازل پس از پرده دری های ظواهر عالم و عوالم است که پرده از روی جمال حسن ازل، بردارد تا مستغرق در ابتهاج شود.

دعای عرفات را خوانده اید که: تشریح اعضا و جهازات بدن را از مجمله سرگرفته تا پوست پاها، یک یک را روی دست گرفته و با نگاه بهت آمیز دقایق لطف صنع بی چون را در آن می نگرد.

قطعه تشریح دعای عرفه

از شهود خدا در چین و شکن های پیشانی جداگانه

۱- و اساریر صفحه جبینی - نقش چین و شکن های صفحه پیشانی ام.

۲- و رشته های مجاری نور بصر و چشم و دیدگان جداگانه.

«و علائق مجاری نور بصری» که هفت لون از حمزه که سیصد میلیون موجه در هر ثانیه وارد چشم می شود و تا نور بنفش که در هر ثانیه هفتصد

ص: ۳۱۶

۱- (۱) شرح الاسماء الحسنی: ۲۸۳/۱.

میلیون موجه بر چشم وارد می شود و کره چشم هم هفت پرده و سه آب دارد.

«و مسارب صماخ سمعی» راهروهای سوراخ گوش جداگانه.

۳- «مسارب صماخ سمعی» و گوش بیرونی و وسطی و گوش درونی.

و شکاف های راهروی تنفس جداگانه.

۴- «و خرق مسارب نفسی» که صد و هشتاد الی هشتاد و پنج میلیون حجرات تنفس است.

۵- و لوله های نرم بینی ام «و خذاریف مارن عرنینی».

۶- و آنچه در درون دو لبانم بر آن به هم می آید، «و ما ضمت و اطبقت علیه شفتای».

۷- و حرکات الفاظی که از دهان بیرون می رانم.

۸- و محل ارتباط «فک بالا و فک پایین» که در بیخ دهان در هم فرو می روند.

۹- و شکاف ها که دندان ها در درون آن می رویند؛ در دو فک اعلی و اسفل.

۱۰- و لوله گوارایی طعام و آب آشامیدنی در مقطع پل تنفس.

۱۱- و آن استخوان زین ترکی که مغز دماغ من در جمجمه، روی آن گسترده است.

۱۲- و گردن من که لوله ها و تارهایی از بدن من بیرون بسته و با طناب های رسا، آن پیوند سر با تن و پیکر حاصل شده.

۱۳- و تنور سینه من با هر چه بر آن مشتمل است و در درون آن واقع است.

- ۱۴ - و جمله لوله های خون که از قلب به بالا و از قلب به پایین لوله «آوورطا» تقسیم، بعد از تقسیم خون را می چرخاند.
- ۱۵ - و پرده «دیافراگمای» که قلب و تلمبه های آن و کبد و قطعات آن را حفاظت می کند و کشمکش آن تنفس می آورد و می برد، هر نفسی که فرو می رود؛ ممد حیات است و چون بیرون می آید؛ مفرح ذات است.
- ۱۶ - و پاره های لخته لخته «کبد جگر» که یک میلیون و دویست هزار دکه دستگاه های پالایشگاهی دارد.
- ۱۷ - و آن تیغه خنجری سینه که اضلاع و دنده های من بر آن کج شده تا دو شق بدن را به هم ملصق کرده.
- ۱۸ - سر بندبند مفاصل من که گوی استخوانی را درون گودی ها فرو برده.
- ۱۹ - و قبض و بسط عوامل دست و پاها که هر کدام از عضله خاصی فراهم گردیده، به صورت ماهیچه ها برای فنر قبض و بسط.
- ۲۰ - و گوشت من که عبارت است از عضلات ماهیچه برای قبض و بسط.
- ۲۱ و خون من که در بدن سیزده لیتر است و غیر از گلبول های سرخ و سفید پاد زهر همه سموم را هم می سازد و از غده ها هرمون ها را هم پخش می کند.
- ۲۲ - و دستگاه موهای سر و موی بدن که لوله تنفسی است با پیازچه های آن.
- ۲۳ - و بشره پوست من که سه طبقه است با منافذ و سوراخ ها.
- ۲۴ - دستگاه سلسله نخ اعصاب من، اعصاب حس و اعصاب حرکت سمپاتیک و پاراسمپاتیک و عصب تسمه پشت که فقرات را با حرکات آنها، روی هم نگه می دارد.

۲۵ - دستگاه قصب لوله های استخوانی پاها و ران ها و دست ها.

۲۶ - دستگاه استخوان های من که اسکلت را بر پا می دارد، در مجمه به صورت تخته هایی خمیده در سر با «دروز (۱)» و شؤن» آن و در جایی به صورت لوله ها و در جایی به صورت «مهره ها» با شماره ۲۱۹ قطعه.

۲۷ - روغن مخ که در درون این لوله ها و آنچه در داخل مجمه است، طبقه خاکستری روی آن را گرفته.

۲۸ - و لوله های عروق وریدی که خون را از حاشیه به درون می آورد و شریانی که از قلب به حاشیه می برد.

۲۹ - و جمیع جوارح من، دست زدن و پای گریختن و دندان گزیدن.

۳۰ - و آن چه بافت تار و پود من در هنگام ایام شیرخوارگی بافته شده و افزوده شده.

۳۱ - و آنچه زمین بار سنگین از بدن من به دوش می کشد.

۳۲ - و خواب من که اسرار آمیزترین استراحتگاه است که به عوالم غیب هم می برد، عجایب خواب در ۸۵ بند در دیوان «امیری فیروز کوهی» حیرت آور است.

۳۳ - و بیدار شدن من که روح، مجدداً تجدید حیاتی می دهد.

۳۴ - و سکون من

۳۵ - و حرکات من در رکوع من و سجود من (تا آخر) امام علیه السلام چهار دستگاه

ص: ۳۱۹

۱- (۱) دروز: جمع درز، شکاف ها، چاک باریک.

را در باطن و روح پیش از اینها آورده است.

۳۶- (الف) من مشاهده می کنم تو را به حقیقت ایمان من.

(ب) و عقد عزائم یقین من.

(ج) و خالص صریح توحید من.

(د) و باطن مکنون ضمیر و وجدان من که دستگاه محاکمه خدایی است در غیبت ذات هر انسان.

تا آخر - که مقام اعلیٰ علین را در پیکر جسمانی هم مشاهده می کنند و می گوید:

«و الحقنی بنور عزّك الابهج فأكون لك عارفا و عن سواك منحرفا»^(۱)

سپس دلباختگی های خود را در پی می گوید.

قطعه ۱ - در قطعه ای می گوید:

«الهی علمت باختلاف الآثار و تنقلات الاطوار ان مرادك منی ان تتعرف الی فی كل شیء حتی لا اجهلك فی شیء»^(۲)

با صد هزار جلوه برون آمدی که من

با صد هزار دیده تماشا کنم تو را^(۳)

ص: ۳۲۰

۱- (۱) الإقبال: ۶۸۷.

۲- (۲) الإقبال: ۳۴۸.

۳- (۳) فروغی بسطامی.

«الهی ترددی فی الآثار یوجب بعد المزار فاجمعنی علیک بخدمه توصلنی الیک.»

«الهی کیف یستدل علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک ایكون لغيرك من الظهور ما ليس لك حتى يكون هو المظهر لك.
متی غبت حتی تحتاح الی دلیل یدل علیک.»

کی رفته ای ز دل که تمنا کنم تو را

کی بوده ای نهفته که پیدا کنم تو را

«ومتی بعدت حتی تكون الآثار هی التی توصل الیک. عمیت عین لا تراک علیها رقیباً.»^(۱)

قطعه ۴ - تا آنجا که می گوید:

«الهی امرت بالرجوع الی الآثار فارجعنی الیک بکسوه الانوار و هدايه الاستبصار حتی ارجع الیک منها کما دخلت الیک منها
مصون السرّ عن النظر اليها و مرفوع الهمه عن الاعتماد علیها.»

قطعه ۵ - تا آنجا که می گوید:

«منک اطلب الوصول الیک و بک استدل علیک.»

ص: ۳۲۱

قطعه ۶ - تا آنجا که گوید:

«الهی حقننی بحقائق اهل القرب و اسلک بی مسلک اهل الجذب.»

قطعه ۷ - تا آنجا که می گوید:

«انت الذی اشرفت الانوار فی قلوب اولیائک حتی عرفوک و وحدوک.»

«و انت الذی ازلت الاغیار من قلوب احبائک حتی لم یحبوا سواک و لم یلجئوا الی غیرک.»^(۱)

قطعه ۸ - تا آنجا که می گوید:

«انت المونس لهم حیث اوحشتهم العوالم و انت الذی هدیتهم حیث استبانت لهم المعالم.»

تا می گوید:

«فقد دفعتنی العوالم الیک.»

قطعه ۹ - تا می گوید:

«تعرف لکل شیء فما جهلک شیء.»

«و انت الذی تعرفت الی فی کل شیء فرأیتک ظاهراً فی کل شیء.»

قطعه ۱۰ - تا می گوید:

«یا من استوی برحمانتیه فصار العرش غیباً فی ذاته.»

قطعه ۱۱ - تا آنجا که می گوید:

ص: ۳۲۲

۱- (۱) الإقبال: ۳۴۹، (دعای عرفه).

«محقت الآثار بالآثار و محوت الاغيار بمحيطات افلاك الانوار» (١)

قطعه ١٢ - تا آنجا که می گوید:

«یا من احتجب فی سرادقات عرشه عن ان تدرکه الابصار، یا من تجلی بکمال بهائه فتحققت عظمته الاستواء.»

قطعه ١٣ - تا آنجا که می گوید:

«کیف تخفی و انت الظاهر ام کیف تغیب و انت الرقیب الحاضر.»

قطعه ١٤ - و در اول دعاء می گوید:

«خلقتنی من التراب - ثم اسكنتنی الاصلاب أمنا لریب المنون و اختلاف الدهور فلم ازل ظاعناً من صلب الی رحم... لكنک اخرجتنی رأفه منك و تحننا علی - للذی سبق لی من الهدی الذی له یسرتنی و فیه انشأتنی.»

قطعه ١٥ - تا می گوید: مرا خواستی که مشعل دار هدایت باشم:

«فابتدعت خلقی من منی یمنی ثم اسكنتنی فی ظلمات ثلاث بین لحم و دم و جلد. لم تشهرنی بخلقی و لم تجعل لی شیئا من امری. ثم اخرجتنی الی الدنیا تاماً سوياً.»

حتی اذا استهللت ناطقا بالكلام اتممت علی سوابغ الانعام فریبتنی زائداً فی کل عام، حتی اذا کملت فطرتی و اعتدلت سریرتی، اوجبت علی

ص: ٣٢٣

١- (١) الإقبال: ٣٤٩، (دعای عرفه).

حجتک بان الهمتنی معرفتک و روعتنی بعجائب فطرتک و انطقتنی لما ذرات فی سمائک و ارضک من بدایع خلقک.» (۱)

آن قدر مدهوش عجایب حکمت الهی است که راویان حدیث «بشر و بشیر» پسران غالب اسدی می گویند: ما با امام حسین علیه السلام پسین روز عرفه در عرفات در خدمت آن حضرت بودیم، پس از خیمه خود بیرون آمدند با گروهی از اهل بیت و فرزندان و شیعیان با نهایت تذلل و خشوع. پس در جانب چپ کوه ایستادند و روی مبارک را به سوی کعبه گردانیدند و دست ها را برابر رو داشتند، مانند مسکینی که طعام طلبد و این دعا را خواندند تا آنجا که گوید:

پس شروع فرمود آن حضرت در سؤال و اهتمام نمود در دعا و آب از دیدگان مبارکش جاری بود، پس گفت: «اللهم اجعلنی اخشاک کانی اراک» تا گوید:

پس سر و دیده خود را به سوی آسمان بلند کرد و از دیده های مبارکش آب می ریخت، مانند دو مشک آب و به صدای بلند می گفت: «یا اسمع السامعین.» (۲)

تا رسید به جمله یا رب یا رب، پس مکرر می گفت: یا ربّ یا ربّ و کسانی که دور آن حضرت بودند، تمام گوش و دل داده بودند به دعای آن حضرت و اکتفا کرده بودند به آمین گفتن، پس صدای ایشان بلند شد به گریستن با آن حضرت؛ تا آفتاب غروب کرد و بار کردند و روانه جانب مشعرالحرام شدند. (۳)

ص: ۳۲۴

۱- (۱) الإقبال: ۳۳۹، (دعای عرفه).

۲- (۲) الإقبال: ۳۴۲، (دعای عرفه).

۳- (۳) مفاتیح الجنان: دعای عرفه.

این دعا در دو چیز ویژگی دارد:

یکی تشریح اعضا که مبهوت نظام آنها و عرق شهود حق در آنها است و این اختصاص دارد به امام حسین علیه السلام و حتی در دعاهای پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام هم بدین سان نیست.

و ویژگی دیگرش: آن خروش و جوش و اشک و اشتیاق است که یاران اهل عرفات همه را تحت تأثیر گرفته، بلکه کوه عرفات را هم جلوه گاهی یا جعبه جلوه گاهی برای عرفان و معرفت حق و خلق و حقوق خلق و حق ساخت، هر گاه که دکمه آن را فشار دهند کوه به سخن می آید و رسالت خود را در ادای امانتی که حسین علیه السلام پسر مولود مکه و منی به او سپرده، بازگو می کند در آن وقت همه می بینند که:

جلوه ای کرد حقیقت، گهری پیدا شد

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد

حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد

فطرت آشفته که از خاک جهان محبور

خودگری خودشکنی خودنگری پیدا شد

آرزو بی خبر از خویش به آغوش حیات

چشم وا کرد و جهان دیگری پیدا شد

خبری رفت ز گردون به شبستان ازل

حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد

ص: ۳۲۵

زندگی گفت که در خاک طیدم همه عمر

تا از این گنبد دیرینه دری پیدا شد (۱)

تضمین ابیات علامه اقبال از سید محمدحسین انوار

۱ - چون حسین آن شه لب تشنه به میدان برخاست

قد مردانگی از بهر شهادت آراست

تا زند سجده ملک باز به خاک انسان

از فروغ مه تابنده زمین را پیراست

جلوه ای کرد حقیقت گهری پیدا شد

نعره زد عشق که خونین جگری را پیر شد

حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد

۲ - از پی ذکر مناجات خداوند و دود

شاه دین لب به تکلم پی تکبیر گشود

به جهان چون ز پس شام سیه کرد ظهور

مهر بر خواند از آن مظهر حق آیت نور

آتش عشق یزد شعله ز انسان غیور

آب رحمت به جهان ریخت خداوند غفور

فطرت آشفته که از خاک جهان محبور

خودگری خود شکنی خودنگری پیدا شد

ص: ۳۲۶

۳ - نوجوانان و دلیران و سراندازش

شهبسواران بلند اختر جان بازان

همه سر در کف و جان در ره و بافرّ و جلال

مست از باده وحدت همه در عین وصال

نعره عشق شد از خاک به خورشید و زحل

ماند این چرخ فرومایه تو گویی ز عمل

خبری رفت به گردون ز شبستان ازل

حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد

۴ - العطش العطش از سبط پیمبر به فلک

به فغان آمده زین واقعه اصناف ملک

تشنه لب پردگیان گمشده در دشت و فلات

اشک ریزان و سرافکنده به گل آب فرات

چون پیا خاست شه تشنه لب از بهر صلاه

گشت اهریمن بدخواه از آن غیرت مات

آرزو بی خبر از خویش به آغوش حیات

چشم وا کرد و جهان دیگری پیدا شد

۵ - مرغ دل گفت براین بام پریدم همه عمر

نور یزدان به حقیقت طلبیدم همه عمر

جز جفا و ستم خلق ندیدم همه عمر

گلی از گلبن این باغ نچیدم همه عمر

نگشودم به جهان دیده بر افلاک مگر

همه آثار ز دادار بدیدم همه عمر

زندگی گفت که درخاک تپیدم همه عمر

تا از این گنبد دیرینه دری پیدا شد

در عالم ملائکه تا قبضه خاکی را برگیرند و ترکیب صورت انسانی به او بدهند، غلغله ها بر پا شد و ملائکه همه پای در گل
آدمند.

و صورت آدمی تنها همان صورت شکل جسمانی او نیست، بلکه ترکیب قوای روح نباتی که قوای تغذیه و در فوق آن، قوای
تنمیه و در فوق آن، قوای تولید مثل است، هر یک نظاماتی دارند.

و افواجی سپاه و قوا دارند که بر سر همدیگر سوارند تا برسد به قوای حیات حیوانی و بعد بالاتر آید که قوای نفس ناطقه
انسانی است.

هزار سال بود تا به شهر حیوانی هزار سال دیگر تا به شهر انسانی

دوره های هزاران سال بر زمین این کوکب آتشین گذشت تا روح حیات گیاهی در آن پدید آمد.

با روح تغذیه که دارای سه رشته قوای پراکنده در جسم هستند، به نام قوه محصله که تحصیل غذا می کند.

در ساق برگ ها و ریشه و آونگ ها از شیر زمین می گیرد و در انسان و حیوان از خون که در رودخانه های عروق و وریدها
است غذا می گیرد، مواد غذایی را شریان ها برای هر عضوی از مغز گرفته تا پوست تحصیل می کند و مانند مصالح ساختمان
که پای کار می ریزند، آنها را هر ذره ذره در نزدیک اعضا و

عضله ها و جهازات و استخوان ها و مغزها می آورد؛ تا قوه مشبهه در آن تصرف کند و آن مواد را شبیه آن عضو بسازد در کیفیت و رنگ و رقت و غلظت؛ و اگر نقصی در آن قوه محصله باشد مرض هزال و لاغری پیش می آید و اگر در آن قوه مشبهه نقصی رخ دهد برص حاصل می شود.

اما هر گاه کار قوه محصله تکمیل و کار قوه مشبهه بی عیب باشد. آنجا نوبه به سلسله قوای ملصقه می رسد که آن را الصاق به عضو نمایند.

البتة قوه محصله کار خود را به وسیله سلسله قوای که زیر فرمان دارد انجام می دهد.

آن قوای فرمانبر عبارتند از:

سلسله قوای جاذبه و قوای ماسکه و قوای هاضمه و قوای دافعه تا قوه جاذبه جذب کند و قوای هاضمه، پس از عمل قوه ماسکه که غذا را نگه دارد، آن را هضم کند.

با هضم اول آن را وارد کبد کند.

آنجا هضم ثانی در کبد رخ می دهد که یک میلیون و دویست هزار دستگاه تصفیه و پالایشگاه دارد که به صورت دکمه هایی در درون کبد و لخته های کبد پخشند و نه گونه عمل تصفیه یا ۱۲ عمل پالایشگاهی دارد تا سموم را جداگانه «و اخلاط و قند و نمک و املاح» را «و اوره و چربی» ها را، هر یک را جداگانه به کنار بزنند و آن غذا را برای هضم سوم در عروق که در داخل رودخانه های ورید و شریان انجام می گیرد روانه سازد و از دهانه عروق

ص: ۳۲۹

«شریان‌ها» در فوهات (۱) ضیق برای هضم چهارم، در هر عضو عضو سهم او را فرو ریزند.

و در این چهارمین دستگاه قوه مشبهه در آن عمل می‌کند تا آن را شبیه عضو کند در رقت و غلظت و در رنگ و سایر صفات و بعد قوه ملصقه آن را به عضو بچسباند و الصاق کند و اگر نه، استسقا حاصل می‌شود.

و اگر قوه مشبهه ناقص باشد «برص» حاصل می‌شود.

و اگر قوه محصله ناقص باشد مرض «اطروقیاء» (یعنی هزال و لاغری) حاصل می‌شود.

و در هر هضم باید زوائد فضولات آن دفع بشود، مدفوعات هضم اول معلوم است و از هضم دوم و سوم و چهارم به صورت مو و عرق دفع می‌شود.

خلاصه آن که در اقطار جسم، قوای طبیعی که بال ملائکه اند ده ها هزار بخش اند که مشغول خمیرکردن گل آدمی اند.

تا نوبت می‌رسد به حیات حیوانی که فوق این سلسله قوای طبیعی، سلسله قوای حس و حرکت ارادی خواهد به کار پرداخت.

در قوای حسی حس جهت یابی، و وزن یابی و حس لامسه سرتاسری و حس ذائقه و حس شامه بویایی و بعد حس سامعه با عجایب این معبر پل اسرارآمیز صماخ سمع که همه صداها را یک جا می‌شنود و از یکدیگر جدا تشخیص می‌دهد.

ص: ۳۳۰

و بعد حس باصره و الوان نور و طیف که بر شبکیه ملون چشم از لون احمر تا فوق بنفش ملیون ها ملیون موج فرو می رود.

این حواس خمس ظاهری سپس حواس خمس باطنی - حس مشترک بنطاسیا، و حس خیال و حس متخیله و واهمه و حس ذاکره در عقب است که هر کدام در غشای مخ خاکستری رنگ ریشه ای دارند و سپاه و افواجی دارند سوار بر یکدیگر.

طبیعی قوت تو ده هزار است ارادی برتر از حصر و شمار است (۱).

و بعد نوبه به قوه محرکه شوقیه و قوه عزم می رسد تا همین که مانع را مفقود دیده، قوه اراده به کار می آید و عضله حرکت قبض و بسط عضو را برای جلب ملایم و دفع منافر به کار می اندازد، گل آدمی در میان هفتصد هزار نوع حیوان از حیات خاصی برخوردار است که دریچه ای به سوی تکامل منطق و تدریج صنعت و اتقان عمل و به سوی آسمان در وسط گل و لای این عالم خاک در به روی او گشوده می شود ملائکی بی شمار در کار سرشتن گل آدمی هستند.

دوران زمین تا بروز زندگی

هزار سال بود تا به شهر حیوانی

هزار سال دیگر تا به شهر انسانی

زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر

تا از این گنبد دیرینه دری پیدا شد

ص: ۳۳۱

۱- (۱) شیخ محمود شبستری.

بعد آرزوها پدید آمد که زندگی را رونق دیگر داد و جهان دیگری پدید شد،

آرزو بی خبر از خویش در آغوش حیات

دیده واکرد و جهان دیگری پیدا شد

فطرت آشفته که از خاک جهان محبور

خودگری و خودشکنی خودنگری پیداشد

خبری رفت به گردون ز شبستان ازل

حذر ای پردگیان پرده دری پیدا شد (۱)

انسان آمد که پرده از روی «حسن ازل» بردارد و عاشقانه با خون جگر آن را خواستگاری کند، اینجا نعره برخاست.

نعره زد عشق که خونین جگری پیدا شد

حسن لرزید که صاحب نظری پیدا شد

زندگی در روی این کره خاکی بعد از چند دوره پیدا شد که هر دوره ای میلیون ها سال بوده و هر دوره ای را روز آن دوره نامیدند، بعد از سرد شدن توده آتشین، دوره اول دریاها و اقیانوس ها پیدا شد و در دوره سوم که میلیون سال بر آن گذشت سبزه ها، جلگه ها و جنگل ها پدید آمد و انواع گیاهان ساقه دار و گل غنچه پیدا شد و بعد دوره ظهور حیات حیوانی کرم ها و آمیب ها رسید و بعد از میلیون سال انواع حیوانات پستاندار پدید آمد و بعد از دوره ای، آب و هوا مساعد ظهور انسان شد، مستعد شد که آدم پدید آمد.

ص: ۳۳۲

زندگی گفت که در خاک تپیدم همه عمر

تا از این گنبد دیرینه دری پیدا شد

فطرت از شاهکاری پرده داشت که از خاک جهان، محبور(۱) آدمی پیدا شده که «خودگرا» هست و «خودشکن» هم هست و «خودنگری» هم دارد.

این شاهکار خلقت اگر چه یک نوع است، اما همه انواع را در خود دارد، همه گونه انسان هایی را در بر دارد، انسان های خودگرا، انسان های خودنگر و خودبین و خودکامه.

و در آن میان انسان هایی که از اهل علیین اند، آن انسان که خدا دست بر سر او نهاد و نشان داد که دست او را می گیرد و به بالا می کشد تا به قامت پیغمبر صلی الله علیه و آله برسد و به همت او برسد.

«له همم لا منتهی لکبارها و همته الصغری اجل من الدهر»(۲)

و تا به اعلی علیین بر شود که سایه غلو «علی اعلی» بر او جلوه کند.

و نعره عاشقانه بزند و با کوس و فغان، حق را بخواهد و آن قدر به بالا و علو اعلی بر شود که بتواند حسن ازل را ببیند و در ادراک حسن ازل بزرگ ترین بهجت و ابتهاج را دریابد.

والحق اجلّ مبهج بذاته(۳)

ص: ۳۳۳

۱- (۱) محبور: جوهره، سرشت.

۲- (۲) المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۸۴/۱؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۳۲/۴۹.

۳- (۳) شرح الاسماء الحسنی: ۲۸۳/۱.

و البته این کشف و شهود حسن ازل پس از پرده دری های ظواهر عالم و عوالم است که پرده از روی جمال حسن اجل ازل بردارد تا مستغرق در ابتهاج شود.

«و الحقنی به نور عزک الابهج لأ کون لک عارفاً و عن سواک منحرفاً»^(۱).

و حسن و حسین علیهما السلام از اهل علین اند، وصول آن وطن و موطن می نگریم که پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونه اهتمام به «رشد» کودک ما و حتی به تقویت عضله کودک می داشت.

و سپس به رشد معنوی او تا بی حد عنایت مبذول می فرمود.

وضع اهتمام پیغمبر صلی الله علیه و آله به تغذیه کودک از صحیفه مکرمه این کتاب تا اینجا نیکو نمایان شد.

باقی ماند آن که: پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام عنایت خود را صرف رشد او کند بعد از آن که دست بر سر حسین علیه السلام نهاد و تبارک فرمود؛ یعنی فزونی برکات الهی را برای او خواستار شد و تضمین فرمود که: صلوات حق و رحمت حق و رضوان حق بر او افزون باد؛ تا برسد به درجه عشق به حسن ازل و به علوی برسد که حسن ازل را ببیند و در راه آن شهید شود و به مقام سید الشهداء اولین و آخرین در دنیا و آخرت برسد که همه علو او سایه علو عالی اعلی است.

چون ظهور علی اعلی در آن صورت زیبا و هیئت بی همتا در خانه زهرا مادرش و در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله پدرش شد؛ تا آن مادر در تغذیه و نشو و نمای او

ص: ۳۳۴

چه کند؟ و آن پدر بزرگ تر چه کند؟

اما به هر حال در موقع خلقت، این صورت که صورت آدمی است در خاک چه غوغاها و چه خبرها از ملائک برپا شد.

و نقشی که پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خدا در آن نمایان دیدم تا در او یعنی در حسین علیه السلام صورت بگیرد و حسین علیه السلام در صورت حق نمایان جلوه کند؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله باید از هر معانی و معالی، بذر آن را در تربت پاک خاطر اقدس او بکارد و مراقب باشد که وقتی بذر سر بر زد، کلمات خدا را بازگو کند.

نفس المهموم حدیث ۳۱ به اسناد تا علامه مجلسی در بحار الأنوار، نقل از مؤلفات، بعض اصحاب باز گوید: صاحب تفسیر الدر الثمین در تفسیر آیه (فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ) ۱ روایت کرده که:

«آدم ابوالبشر ساق عرش را دید و اسمای پیغمبر صلی الله علیه و آله و آئمه علیهم السلام را، پس جبرئیل به او تلقین کرد که بگو:

«یا حمید بحق محمّد، یا عالی بحق علی، یا فاطر بحق فاطمه، یا محسن بحق الحسن و الحسين و منك الاحسان» همین که حسین علیه السلام را یاد کرد اشکش جاری شد و دلش لرزید و گفت: ای برادرم! جبرئیل در ذکر پنجمین آنها قلب من می شکند و اشک من سیل آسا سرازیر می شود، یعنی سر آن چیست؟

جبرئیل گفت: فرزند تو این شخص، مصیبت بار می شود به مصیبتی که تمام مصائب نزد آن کوچکنند. آدم گفت و آن چیست؟ جبرئیل گفت: کشته می شود

عطشان، غریب، وحید، تنها، فرید، بی همتا، ناصری برای او نه و معین نی، و اگر تو بینی ای آدم او را به حالی که می گوید: «واعطشاه و اقله ناصراه» حتی آن که عطش مثل دود بین او و آسمان حائل می شود لکن اجابت نمی کند او را احدی مگر با شمشیرها و آشاماندن مرگ ها، پس ذبح می شود مانند ذبح گوسفندی از قفا و به غارت و به چپاول می برند دشمنان او، خیمه و رحل او را و سر او و انصار او را آشکارا به شهرها می گردانند و زنان با آنها هستند، این طور در علم خدای منان سابقه دارد، پس آدم و جبرئیل گریه ای کردند چونان شکلی زن فرزند مرده. (۱)

توضیح: اولاً: این حدیث برای تأدیب آدم ابی البشر و ارائه راه تکمیل به او است نه برای عزا و گریه، بلکه نشان دادن استقامت مرد حق است که با تشنگی چنین از حق و وظیفه عدول نمی کند نه چونان آدم و حوا که نه تشنگی کشیده و نه گرسنگی و در بهشت همه چیز را به حد وفور در اختیار دارند، ولی اراده و حفظ و خویشتن داری را در مقابل یک لقمه از «درخت منهی» نداشتند، سراسر ملک بهشت را با یک لقمه از دست دادند، جبرئیل می گوید: ای آدم! مردان ساق عرش این چنین مردانند، تو گریه کن به حال خودت و متوسل به آنها بشو، با تمثیل و محاکات و نمونه و مشق مردان کامل که صورت زیبا خلیفه الهی با این تطور و تطویر و تصور و تصویر است و تا به صورت او در نیایی نمی توانی مالک بهشت باشی، فکیف به آن که بخواهی ساق عرش و سلطنت نقش علم الهی را در جهان نقش وجود دهی.

ص: ۳۳۶

گاندی در هندوستان که نعمت ها را رایگان دارند و مالک آن نیستند، باید روضه امام حسین علیه السلام را بخواند!

ثانیاً: بنابراین تفسیر تلقی کلمات از همین رؤیت اشخاص شاخص کامل شروع شد که خود آنها کلمه وجودی اند که گفتند: (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا) ۱ پس آنچه در تفسیر «نور الثقلین و در تفسیر المیزان» درباره تلقی کلمات آمده، مانع جمع نیست و منافات ندارند؛ در چند حدیث فقط نام پنج تن به اجمال بدون این تفصیل آمده و در بعضی دیگر از (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا) سخن در میان آمده؛ علامه طباطبائی در المیزان می گوید: چون آیه (عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ) مایه سکوت ملائکه شد، پس تعلیم اسمائی در کار بوده.

ص: ۳۳۷

به دست خویش چهل روز باغبان ازل

نماند تخم گلی که او نکشت در گل من

پیغمبر صلی الله علیه و آله سایه روشن وجود خود را که رمز وجود هستی کل باشد در مشاعر کودک می ریخت و او را بال و پرواز می داد، خود به قامت رسا سر پا می ایستاد و دست او را می گرفت و به بالا او را پاورچین پاورچین تا سینه خود بالا می آورد و می گفت: ترقی کن، ترقی کن، بالا بیا، بالا بیا، تو که سراپا چشمی «حزقه، حزقه؛ ترقّ عین بقّه»^(۱)

این ترقی و تصاعد را با هوس ترقی افزون و افزون تر بلکه محاذات تا همم پیغمبر صلی الله علیه و آله را خود، به او تلقین می کرد و همم پیغمبر صلی الله علیه و آله را می دانید که:

له همم لا منتهی لکبارها و همته الصغری اجل من الدهر^(۲)

ص: ۳۳۹

۱- (۱) شجره طوبی: ۳۰/۱؛ الامام الحسین علیه السلام فی احادیث الفریقین: ۹۲/۲.

۲- (۲) المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۱۸/۲؛ تاریخ مدینه دمشق: ۱۳۲/۴۹.

و اما هوس ترقی را در او توأم می کرد با ترمز کنترل نماز که نماز خضوع و خشوع در برابر عظمتی بزرگ تر و بزرگ تر می باشد تا تربیت جوانان توأم از دو چیز باشد.

اول: هوای بلندپروازی تا بی نهایت.

دوم: تحصیل برازندگی در جوانان به وسیله قرآن در برابر عظمت آسمان که آدمی را کوچک و کوچک تر می کند.

شرح نهج البلاغه «آسمان و جهان» تألیف دیگر ما، در شرح کلمه زینت آسمان و فرود آمدن نماز از آسمان دیدنی است، عروج به معارج آسمان که با دو بال علم و عمل است؛ در فرود آمدن نماز را همراه می آورد که کوچک دیدن خویش در برابر عظمت کون است؛ زیرا هوای رفعت طلبی و برتری جویی بدون برازندگی و بدون ترمز کنترل، ماجراجویی بار می آورد و جوانان خطر بار می آورند.

غالباً آفت جوانان این است، همه شیرویه اند که پدر را که خسرو پرویز باشد، می کشند.

مثل یزید که از پدر بهانه می گیرد که آرای مردم را غارت می کن تا من خلیفه بازی کنم.

ناموس مردم را مثل «ارینب» من می خواهم، تا معاویه با تمام تزویری که باید چرخ مملکت جهان را بگرداند، همه جهان را زیر پا می گیرد تا نه جهانی می ماند و نه خود او تکیه گاه آرامی می یابد.

مانند آتش زدن «نرن» امپراتور روم که به هوای نقاشی، شهر روم را آتش

می زند تا او نقاشی کند.

رأی مردم کوفه را با اغفال مردم با پیشیزی می خرید و به پسر مغیره بن شعبه می گفت: این نمایندگان مردم کوفه را هر یک چند داده است، گفت: معادل سیصد ریال، معاویه گفت: نیک ارزان فروشند به این قیمت بخر، در دو دفعه یک دفعه سی نفر را برده بود هر کدام به مبلغ سی تومان و دفعه دوم هفتاد نفر را، چنین دلال‌هایی آرای مسلمین را بی خبر خود مردم می فروختند و او می خرید.

در صورتی که حتی زیاد بن ابیه ننگین، تحاشی می کرد از این اقدام که اول به یزید بگو از سگ بازی و قماربازی اندکی دست باز دارد.

به روایت یعقوبی بنگرید: پیغمبر صلی الله علیه و آله دو جمله برای این دو وضع صعود و نزول فرمود بدین قرار که:

۱ - اول برای قوه تعالی و عروج روایت یعقوبی می گوید:

«قيل للحسين بن علي عليه السلام ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه و آله قال عليه السلام: سمعته يقول: ان الله يحب معالي الامور و يكره سفاسفها.»^(۱)

و اما برای دوم: که کنترل تواضع در برابر حق باشد فرمود:

«وعقلت عنه انه يكبر فاكبر خلفه فاذا سمع تكبيرى اعاد التكبير حتى يكبر سبعا.»

و تعلیم داد به من «قل هو الله احد» را

ص: ۳۴۱

۱- (۱) تاریخ یعقوبی: ۲/۲۴۶.

«وعلمنى قل هو الله احد» (که بفهم هیچکس پسر خدا نیست)

و تعلیم داد به من نمازهای پنجگانه یعنی یومیه را.

«وعلمنى الصلوات الخمس»

و شنیدمش که می فرمود: هر کس خدا را اطاعت کند، خدا او را رفعت می دهد.

«وسمعته يقول من يطع الله يرفعه»

و شنیدمش که می فرمود: هر کس خدا را معصیت کند، خدا او را پست می کند.

«ومن يعص الله يرضه»

و شنیدمش که می فرمود: هر کس اخلاص در نیت داشته باشد، خدا او را زینت می دهد.

«ومن يخلص نيته لله يزينه»

و هر کس وثوق داشته باشد به آنچه نزد خدا است، خدا او را بی نیاز می کند.

«ومن يثق بما عند الله يغنيه»

و هر کس بر خدا عزت بفروشد خدا او را ذلیل می کند.

«ومن يتعزز على الله يذله»^(۱)

و اما بزرگی حقیقی در چهار ناحیه است که: جد حسین علیه السلام در آن چهار

ص: ۳۴۲

ناحیه، امتداد داشت بر زمان و مکان.

و از تمام نواحی چهارگانه بذر آنها را در مزرعه خاطر حسین علیه السلام کاشت و این یک دنیایی است که در این طومار متفرقاً و پراکنده باید آن را خواند، در اینجا به کلمه جامعه ای که حسین علیه السلام تجدید وجود محمّد صلی الله علیه و آله شد؛ اکتفا باید کرد.

و در جای مناسب خواهید فلسفه امام حسین علیه السلام را به نام «التعاریف» خواند.

اینک سخن را از کشت و کار جدش صلی الله علیه و آله در مزرع وجود او بازمی گیریم و نوع توجه مادر اطهر را بازبین باید کرد.

(وَ الْوَالِدِ وَ مَا وُلِدَ) ۱

حسین مادرش فاطمه بانوی اسلام دختر و الاتبار پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله، یگانه فرزند باقیمانده پیغمبر صلی الله علیه و آله و وحید پیغمبر اقدس و وارث مواریث خون پیغمبر صلی الله علیه و آله و گروه خون اقدس او و حامل روحیه آن پدر عظیم الشأن و شیرۀ جان خدیجه ام المؤمنین و خود ام الائمه است، دارای تعلیمات عمیق در معارف اسلام؛ خطبۀ فدک گواه است و دارای مجد مادری و عاطفه مادران حتی با بافتۀ از مغزل خود برای فرزندان دستباف خودش تهیه می کرد.

پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله او را فقیه بار آورده بود.

«وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بَعْدَ خَيْرٍ فَقَهَّهُ فِي الدِّينِ» (۱)

ص: ۳۴۳

اعتنای فاطمه به تعلیمات عمیق اسلام او را وادار می کرد که مرجع بانوان، بلکه بانوان و رجال واقع گردد.

حتی بانویی یک روز ده مرتبه به او مراجعه کرد و مسأله گرفتاری مادرش را در مسائل شرعی پرسید و جواب گرفت و رفت و بازگشت و در آخر عذرخواهی از این مزاحمت اوقات کرد؟

فاطمه علیها السلام فرمود: عذر خواهی لازم نیست، اگر کسی را اجیر کنند که باری بر دوش به کوه ببرد و ده دینار بگیرد آیا از خستگی می نالد؟ تا برسد به ثوابی که من در تعلیم هر مسأله اگر از جواهرات تا زیر سقف آسمان به من بدهند به آن پایه از ثواب نمی رسد؟ (تفسیر منسوب امام)

و نوبه ای یکی از رجال به فاطمه علیها السلام مراجعه کرد که حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله طوق افتخار من قرار دهی؛ فاطمه به جاریه فرمود: آن جریده را بیاور، آن جاریه تفحص کرد آن را نیافت، فاطمه به او نهیب زد که:

«ویحکک اطلبیها فانها تعدل عندی حسنا و حسینا».

یعنی جستجو کن، آن را پیدا کن که آن نزد من معادل با حسن و حسین علیهما السلام من است

«و السماء خیر ما بها قمرها»^(۱)

جاریه جستجو کرد و آن را یافت که در خاکروبه در دم جاروب رفته باز آورد، حدیث پنج قسمت بود. (الحدیث)^(۲)

ص: ۳۴۴

۱- (۱) اعیان الشیعه: ۱۹/۹.

۲- (۲) الکافی: ۶/۱ (المقدمه)؛ دلائل الامامه، الطبری: ۶۶؛ مستدرک الوسائل: ۸۰/۱۲، باب ۷۱، حدیث ۱۳۵۷۱.

در کتاب معجم فقه «ابن حزم» درباره فقاهت فاطمه زهرا علیها السلام کلمه ای دیدم که هوش از سر من برد، سید منتصر کتانی تحت نظر دکتر احمد مصطفی زرقاء، عضو رئیسی مجمع علمی دمشق در این معجم می گوید: ابن حزم ابومحمد از فقه اهل بیت در کتاب عظیم خود به نام «محلّی» (در ۱۲ جلد طبع شده)؛ طائفه ای صالحه از فقه اهل بیت آورده که در ابواب کتاب پراکنده است و اگر چه ترقیم شماره بر هر صفحه ای جداگانه مشکل است، ولی همه مجموع آن بالغ بر عشرات صفحه و ورق خواهد بود؛ برای اهل بیت در بسیاری از قضایای فقه و ابواب احکام و فتاوی وجود دارد، برخی زیاد فتوا دارند و بعضی ها اندک؛ ابن حزم اسمای آنان را با فقهای صحابه و تابعین و دیگر مجتهدانی که بعد از آنها آمده اند در احکام ذکر کرده است و رساله ای مخصوص آنان ساخته که طبع شده با جوامع سیره گوید: و آنان بدین قرارند:

۱ - فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و آله

۲ - و امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب صلی الله علیه و آله

۳ - و امیرالمؤمنین الحسن بن علی علیه السلام

۴ - و الامام الحسین بن علی علیه السلام

۵ - والعباس بن عبدالمطلب، عم النبی

۶ - والحبر عبدالله عباس

۷ - و الامام محمد بن الحنفیه بن علی بن ابی طالب

۸ - و الامام عبدالله الکامل بن الحسن المثنی بن الحسن السبط بن علی علیه السلام

۹- و الامام علی زین العابدین بن الحسین بن علی علیه السلام

۱۰- و الامام محمد الباقر بن علی زین العابدین علیه السلام

۱۱- و الامام جعفر الصادق بن محمد باقر علیه السلام

۱۲- و عبدالله بن محمد بن الحنفیه

۱۳- والحسن بن محمد بن الحنفیه

۱۴- و سلیمان بن داود بن علی بن عبدالله بن العباس

۱۵- والعباس بن عبدالله بن معبد بن عباس بن عبدالمطلب رحمهم الله اجمعین و رضی عنهم.

هوش از سر من از این پرید که اول بلا اول، نخست شخص نخستین را فاطمه بنت الرسول علیها السلام آورده.

سپس ابن حزم: علی و ابن عباس را در عداد هفت نفر از صحابه شمرده که از جمع فتاوی هر یک از آنان، اگر جمع آوری شود ممکن است سفر ضخیمی تشکیل دهد.

و باقی را ابن حزم ضمن جماعتی از صحابه آورده که: از فتاوی جمیع آنان جزوه ای فراهم شوند که به صغر نزدیک تراست تا به کبر.

بعد گوید: و ظفر به فقه اهل بیت، ظفر به عدل و هدی و به امان از ضلال است و ظفر و فوز یکتا به خدا است که مقترن به اهل بیت است، تا دخول در بهشت.

بعد خطبه رسول خدا صلی الله علیه و آله را در حجه الوداع در حضور صد هزار صحابی از جابر بن عبدالله انصاری آورده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«انی ترکْتُ فیکم ما ان اخذتم به لن تضلُّوا کتاب الله و اهل بیتی عترتی.» (۱)

و از زید بن ارقم:

«انی تارکُ فیکم ما ان تمسَّکتم به لن تضلُّوا بعدی احدهما اعظم من الآخر و هو کتاب الله حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتی یردا علی الحوض فانظروا کیف تخلفونی فیهما.» (۲)

تکمیل: مؤلف خطب رسول خدا صلی الله علیه و آله را که یک نوبه در مسجد الحرام و دو نوبه در عرفات و دو نوبه در منی، یوم دهم و یازدهم بوده با خطبه مسجد خیف در سال فتح مکه یکجا جمع آوری کرده و به نام «کلید امن دنیا» منتشر نموده طبع دوم آن تازه از دست درآمده و قطعه «اهل بیتی عترتی» را از کتاب مسند احمد و کتاب سنن ترمذی به وسیله کتاب عظیم «المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث النبوی» با نشانه مشخص نموده ام بعد از پنج سال تفحص، و جمع بین دو گونه را کرده ام که در یکی گوید: «کتاب الله و سنتی»، و در دیگری می گوید: «اهل بیتی عترتی»، بسیار دیدنی است. (مؤلف)

الحاصل: اوضاع آشفته روزهای اول دعوت فجر اسلام طوری بود که فاطمه علیها السلام وادار می کرد که غمخوارانه از پدر پرستاری کند و آن طور غمخوارانه از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرستاری می کرد که گویی مادر است، مادرانه خدمت

ص: ۳۴۷

۱- (۱) الاحتجاج: ۱/۱۵۰؛ بحار الأنوار: ۱۱۸/۲۳، باب ۷، حدیث ۳۵.

۲- (۲) کمال الدین: ۱/۲۳۸؛ بحار الأنوار: ۱۳۴/۲۳، باب ۷، حدیث ۷۲.

می کرد.

فاطمه علیها السلام برای پدر مادرانه خدمت می کرد و دور پدر می گردید و برای شوهر هم مادری می کرد.

آن قدر در مطالبه حق او کوشید که کشته راه آن شد. کتاب سرچشمه آب حیات را بنگرید.

و برای فرزندان هم مادری می کرد.

فرزندان قدر و ارزش لباس دستباف مغزل او را بیش از ثروت جهان می دانستند.

لباس مغزل او را، امام زین العابدین علیه السلام از یزید فقط همان را خواستار شد، اما لباس پیراهن، خیاط پیراهن حسین را طبق گفته بلاذری آورده، ببینید.

دلسوزی و غمخواری فاطمه علیها السلام برای پدرش پیغمبر صلی الله علیه و آله و برای دعوت اسلام به حد فداکاری بود که کار مادر است تا گویی خدیجه زنده شده.

و هم برای امیرالمؤمنین علیه السلام غمخواری مادرانه داشت؛ تا در راه ولایت او کشته شد.

در تفسیر کلمه مادر گفت و شنودی با یکی از از کیا آمده از نظر بگذرد. (۱)

ص: ۳۴۸

۱- (۱) بحرالعلوم، رفیع رشتی را که از نداشتن زن و همسر شکایت ها کرد، گفتم: چرا پس زن نمی گیری؟ گفت: آن زن که من می خواهم نمی توانم بگیرم، گفتم: مگر چگونه زنی تو می خواهی؟

او کتاب درس ولایت و خلافت را اول دیکته کرد و تا نفس آخر هم با زمزمه ولایت شوهر از دنیا رفت، به کتاب ما «سرچشمه آب حیات علی و الزهرا علیهما السلام» ج ۱ و ۲ رجوع شود.

و نسبت به فرزندان خود (حسن و حسین و زینب و ام کلثوم) مادر بود؛ (به تمام معنی الکلمه) در تمام مراحل تکوین و تمام مراحل تربیت و مواظبت و تعلیم.

ولی شیفته علم و تعلیم فرزندان آن قدر بود که جریده علم را که از پدر نوشته بود، وقتی جاریه اش آن را گم کرد و نیافت، فاطمه به او نهیب زد که:

«ویحک اطلبیها فانها تعدل عندی حسنا و حسینا»^(۱)

با این که حسین و حسن او در آسمانش دو کوکب درخشانده بودند.

«و السماء خیر ما بهما قمرها»^(۲)

ص: ۳۴۹

۱- (۱) دلائل الامامه، الطبری: ۶۶؛ مستدرک الوسائل: ۸۰/۱۲، باب ۷۱، حدیث ۱۳۵۷۱.

۲- (۲) اعیان الشیعه: ۱۹/۹؛ الأزریه: ۸۵.

در سال تولد این طفل حسین علیه السلام که بین جنگ احد و جنگ خندق بود.

این روحیه به اوج عظمت رسید، به طوری که در هر دو جنگ فداکاری در حفظ پیغمبر صلی الله علیه و آله او را از خانه به کوه دوانید.

این روحیه مالک روح مادر و وجود مادر شده بود، اتفاقاً حمل حسین علیه السلام و تولد او در همان سال جنگ احد و در همان ایام بود که در اثر آن، مادر از این روح فداکاری پر بود.

و همه روح خود را در پیکر این طفل نازنین خود ریخت؛ چنان که شیرۀ جان خود را هم مایه وجود او قرار داد.

شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد از جنگ احد به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله به او واگذار شد که بشوید، شمشیر علی علیه السلام هم به او واگذار شد نه تنها شمشیر، بلکه قلم هم که مفتاح علم و رمز علم بود به او واگذار شد؛ هر روز جریده ای داشت که معادل حسن و حسین در نزد او ارج داشت، بلکه تمام شؤون خداوندگاری از دامن مادر تاج سر فرزندش حسین بود. فاطمه علیها السلام در مکه در کوهساران شعب ابی طالب مواقع فشار بر پیغمبر صلی الله علیه و آله غمگسار پیغمبر صلی الله علیه و آله است و در حمایت از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارث خدیجه است.

فاطمه علیها السلام در موقع هجرت تا مدینه هشتاد فرسخ را صدمه می خورد و آسیب تن می بیند و با تن رنجور به خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد که آن روز در منزل ابوایوب بود تا پیغمبر صلی الله علیه و آله به منزل های جدید خود می رود؛ فاطمه را با خود به منزل تازه ساز می برد، ولی چیزی نمی گذرد که باید عایشه همسر جدید

پیغمبر صلی الله علیه و آله به این منزل بیاید، فاطمه را مناسب است که دل به فراق و جدائی پدر بزرگوار بدهد و قبول کند که به خانه شوهر برود. پس از جنگ «بدر» با علی علیه السلام پسر عمش ازدواج می کند و کانون گرم خانوادگی می سازد و در رزم «احد» پرستار مرهم گذار پیغمبر صلی الله علیه و آله و در رزم خندق ۲۵ روز کنار خندق دور از شهر می گذراند و نانی که برای فرزندان با ساج می پزد؛ سهمی برای پدر می برد.

در جنگ احد سال سوم، ضماد^(۱) برای زخم پیشانی پدر در کوه می سازد و در کوه ضماد می نهد.

و در جنگ خندق، نان برای پدرش پیغمبر صلی الله علیه و آله در درون خندق می آورد؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله می پرسد، چیست یا فاطمه؟

فاطمه علیها السلام می گوید: نانی است برای بچه ها پخته ام برای شما سهمی آورده ام. پیغمبر صلی الله علیه و آله می گیرد و می گوید: سه روز است نان از گلوی من فرو نرفته است.^(۲)

در کشیک دادن خندق، حسین علیه السلام را در گهواره شیر می دهد و هر هفته به کوه احد می آید و یاد حمزه را زنده می کند.

و در مراسم دفن خواهرش ام کلثوم رقیه دوم، برای نمازگزاری بر جنازه خواهر با جمع بانوان مهاجر و انصار به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله حضور به هم می رساند.

در امور اجتماعی تا جایی که اجازه باشد او را می بینید، در موقع فتح مکه در معرض پناه دادن به قریش مکه واقع می شود، نماینده قریش از او خواستار می شود

ص: ۳۵۱

۱- (۱) ضماد: مرهم، پارچه ای که زخم را با آن می بندند.

۲- (۲) عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۴۰/۲، باب ۳۱، حدیث ۱۲۳.

که پناهندگی به قریش بدهد یا امر کند کودکش حسن و حسین علیهما السلام پناه بدهند.

در فتح مکه با قشون ده هزار نفری از مدینه تا مکه شادان همراه است. قطعات مسافت سفر پر رنج هجرت را در امتداد راه، در این سفر در نظر می آورد و شاد است و بعد از فتح در خیمه گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله بر سر قبر مادرش خدیجه برای پیغمبر صلی الله علیه و آله پرده داری می کند و با ام هانی دختر عمویش پرخاش می کند و از علی مرتضی، شوهرش دفاع می کند و بعد با پدر به مدینه برمی گردد.

و در اواخر سال نهم به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله برای مباحله به نصاری با پدرش و شوهر و فرزندانش حسن و حسین علیهما السلام، به دعوت آسمانی دعوت می شود و از خانه می آید در وسط معرکه، بعد در سال دهم حجه الوداع با صد هزار نفر جمعیت در رکاب پدر بزرگوار برای حج باز به مکه می آید و شوهرش از سفر یمن می آید؛ او را می بیند که از لباس احرام درآمده است، با آن که پیغمبر صلی الله علیه و آله خود در نیامده است، سبب را می پرسد معلوم می شود: چون او قربانی همراه نیآورده حج او حج تمتع است، ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله قربانی آورده است پس حج او حج «قران» است.

بنابراین باید احرام را ادامه دهد تا قربانی به محل منی برسد و علی در نیت به حج پیغمبر صلی الله علیه و آله عقد احرام را بسته، بنابراین او هم به احرام بماند و پیغمبر صلی الله علیه و آله در نحر قربانی شترها، او را شرکت داد این افتخار را می بیند (۱) و در اثنای راه

ص: ۳۵۲

مراجعت، افتخار بزرگ تری نصیب او می شود که در غدیر خم به امر آسمان علی علیه السلام را به مقام اولوالامری معرفی می کند و جمعیت حج سه روز در آن مکان اقامت می کنند تا با امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت کنند به ولایت، و کردند حتی زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله که همه در این سفر همراه بودند این افتخار تمام خستگی ها را از تن او بیرون می کند.

بعد فاجعه عظمی مرگ پدر آشیانه او را تاریک می کند و او را به کوه احد در هر هفته دو روز می برد؛ تا بر سر قبر شهدا، روزها را نماز بگذارد و صحنه نبردگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله را نشان دهد.

و در گرفتاری با سیاست شوم، نفس های رمق آخر عمر خود را با دفاعیه های گرم و سوزان از ولایت و خلافت شوهرش، ولی الله الاعظم می کشد و سوز دل را بیرون می ریزد و پیغام آخر عمر را به مادران اسلام می دهد، صحیفه فاطمیه این جا ختم می شود و حسین علیه السلام طفل پنج ساله در هنگامه دفن مادر یک صفحه داغ از مکالمات پدر در داغ آن بانو به خاطر می سپارد که از ذخایر تابلوهای درخشنده عمر او است.

سخن کوتاه: فاطمه در شعب ابی طالب، سه سال رنج سرد و گرم روزگار را می چشد و با هجرت پدر رنج او افزون می شود چه سفر پیغمبر صلی الله علیه و آله به طائف و چه هجرت پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه برای او رنج تنهایی می آورد.

و در هجرت به مدینه هشتاد فرسخ را با رنج بسیار اما توأم با اشتیاق دیدار پدر بزرگوار بین بیم و امید می آید و از آسیب حمله «حوریت بن نقید» از شتر

می افتد و بقیه سفر را با کوفتگی بدن، زائد بر کوفتگی حرکت شترسواری عنیف(۱) می آید و در مدینه بر پدر وارد می شود.

و پس از جنگ «بدر» با علی ازدواج می کند و در جنگ احد در کوه، ضمداد برای پیشانی پیغمبر صلی الله علیه و آله که خون می ریزد و بند نمی آید تهیه می کند ضمداد می نهد و در جنگ خندق نان برای پیغمبر صلی الله علیه و آله می آورد و حسین علیه السلام را شیر می دهد.

و بعد در موقع آمادگی پیغمبر صلی الله علیه و آله برای فتح مکه، سال هشتم هجری نماینده قریش از او خواستار می شود که خودش یا فرزندانش پناهندگی به آنها بدهند، فرزندانش چهارساله و سه ساله اند.

در فتح مکه با قشون ده هزار نفری به مکه می آید و در سال دهم هجری از طرف آسمان دعوت می شود که با پیغمبر صلی الله علیه و آله و شوهر و فرزندان هفت ساله و شش ساله اش حسن و حسین علیهما السلام، برای مباحله با نصاری در صحنه آشکار می شود.

و بعد همان سال برای حجه الوداع به همراه پدر با سپاه حج جمعیت صد هزار نفری از مدینه به مکه می آید، زحمات حج و عرفات و مشعر و منی را با شوق جوار پدر و سلامت شوهر می بیند و در مراجعت بین راه در غدیر خم، افتخار بر افتخار می افزاید که غم از دل می زداید.

ولی بعد از دو ماه غم جانکاه مرگ پدر، آشیانه دنیا را بر او تاریک می نماید و انقلاب انحرافی مدینه در کنار گذاشتن علی علیه السلام و تفتیش خانه اش به امر

ص: ۳۵۴

ابی بکر با هجوم بی ادبانه و بعد از مصادرهٔ املاک فدک روبرو می شود، صحیفهٔ دفاعیه ای از خود در دو نوبه باقی می گذارد، یکی در مسجد بین مردان هیئت حاکمه و رجال مهاجر و انصار.

و دیگری در مجمع بانوان در بستر مرگ، نوری با هیجان درخشید و چراغ عمر او خاموش شد.

ص: ۳۵۵

اما فاطمه مادرش ام الائمه

فاطمه علیها السلام در مواقع فشار پیغمبر صلی الله علیه و آله غمگسار پیغمبر است و در رزم احد و خندق پرستار پیغمبر صلی الله علیه و آله و در عزای خواهر با جمع بانوان مهاجر و انصار نمازگزار بر جنازه خواهر است؛ خلاصه آنکه: در امور اجتماعی تا جائی که اجازه باشد او را می بینید.

فاطمه علیها السلام در حمایت از پیغمبر وارث خدیجه علیها السلام است

البته فاطمه علیها السلام مادر خانه است، در حمایت از پیغمبر خدا جای مادرش را و بالاتر را هم گرفت؛ ولی با این تفاوت که در سن هنوز نوباوه دخترکی بود و سرد و گرم روزگار را مثل مادر نچشیده بود، اما در شعب ابی طالب سه سال چشید، کودک دل نازک است، بار فشار همان است که بود، بلکه بیشتر شده به نسبت صد در صد و تحمل این حد فشار اگر به نسبت تصاعدی هم بالا نرفته و افزون نشده بود، باز ورود این فشار بر این سه نفر پیغمبر صلی الله علیه و آله و خدیجه و فاطمه، ورود بر سه سطح متفاوت است:

۱ - یکی پیغمبر صلی الله علیه و آله است که شدید القوی است و از فلز آهن و پلا-تین بالا-تر، بلکه از سبع شداد مقاومت و تحمل او بیشتر است.

۲ - دوم خدیجه که به حد پیغمبر صلی الله علیه و آله نیست و لکن نابغه فوق العاده است و از همنشینی با پیغمبر صلی الله علیه و آله فلز و آلیاژش، یک نابغه مماس با روح نبوت است.

۳ - سوم فاطمه است که دخترکی نوباوه و دلش از شیشه نازک تر است تحمل طفل نوباوه کم است و در عین حال اکنون بر فشار صد درجه افزوده شده، باید فاطمه تحمل کند نوباوه دخترکی است.

نویسندگان تاریخ همیشه آن را که نقش مؤثر در جریانات دارد می نویسند و از حال آنان که نقش مؤثر ندارند گفتگویی نمی کنند؛ با آن که کسانی نقش مؤثر ندارند، ولی کانون تأثرند، یک جهان تأثر را دارند، باید آنان را به این حساب بگویند. تأثر کودکی مثل زهرا از حوادثی که بر پیغمبر جهان می گذرد به نسبتی که بلا افزون شده، افزون شده ولی آیا می دانید چگونه بلاها افزون شد؟!

همه سیر و ارباب سیر و حدیث و تاریخ نوشته اند که: همین که ابوطالب مرد، بلا بر سر رسول خدا صلی الله علیه و آله افزون شد و قوم قریش بر او بی پرده تعرض کردند.

و به قصد کشتن او برآمدند، ولی آنچه مختصر السیره از انواع شکنجه ضبط کرده، دیگران نکرده اند؛ پنجاه و نه گونه آزار و اذیت گستاخی را آورده که فاطمه در چند گونه آنها، پرستاری از پدر کرد.

و سبب شدت عمل را ورژیل در کتاب خود (پیغمبری که از نو باید شناخت) روشن تر گفته که رئیس قبیله بنی هاشم بعد از مرگ ابوطالب به حسب ترتیب سنی ابالهب شد و او مجلس تشکیل داد و بعکس بنی هاشم در عهد ابوطالب که

پیغمبر صلی الله علیه و آله را در کنف حمایت قرار می دادند، او از قبیله هم طرد کرد، یعنی اگر کسی محمّد صلی الله علیه و آله را بکشد، قبیله بنی هاشم هیچ دفاعی از او ندارد و خون او را هم مطالبه نمی کند و کسی را در ریختن خون او مجرم نمی شمارد، قبیله بنی هاشم درباره او بی تفاوت است، این اعلامیه جرأت اشرار را باز کرد تا آن کردند و نباید می کردند و از جمله آن رفتارهای قساوت بار و ناهنجار، آن رفتار بی ادبانه و گستاخانه ای بود که صحیح بخاری (۱) از عبدالله بن مسعود صحابی کبیر رضی الله عنه روایت کرده که فاطمه علیها السلام در آن محنت شریک بود، گوید:

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد کعبه نماز می گزارد و جمعی از قریش در مجالس خویشتن در مسجدالحرام حلقه حلقه نشسته بودند، گوینده ای از آن میان فریاد برداشت که آیا نمی نگرید؟

نظاره کنید این ریاکار را؟

کدام یک از شما برمی خیزد به محل قصابخانه آل فلان برود و شکنجه و احشاء و امعاء شتر کشته را با خون و سرگین بیاورد و مهلتش دهد تا همین که به سجده فرو رود، آن را به پشت او بین دو کتفش قرار دهد.

شقی ترین آنها از جا جست و آورد و همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله به سجده رفت آن را روی دوش او نهاد و پیغمبر صلی الله علیه و آله کوه وقار همی سر به سجده خود ماند و ماند تا آنها به خنده افتادند؛ تا به قدری که به همدیگر تکیه می کردند از خنده و من ایستاده نظاره می کردم، اگر در استطاعت من بود و قدرت ممانعت داشتم آن را از

ص: ۳۵۹

۱- (۱) بخاری آن را در صحیح از عبدالله بن مسعود آورده: صحیح البخاری: ۱۳۱/۱-۱۳۲.

دوش پیغمبر صلی الله علیه و آله می افکندم.

معلوم می شود وحشت از اشرار قدرت یاری در یاران باقی نگذارده.

گوید:

پس یک تن از آن میان راه خود را گرفت نزد فاطمه علیها السلام دوید و در این موقع فاطمه علیها السلام دخترکی کوچولو نوباوه و نونهای بود. (۱)

(جویریة تصغیر جاریه است و جاریه دخترک کوچولو نوباوه را گویند.)

فاطمه شتابان و سراسیمه دوید تا رسید و پیغمبر صلی الله علیه و آله به همان حال به سجده خم افتاده، ثابت و برقرار مانده، تکان نمی خورد. فاطمه تا رسید آن آلودگی ها را به شتاب از دوش پدر افکند و بعد رو به آنها کرده، سب و ناسزا فراوان به آنها گفت، همه را به سهم لایق آنها و همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله نماز خود را انجام داد، صدای خود را بلند کرد به دعای به فاطمه و نفرین به آنها و معمول دعای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که سه نوبه تکرار می کرد و هر وقت از خدا درخواست می کرد، سه نوبه مکرر سؤال می کرد.

سپس گفت: بار خدایا! بر تو بادا به قریش، تو قریش را به عهده بگیر.

سپس اشخاص را نام برد، بار خدایا! عمرو بن هشام را، عتبه بن ربیعہ را، شیبہ بن ربیعہ را، ولید بن عتبہ را، امیہ بن خلف را، عقبه بن ابی معیط را، عماره بن ولید را، تو کفایت کن.

عبدالله بن مسعود می گوید: سوگند به خدا! جثه اینان را روز جنگ «بدر»

ص: ۳۶۰

دیدم که به خاک افتاده، تابش خورشید در روز گرم داغ آنها را تغییر داده، سپس لاشه آنها همگی به سوی قلیب (چاه های بدر) کشان کشان کشیده شد و در ته چاه ریخته شد و به دنبال آن لعنت بدرقه شد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اصحاب قلیب را لعنی به دنبال بدرقه کرد. (۱)

در اینجا وضع حال فاطمه و تشویش او را دیدید که از حد معمولی بیشتر بود، و حق داشت؛ اینجا نقش مؤثر هم داشت و به قدری که ضعیف بود بار غمش سنگین تر بود.

بار محبت از همه باری گران تر است

و آن کس می کشد که از همه کس ناتوان تر است

بار غم عشق او را گردون ندارد تحمل (۲)

کی می تواند کشیدن این پیکر لاغر من (۳)

این یک گونه از آن پنجاه و نه گونه آزار بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله و دخترانش صبر بر آن می باید بکنند.

آموخت درس الستم استاد دانشور من (۴)

مختصر السیره: ۱۱۴ می گوید: دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله همگی به پیغمبر مادری

ص: ۳۶۱

۱- (۱) صحیح البخاری: ۱۳۲/۱؛ السنن الکبری: ۷/۹.

۲- (۲) فروغی بسطامی.

۳- (۳) صفا اصفهانی.

۴- (۴) صفا اصفهانی.

می کردند و بلاها پیاپی بود.

هشام بن عروه از پدرش عروه بن زبیر روایت کرده که:

همین که آن شخص سبک مغز سفیه خاک را نوبه دیگر بر سر پیغمبر صلی الله علیه و آله ریخت، رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل منزلش شد و آن خاک باز بر فرق سرش بود، یکی از دخترانش (۱) از جا برخاست، به خدمت پدر همی گریست و خاک را از او می شست و رسول خدا صلی الله علیه و آله همی گفت: گریه مکن ای دخترم که خدا دست دشمن را کوتاه می کند.

گوید: و در بین این می فرمود: قریش نمی توانست به هیچ وجه به من آزادی سخت برساند تا ابوطالب مرد؛ (۲) نمی گوید این دختر کدام یک از دختران بود؟

ولی دختران دیگر: در خانه های شوهرهاشان بودند، زینب در خانه ابوالعاص بن ربیع بود و رقیه در خانه عثمان بود. ورژیل می گوید: و شاید در این موقع در هجرت حبشه بودند؛ جز فاطمه هیچ کدام در خانه نبودند.

بلی، یک نوبه زینب به فریاد پدر رسید.

در روایتی می گوید: دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله زینب را در مکه خبر کردند که پدر بزرگوارش به دست سفهای مکه لباسش آلوده شده، زینب گریه کنان آمد و لباس پدر را از آلودگی پاک می کرد و می گریست.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در همان حال اشاره به او می کرد که: ای دخترک من! زیر گلو و

ص: ۳۶۲

۱- (۱) به نظر می آید که فاطمه علیها السلام بوده.

۲- (۲) تاریخ الطبری: ۸۰/۲؛ السیره النبویه: ۲۸۳/۲.

سینه خود را بپوشان. در این ایام مسافرت پیغمبر به طائف پیش آمد و یک ماه طول کشید.

فاطمه علیها السلام در موقع مسافرت پدر به طائف نگران بود، اما رنج غربت پدر را در آن دیار ندید و بعد در موقع بیعت اهل مدینه با پیغمبر صلی الله علیه و آله قدری آسوده خاطر شد و به انتظار هجرت گذرانند تا پدر از مکه ناپدید شد و به مدینه رفت، فاطمه منتظر ماند تا امر پدر آمد.

تا به دنبال پدر راهی راه مدینه شد و آن مسافت طولانی پانصد کیلومتر ریگ و کوه و ماسه را با شوق دیدار پدر طی کرد و خار بیابان را، وحشت دشمن را به جان می خرید، و! چه بیابان هولناکی با سوده بنت زمعه زن پیغمبر صلی الله علیه و آله که هر دو را زید بن حارثه که از مدینه باز آمده بود؛ هر دو را به مدینه آورد.

یا علی علیه السلام سوده را با فواطم آورد.

در مدینه روبروی با مهر مردم شد.

رنجوری او و رنج سفر او تا مدینه آمد.

در اثنای راه که به سوی مدینه می آمدند، اشرار و اراذل مکه از عقب سر رسیدند.

حویرث بن نقید مرکب او را سیخ زد که مرکب از جا جهید و فاطمه و ام کلثوم به زمین خوردند و از صدمه آن زمین خوردند، آسیب دید و تا مدینه به رنجوری و علیلی وارد شدند. می گویند: فاطمه در هنگام ورود به مدینه

ولی دیدار پدر او را از هر غمی آسوده کرد، با انتقال به خانه های جدید الاحداث و رهایی از قیافه عبوس مکه، چند صباحی نفسی کشید، ولی تا بنیان خانه ها تمام شد؛ از داخله عروس تازه عایشه و از بیرون جنگ بدر آمد، رشادت های پسر عمش علی در جنگ بدر، فاطمه علیها السلام را برای تن دادن به جدایی از حضور مداوم پیغمبر و تن دادن به کانون زندگانی زناشویی و رهایی از قیافه نامهربان رقبای مادرش که او را از داخله رم می داد. تا با فرزندان خود امتداد وجودش را سازند.

اینها باعث شد که تشکیلات نوینی پیش آمد و سرگرمی اولادی عزیز مثل حسن و حسین کانون پیغمبر را گرمی مخصوص بخشید، ولی جنگ احد سال دیگر پیش آمد که از وحشت تا کوه بدود برای ضمام کاری و مرهم گذاری.

تابلوی عجیبی از فکر فاطمه علیها السلام در تشریح دشمنی قریش

گفتگوی فاطمه علیها السلام با عنتره غلام، در علت این دشمنی های قریش از کتاب عایشه می گوید.

عایشه گفت: ای ثابت بن اراطه به تو بگویم از دختران محمد دو نفرشان در شعب بودند؛ یکی ام کلثوم و دیگری فاطمه و اما دو دختر دیگرش چون شوهر داشتند در دره کوه به سر نمی بردند، با شوهران خود زندگانی می کردند؛ یکی زینب همسر ابوعاص بن ربیع و دیگری رقیه همسر عثمان که با او هجرت به

ص: ۳۶۴

حبشه کرده بود، بعد سختی های دَرّه کوه را نیکو بیان می کند تا در صفحه ۴۴ می گوید: فاطمه بعضی اوقات برای من صحبت می کرد و می گفت: ای فلان! علت بزرگ مخالفت جماعت قریش با پدرم این است که: منافع خود را در خطر می بینند. (یعنی عقیده به بت پرستی آن قدر در نظر آنها مهم نیست، منافع آنها در نظر آنها در خطر است.)

من از او پرسیدم؛ برای چه قریش منافع خود را در خطر می بینند؟ فاطمه اظهار کرد که خداوند به پدرم گفته است که به مردم بگویند که: برای جمع مال حرص نزنند و قسمی از اموال خود را به فقرا بدهند، ولی جماعت قریش برای جمع آوری مال حریصند و ممسک می باشند و از اموال خود به فقرا بذل نمی کنند. از بس پدر من می گوید که از جمع آوری مال خودداری کنید و به فقرا کمک نمایند، در خارج از مکه در یمن و بصره (۱) و شام شایع کرده بودند که محمد قصد دارد غلامان و فقرا را علیه ثروتمندان بشورانند، هر دو روز به طور متوسط یک کاروان وارد مکه می شود، غیر از مسافرانی که با کاروان های بزرگ هزار و پانصد شتر دارد تا دو هزار، پولی که کاروانیان خرج می کنند بیشتر به جیب قریش می رود.

و به این جهت آن جماعت علاقه داشتند که کاروان ها همچنان وارد مکه شوند، ولی کاروان سالارها گفته بودند که چون محمد غلامان و فقرا را علیه اغنیا تحریک می نماید و قصد دارد اموال توانگران را به غلامان و فقرا بدهد، لذا

ص: ۳۶۵

۱- (۱) بصره در آن عهد به این اهمیت نبوده که صحابی کبیر عتبه بن غزوان او را شهر کرد.

کاروان‌ها دیگر از مکه عبور نخواهند کرد و راهی دیگر را پیش خواهند گرفت و بیشتر از کنار دریا خواهند رفت.

ابوسفیان و سایر افراد قریش که این خبر را از کاروان‌سالارها شنیدند وحشت کردند، چون فکر کردند هر گاه کاروان‌هایی که به مکه می‌آیند، دیگر وارد این شهر نشوند، بازار مکه کساد خواهد شد و از درآمد زیاد محروم خواهند گردید؛ این بود که: برای حفظ منافع خودشان پدرم را از مکه اخراج کردند، من از فاطمه علیها السلام همی سؤال می‌کردم و او مرا جواب می‌داد.

شتر بچه با مادر خویش گفت بس از رفتن، آخر زمانی بخفت

بگفت ار بدست منستی مهار ندیدی کسم بارکش در قطار(۱)

ص: ۳۶۶

فاطمه علیها السلام غلامش را در دریافت علل این دشمنی ها آگاه می کند.

کتاب عایشه صفحه ۳۵ می گوید: (۱) راوی داستان ثابت بن ارضاء مأمور اسرار معاویه است (والله اعلم، خدا داناست) می گوید: شخصی که در قدیم در خانه پیغمبر اسلام خدمت می کرد و خدمتگزار فاطمه دختر پیغمبر ما صلی الله علیه و آله بود، آن شخص به اسم عنتر (۲) خوانده می شد، متولد انطاکیه سوریا بود، در پنج سالگی او جنگ، انطاکیه را ویران کرد، وی به غلامی رفت و به مکه افتاد.

گوید: هنگامی که من هفت ساله بودم، مرا برای فروش به بازار برده فروشان بردند و خدیجه زوجه محمد صلی الله علیه و آله مرا خریداری کرد و به خانه خود برد، من باید بگویم که در خانه محمد کسی مرا چون غلام نمی دانست و خدیجه و

ص: ۳۶۷

۱- (۱) نویسنده کورت فریشلر آلمانی - ترجمه ذبیح الله منصوری، ناشر اداره مجله خواندنی ها.

۲- (۲) در موالی امیرالمؤمنین نام عنتر هست، روایت می کند که: امیرالمؤمنین علیه السلام در عراق ایام خلافتش، شبی در قصر شاهان ایران «سه دبر و خورتق» از سرما خوابش نبرد، سبب پرسیدم، فرمود: غیر از پتوی سربازی روپوشی نداریم.

شوهرش و دختران او با من به خوبی رفتار می کردند و کارهای سخت را به من محول نمی کردند و بعد از این که بزرگ تر شدم، مرا اختصاص به خدمتگزاری فاطمه علیها السلام دادند.

فاطمه علیها السلام جوان ترین دختر خدیجه بود، و بیش از دختران دیگر ظرافت مزاجی داشت و مقصودم از ظرافت مزاج این است که: حساس بود، زود بیمار می شد، وزش یک نسیم سرد او را بیمار می نمود.

محمد صلی الله علیه و آله تمام دختران خود را دوست می داشت، ولی نسبت به فاطمه علیها السلام دارای علاقه ای مخصوص بود و او را روی زانوی خود می نشاند و سرش را نوازش می داد، یحتمل به مناسبت این که کوچکترین دخترش به شمار می آمد به وی علاقه داشت، قبل از این که مرا خدمتگزار مخصوص فاطمه بکنند. فاطمه همواره از من حمایت می کرد و نمی گذاشت خواهرانش نسبت به من بد رفتاری کنند و مرا کتک بزنند. فاطمه علیها السلام قلبی رؤف داشت و نه فقط نسبت به من محبت می نمود، بلکه نسبت به همه حتی جانوران ترحم می نمود.

من در کودکی پرخور بودم و فاطمه علیها السلام فهمیده بود که حصه غذای عادی که به من می دهند مرا سیر نمی کند، در هر وعده غذا می گفت که بیشتر به من غذا بدهند تا سیر شوم و گاهی نیمی از غذای خود را به من می داد و می گفت بخور و سیر شو.

من نمی دانستم که برای چه اشراف مکه اصرار داشتند که محمد صلی الله علیه و آله و خانواده اش از مکه اخراج شوند و امروز می فهمم چون محمد صلی الله علیه و آله مسلمان بود و با بت پرستان و بت پرستی مخالفت می کرد و اشراف مکه بت پرست به شمار

می آمدند نمی خواستند که محمد صلی الله علیه و آله در مکه، بماند.

یک روز اطلاع دادند که: ما باید از مکه خارج شویم و برویم و در یک منطقه کوهستانی متعلق به ابوطالب عموی محمد، زندگانی کنیم و آن منطقه را شعب می گفتند، ابوطالب با آن که پیرمرد بود با ما آمد، ابوطالب برای آن که نسبت به محمد ابراز همدردی نماید از مکه خارج شد و در شعب کوه سکونت اختیار نمود.

اشراف مکه در خارج از شهر در کوه ها منزل بیلاقی داشتند و شعب، خانه بیلاقی ابوطالب محسوب می گردید.

معلوم است که: دختران محمد صلی الله علیه و آله هم با پدر و مادرشان از مکه خارج شدند و راه شعب را پیش گرفتند، بعد از این که ما وارد شعب شدیم من حیرت زده دیدم که عده ای از کسانی که شب ها به منزل محمد صلی الله علیه و آله می آمدند در آنجا هستند و معلوم شد که اشراف مکه که از قریش بودند، فقط به اخراج محمد از مکه اکتفا ننموده؛ تمام مسلمین را از مکه اخراج نموده اند. بعد از این که ما وارد شعب شدیم چون به قدر کافی در آنجا خانه وجود نداشت ما با سنگ و گل (۱) شروع به ساختن خانه کردیم تا مسلمین بتوانند در آن سکونت نمایند.

در شعب ما از حیث آب (۲) در مضیقه نبودیم؛ زیرا نهری از پایین خانه های ما از دره می گذشت که هرگز خشک نمی شد و گاهی طغیان می نمود و یک مرتبه

ص: ۳۶۹

۱- (۱) در گزارش امیرالمؤمنین خواندید که فرمود: از آب شیرین ما را منع کردند. (منعونا العذب)

۲- (۲) شاید یکی دو خانه گلی ساخته باشند و گرنه خانه های آنها خیمه ها بودند.

آب آن نهر به قدری زیاد شد و بالا آمد که بیم آن می رفت خانه های ما را آب ببرد؛ لکن آذوقه در شعب یافت نمی شد و من شنیدم که اشراف مکه که از طائفه قریش بودند اطراف شعب را تحت نظر گرفته اند؛ تا فروشندگان خواربار نتوانند خود را به ما برسانند و آذوقه بفروشند.

روزی خدیجه زوجهٔ محمّد صلی الله علیه و آله مرا فرا خواند و گفت: ای غلام، ما که در اینجا سکونت کرده ایم. مسلمان هستیم و نمی توانیم به مکه مراجعت نمائیم و اگر به مکه برگردیم کار به قتل و کشتار منتهی می شود، ولی تو مسلمان نیستی و می توانی به مکه مراجعت کنی، من تو را آزاد می کنم که به مکه برگردی و وارد خدمت یکی از اشراف بشوی و مثل ما در اینجا از گرسنگی در رنج نباشی.

گفتم: گرچه در اینجا خواربار کم است، لیکن من از گرسنگی رنج نمی برم (۱) و به فرض این که اینجا از گرسنگی رنج ببرم نباید لب به شکایت بگشایم؛ زیرا مولای من تو، پیوسته با من به خوبی رفتار کردی و با این که من یک غلام هستم، هرگز مرا به چشم یک برده نگاه نکردی، من از روزی که غلام تو شدم در خانه ات به راحتی زندگانی کردم و نباید برای چندین روز ناراحتی در اینجا، شکوه کنم.

خدیجه گفت: نمی توان پیش بینی کرد که ناراحتی ما در اینجا چقدر طول خواهد کشید؟ و چه موقع خواهیم توانست از اینجا برویم.

گفتم: تا هر موقع که شما در اینجا هستید من نیز در اینجا می مانم و هر نوع

ص: ۳۷۰

۱- (۱) معلوم می شود سهم بچه ها و غلام ها را به اندازه کافی می داده اند.

محرومیت را تحمل می‌کنم، زیرا نمی‌توانم از خدمتگزاری دخترت فاطمه دل برکنم و من تا روزی که زنده هستم خدمتگزار دخترت فاطمه خواهم بود و اگر روزی او مرا از در براند نخواهم رفت و پشت درب خانه اش خواهم نشست؛ زیرا من به خدمتگزاری فاطمه خو گرفته‌ام، نمی‌توانم این خوی را از سر خود به درکنم.

خدیجه گفت: یا غلام! تو که این قدر به ماها علاقه داری چرا مسلمان نمی‌شوی؟

گفتم: ای مولای من! ما یهودی‌ها دین خود را از دست نمی‌دهیم.

بعد گفت: آیا تو مرا مجبور می‌کنی که مسلمان شوم؟

خدیجه فرمود: من هرگز تو را مجبور به قبول دین اسلام نمی‌کنم؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه و آله گفته است که نباید هیچکس را مجبور به پذیرفتن دین اسلام کرد و پذیرفتن دین خدا اختیاری می‌باشد.

پس از آن، وضع خواریبار در شعب دره کوه دشوارتر شد و ما گرسنه ماندیم.

ابوطالب عموی محمد پسری داشت به نام علی علیه السلام که او نیز مسلمان بود، در آن موقع علی تازه از مرحله کودکی قدم به جوانی گذاشته، اما پسری دلیر بود و خدیجه می‌گفت که: محمد چون پسر ندارد، علی علیه السلام به محمد صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله! آیا اجازه می‌دهی که من به مکه بروم و آذوقه بیاورم.

محمد صلی الله علیه و آله گفت: یا علی کشته خواهی شد.

علی علیه السلام گفت: در مکه بقالی است که مرا می‌شناسد و من می‌روم و از او خواریبار خریداری خواهم کرد و مراجعت خواهم نمود.

(معلوم می شود علی در دهان مرگ می رفته است).

هنگامی که علی علیه السلام از محمد صلی الله علیه و آله برای رفتن به مکه کسب اجازه می کرد من حضور داشتم و گفتم: من هم با علی علیه السلام می روم تا این که برای حمل خواربار به او کمک کنم. محمد صلی الله علیه و آله و خدیجه موافقت کردند که من به اتفاق علی علیه السلام به مکه بروم و برای حمل خواربار به او کمک کنم.

و محمد صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: اگر بعد از فرود آمدن تاریکی وارد مکه شوید چون هر دو خردسال هستید، ممکن است که شما را نشانند.

ما مدتی قبل از غروب آفتاب، از دره کوه به راه افتادیم و راه مکه را پیش گرفتیم.

من تصور می کردم که عدّه ای از سواران قریش در راه هستند که نگذارند کسی از شعب دره کوه به مکه برود، ولی هیچ کس را ندیدم و معلوم شد که طایفه قریش ضروری ندیده که در راه مکه و شعب دره کوه، نگهبان بگذارند؛ زیرا خروج مسلمین از شعب دره کوه از طرف طائفه قریش ممنوع نبود، مسلمان ها می توانستند از شعب دره کوه خارج شوند و هر کجا که میل دارند بروند، ولی مجاز نبودند که قدم به مکه بگذارند و هر گاه وارد مکه می شدند به قتل می رسیدند.

(ادراک بچه این چنین بود؟)

لذا طایفه قریش فقط مراقبت می کردند که مسلمان ها وارد مکه نشوند. وقتی به نزدیک شهر رسیدیم، آفتاب غروب کرد و ما توقف نمودیم که هوا به کلی تاریک شود و بعد قدم به شهر بگذاریم.

ص: ۳۷۲

پس از این که هوا تاریک شد، شهر را دور زدیم و از راه دیگر قدم به شهر نهادیم؛ کسی به ما توجه نکرد چون ما هنوز مردی بالغ نبودیم که مردم به ما توجه نمایند و تاریکی هوا هم کمک پرارزشی به رازپوشی می نمود.

علی علیه السلام مرا از کوچه های مکه عبور داد تا این که به دکان بقالی برسیم. از او پرسیدم، آیا فکر نمی کند که در آن ساعت دکان بقالی بسته باشد؟

علی علیه السلام گفت: آن دکان به زودی نمی بندد و تا پاسی از شب باز است.

وقتی به دکان بقالی رسیدیم، مرد بقال که سالخورده بود، از مشاهده علی علیه السلام حیرت کرد و از حال پدرش ابوطالب پرسید، بعد سؤال نمود که مگر شما به مکه بازآمده اید؟

علی علیه السلام گفت: نه.

بقال گفت: ای پسر ابی طالب تو بی احتیاطی کردی! و اگر بدانند تو فرزند ابوطالب هستی و از شعب دره کوه به اینجا آمده ای، دستگیر خواهی شد.

و شاید به مناسبت صغر سن از قتل تو صرف نظر کنند؛ ولی رهایت نخواهند کرد.

آن گاه با اشاره انگشت پرسید: این کیست؟

علی علیه السلام گفت: این غلام است و یهودی می باشد.

بقال گفت: با این که این پسر یک غلام و یهودی است، اگر بدانند از شعب دره کوه آمده است تا این که آذوقه فراهم کند او را آزار خواهند داد؛ چون می فهمند که از غلامان مسلمین می باشد.

علی علیه السلام گفت: ما آمده ایم که امشب از تو خواربار خریداری کنیم و به

بقال سالخورده گفت: من نمی توانم به شما خواربار بفروشم، چون اگر شما را بشناسند و بدانند که از من خواربار خریداری کرده اید، مرا از قبیله اخراج خواهند نمود و اموالم ضبط خواهد شد و آیا شما از حکمی که در خانه کعبه گذاشته شده اطلاع دارید؟ یا نه؟ به موجب حکم آن صحیفه، هیچ یک از ساکنان مکه اجازه ندارند که به مسلمین خواربار بفروشند یا معامله دیگر با آنها بکنند.

علی علیه السلام گفت: من از این حکم و صحیفه که در خانه کعبه نهاده اند اطلاع دارم.

بقال سالخورده گفت: ای پسر ابوطالب! من چون پدرت و تو را می شناسم به یک شرط حاضرم به تو خواربار بفروشم و آن شرط این است که: اگر گرفتار شوی نگویی که خواربار را از من خریداری کرده ای، اگر چه تو را به قتل برسانند.

علی علیه السلام گفت: ای عبد المنات! من از قتل نمی ترسم، ولی نمی توانم دروغ بگویم و اگر دستگیر شدم و از من پرسند که خواربار را از که خریداری کرده ای؟ خواهم گفت: که از تو خریداری کرده ام.

بقال سالخورده گفت: ای پسر ابوطالب! من نمی توانم به تو خواربار بفروشم و زود از اینجا دور شو، چون تو را اگر در این جا ببینند و بشناسند، برای من گران تمام خواهد شد.

علی علیه السلام گفت: من از تو خواربار خریداری نمی کنم. این غلام از تو خواهد خرید و چون او یک یهودی است، تو می توانی بدون اشکال به او خواربار

بفروشی.

عبدالمنات گفت: تو برو و از این پسرک دور شو، تا این که تو را نبینند.

علی علیه السلام گفت: توانایی این غلام زیاد نیست و ما از این جهت به اتفاق آمده ایم تا بتوانیم بیشتر خواربار به شعب دره کوه ببریم.

عاقبت مقرر شد که علی از شهر خارج شود و در بیابان منتظر من باشد و من دو بار خواربار خریداری کنم و از شهر خارج نمایم تا این که هنگام خروج از مکه، علی علیه السلام را با خواربار نبینند.

علی علیه السلام به من پول داد و خود رفت و در خارج شهر در بیابان انتظار مرا کشید، من دو بار مقداری گندم و خرما و باقلا خریداری کردم و از شهر خارج نمودم و مرتبه دوم که قصد مراجعت داشتم بقال سالخورده به من گفت: از قول من به پسر ابوطالب بگو که دیگر برای خرید خواربار به من مراجعه نکند و تو را هم نفرستد. من هم گفته او را به اطلاع علی علیه السلام رساندم. ما آن چه خریداری کرده بودم بر پشت نهادیم و در تاریکی شب، راه شعب دره کوه را پیش گرفتیم.

آذوقه ای که ما آوردیم زیاد نبود، معهذا من بسیار خوشوقت شدم؛ زیرا می دانستم که فاطمه لا اقل یک وعده غذا خواهد خورد.

معلوم می شود: فاطمه به اقتدای به پدر سهم غذای خود را به آوارگان و هواداران می خورانده و خود گرسنه می گذرانده.

به نماینده معاویه ثابت بن ارقم می گوید: لازم است به تو بگویم که از دختران محمد دو نفرشان در دره کوه بودند، یکی ام کلثوم و دیگری «فاطمه»، دو دختر دیگر محمد صلی الله علیه و آله پیغمبر شما، چون شوهر داشتند در شعب دره کوه به سر

ص: ۳۷۵

نمی بردند و با شوهران خود زندگی می کردند.

توضیح: به طوری که می دانیم حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله چهار دختر داشتند که یکی از آنها زینب همسر ابوالعاص بن ربیع بود و دیگری موسوم به رقیه همسر عتبہ پسر ابولهب به شمار می آمد که زن عثمان شد و هجرت به حبشه کرد و سومی ام کلثوم نام داشت که بعد از خروج از شعب و گذشتن چند سال او هم زوجه عثمان شد.

چهارمین دختر حضرت رسول صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام است که فرزندانش، دودمان محمد صلی الله علیه و آله را به وجود آوردند.

ام کلثوم و فاطمه در کارها به مادرشان (خدیجه) کمک می کردند و با این که فاطمه می کوشید که به مادرش کمک کند، آذوقه ای که ما از مکه آورده بودیم زود به اتمام رسید و باز گرسنگی همه را آزار می داد.

لطف محمد صلی الله علیه و آله و تدابیر علی علیه السلام فریادرس بود

در شعب در کوه، پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود که خواربار باید بالسویه بین تمام مسلمین تقسیم شود و هیچ کس حصه ای بیش از دیگران دریافت ننماید.

محمد صلی الله علیه و آله و همسرش خدیجه فداکاری می کردند و سهم غذای خود را به دیگران واگذار می نمودند و با گرسنگی می ساختند.

محمد صلی الله علیه و آله خدیجه را از تحمل گرسنگی برحذر می کرد و به او می گفت: تو در همه عمر به راحتی زندگانی کرده ای، تحمل گرسنگی تو را ضعیف و بیمار خواهد ساخت، خدیجه می گفت: ای رسول الله! جان من از جان تو گرانباتر نیست، هنگامی که تو گرسنه می مانی من هم گرسنه می مانم.

چهار روز بعد از این که ما از مکه قدری خواربار آوردیم، یک کاروان به ریاست «عتبه بن ربیع» پدر هنده زن ابوسفیان که از سران قریش بود، از کنار شعب دره کوه می گذشت.

علی علیه السلام برای دیدن کاروان از شعب دره کوه خارج شد و من هم خارج شدم، عتبه بن ربیع وقتی ما را دید پرسید: شما در این جا چه می کنید؟

علی علیه السلام با انگشت شعب دره کوه را نشان داد و گفت: ما در اینجا سکونت داریم.

سپس گفت: آیا برای تو ممکن است که به ما خواربار بفروشی؟ عتبه بن ربیع از این حرف حیرت کرد و گفت: مکه نزدیک است و شما می توانید هر قدر خواربار بخواهید از آنجا خریداری کنید، چرا می خواهید خواربار از من خریداری کنید؟

علی علیه السلام گفت: برای این که ما نمی توانیم از مکه خواربار خریداری کنیم؛ قریش قدغن کرده است که ما به مکه برویم و به ما چیز ن فروشند، با ما معامله نکنند، عتبه بن ربیع پرسید تو که هستی؟

علی خود را معرفی کرد. همین که عتبه اسم ابوطالب پدر علی علیه السلام را شنید، گفت: پدرت در کجا است؟

علی گفت: پدرم همین جا در شعب دره کوه است، آن وقت علی چگونگی تبعید مسلمین را از مکه برای عتبه بیان کرد و گفت جماعت قریش نمی گذارند که ما به مکه برویم و خواربار خریداری کنیم و اگر ما را در مکه ببینند به قتل

خواهند رسانید، به همین جهت من به تو گفتم که در صورت امکان به ما خواربار بفروش.

عتبه بن ربیعہ گفت: من از موضوع اخراج مسلمان ها از مکه اطلاع نداشتم، چون در سفر بودم.

و اینک این واقعه را از دهان تو می شنوم، ولی می دانم که ابوطالب مردی است با ایمان، هرگز دین محمد صلی الله علیه و آله را نخواهد پذیرفت. (۱)

و از این گذشته او به مناسبت این که در قدیم به من نیکی کرده، حقی بر من دارد و من باید اکنون نیکی وی را جبران کنم.

آن وقت عتبه مقداری گندم و آرد و خرما به ما داد که برای ابوطالب ببریم.

علی علیه السلام خواست که بهای خواربار را بپردازد، اما عتبه نپذیرفت و گفت: این هدیه ای است که من به جبران لطف قدیم «ابوطالب» به او می دهم.

علی علیه السلام گفت: چون تو با پدرم دوست هستی، می توانی غیر از این هدیه که به رایگان به پدرم می دهی مقداری خواربار به ما بفروشی و قیمت آن را دریافت کنی.

عتبه گفت: چون مسلمان ها را از مکه بیرون کرده اند و قدغن نموده اند که کسی به آنها چیزی نفروشد، من نباید به پیروان دین محمد صلی الله علیه و آله خواربار بفروشم ولی چون پدرت ابوطالب اینجا است و او در گذشته به من نیکی کرده، من آنچه خواربار دارم به شما خواهم فروخت؛ زیرا امروز ما وارد مکه می شویم و به

ص: ۳۷۸

۱- (۱) عتبه بن ربیعہ خود از کفار بوده و گمان نمی کرده که ابوطالب علیه السلام اسلام را پذیرفته باشد.

آذوقه ای که با خود داریم محتاج نخواهیم بود.

عتبه بن ربیعہ کہ کاروان سالار بود گفت کہ: کاروانیان مازاد خواربار خود را بہ ما بفروشند.

علی علیہ السلام کنار کاروان بہ جا ماند و من دویدم و خود را بہ شعب درہ کوه رسانیدم و بہ خدیجہ گفتم کہ: عتبہ رئیس کاروانی کہ از نزدیکی ما می گذرد علامہ بر این کہ قدری خواربار بہ رایگان برای ابوطالب دادہ، حاضر شدہ کہ ہر چہ آذوقہ دارد بہ ما بفروشد؛ زیرا آن کاروان امروز وارد مکہ می شود و دیگر احتیاج بہ ذخیرہ ندارد.

خدیجہ این موضوع را بہ محمّد صلی اللہ علیہ و آلہ گفت و محمّد صلی اللہ علیہ و آلہ گفت کہ: ہر قدر آذوقہ کہ از طرف «عتبہ» فروختہ می شود، بہ ہر قیمت کہ وی عرضہ می کند خریداری شود.

عتبہ با این کہ فهمیدہ بود کہ ما گرسنہ هستیم و احتیاج مبرم بہ خواربار داریم بر قیمت آن نیفزود و ما موجودی خواربار کاروان را خریداری کردیم و مردہا کمک نمودند و آنها را بہ شعب درہ کوه بردیم، متأسفانہ کاروان های دیگر کہ از نزدیک شعب می گذشتند مثل کاروان های عتبہ بہ ما کمک نمی کردند و حاضر نبودند بہ ما خواربار بفروشند. عتبہ بن ربیع ہم بہ احترام ابوطالب عموی محمّد صلی اللہ علیہ و آلہ بہ ما خواربار فروخت و ما شنیدیم کہ بعد از این کہ عتبہ بہ مکہ رسید؛ بہ شدت مورد توبیخ سران قریش قرار گرفت ولی خود را بی اطلاع جلوہ داد و گفت: چون از مسافرت برمی گشته از حکمی کہ در مکہ بہ زیان مسلمان ها صادر شدہ اطلاع نداشته و نمی دانستہ کہ نباید چیزی بہ آنها

فروخت و چون مسلمین حاضر بودند موجودی خواربار او را به بهای خوبی خریداری کنند، فکر کرد که برایش سود دارد.

فقط کاروان هایی که اهل مکه نبودند هنگام گذشت از کنار شعب (دره کوه) حاضر می شدند که به ما خواربار بفروشند؛ زیرا آنها از قدغن قریش بیم نداشتند و وقتی می دیدند که مسلمان ها حاضرند که خواربار آنان را به بهای خوب خریداری نمایند، به ما آذوقه می فروختند.

اگر کاروان های بیگانه از نزدیک شعب دره کوه عبور نمی کرد تا به مکه برود، همه مسلمان ها و من که جزء خدمه و غلامان بودم از گرسنگی می مردیم.

اما کاروان های بیگانه برای رفتن به مکه منظم نبود، گاهی مدت چند هفته می گذشت و یک کاروان عبور نمی کرد، آن وقت گرسنگی ما در شعب (دره کوه) چون یک شکنجه بزرگی می شد.

بیماری خدیجه و وفات او

در یکی از این ادوار گرسنگی بود که خدیجه بیمار شد، من نمی دانم خبر بیماری خدیجه چگونه به مکه رسید و قریش از ناخوشی خدیجه همسر محمد صلی الله علیه و آله مطلع گردیدند، سران قریش برای خدیجه پیغام فرستادند که هر گاه از دین محمد صلی الله علیه و آله عدول کند وی را با تخت روان به مکه منتقل خواهند کرد تا وسیله مداوای او فراهم گردد؛ ولی خدیجه گفت که: وی از دین محمد صلی الله علیه و آله دست نخواهد کشید.

قریش وقتی فهمیدند که: خدیجه به دین شوهرش پایبند می باشد دیگر پیشنهاد انتقال او را از مکه نکردند، حال خدیجه روز به روز بدتر می شد و سه روز قبل

از این که زندگی را بدرود گوید، مرا به اتاق خود احضار کرد و من دیدم محمد صلی الله علیه و آله و ام کلثوم و فاطمه در آن اتاق هستند، خدیجه خطاب به محمد و دخترانش گفت: من از این غلام راضی هستم و او پیوسته کارهایی را که به وی مراجعه می شد به خوبی به انجام می رسانید و نسبت به من و دخترم به خصوص نسبت به فاطمه وفادار بود، به همین جهت من اکنون او را آزاد می کنم و از این لحظه به بعد دیگر عنتر، غلام نیست؛ بلکه مردی آزاد می باشد و هر جا که می خواهد می تواند برود، تو یا محمد صلی الله علیه و آله! شاهد باش که من او را آزاد کرده ام، محمد صلی الله علیه و آله گفت: من تصدیق می کنم که در حضور من تو عنتر را آزاد کردی.

من گفتم: ای مولاه من! تو با این که مرا آزاد کردی، من از تو و فرزندان تو به خصوص فاطمه دست نخواهم کشید و تا روزی که زنده هستم عهده دار خدمات تو و فاطمه خواهم بود.

خدیجه گفت: عنتر تو بعد از این به من خدمت نخواهی کرد؛ زیرا من به زودی از این جهان می روم، اگر قصد خدمتگزاری داری به دخترم فاطمه خدمت بکن و من فکر می کنم او هم به تو علاقه دارد، زیرا در همه وقت از تو جانبداری می کرد.

گفتم: ای مولاه من! تا روزی که زنده هستم خود را غلام فاطمه علیها السلام می دانم و هرگز او را ترک نخواهم کرد و هر موقع که ضروری باشد جان خود را فدای وی خواهم نمود.

آنگاه چون کاری دیگر با من نداشتند از اتاق خارج شدم.

از آن به بعد تا لحظه ای که «خدیجه» زندگانی را بدرود گفت، محمد صلی الله علیه و آله و

فاطمه علیها السلام از بالین خدیجه دور نشدند، ولی ام کلثوم وقتی خسته می شد می رفت که بخوابد، گاهی محمد صلی الله علیه و آله به اجبار فاطمه علیها السلام را وادار می کرد از بالین مادر دور شود و برود و بخوابد؛ فاطمه علیها السلام برای اطاعت امر پدر بیرون می رفت، ولی نمی توانست طاقت بیاورد و بعد از ساعتی برمی گشت و کنار مادر می نشست و دست او را می گرفت و روی صورت می نهاد و می گفت: ای مادر! ای کاش بیماری تو به من منتقل شود و من قربانی تو گردم تا تو بهبود حاصل نمائی. خدیجه به دخترش می گفت: فاطمه بعد از مرگ من بی تابی مکن، تو بی بنیه هستی و اگر بی تابی کنی مریض خواهی شد. (۱)

خدیجه زمانی محمد صلی الله علیه و آله را طرف خطاب قرار می داد می گفت: یا محمد! بعد از مرگ من فاطمه را به تو می سپارم؛ زیرا از بین فرزندان من او بیش از همه مستوجب رعایت است.

هر دفعه که خدیجه صحبت می کرد، محمد صلی الله علیه و آله و ام کلثوم و فاطمه به گریه درمی آمدند.

وفات خدیجه

سه روز بعد از این که من از غلامی آزاد شدم، هنگام سحر صدای شیون مرا از خواب بیدار کرد، فهمیدم که همسر محمد صلی الله علیه و آله زندگی را بدرود گفته است؛ تمام کسانی که در شعب دره کوه بودند، حتی ابوطالب سالخورده اشک می ریختند.

ص: ۳۸۲

۱- (۱) اینگونه کلمات مشفقانه معمول است، دلیل نیست که واقعاً فاطمه علیها السلام بی بنیه بوده است.

و محمد صلی الله علیه و آله های های می گریست و می گفت: خدایا! خدیجه از سختی های زندگانی در اینجا بیمار شد و جان سپرد و در راه دین تو قربانی شد، تو این قربانی را بپذیر. خود محمد صلی الله علیه و آله خدیجه را شست و آن گاه جسدش را به خاک سپردند.

عام الحزن

بعد از این که خدیجه زندگانی را بدرود گفت، مثل این بود که شعب دره کوه، جامه ماتم در بر کرده است تا وقتی که خدیجه زنده بود، تحمل هر مشکل برای ما آسان می نمود و ما می توانستیم که گرسنگی و محرومیت را تحمل نماییم. (۱)

خدیجه که زنی بسیار لایق بود دیگران را به شکیبایی تشویق می نمود و به آنها می گفت: که خدای محمد صلی الله علیه و آله بالاخره نجاتشان خواهد داد و آینده درخشانی در

ص: ۳۸۳

۱- (۱) در زیارت قبر خدیجه احساس آرامش نزد ما در تکیه گاه دل می شود، این غلام حق داشت بگوید: بعد از قرون طولانی ما احساس راحتی و آرامش و طمأنینه دل از قبر خدیجه کردیم. امام حسین علیه السلام در زیارت قبر خدیجه جده اش نغمه و شوری به مناجات با پروردگار برپا نمود که جواب لیک گرفت: مناقب ساروی - عیون المجالس باسناده انه (ای الحسین علیه السلام) سایر انس بن مالک فاتی قبر خدیجه فبکی، ثم قال: اذهب عنی، قال: فاستخفیت عنه فلما طال وقوفه فی الصلاه سمعته قائلاً یارب یارب انت مولای. فارحم عیباً الیک ملجاء یا ذا المعالی علیک معتمدی (الحديث). «المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۲۴/۳؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۱۰۰۱؛ بحار الأنوار: ۱۹۳/۴۴، باب ۲۶، ذیل حدیث ۶»

انتظار مسلمین می باشد، لیکن بعد از این که خدیجه زندگی را بدرود گفت، مسلمین یک تکیه گاه بزرگ را از دست دادند و بعد از مرگ خدیجه دیگر من ندیدم که در شعب دره کوه، محمد صلی الله علیه و آله لب به تبسم بگشاید.

در صورتی که در زمان حیات خدیجه با وجود گرسنگی که همه از آن رنج می بردیم، پیغمبر شما دائم تبسم می کرد.

محمد صلی الله علیه و آله در زمان حیات خدیجه، دختر خوب خود فاطمه را دوست می داشت و بعد از این که خدیجه زندگانی را بدرود گفت، محبت را نسبت به فاطمه علیها السلام بیشتر کرد، برای آن که می دانست آن دختر جوان از مرگ مادر بسیار ملول است.

بعد از مرگ خدیجه دخترش فاطمه علیها السلام طوری اندوهگین شد که محمد صلی الله علیه و آله بیمناک گردید که مبادا آن دختر بیمار شود و از فراق مادر دچار خطر گردد، من روز و شب عهده دار خدمتگزاری فاطمه علیها السلام بودم و سعی می کردم که از اندوهش بکاهم و چون قدری بزرگ شده بودم، می خواستم بفهمم برای چه ما را از مکه اخراج کرده اند و مجبور نموده اند که در شعب دره کوه، زندگانی کنیم.

بعضی از اوقات فاطمه برای من صحبت می کرد و می گفت: عنتر ای غلام! علت بزرگ مخالفت جماعت قریش با پدرم این است که منافع خود را در خطر می بینند (یا توهم می کنند).

من از او می پرسیدم: برای چه جماعت قریش منافع خود را در خطر می بینند؟

فاطمه علیها السلام اظهار می کرد که خداوند به پدرم گفته است که به مردم بگویند که: برای جمع آوری مال حرص نزنند و قسمتی از اموال خود را به فقرا بدهند ولی جماعت قریش برای جمع آوری مال حرص می زنند و ممسک می باشند و از اموال خود به فقرا بذل نمی کنند.

از بس پدر من می گویند که: از جمع آوری مال خودداری کنید و به فقرا کمک نمایید، در خارج مکه از جمله در «یمن» و «بصره»^(۱) و «شام» شایع بود که

ص: ۳۸۵

۱- (۱) بصره پیش از آن که آن را از امصار کبار هفتگانه کنند، هم بوده آن چه مستحدث است، «تمصر» آن است که مصرش حساب کردند.

محمد صلی الله علیه و آله قصد دارد که غلامان و فقرا را علیه ثروتمندان بشوراند و اموال ثروتمندان را از دستشان بگیرد.

در صورتی که پدر من این خیال را نداشت و نمی خواست که غلامان و فقرا را علیه اغنیا بشوراند.

هر دو روز (به طور متوسط) یک کاروان بزرگ وارد مکه می شود، غیر از مسافرانی که با این کاروان های بزرگ حرکت نمی کنند، هر کاروان در مدت چند روز توقف در مکه چندین هزار درهم خرج می نمایند و کاروان های بزرگ هزار و پانصد تا دو هزار شتر دارد، پولی که کاروانیان در مکه خرج می کنند بیشتر به جیب جماعت «قریش» می رود و به همین جهت آن جماعت علاقه داشتند و دارند که کاروان ها همچنان وارد مکه شوند، ولی کاروان سالارها گفته بودند که: چون محمد صلی الله علیه و آله غلامان و فقرا را علیه اغنیا تحریک می نماید و قصد دارد که اموال توانگران را به غلامان و فقرا بدهد؛ لذا دیگر کاروان ها از مکه عبور نخواهند کرد و راهی دیگر را پیش خواهند گرفت و بیشتر از کنار دریا خواهند رفت.

ابوسفیان و سایر افراد سران قریش وقتی که این خبرها را از کاروان سالارها شنیدند وحشت کردند، چون فکر کردند هر گاه کاروان هایی که به مکه می آیند دیگر وارد این شهر نشوند. بازار مکه کساد خواهد شد و از درآمد زیاد محروم خواهند گردید؛ این بود که برای حفظ منافع خودشان، پدرم را از مکه اخراج نمودند.

من از فاطمه سؤال می‌کردم که برای چه پدرت اینک به مکه مراجعت نمی‌نماید؟

فاطمه جواب می‌داد: پدرم می‌خواهد به مکه برگردد، ولی جماعت قریش نمی‌گذارند.

برای این که از پدرم می‌ترسند چون می‌دانند که پدرم بعد از مراجعت به مکه چیزهایی را که می‌گفت تکرار خواهد کرد و خواهد گفت که: قسمتی از اموال خود را به فقرا بدهند و از پرستش بت‌ها صرف نظر نمایند.

۲ - یکی دیگر از چیزهایی که جماعت «قریش» را سخت از پدرم بیمناک کرده، موضوع بخشایش مفلس است، طبق قانونی که اینک در مکه حکمفرما است، اگر یک توانگر «وامی» به دیگری بدهد و مدیون نتواند در سر موعد بدهی را تأدیه نماید، طلبکار حق دارد مدیون را برده و بنده خود کند و به کار و دارد یا در بازار برده فروشان به فروش برساند.

ولی پدر من می‌گوید که: «المفلس فی امان الله» یعنی کسی که بی بضاعت شد و از عهده ادای قرض برنیامد در پناه خدا است و نباید وی را مورد آزار قرار داد و در بازار برده فروشان فروخت.

جماعت قریش که توانگر هستند و به دیگران وام می‌دهند تا «ربا» بگیرند، از این قانون خدا که به وسیله پدر من به مردم ابلاغ شده، خیلی می‌ترسند؛ چون می‌دانند که اگر این قانون اجرا شود دیگر آنها نمی‌توانند بدهکاران بضاعت را برده و بنده خود کنند و در بازار برده فروشان به فروش برسانند.

تعلیمات حکمت های بلند در کنج خانه به غلامان

فاطمه علیها السلام برای من حکایت می کرد: روزی که جماعت قریش که رهبر آنها ابوسفیان است، ما را از مکه اخراج کردند، برای تمام شهرهای عربستان پیام فرستادند که محمد صلی الله علیه و آله را از مکه اخراج کرده اند و قبیله اش هم به مناسبت این که حامی وی بودند از مکه اخراج شده است و لذا از این پس در مکه خطری توانگران و کاروانیان را تهدید نمی نماید؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله در مکه نیست.

تا این که اولاً: غلامان و فقرا را علیه اغنیا تحریک کند.

ثانیاً: قوانین او افراد بی بضاعت را تشویق نماید که از پرداخت بدهی منصرف شوند.

(پایان سخن کتاب عایشه)

شما تعجب نکنید که فاطمه علیها السلام این قدر به حکمت و اسرار اجتماعی امور آگاه باشد.

اینجا از دیدگاه فاطمه مصائب شعب ابی طالب رسیدگی شد و اما از دیدگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام که جوانمرد معرکه بوده، نهج البلاغه گوید: قوم ما خواستند ریشه ما را درآورند، همه کارها را با ما کردند، همه اندیشه ها را درباره ما به کار گرفتند و ما را ناچار کردند به پناهندگی به کوهی پس سنگلاخ و ناهموار و ما را از آب شیرین و خواب شیرین مانع شدند و بازداشتند و همه چیز را برای ما تلخ خواستند و پلاس زیر پای ما، همه خوف و هراس بود.

و ما را هدف و آماج قرار دادند، ما هم سنگربندی کردیم.

نهج البلاغه می گوید:

«فی خیر دار و شر جیران نومهم سهود و کحلهم

دموع، بارض عالمها ملجم و جاهلها مکرم» (۱)

این را در نظر بگیرید که:

غول نخوت که همان ابلیس آدم افکن است با کبریای دروغین پوشالی و خود برتر دیدن پدران در قریش، در مغز آنها سخت آشیان گرفته بود، منشأ طلوع رقابت های پیغمبرساز در عرب شد.

پیغمبران قلبی مثل مسیلمه کذاب را در بنی حنیف برانگیخت که با هفتاد هزار نفر پیرامون او را گرفتند.

و مثل سجاح زن متنبئه مدّعیه نبوت را در بنی تمیم برانگیخت که سی هزار پیرامون او را گرفتند.

و مثل اسود عنسی، عبهله بن کعب را در یمن با دعای نبوت برانگیخت.

آن خائنه کعبه که باید بشر را پناه داده و باید بشر در پناه اسلام به کمال انسانیت برسد و به خلافت الهی در زمین نایل آید.

اکنون به واسطه این ضمیمه های سوء، حتی پیغمبر خدا را برای اصلاح و برگرداندن اوضاع به عهد اول نمی پذیرد، به اندازه ای خشن شده که برای زندگانی بشر حتی پیامبر صلی الله علیه و آله که رحمت و امان برای بشریت است، کانون ناامنی شده، عذاب از آن می بارد؛ خواب به چشمشان نمی رود، اشک در چشمشان جای سرمه می دود. (۲)

ص: ۳۸۹

۱- (۱) نهج البلاغه: خطبه ۲.

۲- (۲) نهج البلاغه: خطبه ۲؛ فی خیر دار و شرّجیران نومهم سهود و کحلهم دموع، بارض عالمها ملجم و جاهلها مکرم.

امروز باید از این دیار رفت تا وقتی که اقتداری بیابند و سپاهی با روحیه روح پرور روح الامین آن را برای دنیای آکل و مآکول حرم امن بسازند، اکنون سنگلاخ است، اقامت مکه سنگلاخ است، رفتن به طائف و اقامت یک ماهه در آن همه خون دل و قساوت بود، فقط در برابر این آزارهای محیط بیرونی، جذبۀ درونی که به معراج منتهی شده نوازش می داد، خانۀ حرم اکنون سهمناک است حتی فرار از آن هم به آسانی انجام نمی پذیرد.

هر آن کس را که ترک یار و دیار را کرده، از مکه به سوی مدینه می رود تعقیب می کنند؛ حتی اگر از جنس زنان باشد که حرم است، با آن که حرم نزد عرب محترم است.

حتی فاطمه زهرا و ام کلثوم دو دختر کوچک پیغمبر صلی الله علیه و آله که به دنبال پدر بزرگوار از این سرزمین پرآزار باید هجرت کنند، کردند و آزارها دیدند.

از شرارت این شهر پرآزار خلقی به دیار حبشه رفته اند، پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه داده مهاجرین تک تک و دسته دسته ترک هستی و خانه و اموال خود را نموده، به دیار یثرب رفته تا پیغمبر صلی الله علیه و آله مأمور شد که خود نیز هجرت کند.

هجرت او به آسانی انجام نگرفت و هجرت یاران عقب مانده هم به آسانی انجام نگرفت و هجرت بانوان حرم هم سهل و آسان انجام نگرفت. هر کدام از جهتی و از جهاتی مخوف بود، آدم کشان قریش به خانۀ پیغمبر صلی الله علیه و آله به قصد قتل او شبانه هجوم دسته جمعی کردند، غیاب ناگهانی پیغمبر صلی الله علیه و آله از شهر و شب های اقامت در غار ثور، سه شب و خوابیدن امیرالمؤمنین علیه السلام در جای پیغمبر صلی الله علیه و آله و طی طریق مخوف تا یثرب به آسانی پایان نیافت.

جارچی قریش در شهر و چادر نشین ها اعلان داده و جار می کشند که هر که محمد صلی الله علیه و آله را یا «سر» او را بیاورد، صد شتر به او داده خواهد شد، جایزه کشتن محمد و ابوبکر ديه آنها است. (۱)

تا در اثر این رشوه سراقه بن مالک جشمی با سواران خود به دنبال کاروان «رکب نور» پیامبر و همراهان او سراسیمه می تازند تا خطر نزدیک است که به پیغمبر صلی الله علیه و آله برسد؛ به حدی که ابوبکر به جزع و فزع افتاد، خدا کرد که اسب سرسکندری رفت و با دماغ سوار به خاک مالید و عقیده متجاسر برگشت و تعهد کرد که از پیغمبر صلی الله علیه و آله دفاع و حمایت کند. (۲)

دکتر، س «بنت الشاطی» باید بنویسد که زن است

هجرت پیامبر را و اقامت های سه شبانه روز او را در غار ثور؛ و طی طریق مخوف را تا یثرب و خوابیدن امیرالمؤمنین علیه السلام را در جای پیغمبر صلی الله علیه و آله، همه را مردان مردانه نوشته اند و اما هجرت فاطمه و ام کلثوم و سوده همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و ام سلمه زوجه ابوسلمه عبدالعزی و ام ایمن را با طفلش باید مثل دکتر بنت الشاطی بنویسد که زن است و عواطف رقیق زن ها را نیکو درک می کند و گرنه نویسنده مقتدری مثل رهنما در کتاب پیامبر با همه لطف قلم، اینجا سرسری می گذرد و می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله بعد زید را فرستاد و فاطمه را به مدینه آوردند.

رهنما در کتاب پیامبر: ۴۲/۳ مطلب را ساده گرفته می گوید: چند هفته از

ص: ۳۹۱

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۱۰۴/۲.

۲- (۲) السیره النبویه، ابن کثیر: ۲۴۲/۲.

اقامت محمد در خانه ابویوب نگذشته که پیامبر دستور داد، زید ناپسری وی، به مکه برود و خانواده او را بیاورد.

در آن تاریخ فاطمه دخترش و سودا همسرش در خانه او بودند، با این که سودا و عایشه در یک تاریخ به عقد رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمده بودند، ولی عایشه هنوز عروس نشده و در خانه پدرش ابوبکر در مکه زندگانی می کرد.

ابوبکر هم پسر خود عبدالله را به مکه فرستاد تا خانواده او را بیاورد، فرزند دیگرش عبدالرحمن به بت پرستی خود باقی بود و مکه را ترک نگفت؛ ولی چندی نگذشت که ام رومان زن ابوبکر با دو دخترش عایشه و اسماء ذات النطاقین به اتفاق طلحه بن عبدالله پسر عموی ابوبکر که قیافه او را کراراً در خانه عایشه می بینیم، دسته جمعی وارد یثرب شدند.

محمد صلی الله علیه و آله پس از فوت خدیجه در مکه همسر انتخاب نکرده بود، چندین ماه در تنهایی بر او گذشت در منزل او فقط فاطمه (۱) یادگار خدیجه در مقابل دیدگان وی قرار داشت، در صورت فاطمه خطوط زیادی از سیمای ملکوتی مادرش دیده می شد و محمد صلی الله علیه و آله علاقه خاصی به آنها نشان می داد.

تنها زنی که پس از فوت خدیجه به فاطمه و به زندگانی داخلی محمد صلی الله علیه و آله در مکه رسیدگی می کرد، خوله دختر حکیم، خاله مادری محمد صلی الله علیه و آله بود، خوله در همان روزهای تنهایی محمد در مکه، سکوت را شکست و به او گفت: چرا ازدواج نمی کنی و این خاموشی پر از اندوه را از خانه ات بر نمی اندازی؟

ص: ۳۹۲

۱- (۱) رهنما، غفلت از ام کلثوم نموده که او هم در خانه بود.

محمّد صلی الله علیه و آله جواب داد: با کی ازدواج کنم؟ شما زنان را بهتر از مردان در این زمینه آگاهید، خوله گفت: اگر برای همسری خودت، خواهان دختر باکره هستی، عایشه فتانه دختری بکر در مقابل است و اگر زن پخته و زندگی کرده می خواهی، سوده زیبا دختر زمره که اسلام هم آورده و از تو پیروی کرده، در انتظار توست. محمّد صلی الله علیه و آله پیشنهاد او را پذیرفت. (۱)

خوله و سایل عقد عایشه را فراهم کرد و چون عایشه دختری بود که مقدمات عروسی او فراهم نبود و خانه بدون زن رونق ندارد، سوده را هم برای اداره داخلی زندگی عقد کرد.

وقتی که عایشه و مادرش به یثرب ورود کردند، محمّد صلی الله علیه و آله اظهاری نکرد که عایشه نزد او بماند، ناچار با مادرش به منزل ابوبکر که در بیرون شهر در «سنح» بود، رفت.

فقط فاطمه دخترش و سودا همسرش را به منزل خود، به خانه ابویوب برد. (۲) ابوبکر از این جهت کمی ناراحت شد، چندی آن را در دل نگه داشت؛ ولی بالاخره به زبان آورد و علت تعویق عروسی را پرسش کرد. محمّد صلی الله علیه و آله در این تأخیر عروسی اجبار داشت؛ زیرا نمی توانست مخارج عروسی و جهیز را فراهم نماید و نمی خواست از کسی پول برای عروسی به قرض بگیرد.

نیکو است بدانید که: محمّد صلی الله علیه و آله در این گونه امور زیر بار قرض نمی رفت و

ص: ۳۹۳

۱- (۱) السیره النبویه، ابن کثیر: ۱۴۲/۲.

۲- (۲) در فصل بعد می خوانید که علی علیه السلام هم در منزل ابویوب جا داد.

به حساب صندوق بیت المال مسلمین، عروسی برای خودش یا دخترش راه نمی انداخت.

ولی رهنما نمی گوید: که زید ناپسری چگونه تنها برای مأموریت مخوف انتخاب شده؟ آیا زید تنها به مکه رفت و یا کسی دیگر هم به همراه او بود؟ ولی مختصر السیره شیخ الاسلام پسر محمد بن عبدالوهاب آن را حل کرده.

مختصر السیر می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله زید را با ابورافع «امین امت» برای آوردن فاطمه علیها السلام و سایر اهل بیت اعزام کرد.

رهنما، نمی گوید که وسیله ای در اختیار آنان نهاد.

سیره می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله دو شتر برای هودج سواری زنان با پانصد درهم پول نقد در اختیار ابورافع و زید فرستاد.

مختصر السیره ابن عبدالوهاب: ۱۷۵ گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه اقامت در منزل ابویوب را ادامه داد تا مسجد خود و حجره خود را ساخت و در همان اوقات که در منزل ابویوب بود، زید بن حارثه را با ابورافع (هر دو مولا رسول الله صلی الله علیه و آله) با دو بعیر با پانصد درهم به مکه فرستاد؛ رفتند فاطمه را با ام کلثوم دو دخترش با سوده بنت زمعه همسرش با اسامه بن زید با مادرش ام ایمن به مدینه آوردند؛ و اما زینب که دختر دیگرش باشد همسر او ابوالعاص بن ربیع نگذاشت که او هم به مدینه برود و رقیه هم به همراه شوهرش عثمان بود.

طبیعی است که برای آوردن این قافله زنان، دو دخترش با سوده همسرش با ام ایمن و کودکش اسامه به یک نفر زید اکتفا نمی شود کرده باشد، بلکه او و ابورافع مولای رسول الله صلی الله علیه و آله با وسیله نقلیه دو بعیر «شتر مخصوص حمل بار و

بنه» و نقد پانصد درهم که در اختیار آنها گذاشته شد، عموی پیغمبر هم که شخص متشخص و مورد ملاحظه بوده، در حرکت دادن اینان مساعدت داشته ولی معذک این کاروان به آسانی راه خود را نیمود.

سیره ابن هشام (۱) در میان آن چند نفری که در فتح مکه، پیغمبر صلی الله علیه و آله خون آنها را هدر کرد نام «حویرث بن نقید بن وهب بن عبد قصى قرشى» آمده گوید: اما حویرث بن نقید که پیغمبر صلی الله علیه و آله خون او را هدر کرد، سبب این بود که: عباس بن عبدالمطلب دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله ام کلثوم و فاطمه دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله را از مکه به سوی مدینه حمل کرد، یعنی بر ناقه یا بر هودج نشانده تا به مدینه آمدند؛ حویرث بن نقید مرکب آنها را با سرنیزه اش سیخ زد تا آن دو دختر را از پشت شتر به زمین افکند، اینجا نام عباس بن عبدالمطلب آمده که او این دو دختر را از مکه به سوی مدینه آورد یعنی حمل کرد.

طبیعی به نظر می آید که: برای حمل این دو امانت بزرگ دو گلبرگ محمّدی و سایر همراهان «همسر پیغمبر و ام ایمن» باید با وجود عباس در مکه، مثل اوئی هم مساعدت کند و مداخله کند و با شهر مخوف مکه آن روز نمی تواند از مساعدت او مستغنی بوده باشند و ظاهر روایت سیره این است که: عباس آنها را حمل کرد، یعنی تا مدینه برد و جمع بین روایات آن است که: عباس آنها را سوار کرده بر هودج نشانده و روانه راه کرده و در بین راه همراه نبود که حویرث توانسته آن گستاخی را کرده و با وجودی که شخصیتی مثل عباس بن عبدالمطلب

ص: ۳۹۵

این کاروان را مساعدت کرد یا راه انداخت و با این که در عرب احترام حرم و زن آن قدر هست که تعرض به زن را روا نمی دانستند، به ویژه که رفتن آنها صورت رفع مزاحم داشت؛ آنها شهر مکه را به اینان واگذارده بودند و به سوی مدینه یثرب دوردست هشتاد فرسخ دور می رفتند، باید قریش این را آرزوی خود حساب کند و مساعدت کنند که اینها بروند؛ ولی از قریش مستقیم یا غیر مستقیم، شخص جسور گستاخ دیگری، حویرث نواده عبد بن قصی قرشی،^(۱) آنها را تعقیب کرد و در محل خطرناکی شتر را سیخ زد و این دو را «ام کلثوم و فاطمه» را، این نور ثقلین، دو ثقل خانه محمد را از پشت شتر «بلندپا» به زیر افکندند، آنها به زمین خوردند و از صدمه این افتادن و زمین خوردن بقیه راه را با خستگی و کوفتگی رفتند، چنان که پس از ده روز راه مخوف وقتی به مدینه رسیدند، فاطمه نمی توانست روی پا بایستد.

کتاب موسوعه آل النبی تألیف دکتر بنت الشاطی می گوید: و فاطمه از تأثیر مشقت ها و ریاضت های شعب ابی طالب نیز هم اثر ضعفی هم در بدن داشت، این کتاب دقائق این سفر مخوف را بهتر آورده.

راه مخوف

می گوید: زید بن حارثه که بعد از ایامی چند از مدینه آمده تا دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله را همراه خود به مدینه ببرد، نامه و رسالتی هم از جانب ابوبکر برای پسرش عبدالله آوردند که در آن از وی خواسته بود که به همراه ام رومان

ص: ۳۹۶

۱- (۱) قصی چهار پسر داشت. ۱- عبدالدار ۲- عبد مناف ۳- عبد العزی ۴- عبد قصی.

همسرش با دو دخترش اسماء ذات النطاقین و عایشه هم به مدینه بیایند؛ آنها هم آماده و مهیا شدند که همراه هم به قصد مدینه حرکت کنند، طلحه بن عبدالله همراه آنها شدند، آنها هم چند روزی از مسافت سفر را گذراندند که از عقب، شتر عایشه را بدخواهان رم دادند، مادرش ام رومان وحشت زده فریاد برداشت که ای وای دخترم، ای وای تازه عروسم.

عبدالله بن ابی بکر و طلحه بن عبیدالله و زید بن حارثه سراسیمه دویدند و شتر رمیده را برگرداندند تا عایشه بالای شتر آرام گرفت.

خلاصه آن که: طریق مخوف است و بلاد وحشت زا است.

باری می گوید: فاطمه در طوفان حوادث مکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله مفارقت نداشت و در دره و کوه هم سه سال با دیگر بنی هاشم همدوش مادرش با پدر گذرانید. (۱) و در آنجا در وسط باروها (۲) و دیوارهای حصار شعب و محاصره دشمن، همه سختی ها را چشید و ایمان او و تعلق او به پدر به حدی بود که هر چه پیغمبر صلی الله علیه و آله به آزار برمی خورد او احساس آزار آن را می کرد و از هر فشار تلخی که بر پیروان پدر وارد می شد هراس و هول آن وی را تکان می داد؛ حتی در احساس پاک خود از سنگ های داغ سوزان که بلال یا عمار یا بی کسان را با آنها داغ می نهادند، او احساس گزند آنها را بر بدن خود می کرد و شلاق هایی که قریش بر پشت کرده و کمر مستضعفان بینوای مسلمانان فرو می آوردند گویی اثر آن را

ص: ۳۹۷

۱- (۱) الخرائج و الجرائح: ۸۵/۱.

۲- (۲) بارو: قلعه، برج.

بر بدن خود احساس می کرد.

سپس از شعب ابی طالب بعد از فرو ریختن دیوار محاصره به شهر مکه برگشت، تا با دیدگان خود رحلت خدیجه مادر مهربان را به چشم بنگرد و سپس هجرت پدر را بنگرد که قریش در شهر در تعقیب او هستند، تا به صدد قتل او (با شیبخون) هجوم بر خانه اش وارد آوردند و پدر از این دیار او را و خواهرش ام کلثوم و سوده و علی پسر عمش را به ناچار گذاشته، از این دیار رفته و در دنبال او پسر عمش علی هم هجرت کرد و رفت؛ فقط سه روز مهلت داشت که از جانب پیغمبر صلی الله علیه و آله ودایع و امانات مردم را به صاحبانشان پس داد و رفت.

فاطمه علیها السلام و خواهرش ام کلثوم باقیمانده اند تا فرستاده از جانب پدر آمد و آن دو را به همراه، به سوی یثرب برگرفت که در اثر آن خانه محمّد و خدیجه را قفل زده و کلید آن را بر بام افکندند، چنان که کلودان خانه های دیگر مسلمانان که هجرت کرده بودند قفل شد و کلید آن بر بام افتاد و هیچ کس در آنها سکنی ندارد.

این کتاب (موسوعه آل النبی صلی الله علیه و آله) حرکت این دو خواهر (ام کلثوم و فاطمه) را با تفصیل بیشتری آورده می گوید:

از شعب ابی طالب، مظفر و منصور بیرون آمدند و در خانه پیغمبر صلی الله علیه و آله بستر خدیجه گسترده است، آماده لقای پروردگار است و اکنون که از جانب شوهر محبوبش رفع محاصره شده، او درنگی نشد که روح او پرواز کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله بالای سرش بود، سکرات مرگ را بر او آسان می کرد و او را بشارت می داد به

ص: ۳۹۸

آنچه خدا برای او مهیا کرده است از نعیم. (۱)

و سه دخترش زینب (۲) و ام کلثوم و فاطمه پیرامون بستر مادر را دارند و از دیدار او توشه می گیرند و در روز دهم رمضان سال دهم بعثت، سه سال پیش از هجرت جنازه خدیجه به قبرستان حجون (جنه المعلى) حمل شد.

و در آنجا شوهرش پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را با دو دست خود در آرامگاه خوابانید، سپس با او وداع کرد و اندوهگین به خانه برگشت و دو دختر خود ام کلثوم و فاطمه را دربرگرفت، آنها را دلجویی کرد، تسلیت داد و بر این مصیبت کمرشکن یاری فرمود، از این لحظه احساس کرد که مکه دیگر ماندن او را در درون خود تحاشی دارد؛ دیگر مکه بعد از رحلت خدیجه جای اقامت نیست.

لکن طیف نورانی صورت خدیجه، دائم و مدام صبح و شام جلوی چشم او بود و مونس غربت او در وطن بود تا خدا اذن داد او را به رفتن، از مکه مسقط الرأس به شهر یثرب رفت.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله با این چهار دختر وداع کرد، سپس در روز روشن به خانه ابی بکر رفت تا تهیه سفر را ببینند و دیدند و شبانه رفتند و این دو دختر را، ام کلثوم با خواهرش فاطمه را تنها و وحید در آن خانه مهجور و انهداد که نزدیک بود افسوس و غصه آنها را تلف کند؛ اگر رحمت خدا نبود تا بشارت و خبر ورود پیغمبر صلی الله علیه و آله به شهر یثرب رسید، روزگاری بر آنان گذشت که بسی دراز می نمود

ص: ۳۹۹

۱- (۱) الکافی: ۴۳۹/۱، باب مولد النبی صلی الله علیه و آله و وفاته؛ تفسیر العیاشی: ۲۵۷/۱.

۲- (۲) اما رقیه شاید هنوز از حبشه بازگشت نکرده است.

و مملو از قلق و ناراحتی بود، شب هایش تیره و دراز، سنگین بار از بیداری و پریشانی بود، سپس زید بن حارثه^(۱) درنگی نکرده آمد که ام کلثوم را با خواهر ابوینی کوچک ترش «فاطمه» به سوی دار هجرت ببرد این دو دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله این روز را با دو خواهر بزرگ تر خود زینب همسر ابی العاص و رقیه زوجه عثمان گذراندند، چون روز وداع بود، مذاکره شان همه از ایام گذشته سعادت خیز بود که گذشت. سپس درب خانه را قفل کرده کلون^(۲) او را بستند و کلید آن را به بام افکندند؛ خانه ای شاهد گذشته های جا خالی بود.

و هر چهار نفر خواهر رفتند بر سر قبر مادرشان «خدیجه» و آرامگاه مادر را با اشک چشم خود سیراب کردند و وداع با زینب و رقیه کردند، ام کلثوم دست خواهر کوچک خود (فاطمه) را به دست گرفت و با او رهسپار آنجایی شد که زید بن حارثه انتظار آنها را برای کوچ و رحیل می داشت و سوار شده روانه شدند و نگاهی به منازل مکه از عقب نموده، نمی دانستند که آیا برای آنان عودت و برگشتن به این مکه مقدر است یا نه. آری، برای خواهر صغیر «فاطمه» غیر از این سفر، چهار مرتبه مقدر است که بین مکه و مدینه را طی می کند؛ اما با این تفاوت که این سفر با خوف و وحشت و هراس، ولی در آن چهار نوبه با شادی و

ص: ۴۰۰

-
- ۱- (۱) تاریخ طبری در حوادث هجرت - غفلت از نام ابورافع نموده در اینجا و ذکری از عباس هم نکرده چنان که وسائل دو یعیرو پانصد درهم را هم نیاورده. «تاریخ الطبری: ۱۱۸/۲»
 - ۲- (۲) کلون: نوعی قفل چوبی در پشت در حیاط می بندند.

سرور و شعیف؛ یک نوبه در سال هشتم که برای فتح مکه رفتند، فاطمه هم با پیغمبر علیه السلام پدر بزرگوار همراه بود و ده هزار سپاهی پرچم فتح را می دید و پرچم پیغمبر صلی الله علیه و آله در حجون(۱) نزدیک قبر خدیجه، مادرش به زمین کوبیده شد، با شادی رفتند و با شادی هم برگشتند. اما خواهرهایش هیچ کدام زنده نبودند.

و نوبه ای دیگر: در سال دهم در حجه الوداع که از مدینه تا مکه برای حج، صد هزار جمعیت لیبیک گویان صدای پیغمبر صلی الله علیه و آله را بازگو می کردند، باز فاطمه همراه بود و از احرام عمره تمتع در مکه به امر «پدر» درآمد و شوهرش علی از «یمن» با احرام آمده بود وقتی زهرا را دید که سرمه به چشم دارد و لباس معفر که لبس شادی است پوشیده است، از او پرسید: چگونه تو از احرام درآمدی؟

و پیغمبر صلی الله علیه و آله هنوز در احرام است و به امر پیغمبر صلی الله علیه و آله من هم در احرام باقی مانده ام؟
فاطمه جواب داد: پدرم امر داده است.(۲)

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده بود: هر کس قربانی همراه خود نیاورده، نیت عمره تمتع بکند و از لباس احرام درآید.
اما شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله چون شترهای قربانی همراه آورده، باید حج او حج «قرآن» باشد و همچنین علی علیه السلام که از یمن احرام بسته، قربانی همراه آورده، حج

ص: ۴۰۱

۱- (۱) حجون: کوهی در کنار مکه که قبرستان مکه در آنجاست.

۲- (۲) الکافی: ۲۴۹/۴، باب حج النبی، حدیث ۶.

و شاید چون نیت خود را طبق نیت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرده و پیغمبر صلی الله علیه و آله قربانی همراه آورده از صد شتر چهل تا را به علی واگذارده و شصت تا را برای خود و بنابراین نباید از احرام در آید.

در این سفر حجه الوداع شادی از حد گذشت: در هنگام مراجعت، پیش آمد افتخار آمیزتر «غدیر خم» در راه مکه به مدینه آمد و فاطمه در میان زنان بود، او با زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله همه همراه و در آن مشهد عظیم، مقام علی را مشاهده کردند و شاهد و حاضر و ناظر بودند و با افتخار بی حد زائد الوصف، فاطمه در آن میان به مدینه برگشت، این افتخار غدیر خم سال دهم، ده برابر و صد برابر از افتخار همقطاری خودش و شوهرش و فرزندانش حسن و حسین در صف پیغمبر صلی الله علیه و آله در مباحله با نصارای نجران بود که در آخر سال پیش از سفر حج حجه الوداع نصیب شد و در هر دو موقع سر بر فلک کشیدند و در جمعیت حجه الوداع آن، در نقطه اوج و قله افتخار آن بودند، چون سبب خداپرستی جهانیان شده و خود رشته نظام امن جهان بودند، درخت توحید و کلمه طیبه لا اله الا الله مانند شجره طوبی و سدره المنتهی بر خلق سایه افکند و از گلبن هر درخت در پایان همان ثمره و میوه نمایان می شود که هسته آن بوده و در بن درخت نهان بوده، قوه منمیه که نمو می دهد آن قدر جنبش و جوشش حیاتش در این شجره قوی است که

ص: ۴۰۲

شاخه های آن، دنیا را در شرق و غرب زیر می گیرد و سر از آسمان ها کهکشانشان ها بالاتر می برد و خاندان بنی هاشم در زمین منبت و رستنگاه این شجره زیتونه احمدیه بودند و زهرا و بنین و بنات آل النبی در گلبن نقطه نوکچه شاخین هستند که تولید قوه مولده در آنجا است.

فاطمه در وفات خواهرش ام کلثوم زوجه عثمان، با زنان قبیله خود بیرون آمدند و نماز بر خواهرش خواند.

(کافی) ام کلثوم بعد از وقعه ازدواج با عثمان به فاصله سال هفتم وفات کرد، وقتی جنازه حاضر شد که بیرونش بیاورند، رسول خدا صلی الله علیه و آله امر فرمود به فاطمه علیها السلام که بیرون آمد و بانوان مؤمنین با او بودند گوید: زنان مؤمنین و مهاجرین با فاطمه آمدند و جملگی نماز بر جنازه را گذاردند. (۱)

(کافی) با اسناد خود از یکی از صادقین که فرمود: همین که رقیه دختر رسول الله صلی الله علیه و آله (۲) وفات کرد یا شهید شد، در لب قبرش پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به این کلمه بدرقه کرد که به رفتگان ما سلف صالح ما، عثمان بن مظعون و اصحاب او ملحق شود.

گوید: و فاطمه بر شفیر قبر، اشک های او در قبر فرو می ریخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله با دامان ثیاب خود آنها را وا می گرفت و ایستاده دعا می کرد.

توضیح: این قضیه باید درباره ام کلثوم دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد که بعد از

ص: ۴۰۳

۱- (۱) الخصال: ۴۰۴/۲، حدیث ۱۱۵.

۲- (۲) رقیه اشتباه است، ام کلثوم دختر دیگرش خواهر رقیه زن دوم عثمان بوده و رقیه دوم است.

رقیه به عقد عثمان درآمد؛ زیرا در وفات رقیه پیغمبر صلی الله علیه و آله در غزوه بدر بود، بر لب قبر نبود. (۱)

سیره ابن هشام: «بعد از اختتام غزوه بدر» رسول خدا صلی الله علیه و آله بشارت فتح را به مدینه فرستاد به وسیله عبدالله بن رواحه برای اهل مدینه فرستاد و به وسیله زید بن حارثه برای اهل سافله مدینه فرستاد.

اسامه پسر زید بن حارثه می گوید: خبر فتح بدر» وقتی به ما رسید که ما خاک روی قبر رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله که همسر عثمان بود تسویه می کردیم، از دفن فارغ شده بودیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله در موقع حرکت از شهر برای بدر» مرا به همراه عثمان برای پرستاری رقیه که در این موقع بیمار بود باز گذارد و اجازه حرکت نداد.

و عثمان به واسطه پرستاری رقیه در مدینه ماند و جنگ بدر از او فوت شد.

گوید: زید بن حارثه وارد شد، پس من در همان موقع که در مصلی ایستاده بود و خبر بدر و جنگ را برای مردم می گفت و مردم پیرامون او را گرفته بودند و وی کشته گان دشمن را می گفت: عتبه بن ربیع و شیبه بن ربیع و ابوجهل بن هشام و امیه بن خلف و نبیه و منبه، پسران حجاج کشته شدند.

من گفتم: ای پدر! آیا واقعاً چنین شده.

گفت: بلی، به خدا سوگند ای پسر.

وقتی رقیه را پسر ابولهب، عتبه خواستگاری کرده بود، عثمان در آن روز در

ص: ۴۰۴

۱- (۱) الکافی: ۲۴۱/۳، باب المسأله فی القبر، حدیث ۱۸؛ بحار الأنوار: ۱۶۴/۲۲، باب ۱، حدیث ۲۴.

آستانه کعبه و فنای کعبه نشسته بود، به او رسید که پیغمبر صلی الله علیه و آله دختر خود (رقیه) را به عتبه پسر ابی لهب عقد بسته، حسرت خورد که چرا سبقت بر عتبه نگرفته، چون رقیه در مکه معروف به جمال بود، پس به منزل برگشت در آنجا خاله خود (سعدی دختر کریم) را دید که پیری از دست رفته بود و برای قوم خود کهانت می کرد، همین که خاله او را دید، چند شعر خواند و سپس به او خبر داد از بعثت پیغمبر صلی الله علیه و آله و او را نصیحت کرد که ایمان به او بیاورد.»(۱)

پس عثمان نزد ابوبکر که صدیق و دوست او بود رهسپار شد و آن چه از خاله شنیده بود به او بازگو کرد، ابوبکر او را ترغیب به اسلام کرد و خود اسلام آورده بود و در همان اثنا که دو نفری نشسته بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله بر آنها گذر کرد؛ ابوبکر امر عثمان را به پیغمبر صلی الله علیه و آله عرضه کرد، پس پیغمبر صلی الله علیه و آله او را به اسلام دعوت کرد و او هم اسلام آورد و طولی نکشید که قریش قطع رابطه با پیغمبر صلی الله علیه و آله کردند، از این جهت عتبه پسر ابولهب رقیه را قبل از زفاف به امر پدرش ابولهب طلاق داد، پس عثمان که جوانی بود در حدود بیست ساله و زیبا چهره و دارای طراوت و نظافت ظاهری بود، رقیه را خواستگاری کرد و تزویج کرد و اهل مکه درباره آنها می گفتند:

«احسن زوجین رأهما انسان رقیه و زوجها عثمان»(۲)

و رقیه با عثمان بود تا به حبشه هجرت کردند با مهاجرین و لکن طولی نکشید

ص: ۴۰۵

۱- (۱) السیره النبویه، ابن هشام: ۴۷۰/۲-۴۷۱؛ السیره النبویه، ابن کثیر: ۴۸۳/۲ و ۶۱۰/۴.

۲- (۲) الاصابه: ۱۷۸/۸.

که برگشتند و در مکه اقامت کردند؛ تا موقع هجرت به مدینه رسید به مدینه آمدند و رقیه در غزوه بدر از دنیا رفت.

پس از او خواهرش ام کلثوم را ازدواج کرد که معتب پسر دیگر ابولهب طلاق داده بود و از این جهت عثمان را به لقب ذوالنورین نامیدند تا به سبب قضایای احد، ام کلثوم در سال هفتم شهید شد.

و عثمان بعد از او نائله را گرفت که پدرش قرافصه نصرانی بود و در وقت کشته شدنش او را داشت.

ص: ۴۰۶

در دو حدیث (کافی و خرائج) بیرون آمدن فاطمه را برای تشییع جنازه خواهر و نماز گزاردن بر او به همراه دیگر بانوان ذکر کرده،^(۱) اما او را به نام رقیه ذکر نکرده اند، فقط به عنوان بنت رسول الله ذکر کرده اند و تطبیق بر ام کلثوم بنت رسول الله و وضع او می کند و به هر حال در آخر روایت خرائج می گوید:

«فخرجت فاطمه علیها السلام فی نسائها فصلت علی اختها»^(۲)

و در آخر روایت کافی می گوید:

«و خرجت فاطمه و نساء المؤمنین و

ص: ۴۰۷

-
- ۱- (۱) کتاب الامام الصادق: ۱۰۹/۱ می گوید: عبدالملک مروان مادرش عایشه دختر معاویه بن المغیره بن ابی العاص و کان جده المغیره من اشد الناس عدا لرسول الله فظفر به فی خروجه لغزوه حمرآء الاسد فامر بضرب عنقه. «السیره لابن حزام: ۱۷۵»
- ۲- (۲) الخرائج و الجرائح: ۹۶/۱.

باز گوید:

«فلما حضر ان یخرج بها امر رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام فخرجت و نساء المسلمین معها» (۲)

(خرایج) به اسناد (۳) از یزید بن خلیفه گوید: «من نزد ابی عبدالله نشسته بودم پس مردی از قمیین از او پرسید: آیا زنان نماز بر جنازه می گزارند؟

امام علی علیه السلام فرمود: عموی عثمان «مغیره بن ابی العاص» ادعا کرده بوده که او در احد رسول خدا صلی الله علیه و آله را هدف گیری کرد، سنگی یا تیری رها کرد که دندان پیشین (رباعیه) رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکست و لب پیغمبر صلی الله علیه و آله را شکافت... و دروغ گفت: سال بعد از جنگ احد در خندق، پس از ۲۵ روز محاصره مدینه شبی که ابوسفیان و لشگر قریش با عجله عقب نشینی کردند و سوار شده به عجله میدان را خالی گذاشتند، وی در آن حال در آن موقع، به خواب عمیق غرق بود و بیدار نشد، تا صبح که به هوش آمد، جای لشگر را خالی و خود را تنها دید، برای آن که مبادا او را بگیرند صورت و سر خود را پوشاند و متنکرانه آمد در مدینه به منزل عثمان و نام عوضی خود را به نام مردی از بنی سلیم نامید که برای عثمان اسب و گوسفند و روغن فروشی می آورد، عثمان آمد و او را وارد منزل خود کرد

ص: ۴۰۸

۱- (۱) الکافی: ۲۵۳/۳؛ باب النوادر، حدیث ۸.

۲- (۲) الکافی: ۲۵۳/۳، باب النوادر، حدیث ۸.

۳- (۳) قال ابن کثیر: فی البدایه و النهایه: ۷۷/۹ المغیره جد عبدالملک لأمه هو الذی جدع انف حمزه یوم احد.

و به او گفت: خدا به فریادت برسد، چه مایه ها برای خود ساخته ای، ادعا کرده ای که در جنگ احد رسول خدا صلی الله علیه و آله را هدف کرده ای و تیر افکنده ای و ادعا کرده ای که لب های پیغمبر صلی الله علیه و آله را شکافته ای و دندان های رباعیه او را شکسته ای؟

وی عثمان را خبر داد که: در خندق چه بر سرش آمده و چگونه خواب او را ربوده که تا از کاروان بازمانده.

همین که دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله شنید، آنچه را او با پدرش و عمویش ساخته صیحه کشید.

از اینجا مکشوف می شود که: حادثه جنگ احد برای دختران پیغمبر و خاندان آنها چقدر حساس بوده، مذاکره آن همه را تا بعد از یک سال هم به صیحه و فغان می آورده و ما مکرر تذکر دادیم که فاطمه از مرگ عمو و حادثه احد تا چه اندازه حساسیت داشته (۱).

به هر حال گوید: عثمان دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله را ساکت کرد، سپس عثمان به سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد که در مسجد جلوس فرموده بود. روبروی پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله! تو عموی مرا (مغیره) امان داده ای؟ یعنی امان بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله روی مبارک از او به سمت دیگر گردانید، باز عثمان از آن جانب روبروی رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: یا رسول الله! عموی من (مغیره را) امان داده ای؟ باز رسول خدا صلی الله علیه و آله روی مبارک خود را به سمت دیگر گردانید،

ص: ۴۰۹

۱- (۱) هر هفته روز پنجشنبه به کوه احد می رفت و روز را تمام آنجا نماز می گزارد و می گفت: اینجا جای لشکر پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و اینجا جای لشکر دشمن است.

سپس فرمود: امان دادیم و سه روز برای او به طور ضرب الاجل مهلت مقرر فرمودیم (که خود را به جایی برساند) خدا هر که را به او، راحله سواری بدهد یا زین و برگ سواری بدهد یا مشک آبی بدهد، یاد لوی یا کفش و موزه یا توشه یا سفره یا آبی یا قمقمه ای بدهد؛ لعنت کناد.»(۱)

عاصم بن حمید راوی گوید: این امور ده گانه ای بود که عثمان همه را به او داد.

مغیره از مدینه به فرار بیرون آمد، مقداری را سوار ناقه رفت تا ناقه از پا درآمد، پای ناقه سوراخ و زخم شد، سپس پیاده رفت تا موزه اش سوراخ شد سپس زانو به زانو رفت تا آنها هم زخم شدند تا به شجره ای رسید، زیر آن شجره آرمید، فرشته آمد رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مکان او خبر داد، رسول خدا صلی الله علیه و آله زید بن حارثه را با زبیر خواست و مأمور کرد که خود را در فلان مکان به مغیره برسانند و او را بکشید، همین که اینان به او رسیدند زید بن حارثه به زبیر گفت: او ادعا کرده که برادر مرا (یعنی حمزه) کشته (چون رسول خدا صلی الله علیه و آله بین حمزه و زید عقد برادری خوانده بود) پس مرا بگذار تا من او را بکشم، زبیر هم رها کرد تا «زید» وی را کشت.

عثمان از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشت و به زوجه خود گفت: تو به پدرت کس فرستاده او را به مکان عمومی من آگاه کرده ای؟

آن بانو سوگند یاد کرد که من این کار را نکردم، وی او را تصدیق نکرد و خشبه ای برگرفت از جهاز شتر و او را به طور سخت مضروب کرد، وی فرستاد

ص: ۴۱۰

نزد پدرش صلی الله علیه و آله این را شکایت کرد و او را مخبر کرد که با وی چه ساخته است؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله نزد دختر فرستاد که مرا شرم می آید که بانویی همواره، همی دامن کشان بیاید و از شوهرش شکایت کند.

از این عبارت معلوم می شود که: شکایت متعدد بوده و سیار در این زمینه مشاجره ها رخ داده، از واقعه احد تا حال که سال هفتم است ادامه داشته تا در نوبه آخر فرستاد پیش پدر که او مرا کشته، از این عبارت می تواند فهمیده شود که مرتبه آخر سخت تر بوده.

پس پیغمبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام امر داد که شمشیر خود را بگیر و برو به سراغ دختر عمویت و دست او را بگیر، هر کس حائل بین تو و او شد، او را با شمشیر بزن. پس علی علیه السلام وارد شد و دست او را گرفت و او را نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله آورد، او پشت و پهلوی خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله ارائه داد. پدر فرمود: او را خدا بکشد. دختر یک روز درنگ کرد و روز دوم مرد و مردم اجتماع کردند برای نماز بر او، رسول خدا صلی الله علیه و آله از منزل خود بیرون آمد و عثمان با مردم نشسته بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس امشب با کنیز خود همسر شده، بر این جنازه حاضر نشود.

دوباره این کلمه را تکرار کرد و وی ساکت بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: او برخیزد و گرنه اسم می برم با اسم پدرش، پس عثمان برخاست و تکیه به مهین غلام خود داده (یعنی خود را وانمود می کرد که از درد دل خود، ناتوان از قیام است) و رفت.

پس از آن فاطمه باخیل بانوانش بیرون آمدند و بر خواهرش نماز گزارد. (۱)

موارد اختلاف روایت کافی با این روایت خرائج

کافی از علی بن ابراهیم از پدرش با اسناد از یزید بن خلیفه خولانی که گوید: وی همان یزید بن خلیفه حاربی است، بازگو کرده که: عیسی بن عبدالله از امام ابو عبدالله صادق علیه السلام پرسید و من حاضر بودم و گفت: آیا زنان برای مراسم تشییع جنازه و نماز بیرون می آیند؟ امام تکیه کرده بود، برخاست نشست، فرمود: عثمان فاسق عموی خود مغیره بن ابی العاص را مأوی داد و وی از کسانی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله خون او را هدر کرده بود. وی به دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: مبادا پدرت را خبر دهی به مکان او، گویی یقین نداشت که وحی برای محمد صلی الله علیه و آله می آید، آن دختر گفت: من از آنها نیستم که کتمان کنم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله دشمنش را؛ پس عثمان وی را بین مشجب (۲) پنهان کرد و قطیفه ای بر او پیچید.

مشجب جای چوب رختی است که لباس ها و رخت ها را بر آن می افکنند و آویزان می کنند، بدین قرار او را راست در پهلو و زیر این مشجب واداشته و قطیفه ای بر او پیچید.

وحی آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله را به مکان او خبر داد. پیغمبر صلی الله علیه و آله علی را مأمور او کرد و فرمود: شمشیر خود را بگیر و به خانه دختر عمویت برو؛ اگر

ص: ۴۱۲

۱- (۱) الخرائج و الجرائح: ۹۴/۱-۹۶.

۲- (۲) مشجب: چوب جارختی است که رخت ها و لباس ها را بر او آویزان می کنند بدین قرار او را راست پهلوئی این مشجب واداشته.

آنجا به مغیره ظفر یافتی او را بکش. علی علیه السلام به خانه او آمد و آنجا را جولانی زد، به او ظفر نیافت؛ برگشت نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله و او را خیر داد و گفت: یا رسول الله من او را ندیدم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: وحی آمده و خبر داده که او در مشجب است.

و عثمان بعد از بیرون آمدن وی داخل شد. دست عمو را در دست گرفته آورد. همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله او را دید، به رو افتاد و التفاتی به او نکرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله مردی شرمگین و دارای شرم حضور و کرامت و گذشت بود.

عثمان گفت: یا رسول الله! این عموی من مغیره بن ابی العاص است و به راستی که به خدا قسم من او را امان داده ام، (۱) این کلمه را سه بار تکرار کرد که من او را امان داده ام، تا در چهارمین نوبه پیغمبر صلی الله علیه و آله سر را به سوی او بلند کرد و فرمود: برای خاطر تو سه روز را مهلت امان قرار دادم و پس از سه روز اگر بر او دست یابم او را می کشم.

همین که پشت کرد و رفت پیغمبر صلی الله علیه و آله نفرین کرد که بارخدا یا! مغیره را لعن کن، هر کس او را مأوی دهد و هر کس او را حمل کند و هر کس او را خوراک دهد و هر کس او را سیراب کند و هر کس او را تجهیز کند و هر کس به او سقا و مشکوی یا حذاء و کفشی یا دلوی یا وعایی بدهد، لعن کن (با دست راست اینها را می شمرد) عثمان او را برد و مأوی داد و اطعام کرد و سیراب کرد و حمل کرد و جهاز سفر داد، سپس روز چهارم او را بیرون کرد و او را بدرقه نمود.

ص: ۴۱۳

۱- (۱) نسخه «ما امنته» است، باید «امنته» باشد.

لکن او از خانه های مدینه هنوز نگذشته پنجر شد، شتر از پا درآمد و پای او شکافته و قدم های او ورم کرد و از پا درآمد و بار جهاز را به دوش گرفت تا درمانده شد و به درخت سمره خوارداری رسید سایه آن نشست، امام فرمود: اگر یکی از شما تا آنجا می دوید نفس او به تنگی نمی افتاد، لکن آن چشمی که قایل را از افق می دید و او را توقیف می کرد این چشم مغیره را توقیف می کرد، این عین الله را من در رؤیا دیدم که به محض نگاه او اعصاب انسان از حرکت باز می ماند، پس وحی برای رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و او را خبر کرد و وی هم علی(۱) علیه السلام را خواند و فرمود: شمشیر خود برگیر و روانه شوید تو با عمار و سومی دیگر که مغیره بن ابی العاص زیر درخت چنین و چنان است، علی علیه السلام آمد و او را کشت.

ممکن است از باب مباشرت نباشد، بلکه از باب تسبیب باشد که زید را مباشر قرار داده.

پس عثمان، دختر رسول الله صلی الله علیه و آله را مضروب کرد گفت: تو پدرت را به مکان او اطلاع داده بوده ای، دختر فرستاد نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله، شکوه از صدمه و آزار خود کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در جواب او، کس فرستاد پیغام داد که: (۲) حیا و ناموس تو

ص: ۴۱۴

۱- (۱) در این حدیث علی علیه السلام را مأمور شمرده با آن که خرائج زید و زبیر را شمرده، وجه جمع آن است که: هر دو مأمور بوده اند، آنجا به هم رسیده اند و همانجا ممکن است علی، زید را مأمور مباشر قتل قرار داده باشد.

۲- (۲) فارسل اليها رسول الله صلی الله علیه و آله اقلی حياء ک فما اقبح بالمرأه ذات حسب و دین فی کل یوم یشکو زوجها.

است، آن را ملازم باش، چقدر قبیح است به بانوی صاحب شأن و مقام دین، که همواره هر روز شکایت از شوهر خود کند.

آن بانو دیگر باره و دیگر باره (چندین مرتبه) فرستاد. و هر نوبه پیغمبر صلی الله علیه و آله این جواب را می داد تا در نوبه چهارم پیغمبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام را خواند و فرمود: شمشیر خود را بگیر و خود همراه داشته باشد و برو نزد دختر پسر عمت و دست او را بگیر و بیاور(۱) و اگر کسی در بین، حائل شد او را با شمشیر درهم بکوب.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله خود مثل واله و شیدا بین منزل خود و منزل عثمان همی می رفت و می آمد تا علی علیه السلام، دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خانه بیرون آورد همین که چشم دختر به پدر افتاد، صدا به گریه بلند کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله هم اشک ریخت و گریه کرد و او را داخل منزل خود کرد و از پشت و پهلوی او لباس به دور کرد، همین که آثار ضربه و صدمه هایی که در پشت او بود دیدار کرد؛ سه بار فرمود: چه بر سر داشته که تو را کشته، خدا او را بکشد.

و این پیش آمد در روز یکشنبه بود و عثمان آن شب تا صبح با جاریه خود همبستر بود. دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله دوشنبه و سه شنبه را درنگ کرد و در روز چهارم مرد، همین که جنازه برای بیرون آوردن حاضر شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله امر کرد فاطمه را که بیرون آید و زنان مؤمنین همراه او بودند(۲) و عثمان هم به تشییع

ص: ۴۱۵

۱- (۱) از نظر فقه الحدیث، دست نامحرم را برای انفاذ از خطر می توان گرفت.

۲- (۲) فلما حضر ان یخرج بها امر رسول الله صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام فخرجت و نساء المؤمنین معها.

جنازه بیرون آمد، همین که نگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله به او افتاد، فرمود: هر کس شب دوشین را با اهل خود کنیز خود طوفی زده یعنی همبستر شده به تشییع این جنازه نیاید. این را سه بار تکرار فرموده، باز او منصرف نشد؛ تا همین که در نوبه چهارم فرمود: منصرف شود و برگردد و گرنه اسم او را می برم، عثمان وانمود کرد که درد دل به او عارض شده از درد نالید و تکیه به غلام خود کرد و گفت: یا رسول الله! مرا درد دل عارض شده اگر رأی مبارک باشد مرا اذن دهی که برگردم، پیغمبر صلی الله علیه و آله اجازه انصراف به او داد. (۱)

و فاطمه علیها السلام بیرون آمد با زنان مؤمنین و مهاجرین و نماز بر جنازه گزاردند. (۲)

توضیح: حال مشکل این حدیث از جهت این که کازرونی می گوید: ام کلثوم را عتبه بن ابی لهب تزویج کرده بود و قبل از زفاف طلاق داد و عثمان او را بعد از رقیه به سال سوم ازدواج کرد و در شعبان سال هفتم وفات کرد، معلوم می شود: بهانه گیری های عثمان از قضیه احد و کشته شدن عمویش مغیره از آن زمان ادامه داشته و ضرب ام کلثوم مرّات عدیده صورت گرفته تا آخر به وفات او منتهی شده.

و از عبارت حدیث هم چنین برمی آید که: پیغام او چندین بار بوده و جواب

ص: ۴۱۶

۱- (۱) در آخر روایت گوید: عثمان انصرف و خرجت فاطمه علیها السلام و نساء المؤمنین و المهاجرین فصلین علی الجنازه.

۲- (۲) الکافی: ۲۵۱/۳-۲۵۳، باب النوادر، حدیث ۸.

پدرش هم چندین بار بوده که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده: قبیح است بانوی صاحب حسب و دین، همواره شکوه از شوهر کند.

فقه الحدیث: و از فقه الحدیث به دست می آید که برای نجات و انقاذ غریق، حاکم می تواند زن را از خانه شوهر بی اذن شوهر بیرون بکشد و باز با قوه قهریه بازوی او را بگیرد و بیرون آورد.

البته تا ممکن است از روی لباس باشد که تماس با بدن زن رخ ندهد.

و باز از فقه الحدیث برمی آید که: تشییع جنازه از جانب زنان پرده‌گیان به هیئت جمعی، کاری است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به آن امر فرمود.

و اشک ریختن زنان را بر جنازه کسان خود، پیغمبر صلی الله علیه و آله نهی نفرمود. (۱)

و در غزوه موده سال هشتم در جمادی همین که جعفر طیار شهید شد پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه امر داد که برو و بر پسر عمت گریه کن و تا واثکلاه نگویی، هر چه بگویی صدق گفته ای، یعنی فضل جعفر و فضایل او است. (۲)

«قال الصادق علیه السلام قال رسول الله صلی الله علیه و آله لفاطمه اذهبی فابکی علی ابن عمک فان لم تدعی بالثکل فما قلت فقد صدقت.» (۳)

ص: ۴۱۷

۱- (۱) می نماید که روای ضبط آنها کامل نبوده و چون در وفات رقیه پیغمبر صلی الله علیه و آله در غزوه «بدر» بود، در دفن حاضر نبود.

۲- (۲) اعلام الوری: ۱۰۴.

۳- (۳) اعلام الوری: ۱۰۴؛ مستدرک الوسائل: ۳۸۴/۲، باب ۵۸، حدیث ۲۲۵۴؛ بحار الأنوار: ۵۷/۲۱، باب ۲۴.

(بحار الأنوار) در غزوه موته و وضع مدینه در مقابل آن گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه جعفر طیار بعد از تسلیت به آنها خارج شد و بر فاطمه وارد شد و فاطمه علیها السلام سخت می گریست و می گفت: وا عماه؟ فرمود: بر مثل جعفر باید گریه کنندگان بگریند، سپس به فاطمه امر فرمود: طعامی برای خانواده جعفر بسازید که آنها وقتشان اشغال به عزاداری است. (۱)

در اینجا اختصاص فاطمه علیها السلام به این پذیرایی بیشتر از زوجات است، به امام صادق علیه السلام ابی عبدالله علیه السلام گفتم: آیا احدی از فشار قبر و ضغطه آن بی بهره در رود؟ گوید: امام علیه السلام گفت: نعوذ بالله از آن، که چقدر کم است کسی از ضغطه و فشار قبر آسوده در رود. رقیه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله (باید صحیح آن ام کلثوم باشد که رقیه دومین است، همین که عثمان او را کشت، رسول خدا صلی الله علیه و آله خود بر قبر ایستاد و سر را بر آسمان بلند کرد و از چشمش اشک ریخت و فرمود: من متذکر این (شکسته بال و پر) شدم و رقت کردم برای او و از خدا بخشش او را از ضغطه و فشار قبر خواستار شدم، گوید: پس دعا کرد و گفت: بارخدا یا! ببخش به خاطر من از رقیه فشار قبر را، پس خدا او را به خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله بخشید تا آخر حدیث که فشار قبر سعد بن معاذ را گوید. (۲)

باز (کافی) به اسناد خود از حمید بن زیاد تا از ابان از ابی بصیر بازگو کرد از

ص: ۴۱۸

۱- (۱) بحار الأنوار: ۶۲/۲۱، باب ۲۴.

۲- (۲) الکافی: ۲۳۶/۳، باب المسأله فی القبر، حدیث ۶.

(احدهما)؛ همین که دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله وفات کرد(۱) رسول خدا صلی الله علیه و آله کلمه ای در بدرقه گفت.

فرمود: به سلف صالح ما عثمان بن مظعون و اصحاب او ملحق شو یا گوید: فاطمه بر شفیر قبر اشک های او در قبر فرو می ریخت و رسول خدا صلی الله علیه و آله با ثیاب خود آنها را از بین هوا می گرفت (معلوم نیست اشک های خود را یا اشک های فاطمه را، اما علی القاعده باید اشک های خودش باشد) و ایستاده بود و دعا می کرد و فرمود: من جداً ضعف و ناتوانی او را شناخته ام و از خدا عزوجل مسئلت کردم که او را از ضمه قبر(۲) پناه دهد.(۳)

در کتب حدیث خلط و اشتباه شده، گاهی رقیه را به جای ام کلثوم و گاهی ام کلثوم را به جای رقیه آورده اند.

تهذیب، خصال مناقب، کافی از این خلط و تشویش سالم نمانده اند.

اما نکته علم النفس آن، این است که: فاطمه علیها السلام داغ آن خواهرش یعنی رقیه را در موقع غزوه بدر دید که هنوز شوهر نکرده بود، در عقب آن داغ تلخ مرگ خواهر فتح بدر آمد که نشاط فتح بدر، جبران تلخی ها را می کرد، خصوص که بعد از «بدر» ازدواج با پسر عمش علی علیه السلام پیش آمد که قهرمان سرفراز جنگ «بدر» هم او بود و مسلمین از پکری درآمدند و اسیر گرفتند و سران دشمن را مثل

ص: ۴۱۹

۱- (۱) اینجا هم باید ثانی رقیه باشد که ام کلثوم بود نه رقیه.

۲- (۲) ضمه قبر: فشار قبر.

۳- (۳) الکافی: ۲۴۱/۳، باب المسأله القبر، حدیث ۱۸.

ابوجهل و هفتاد نفر دیگر را کشتند، پس نشاطی بر نشاط افزوده شد.

به ویژه که نتیجه مستقیم این «قران و ازدواج مبارک» دو فرزند دلبنده، حسن و حسین که جبران غم فقد خواهرش رفته، بلکه جبران غم مرگ برادرانش قاسم و طیب و طاهر و عبدالله را می نمود.

و تا موسم این شادی سپری نشده، غم و هیجان جنگ احد و مرگ حمزه عم گرامیش آمد. (۱)

و به دنبال آن جنگ خندق آمد که حسن و حسین را داشت و مدینه پس از آن قهرمانی علی علیه السلام و جانفشانی او دفع و خطری که به او از عمرو بن عبدود متوجه شد، دیگر از دغدغه حمله و تهاجم دشمن بیرونی آسوده شد تا موسم سال ششم که فتح خیبر و نامه به ملوک آمد، تا در سال هفتم که مرگ این خواهرش ام کلثوم آمد و در سال هشتم غم مرگ خواهرش زینب پیش آمد، خدا دو دختر هم به او داده بود که نام یکی را زینب و نام دیگری را ام کلثوم نهاد، مقرون با مرگ این خواهرش ام کلثوم و در سال هشتم شهادت جعفر طیار پیش آمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله از خانه جعفر تسلیت به فرزندان جعفر بیرون آمد، از آنجا به حجره فاطمه آمد و گریان بود، فاطمه را نگریست که می گریست و همی گفت: وا عمه!

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«علی مثل جعفر فلتبک الباکیه» بعد از آن فرمود: برای

ص: ۴۲۰

۱- (۱) فاطمه بعد از پدر، تمام روز را بالای قبر حمزه می رفت و نماز می گزارد و همی گفت: اینجا موضع سپاه پدرم بود و اینجا موضع سپاه قریش بود.

اهل و عشیرت جعفر طعامی بسازید که ایشان را پروای پختن طعام نیست. (۱)

اولاد جعفر را به تعزیت بگذاشت و بعد از سه روز به خانه جعفر رفت و فرمود: از این پس بر برادر من جعفر مگریید و حکم داد تا ایشان سر بسترند و در حادثه سال حدیبیه آیات فتح و سوره فتح و فتح خیبر در کار آمد و نامه نگاری پیغمبر صلی الله علیه و آله در سال هفتم به پادشاهان پیش آمد که در اثر آن، مقوقس پادشاه مصر از اسکندریه، کنیز عزیزی، را ماریه قبطیه را با هدایای دیگر تقدیمی فرستاد و در سال هشتم که سال فتح مکه بود و نشاط بزرگ برای فاطمه علیها السلام پیش آمد:

یکی آن که: از ماریه قبطیه خدا پسری به پیغمبر و برادری به فاطمه داد که نام آن را ابراهیم نهادند و در عالیه مدینه در مشربه ام ابراهیم در قبیله مازن، یک سال و ده ماه و هشت روز زنده بود.

و دیگری فتح مکه شد که ام الفتوح است.

و فاطمه علیها السلام در این فتح به همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود و از زنان زوجات طاهرات دو نفر همراه بوده اند، با قید قرعه فاطمه علیها السلام این بار با شوق فتح مکه و تلافی گذشته ها و ظفرمندی آینده بهتر در سایه پدر راه بین مکه و مدینه را دید، سال مهاجرت با «رنج» و خوف و وحشت این راه را پیموده، او و فاطمه بنت اسد، سواره با علی علیه السلام که پیاده می آمد تا پای او تابل زد و زخم شد.

اینک بعد از هشت سال، این راه را با شوکت قشون ده هزار نفری با پرچم پر افتخار فتح در سایه شوکت اسلام باز برمی گردد و این راه را می پیماید و فتح شهر

ص: ۴۲۱

مکه را می بیند.

و در آغاز این لشگرکشی که اهالی مکه، وحشت از این حمله داشتند ابوسفیان را به نمایندگی به مدینه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرستادند که بلکه به نام تجدید پیمان و تمدید عهد و پیمان و میثاق خود را، از خطر این حمله مصون نگه دارند و ابوسفیان از فاطمه علیها السلام پناهندگی سیاسی می خواهد.

تشخص فاطمه علیها السلام و خواستاری ابوسفیان که پناهندگی سیاسی به مکه و اهالی مکه بدهد

مقدمات فتح مکه از عهد شکنی قریش شروع شد چون قدرت خود را ضعیف و قدرت مدینه را متفوق و مافوق خود دیدند، ابوسفیان به نمایندگی قریش به شتاب به مدینه آمد تا بلکه به عقیده خود از غفلت و بی خبری پیغمبر صلی الله علیه و آله، عهد صلح از این تاریخ بسته شود.

بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد و گفت: یا محمد! خون قوم خود را حفظ کن و پناهندگی بین قریش بده و مدت را ما می افزائیم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: مگر عهدشکنی کرده باشید ای اباسفیان.

گفت: نه (دروغ می گفت عهدشکنی کرده بودند) و لذا تجدید عهد می خواستند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس بر همان عهد خود هستیم.

ابوسفیان از نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون آمد و ابابکر را ملاقات کرد و گفت: ای ابابکر! پناهندگی به قریش بده.

ابوبکر گفت: ای وای به تو! آیا کسی پناه و جواری در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله

سپس عمر بن الخطاب را ملاقات کرد و از او هم همین را خواستار شد، او هم جواب را همین گفت.

سپس از آنجا بیرون آمد و وارد بر ام حبیبه زوجة رسول خدا صلی الله علیه و آله، دختر خودش شد که از موقع مهاجرت او به حبشه تا الان او را ندیده و هم پدر را ندیده؛ و آنجا همین که رفت که بر روی فراش بنشیند، ام حبیبه خم شد و فرش را برچید ابوسفیان گفت: ای دخترم! آیا این فرش را برای من زیاد دیدی یا مرا برای این فرش قابل ندانستی.

گفت: بلی، این فرش رسول خدا صلی الله علیه و آله است که تو بر آن نباید مینشستی، چون تو مشرک و نجس هستی.

مکه خواستار است در سیاست به پناه فاطمه بانوی گزیده برود

ابوسفیان از آنجا بیرون آمد و وارد بر فاطمه علیها السلام شد و پناهندگی از او خواست و گفت:

ای دختر سرور عرب! پناهندگی بین قریش بده و مدت عهد را بیافزا که بزرگ ترین بانو در میان مردم جهان خواهی بود.

«ثم خرج فدخل علی فاطمه فقال: یا بنت سید العرب تجیرین بین قریش و تزیدین فی المده فیکونین اکرم یا سیده فی الناس.»

فاطمه علیها السلام فرمود: جوار و پناه من، همان جوار و پناه رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (۱)

ص: ۴۲۳

۱- (۱) بحار الأنوار: ۱۰۱/۲۱ و ۱۲۶، باب ۲۶؛ تفسیر مجمع البیان: ۴۶۹/۱۰، سوره نصر؛ اعلام الوری: ۲۱۷/۱.

مگر ابوسفیان فاطمه علیها السلام را ذی نفوذ در دنیای عرب و سیاست دو جبهه (جبهه مکه و جبهه مدینه) می دیده که به خانه او ملحق شده، نه به خانه عایشه و امهات المؤمنین و شاید درست تشخیص داده بود که نفوذ در پیغمبر صلی الله علیه و آله موجب نفوذ در سیاست مکه و مدینه است و اگر فاطمه علیها السلام از جنبه سیاست بین المللی فرض شود که دارای رأی مستقلی نبوده و نباشد که از آن جهت در پیغمبر صلی الله علیه و آله نفوذ کند و رأی او را تبدیل دهد.

اما از جهت این که: پیغمبر صلی الله علیه و آله خاطر او را می خواسته، اگر خاطر او به اهالی مکه جلب شود؛ شاید پیغمبر صلی الله علیه و آله او را نرنجاند و حتماً نمی رنجاند و این حیثیت در باقی زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله که در مکه قوم و خویشان زیاد ندارند، محرز نبوده.

و شاید صوت وصیت احترام پیغمبر صلی الله علیه و آله از فاطمه از همه اوضاع داخله خانوادگی و اهمیت خدیجه پیدا بوده است، ولی فاطمه در جواب معلوم کرد که جوار من همان جوار پیغمبر است، فاطمه در این جواب تشخص بر تشخص افزود.

زیرا فرمود: من زنم و زن خانه، حق مداخله در سیاست ندارد و نباید بین دو مملکت مداخله کند.

بلکه در برابر نفی مطلق، جنبه اثبات را گفت و در همان هم عظمت مقام پدر را در پیش خود و همه اثبات کرد، آن هم نه از باب مجامله و تعارف، بلکه جدی و با کمال افتخار فاطمه را در شعب ابی طالب دیدید که آنجا مزیقه و فشار قریش به اوج بی پروائی رسید.

و فشار مکه بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و یاران به اوج خود رسیده بود، من نشان دادم که فاطمه علیها السلام آنجا نقش مؤثر نداشت؛ فقط یا بیشتر نقش تأثر و اثرپذیری داشت.

ولی امروز شاد است که قریش در نقطه حضيض اند و کوكب محمّد صلی الله علیه و آله در اوج عظمت، شاد است و فاطمه علیها السلام دارای نقش مؤثر و مثبت است، البته این ها از برکت توجه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود که مقام فاطمه را ممتاز کرده بود.

ابوسفیان گفت: خواهر تو زینب شوهر خود ابی العاص را جوار داد و محمّد پذیرفتار شد.

فاطمه علیها السلام فرمود: با این همه مرا در این امر اختیاری نخواهد رفت. (۱)

عرض کرد: پس بفرمای فرزندان خویش «حسنین» را یا یکی از آنان در میان انجمن، مرا در زینهار خود در آورد و منتی بر قریش نهد و ثنای او جاودانه تذکره قبایل شود.

فاطمه علیها السلام فرمود: فرزندان من خردند و بی جواز رسول خدا مقدم امری

ص: ۴۲۵

فاطمه علیها السلام در زندگانی مشترک با پیغمبر صلی الله علیه و آله

شادی و سرور فاطمه اکنون از مدینه گرفته تا مکه می رود به جبران روز هجرت که از مکه با غم و وحشت تا مدینه همراهش آمد.

دقت کردید در این که ابوسفیان گفت: «یا بنت سید العرب» ابوسفیان نگفت: «یا بنت رسول الله» چون هنوز اسلام اختیار نکرده بود، اما کلمه بنت سید العرب در نزد او اعظم مقام های متصوره بود.

و نیز گفت: «تجیرین بین قریش» که خواستار شد که همه قریش را زیر بال کنف حمایت خود قرار دهد.

ابوسفیان نمایندگی از قریش می دانسته، معلوم می شود قریش (آن هم تمام قبایل قریش) با همه کبریا و تکبرشان عار ندارند که در کنف سایه حمایت فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و دختر خدیجه در آیند و ایمن زندگی کنند با این که فاطمه در مدینه است و آنها در مکه اند و در جمله آخر گفت: «فتکونین اکرم سیده فی الناس» گفت بزرگ ترین بانوی همه مردم جهان «قریش و غیر قریش» خواهید بود، و خواهید شد.

البته جواب صحیح مثبت همان بود که فاطمه علیها السلام گفت: جوار ما و پناه بخشی ما همان جوار پیغمبر صلی الله علیه و آله و پناه بخشی او است و شادی و فرح فاطمه امروز به

مقیاس مقابله و برابری اندوه و غصه شعب ابی طالب و آن روز سیاه پس از شعب ابوطالب است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به طائف پناهنده شد و کس او را پناه نداد و پس از یک ماه توقف در طائف به مکه برگردید و پناهندگی از اخنس بن شریق خواست که به مکه داخل شد و طواف کند؛ او قبول نکرد و از سهیل بن عمرو خواست، او هم قبول نکرد تا مطعم بن عدی قبول کرد و پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه او را پس از طواف کعبه، به او پس داد که بر من بیش از این مقدار جایز نیست که در پناه کفر مشرکی باشم. (۱)

فاطمه چقدر باید مشعوف بوده باشد و به فرزندانش شعف بدهد که امروز نماینده قریش که همه قریش است، تقاضای پناه بخشی از فاطمه دختر آن پیغمبر می کند. فرح و شاد از تدابیر الهی در مملکت انسانی است که از آن حسیض و حشت، ما را به این اوج عظمت رسانیده (العارف فرحان بالله) به علاوه این که در این مدت خدا دو پسر (۲) و دختری هم به او داده که بیشتر از دو کشور مکه و مدینه آنها را می خواهد و هر چه شادی از این روز به بعد ببیند، به آنها تلقین می کند، در فرزندان اثر می گذارد.

بینید ابوسفیان دیگر باره چه گفت؟ گفت: آیا امر نمی دهی دو پسر حسن و حسین علیهما السلام پناهندگی و جوار به قریش بدهند؛ در روایتی دارد که: «حسن یدرج بین یدیها» یعنی حسن پاورچین پاورچین پیش روی او راه می رفت، الان

ص: ۴۲۷

۱- (۱) بحار الأنوار: ۵/۱۹-۶، باب ۵، حدیث ۵؛ اعلام الوری: ۵۵، فصل ۷.

۲- (۲) آیا آنها همراه هستند؟

حسن علیه السلام پنج سال را تمام کرده در ششم است و حسین علیه السلام چهار سال را تمام کرده در پنجم است.

«فقال: انا مریین ابینک ان یجیرا بین الناس؟»

قالت: والله ما بلغ ابناى ان یجیرا بین الناس و ما یجیر علی رسول الله واحد.»

)

اعلام الوری) قالت: والله ما یدری ابناى ما یجیران من قریش. (۱) فاطمه علیها السلام چه گفت؟ گفت: پسران من هنوز بالغ نشده اند به آن سن و سال نرسیده اند که بین مردم جوار بدهند. گذشته از آن که کس در برابر نظر پیغمبر صلی الله علیه و آله جوار و پناهندگی نمی دهد صلاح بود که بگویید بالغ نشده اند که جوار بدهند و لکن ذهن کودک تند است گیرندگی او بیشتر است اگر برای پناه دادن بالغ نشده اند برای گرفتن علم بالغ شده اند.

و به گفته اعلام الوری گفت: والله پسران من نمی دانند که چه پناهی به قریش بدهند.

آیا فاطمه برداشت ها، از این تذلل ابوسفیان نمی کند؟

بلی، شکر خدا را می کند و آیا حسین علیه السلام و حسن علیه السلام و هر فرزند هوشمندی، نه برداشت های رفعت انگیز از این التجا می کنند، برداشت های آنها از ما سبق احد و خندق تا حال از طریق مسموعات بود؛ زیرا آنها جنگ احد و خندق را مثل این فتح مکه به چشم خود ندیده و فقط شنیده بودند؛ اما اینجا

ص: ۴۲۸

۱- (۱) بحار الأنوار: ۱۰۱/۲۱-۱۰۲، باب ۲۶، فتح مکه؛ اعلام الوری: ۱۰۵-۱۰۶.

بالمعاینه می بینند، متوجه هستید این طور که سلب صلاحیت از فرزندان خود کرد که اینها به این مقام بالغ نشده اند، در مورد خودش نکرد و نگفت: من زخم و زخم را چه که حق پناه بخشی داشته باشد.

و گمان مکنید که نماینده قریش در این پیشنهاد شوخی می کرده؟ زیرا شوخی بر او در آن حال اثر بد داشت و نمی کرد و گمان مکنید که عرب قریش از کبریا و استکبار خود کاسته یا وزن اجتماعی و سیاسی نداشتند.

پس ابوسفیان گفت: ای ابا الحسن! من می بینم که امور بر من سخت شده مرا نصیحتی کن.

(اعلام الوری) می گوید: پس از منزل فاطمه علیها السلام خارج شد، علی علیه السلام را دیدار کرد و به او گفت: تو از نظر خویشاوندی و رحم به من بیشتر ارتباط داری و امور بر من سخت مشکل شده، در آن میان مرا راهی نشان بده.

علی علیه السلام گفت: تو شیخ قریش هستی، بر درب مسجد برپا بایست و بین مردم فریاد جوار و پناهندگی بده و سپس به دیار خود برگرد.

(اعلام الوری) سپس سوار بر راحله برنشین و به قوم خود ملحق شو. (۱)

ابوسفیان گفت: آیا این را سودمند برای من می دانی، اگر چه اندکی باشد.

علی علیه السلام گفت: نه به خدا گمان آن را ندارم و لکن غیر این برای تو چاره ای نمی بینم؟

(اعلام الوری) می گوید: گفت: نمی دانم؟ ابوسفیان در مسجد برپا ایستاده و

ص: ۴۲۹

گفت: ایها الناس من جوار و پناه بخشی بین قریش را خواستارم.

سپس سوار بر مرکب خود شد و روانه شد و در مکه بر قریش وارد شد و گفت: من از نزد محمّد آمدم و با او تکلم کردم، والله جوابی به من نداد.

سپس نزد پسر ابی قحافه آمدم، پیش او هم خبری نیافتم.

سپس نزد پسر خطاب رفتم، او هم همچین.

سپس وارد شدم بر فاطمه، او هم مرا اجابت نکرد.

سپس علی علیه السلام را دیدار کردم، او امر داد مرا که بین مردم «جوار» را ندا در دهم؟ این کار را کردم، گفتند: آیا محمّد را تنفیذ کرد؟

گفت: نه.

گفتند: وای به تو که آن مرد تو را دست انداخته با تو بازی کرده، آیا تو بین قریش جوار می دهی. (۱)

در این گزارش به سمع قریش رسانید که به نزد فاطمه هم وارد شدم و او اجابت نکرد.

ارجمندی فاطمه، به پایه ای رسیده بود که مکه بر او انکار نکردند که چرا از زنان برای ما پناهندگی خواستی، البته عظمت اسلام به جایی بالا گرفته بود که کنیزان اسلام هم ارجمند بودند.

نهج البلاغه می گوید:

«وقد بلغتم من کرامه الله تعالی لکم منزلهً تکرّم بها

ص: ۴۳۰

سیره ابن هشام می گوید: «سپس برای تجدید عهدنامه ابوسفیان از مکه به مدینه آمد و وارد بر رسول خدا صلی الله علیه و آله شد، پس داخل حجره دخترش «ام حبیبه بنت ابوسفیان شد» همین که رفت بر فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله بنشیند، ام حبیبه فرش را از او درهم پیچید.

ابوسفیان گفت: ای دخترم! نمی دانم آیا آن را لایق من ندانستی؟ یا مرا لایق آن ندانستی؟ ام حبیبه گفت: بلکه آن فراش رسول خدا است و تو مرد مشرک نجس هستی، پس دوست نداشتم که تو بر فراش رسول خدا صلی الله علیه و آله بنشینی.

ابوسفیان گفت: والله تو را ای دختر بعد از من آفتی و شری رسیده، این را گفت و از آنجا خارج شد.

سپس آمد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سخن و گفتگوی خود را با پیغمبر صلی الله علیه و آله مطرح کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله جوابی به او نداد.

سپس نزد ابوبکر رفت و از او خواست که با پیغمبر صلی الله علیه و آله گفتگو کند ابوبکر گفت: من این کاره نیستم.

سپس نزد عمر بن الخطاب آمد و با او گفتگو کرد، او گفت: یا من شفاعت برای شما بکنم نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله با آن که والله اگر غیر از کودکان ذریه ریز نیایم، با آنها به جنگ شما اقدام می کنم.

سپس از آنجا هم خارج شد و برعلی بن ابی طالب علیه السلام وارد شد و فاطمه دختر

رسول الله نزد او بود و در نزد فاطمه حسن بن علی علیه السلام بود که پسرکی کودک بود و جلوی روی فاطمه آرام آرام راه می رفت، پس گفت: یا علی علیه السلام تو را ارتباط خویشاوندی با ما بیشتر از دیگران است و من در طلب حاجتی آمده ام، نباید دست خالی برگردم، چنان که دست خالی آمده ام، پس شفاعتی برای ما نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرما، علی علیه السلام فرمود: و یحک ای ابوسفیان والله که رسول خدا صلی الله علیه و آله همین که عزم بر کاری بگردد ما استطاعت آن نداریم که در آن باره با او تکلم و گفتگو کنیم.

پس ابوسفیان التفات و توجه خطاب را به فاطمه علیها السلام کرد و گفت:

دختر محمد! آیا برای تو این راه هست که امر بدهی این پسرک خود را این کوچولو را، که جوار و پناهندگی بدهد بین مردم تا سرور و سید عرب باشد تا آخر دهر و روزگار.

فاطمه گفت: والله این کودک کوچولوی عزیز من، هنوز بالغ نشده که جوار و پناهندگی بین مردم بدهد.

و احدی هم برابر رسول خدا صلی الله علیه و آله قیام نمی کند که جوار و پناه بدهد، خصوص که علیه پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد.

ابوسفیان گفت: ای ابالحسن! من می بینم که امور بر من سخت شده، پس مرا به نصیحت راهی بنما.

علی علیه السلام فرمود: والله من چیزی را نمی دانم که سودمند برای تو باشد حتی اندکی. ولکن تو سرور بنی کنانه هستی، پس قیام کن و پناه بده بین مردم، سپس به دیار خود و ارض خود ملحق شو.

گفت: آیا این را سودمند برای من می دانی، اگر چه اندکی؟

علی علیه السلام فرمود: نه والله گمان آن را ندارم ولکن غیر این برای تو راهی نمی بینم.

پس ابوسفیان قیام کرد و به سوی مسجد رفت و گفت: یا ایها الناس! من پناهندگی دادم بین مردم و سپس سوار شتر خود شد و رهسپار راه مکه شد.

همین که بر قریش وارد شد، گفتند چه خبر؟ گفت: آمدم نزد محمد و با او گفتگو کردم، چیزی را به من جواب نداد.

سپس نزد پسر ابوقحافه رفتم در او هم خیری نیافتم، سپس نزد پسر خطاب رفتم، او را دشمن ترین دشمن یافتم (یا نزدیک ترین دشمن) ابن اسحاق گوید: سپس نزد علی رفتم، او را نرم ترین قوم، ملایم ترین قوم یافتم و او مرا مشورتی کرد که آن کار را کردم و به خدا قسم! نمی دانم که آیا سودی به من می دهد اندکی؟ یا نه؟

گفتند: او تو را امر به چه داد؟

گفت: امر داد که من جوار و پناه بدهم بین مردم و من این کار را کردم.

گفتند: آیا محمد این را تنفیذ کرد؟ گفت: نه. گفتند: وای به تو! والله که آن مرد بیش از این نیفزوده که با تو بازی کرده، آنچه تو گفته ای هیچ نیازی را رفع نمی کند، گفت: نه به خدا قسم من غیر این راه نیافتم. ^(۱)

در موقع فتح مکه فاطمه علیها السلام در آن سفر، همراه اردوی کیوان شکوه اسلام

ص: ۴۳۳

۱- (۱) السیره النبویه، ابن هشام: ۸۵۷/۴؛ السیره النبویه، ابن کثیر: ۵۳۰/۳-۵۳۱؛ الثقات، ابن حبان: ۳۸/۲.

بود. آیا آتش لشکر را در اول شب مرالظهران چهار فرسخ به مکه نمی دید، یا آب وضو پدرش را در سحرگاهش نمی دید که یک قطره از آن به زمین نمی آمد، همه را مسلمین بین زمین و آسمان با کف دست خود گرفته به آن تبرک می جستند و ابوسفیان وحشت زده می دید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله آن شب از آتش اول شب و از آب سحرگاهان غرق کرامت بود، آیا فاطمه علیها السلام آن را نمی دید با آن که خیمه اش نزدیک خیمه پدر بزرگوارش بود، ابوسفیان شب را در قبه عباس به صبح آورد، بامداد بانگ اذان بلال برخاست، ابوسفیان گفت: این چه منادی است؟ عباس گفت: مؤذن رسول خدا است برای نماز برخیز وضو بگیر. گفت: من ندانم. عباس او را بیاموخت و ابوسفیان نظاره بود که رسول خدا وضو می ساخت و مردم نمی گذاشتند یک قطره آب از دست مبارکش به زمین آید و از یکدیگر می ربودند و بر روی خویش مسح می کردند. گفت:

«بالله ان رأیت کالیوم قط کسری و لا قیصر.»(۱)

ص: ۴۳۴

۱- (۱) بحار الأنوار: ۱۲۹/۲۱، باب ۲۶، فتح مکه؛ اعلام الوری: ۱۰۸.

فاطمه علیها السلام پرده برداری می کند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله غبار را از خود بشوید

لشکر اسلام به سرپرستی شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله از مدینه بعد از بیست روز طی طریق، به مکه وارد شد و فاتحانه وارد شدند، شهر مکه در تصرف قوای اسلامی درآمد، پیغمبر صلی الله علیه و آله در داخل قبه خیمه و سراپرده این که در بیرون شهر در حجون پهلوی قبر خدیجه برای او زده اند، خود را آماده می کند برای ورود به مسجد الحرام، غسل می کند، تن از غبار راه می شوید و فاطمه در این موقع پرده داری می کند؛ پرده جلی او نگه داشته تا غبار این راه هشتاد فرسخی پانصد کیلومتری را، بلکه غبار هشت سال هجرت را با سیزده سال اختناق مکه و خطرات تلخ خدیجه و ابوطالب که از قبر آنها الهام می شد، غبار افسردگی شعب ابی طالب را که از افق دور می دید، غبار افسردگی پس از خروج و سفر به طائف را، غباری که در افق دور زهرا می دید، اگر دیگران نمی دیدند زهرا می دید. (۱)

ص: ۴۳۵

۱- (۱) سوم رمضان از مدینه حرکت کردند و بیستم ماه صیام به مکه وارد شدند، این بیست روز؛

گرچه علی به آن غبارها می بالید، اما شعب ابی طالب را فاطمه علیها السلام نیکو می دید، چون تأثر او عمیق بود، از جلوی چشمش نمی رفت، غبارهایی که از دور از کرانه های افق می دید، چون زیاد حساس بود، اندکی غباری در خاطر او محسوس بود.

همان که در سال حدیبیه سال ششم، همراه نبود که آب وضوی پیغمبر صلی الله علیه و آله می گرفتند.

اما سال فتح مکه همراه بود که در منزل پیش از مکه می دید ابوسفیان چگونه بر قاطر عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله در ردیف عباس سوار است و می دوند که مبادا از عقب عمر به آنها برسد و کار ابوسفیان را تمام کند؛ تا خود را در چادر رسول خدا صلی الله علیه و آله انداختند و طبق تلقین عباس، ابوسفیان شهادتین را گفت و پیغمبر صلی الله علیه و آله به عباس دستور فرمود: او را در چادر خودت نگه دار، چون عباس با عیالات به قصد هجرت می آمدند و ضمیمه اردوی پیغمبر صلی الله علیه و آله شده بودند. ابوسفیان سحر گاهان که اذان بلال را شنید، ازدحام مسلمین را برای وضو گرفتن قطرات آب وضو پیغمبر صلی الله علیه و آله می دید که یک قطره آن به زمین نمی چکید، مسلمین از محبت پیغمبر صلی الله علیه و آله در صلح حدیبیه، وقتی که عروه بن مسعود ثقفی، بزرگ اهالی طائف و نماینده قریش، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و شدت علاقه و شیفتگی صحابه را دید که برای ربودن قطرات آب وضوی پیغمبر و تبرک جستن به آن

با یکدیگر گلاویز می شدند و در حضورش آهسته سخن می گویند و نگاه تند به چهره اش نمی افکنند؛ عروه برگشت پیش قریش و گفت: ای گروه قریش! من کسری پادشاه ساسانی و دربارش و قصر پادشاه روم و تشریفاتش را دیدم، ولی هیچ پادشاهی را هرگز در میان ملتش مانند محمد صلی الله علیه و آله در میان اصحابش ندیده ام، اصحاب او به هیچ قیمتی وی را رها نخواهند کرد، دقت کنید و درست بیاندیشید، اگر محمد راه سعادت را به شما عرضه کرد بپذیرید؛ من خیرخواه شما هستم و می دانم که هرگز بر او پیروز نخواهید شد. (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله این غبارها را از تن بشوید و غبار افسردگی ها را از روان بشوید و فاطمه هم از غبار غم ها درآید.

و گلاب پاش ها بر قبر خدیجه و ابی طالب پاشیده می شود.

اکنون تمام شهر در تصرف قوای مسلمین است و خاطرات عهد خدیجه و شعب ابی طالب تجدید می شود.

سیره ابن هشام می گوید: (۲) ابن اسحاق از سعید بن ابی هند از ابی مره، مولی عقیل بن ابی طالب بازگو کرده که ام هانی دختر ابوطالب برای من گفت: همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله خود، در اعلی مکه فرود آمد، دو تن از مردان خویشاوندان من از بنی مخزوم فرار کرده به پناه من آمدند.

ابن هشام می گوید: این دو تن حارث بن هشام برادر ابوجهل، و دیگری زهیر

ص: ۴۳۷

۱- (۱) تاریخ الطبری: ۲/۲۷۵؛ تفسیر ابن کثیر: ۴/۲۱۳.

۲- (۲) السیره النبویه، ابن هشام: ۴/۸۶۹.

پسر ابی امیه اند. زهیر بن ابی امیه برادر ام سلمه و مادرش عاتکه دختر عبدالمطلب؛ همان شخص است که قیام کرد و صحیفه ملعونه را نقض کرد و هر دو در تقسیم غنایم هوازن، سهم مؤلفه قلوبهم را برگرفتند.

و ام هانی نزد هبیره بن ابی وهب مخزومی مزوجه او بود.

ام هانی گوید: پس علی بن ابی طالب برادرم بر من داخل شد و گفت: والله من اینان را باید به قتل آرم.

گوید: من درب خانه ام را به روی آنان قفل زدم، آمدم پیش رسول خدا صلی الله علیه و آله که سراپرده او در اعلی مکه و خود در داخل سراپرده بود، او را یافتم که مشغول شستشوی بدن و غسل از آبی بود که طشت و لگن آن (جفنه) هنوز آثار خمیر در آن باقی بوده، فاطمه دخترش پرده داری می کرد، ثیاب او را پرده کرده، او را مستور می داشت. (۱)

همین که شستشو تمام شد، پیغمبر صلی الله علیه و آله ثیاب خود را باز گرفت.

و به خود پیچید و سپس هشت رکعت نماز فتح را با این که روز بالا آمده بود، گزارد و بعد از نماز منصرف شد، به من توجه فرمود گفت:

«مرحباً و اهلاً بأم هانی ما جاء بك؟» برای چه آمده ای ای بانو؟ گوید: من خبر آن دو مرد را با خبر علی گزارش دادم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما پناه دادیم آن را که تو پناه داده ای

ص: ۴۳۸

۱- (۱) فاطمه و پرده داری او با وجود دو تن از زوجات طاهرات که در این سفر همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده اند و محرم نزدیک اند، شاید حکمت ها در آن باشد، عجالاً غبار سفر و غبار غم را نیکو است که فاطمه بشوید و شاهد باشد و شهود کند که غمی نمانده.

و امان دادیم آن را که تو امان دادی، پس آنها را نکشید. (۱)

گفتگوی فاطمه با ام هانی در این موقع

(اعلام الوری) گفتگویی را بین فاطمه و ام هانی در این مورد آورده که فاطمه هم پرده دار پیغمبر صلی الله علیه و آله است و هم مدافع علی بن ابی طالب علیه السلام شوهر و همسرش و همسفر هر دو گوید: به علی علیه السلام خبر رسید که: ام هانی دختر ابی طالب مردانی را از بنی مخزوم مأوی داده که از آن جمله حارث بن هشام و قیس بن سائب اند، علی علیه السلام آهنگ خانه ام هانی کرده و در همان حال غرق در اسلحه بود، بر در آمد فریاد زد که: هر که را مأوی داده اید بیرون کنید، آنان در درون خانه، خود را از خوف باختند تا قوه ماسکه از دستشان در رفت، لکن ام هانی در برابر او درآمد و ام هانی در آن لباس، در آن موقع، برادر را نشناخت. ام هانی گفت: ای بنده خدا! من ام هانی ام دختر عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواهر علی بن ابی طالب، از خانه من منصرف شو! علی علیه السلام خود را معرفی کرده گفت: اینان را بیرون کنید. ام هانی گفت: والله که شکایت از تو را نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله می برم.

پس علی «کلاه خود» را از سر بر گرفت، ام هانی او را شناخت، دوید تا او را در بغل گرفت و گفت: فدایت شوم، من سوگند یاد کردم که شکایت تو را نزد

ص: ۴۳۹

۱- (۱) اعلان پناهندگی و امان برای آنان که به مسجد الحرام پناه آوردند یا شمشیر و اسلحه را زمین بگذارند یا به خانه خود روند و درب بر بندند یا به خانه ابوسفیان بن حرب پناهنده شوند؛ شاید این گونه اجتماع را در خانه ام هانی شامل نمی شده. «السیره النبویه، ابن هشام: ۴/۸۶۹»

پیغمبر صلی الله علیه و آله بیرم. علی علیه السلام پس برو و قسم خود را انجام بده که پیغمبر صلی الله علیه و آله در اعلی وادی است.

ام هانی می گوید: آمدم در «اعلی وادی» نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و وی در قبه ای غسل می کرد و فاطمه دخترش او را پرده داری می کرد تا از انظار مستور می داشت؛ همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله کلام من و صدای مرا شنید فرمود:

«مرحباً بک یا ام هانی!»

گفتم: پدر و مادرم به فدای تو - آنچه از علی تازه امروز دیدار کردم؟ یعنی محل شکایت من است. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من جوار دادم هر که را تو جوار داده ای. (۱)

مداخله فاطمه علیها السلام در این شکایت

فاطمه علیها السلام گفت: ای ام هانی فقط آمده ای (فقط و فقط) که شکایت از علی علیه السلام کنی، در این که او دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا را اخافه کرده؟

گفتم: ذمه مرا تحمل کن ای رسول خدا! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا سعی او را (یعنی سعی علی را) تشکر کند؛ و من پناه دادم آن کس را که ام هانی پناه داده، برای مقام او نزد علی بن ابی طالب. (۲)

در این حدیث ارزش و ارجمندی ام هانی را به واسطه مقام قرب و خواهری علی علیه السلام قرار داده. ام هانی را خرسند و هم فاطمه علیها السلام را که دید با آن حجت

ص: ۴۴۰

۱- (۱) اعلام الوری: ۱۱۰.

۲- (۲) اعلام الوری: ۱۱۱.

روشن، دفاع از علی علیه السلام می کند که اخافه دشمنان خدا، دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله کار بدی نیست، این احتجاج آن قدر صحیح بود که ام هانی به زانو درآمد و گفت: بار سنگین مرا تحمل کن، یعنی عهده مرا و پیغمبر صلی الله علیه و آله تحمل فرمود.

ولی دفاع فاطمه از علی علیه السلام آن قدر مؤثر بود که بخشش به ام هانی را برای مقام پیوستگی با علی علیه السلام قرار داد. دفاع از علی علیه السلام و از مقام علی علیه السلام، فاطمه را تا جایی پیش برد که برای علی علیه السلام مثل مادر، دلسوزی می کرد، مادرانه حمایت می کرد.

قاطعیت پیغمبر صلی الله علیه و آله

علی و همه قشون نسبت به چند نفر از مجرمان مکه فرمان یافتند که رحم نیاورند و آنها را هر جا یافتند بکشند.

یکی از آن چند نفر به نام حویرث بن نقید بن وهب بن عبد بن قصی بود که وی فاطمه و ام کلثوم دختران پیغمبر صلی الله علیه و آله را در آن موقع که عباس بن عبدالمطلب آنها را سوار کرد، از مکه اراده مدینه داشتند، این شخص حویرث، مرکب آنها را سیخ زد تا رم برداشت و جهید و آنها را به زمین افکند.

سیره ابن هشام گوید: اما حویرث بن نقید پس علی بن ابی طالب او را کشت. (۱)

موسوعه آل النبی تألیف دکتر شاطی می گوید: فاطمه در این سفر ظفر اثر، وقتی به آن مکان با اردو گذر کردند، یاد از آن روز پرخطر کرد که از صدمه آن تا مدینه به مریضی رفت، اما آن روز ام کلثوم خواهرش همراه بود و امروز زنده

ص: ۴۴۱

۱- (۱) السیره النبویه، ابن هشام: ۸۶۸/۴؛ الإصابه: ۶۲۸/۱؛ تاریخ الطبری: ۳۳۶/۲.

نیست که این وضع با شکوه را ببیند و انتقام از حویرث را هم بنگرد.

از فتح مکه شادمان و سرافراز برگشتند و ایمان و شهادتین در تمام قبایل و شهرها و سرآب ها و سرچاه ها صدایش پیچیده،
ولکن برای فاطمه در ایام اقامت مکه در موقع فتح، خبری رسید که افسرده شد یا سرافرازتر شد، شنید که نام فاطمه علیها
السلام در زبان پدرش برده شد اما در مورد تهدید.

قاطعیت پیغمبر صلی الله علیه و آله در حدود الهی

در فتح مکه از بیستم رمضان تا ششم شوال سال هشتم، پیغمبر صلی الله علیه و آله در مکه بود و حوادثی رخ داد و کارهایی
شد که به اقوال یا فعل یا تقریر پیغمبر صلی الله علیه و آله روبرو شد و از این جهت حجت است؛ زیرا سنت پیغمبر صلی الله
علیه و آله همین است.

از جمله زنی در آن ایام سرقت کرد، حلی و حلی را دزدید، به قطع دست او فرمان رفت، وی نامش فاطمه دختر اسود بن
عبدالاسد برادرزاده سلمه بن عبدالاسد مخزومی است و از اشراف قبیله بنی مخزوم است، در ایام توقف پیغمبر صلی الله علیه و
آله در مکه دست به دزدی در آورد و هنگام سرقت گرفتار شد. (زن هر چند از اشراف باشد در برابر جواهرات خود را می
بازد) او را به خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله آوردند، فرمان رفت که دست او را قطع کنند، خویشاوندان او با خود
اندیشیدند که هیچ کس را آن قدر دلیری نیست که نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله از بهر شفاعت او زبان بگشاید، جز «اسامه
بن زید» که پدرش زید در جنگ «مؤته» شهید شده و این پسرش را پیغمبر صلی الله علیه و آله گرامی می دارد تا به اندازه ای
که روز

ورود در شهر مکه موقع فتح، او را ردیف پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدند؛ پس بنابراین به نزد او شدند و او را از در ضراعت (۱) و تضرع به شفاعت برانگیختند، «اسامه» به نزدیک پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد در عفو گناه زن سارقه، آغاز نیازی نهاد، رنگ از چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله دگرگون شد و فرمود:

«لا تشفع فی حد فان الحدود اذا انتهت الی فلیس بمتروکه.» (۲)

ای اسامه! آیا شفاعت در حدی از حدود خدا می کنی؟ با آن که در حدود شفاعت نیست.

اسامه چون این بدید، از کرده پشیمان شد و عرض کرد: یا رسول الله! از بهر من استغفار کن.

آن گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مردم! امم پیشین که هلاک شدند برای آن بود که هر گاه اکابر و اشراف آنها دزدی می کردند او را رها می کردند و حد بر وی جاری نمی کردند و هر گاه آفتابه دزدی ضعیفی از آنان این گناه کردی، حد بر او اقامه می کردند. (۳)

به آن خدای که جان محمّد در ید قدرت او است که اگر فاطمه دختر محمّد دزدی بنماید، حکم می کنم دست او را قطع کنند (۴) و بفرمود: دست زن مخزومیه

ص: ۴۴۳

۱- (۱) ضراعت: زاری کردن، فروتنی کردن.

۲- (۲) سبل السلام: ۲۰-۲۱، حدیث ۵؛ نیل الأوطار: ۳۰۶/۷.

۳- (۳) الطبقات الکبری: ۲۶۳/۸.

۴- (۴) در این اعلان تشدید و تشدد درباره حدود الهی، فاطمه مشخص شد که در ذروه و اوج اعلی محبویت نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله است که او را بالمثل ذکر کرده.

را قطع کردند.

آنگاه پس از قطع ید بر وی ترحم کرد و خلعت نو به او بداد، آن زن گفت: آیا توبه من به درجه قبول رسید؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اکنون چنانی که گوئیا از مادر زاده باشی.

می گویند: این خبر را که به فاطمه علیها السلام بردند، از طرفی افسرده شد و از طرفی دیگر از قاطعیت پدر در قلع ریشه فساد شاد شد که حتی پیغمبر صلی الله علیه و آله او را شاخص اعلی محبوبیت حساب کرد. (۱)

و واضح است که: مقال پیغمبر صلی الله علیه و آله از کسری مقام فاطمه نیست، بلکه از بزرگی و عظمت احترام حدود و حقوق الهی است که در خاطر پیغمبر صلی الله علیه و آله و در صدر او، آن قدر عظیم است که همه چیز دیگر در جنب آن کوچک می آید، حتی محبوب ترین شخص.

«عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَعْيُنِهِمْ فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَنْفُسِهِمْ.» (۲)

پس به این نظر فاطمه افتخار بر افتخار افزود که پیغمبر صلی الله علیه و آله معلوم کرد او شخص اول محبوبان است. در کتاب شمائل رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده که:

«لَا تَغْضِبُهُ الدُّنْيَا وَمَا كَانَ لَهَا إِذَا تَعَوَّطَى الْحَقُّ لَمْ يَعْرِفْهُ أَحَدٌ.» (۳)

هیچ چیز از دنیا او را به خشم نمی آورد تا مگر به حریم حق تجاوز می شد

ص: ۴۴۴

۱- (۱) الطبقات الكبرى: ۲۶۴/۸.

۲- (۲) نهج البلاغه: خطبه (المتقين).

۳- (۳) معانی الأخبار: ۸۱ حدیث ۱؛ بحار الأنوار: ۱۵۰/۱۶، باب ۸، حدیث ۴.

که در آن موقع هیچکس را نمی شناخت.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام را هم صعصعه بن صوحان عبدی، در موقع عبادت چنین وصف کرد که:

«اشهد یا امیرالمؤمنین ان الله کان فی صدرک عظیماً و لقد کنت بذات الله علیماً.»

امیرالمؤمنین هم به او پیغام داد که: من هم شهادت می دهم که تو هم.

«لقد کنت عظیم المعونه خفیف المؤمنه.»^(۱)

گذشته از آن که: در این مقام هم پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را صدر خلاق قرار داد که برای نشان دادن عظمت احترام حدود خدایی برجسته ترین کس را، که از او بزرگ تری در خاطر نیست، او را در نظر می آورند و در کفه سنجش می نهند و در روزگار فتح برجستگی مقام فاطمه علیها السلام خیلی جلوه کرد، حتی آن که در بیعت گرفتن از زنان مکه «امیه خواهر خدیجه» را فرمود که از زنان بیعت گرفت.

و اگر در روایتی آمده که: قدح آبی گذاشتند و زنان دست در آن آب می کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله هم دست در ناحیه دیگران قدح داشت.^(۲)

یا در روایت دیگری که: گوشه عبا و ردا پیغمبر صلی الله علیه و آله را می گرفتند؛ همه صحیح است؛ زیرا هر کدام درباره جماعتی انجام می شده و جماعت زنان زیاد بوده، که یک نفر تنها از عهده تکمیل کار همه بر نمی آمده، کمیت مردم مکه در

ص: ۴۴۵

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۳۴/۴۲، باب ۱۲۷.

۲- (۲) بحار الأنوار: ۷۷/۷۹، باب ۱۶.

ایام بیعت به دوهزار نفر رسید. هر مقدار از آنها که در سهم خواهر خدیجه شده باشد، کم یا زیاد بر احترام فاطمه و حیثیت خاندان خدیجه افزوده می کردند.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله این بزرگداشت و تعظیم را از خاندان خدیجه و بنی هاشم می کرد و در موقع خود، به آنها آگهی می داد که مغرور به این نسبت نگردند؛ ارزش هر کس با عمل اوست، حتی فاطمه که فرد شاخص در محبت من است باید متکی به عمل خود باشد.

اصالت عمل را در کوه صفا اعلان کرد

ناسخ می گوید: پس از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله به کوه صفا صعود داد و چندان برفت که خانه کعبه پدیدار گشت. آن گاه بایستاد و بانگ برداشت که: ای فرزندان هاشم؟ ای بنی عبدالمطلب؟ من رسول خدایم بر شما، مگوئید: محمد صلی الله علیه و آله از ما است و هر چه خواهید بکنید. به خدا سوگند! دوستان من از شما و غیر شما، همان پرهیزکارانند.

چنان نباشد که: در قیامت عتاب دنیا بر شما باشد و ثواب آخرت برای دیگران، مردم دیگر عمل بیاورند و شما انساب خود را. من عذر خود را بر شما قطع کردم، عمل من از من و عمل شما از شما خواهد بود، مرا به عمل شما نخواهند گرفت.

در روایتی دارد که: صدا بلند کرد که: ای فاطمه! ای دختر محمد! ای بنی هاشم! ای بنی عبدالمطلب!

اعلان نام دختر در این مقام چنان که تهدید انگیز است، شرف انگیز هم هست

که پیغمبر صلی الله علیه و آله کسان خود را در شمار می آورد، اقرب اقربا را فاطمه می شمارد، پس دست به دعا برداشت و خدای را به اسعاف (۱) حاجات بخواند، آن گاه بنشست و عمر بن الخطاب که در ملازمت به پای بود، مردان قریش را یکان یکان همی آورد تا بیعت کردند و ابوبکر پدر خود را آورد، در این موقع پیر و کور و موی سرش سفید بود، مثل درختی که شکوفه سفید برآرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«یا ابا قحافه اسلم تسلّم» (۲) و او مسلمانی گرفت، موی سرش سفید بود پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: رنگ موی سر او را تغییر دهید.

چون بیعت مردان بکران رسید، نوبت زنان آمد، رسول خدا صلی الله علیه و آله گوشه ردای مبارک را از جانبی بگرفت و زنان جانب دیگر آن را همی گرفتند و بیعت کردند از بهر آن که دست زنان را مس نفرمایند.
و نیز گفته اند:

«ان رسول الله صلی الله علیه و آله قعد فی المسجد یبایع الرجال الی صلوه الظهر و العصر. ثم قعد لیبیعه النساء و اخذ قدحاً من ماء فادخل یده فیه.» (۳)

و به روایتی امیه خواهر خدیجه علیها السلام را فرمود: تا از زنان بیعت گرفت. و این افتخار برای خاندان خدیجه است. به هر صورت منزل کردن و خیمه زدن بین قبر خدیجه در قبرستان جنه المعلی را، از حمایت ابوطالب و حمایت خدیجه

ص: ۴۴۷

۱- (۱) اسعاف: برآوردن، روا کردن، کارگشایی.

۲- (۲) الطبقات الکبری: ۴۵۱/۵.

۳- (۳) بحار الأنوار: ۷۷/۷۹، باب ۱۶؛ تفسیر القمی: ۳۶۴/۲.

قدردانی می کند، از قبر استنطاق می کند، خبرهای حمایت ابوطالب و حمایت خدیجه را اینجا بجوئید، بیت خدیجه که: «لاصخب فیه و نصب»^(۱) این سرادق و این سراپرده است، تمام درس حمایت را باید اینجا درج کرد، همت از خاک ذووی الهمم با استنطاق زندگانی آنها است و فرزندش حسین علیه السلام در عهد خود به سر قبر خدیجه مادر بزرگ آمد و بوی وفا و همت از آن مادر آرمیده در قبر خواست، در سفری که از مدینه به مکه آمده بود.

انس می گوید: با حسین صلی الله علیه و آله آمدم تا قبر خدیجه، حسین علیه السلام به نماز ایستاد و به من گفت: دور شو از اینجا، پس از نماز صدای او بلند شد: «یارب! یارب! من انت مولاه.»

لیبک آمد:

لیبک لیبک عبدی انت فی کنفی

و کلما قلت قد علمناه

صوتک، تشتاقه ملائکتی

فحسبک الصوت قد سمعناه^(۲)

ص: ۴۴۸

۱- (۱) بحار الأنوار: ۱۰/۱۶، باب ۵؛ روضه الواعظین: ۲۶۹/۲.

۲- (۲) المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۲۵/۳؛ بحار الأنوار: ۱۹۳/۴۴، باب ۲۶، حدیث ۵.

در سر قبر مادر زیر پرچم فتح

بگذار پیغمبر صلی الله علیه و آله با قشون به سوی طائف برود

برگرد و خاطرات فاطمه علیها السلام از مکه و شعب ابی طالب را یاد آور

و عام الحزن

دو مرگ پیایی مرگ ابوطالب و مرگ خدیجه

فردای روزی که صحیفه قریش با آن همه احساسات و هیجان ها از دیوار کعبه فرود آمده، ابوطالب و محمد و اصحاب وی به مکه بازگشتند، ابوطالب به واسطه پیری و خدیجه بر اثر سختی ها و محرومیت های سه سال در بدری در کوه بیمار شدند و آیا فاطمه در جسم و در حس چه حالی داشت؟ در ناحیه مادر پرستاری می کرد و از ناحیه عمو خبر می گرفت؛ زیرا خانه هایشان جدا بود.

بیماری ابوطالب روز به روز شدیدتر شد، دستورهایی که دو نفر پزشک نامی آن زمان حرث بن کنده و ابی رومیه التمیمی برای بهبودی حال وی داده بودند، نتوانست او را نجات دهد، همه از زندگانش ناامید شدند، مخالفان محمد مرگ

او را از هبل خواستند، یقین داشتند اگر محمّد از پشتیبانی این پیرمرد محترم محروم گردد، زودتر به او دست خواهند یافت تا تسلیم آنها شود.

برای هبل و سایر بت‌ها نذرهایی سنگین کرده بودند با همه این‌ها باز ابوسفیان به یاورانش گفت: خوب است در این ساعات آخر عمر ابوطالب عیادتی از او بکنیم و ضمناً بخواهیم که در این دقائق آخر زندگانی پندی به برادرزاده خود بدهد، شاید این جنجال و این هنگامه و آشوب به نرمی برطرف شود.

«ابوسفیان به همراه چند تن از بزرگان قریش از قبیل عتبه و شیبه و ابوجهل و امیه به منزل ابوطالب رفتند از کسالت و ناخوشی او اظهار تأسف بسیار کردند و در پایان تعارف‌ها، ابوسفیان چنین گفت: ای ابوطالب! تو پیر ما و سرور ما هستی، ما آمده ایم در این ساعت از تو معذرت بخواهیم معذرت از آن‌چه در این سالهای اخیر میان ما گذشته است، ولی اگر ما تقصیری داشته ایم برادرزاده‌تو نیز که عامل این همه دوئی‌ها و کشمکش‌ها است، سهم بیشتری در ایجاد این دشمنی‌ها به عهده دارد.

اکنون اگر تو از میان ما بروی، بیم داریم اختلافات میان ما و او به خونریزی برسد، کاری که ما هرگز طالب آن نیستیم.

از تو می‌خواهیم یک بار دیگر، پیش از آن‌که دنیای مکه را به ما بسپاری، کوشش در برانداختن این رنجیدگی‌ها و دل‌تنگی‌ها بکنی، ما به تو داوری می‌دهیم و هر چه بگویی پیروی می‌کنیم، هر گونه تعهد و پیمانی بخواهی ما به تو خواهیم داد، به شرطی که از او نیز پیمان‌گیری که به خدایان ما ناسزا نگوید و عقاید ما را مسخره نکند و مردم را به مخالفت با ما و مخالفت با آیین (ما قریش)

برنیانگیزد، ما از تو خواهانیم هم اکنون او را بخواهی و از برای او پیمان بگیری و در همین جا اختلاف و کشمکش میان ما را برطرف کنی، تو بهتر می دانی تا درایت و تدبیر هست، مرد خردمند دست به شمشیر نمی برد.»^(۱)

«ابوطالب از اظهارات ملایم ابوسفیان و سایر سران قریش تحت تأثیر رفت، بی درنگ شخصی را فرستاد چیزی نگذشت که محمّد با شتابزدگی و نگرانی وارد شد، خیال کرده بود که حال عمو و خیم است، پهلوی بستر عموییش یک جای خالی بود، ولی ابوجهل نخواست که محمّد بالادست رؤسای قریش بنشیند بر فور از جای خود برخاست و در آنجا نشست، محمّد صلی الله علیه و آله که جایی برای نشستن نیافت پایین اطاق پهلوی در ورودی جلوس کرد.

ابوطالب گفت: برادرزاده عزیز! من در حالتی هستم که دیگر امیدی به زندگی ندارم، در این ساعات آخر عمر تنها موضوعی که فکر مرا مشغول داشته تو هستی.

من برای مرگ خود بیمی ندارم، بیم من برای توست، توئی که بیش از یک برادرزاده دوست دارم؛ زیرا به مکارم اخلاقی و بزرگواری روح تو آگاه بوده و مجذوب آن هستم.

بنابراین فکر کرده بودم که تو و دیگر سران قریش را در یک مجلس گرد آورم و همه اختلافات میان شما را خودم پیش از مرگ برطرف کنم، مرگی که پشت در اطاق من ایستاده است، خوشبختانه خود رؤسای قریش به استقبال این نیت من شتافته اند و خواستار این صلح و آشتی شده اند، اینها اشراف قوم تو هستند،

ص: ۴۵۱

بزرگان قبیله هستند، آنها از گذشته و آنچه میان ما و آنها روی داده متأسفند و پشیمانند، میل دارند دیگر نظیر آن هرگز پیش نیاید، آنها آمده اند در حضور من که اکنون پیش از یکی دو غروب آفتاب به حیاتم باقی نمانده، قولی به تو جزماً بدهند که هر چه از مال و ریاست و ثروت بخواهی به تو بدهند و به دین تو و به آن خدایی نیز که تو مردم را به سویش می خوانی کاری نداشته باشند.

بدین صورت تو و آنها که همه از یک قبیله هستید، به صلح و صفا و خوشی زیست کنید و من هم که این دنیای پررنج را ترک می گویم، روح و فکر و قلبم برای تو ای محمّد عزیز! از هر جهت آرام و مطمئن باشید، همه در حفظ مرکزیت مکه به اتفاق و اتحاد کوشش کنید، اینجا زیارتگاه همه قبایل عرب بوده و بزرگ ترین امتیاز را بر شهرهای دیگر دارد.

گفته های ابوطالب در همه و بیشتر در محمّد تأثیر کرده و حالت گریه به او دست داد، مدتی سکوت کرد رؤسای قریش گمان کردند که محمّد می خواهد راه حلی پیدا کند و شرایط خود را بگوید.

پس از چند دقیقه، محمّد صلی الله علیه و آله گفت: ای عموی بزرگوار من! من نیکو می دانم که تو همیشه حمایت خود را نسبت به من بی دریغ مبذول داشته ای، اذیت و آزار بسیاری در راه دین خدا تحمل کرده ای.

من همه صحنه های زندگانی خود را با تو به یاد دارم و از یاد نمی برم.

تو برای من بیش از یک کاکا بودی، اندوه و غم مرا از این کسالت و بیماری خودت بهتر از همه می دانی.

اما آنچه که در میان من و قریش پدید آمده، باز هم تو بهتر به علل و اسباب

آن آگاهی، من از آنها نه مالی می خواهم و نه ثروتی، فقط از آنها خواهانم که یک کلمه بگویند و با آن یک کلمه، همه افراد عرب و اقوام غیر عرب را برادر خود سازند.

ابوجهل با عجله گفت: بسیار خوب به جای یک کلمه، ده کلمه خواهیم گفت، بگو آن یک کلمه چیست؟

محمد جواب داد: کلمه من این است «لا اله الا الله» را بگویید و از بت پرستی و شرک دست بردارید!

هنوز باقی جمله محمد صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که ابوجهل و دیگران سران قریش دست های خود را محکم به هم زدند و فریاد برآوردند: باز همان حرف ها! باز می خواهی همه خدایان را به یک خدا عوض کنی؟ آیا این یک خدا می تواند به همه آرزوهای یکایک ما برسد، تو به غیر از این کلمه، کلمه دیگری نداری که بگویی و آن را از ما بخواهی؟

محمد صلی الله علیه و آله حالت برافروخته پرهیجانی پیدا کرده و شروع به خواندن این آیات نمود.

(ص وَالْقُرْآنِ ذِي الذِّكْرِ) ۱ به قرآن سوگند که نام و آوازه جهانی دارد و برای جهان آدمیت یادآور است. آنان که کافرند، در فکر عزت خویش و در ستیزه و دوئی هستند، چند و چند پیش از اینان اقوامی به هلاکت رسانیدیم که فریادشان به آسمان رسید، ولی دیگر وقت گذشته بود.

تعجب کردند که: یک نفر از میان خودشان برخاسته به تهدید آنها آژیر خطر به آنها می دهد، کافرها گفتند: ساحر دروغگویی است، آیا خدایان را یک خدا کرده، این آن چیز شگفت است.

ناگهان صدایی از میان جمعیت بلند شد و نگذاشت بقیه کلمات محمد صلی الله علیه و آله پایان یابد، این ابوجهل بود که از جای خود برخاست و به یاران گفت: شما هم برخیزید.

سپس خطاب به ابوسفیان چنین گفت: تو اشتباه می کنی که فکر سازش را با این دیوانه داری، او هر چه می خواهد بگوید، ولی هرگز ما خدایان خود را از دست نمی دهیم.

صدای ابوجهل کلمات محمد صلی الله علیه و آله را برید و چشم ها را به سوی خود دوخت.

محمد صلی الله علیه و آله خیره خیره به وی نگریست و رنگ آبی بین ابروان او به طوری برجسته شد که گویی می خواهد بترکد.

ابوجهل دوباره صدای خود را بلند کرد و به یاوران خود گفت:

برویم و این شخص را به حال خود بگذاریم، ابوسفیان برخاست و همراهانش نیز بی درنگ از جا برخاستند و به سوی درب خانه به دنبال او روان شدند.

محمد صلی الله علیه و آله را وحی گرفت و این آیات آمد. دیدگان او بی اختیار به سقف اطاق دوخته شد گویی کسی با او سخن می گوید و وی گوش فرا می دهد، زبانش باز شد با حال وحی و هیجان چنین آیات را بازگو کرد.

سران آنان روان شدند و به یکدیگر می گفتند: بروید و بر پرستش خدایان خود صابر و وفادار باشید، ما هرگز چیزی در میان امت های دیگر نشنیده ایم و این جز

یک آیین ساختگی چیزی دیگر نیست، آیا وحی فقط به او تنها در میان همه افراد فرود می آید؟ بدین سان آنان دودل شدند تا روزی که عذاب الهی به سراغشان آید.»^(۱)

سران قریش از منزل ابوطالب خارج شدند و محمد صلی الله علیه و آله سرگرم وحی و نگاه به اطراف بود، ابوطالب کسالت و بیماری خود را فراموش کرده و متوجه محمد صلی الله علیه و آله و این حالت پرهیجان او بود. آن روز را محمد صلی الله علیه و آله نزد عمویش ماند، گفتگوهای آن روز وی با ابوطالب که آخرین ساعات عمر خود را می گذرانید و تکلیفی که به وی برای قبول اسلام کرد و جواب هایی که وی داد، هر کدام به جای خود، معرف دو روحیه قوی و استوار و مطمئن بود.

محدثان عصر اموی برای خوشنودی معاویه و سرکوبی امیرالمؤمنین علی علیه السلام آیاتی را در اینجا آورده اند و کتمان کرده اند که عباس عموی پیغمبر صلی الله علیه و آله گوش فرا لب های ابوطالب داد و گفت: ای پسر برادر! بشنو! برادرم کلمه را گفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: من که نشنیدم.^(۲)

ص: ۴۵۵

۱- (۱) السیره الحلیه: ۴۴/۲-۴۵.

۲- (۲) رساله ایمان ابوطالب از شیخ مفید در ضمن نفائس المخطوطات با تحقیق شیخ محمد حسن آل یاسین در سال ۱۳۷۲ - و مجدداً به سال ۱۳۸۳ به طبع رسیده. و نیز رساله «ایمان ابی طالب» از تألیف سید فخار بن معد که از مشایخ و سرسلسله مشایخ ما است و قصیده لامیه ابوطالب که می گوید: فایده رب العباد بنصره و اظهر دینا حقه غیر باطل. «ایمان ابی طالب، شیخ مفید: ۱۹؛ الحجه علی الذاهب إلی تکفیر ابی طالب (ایمان ابی طالب)، سید فخار بن معد: ۳۲۳»

آن روز آخرین روز و پرهیجان ترین ساعت های زندگانی ابوطالب به شمار رفت، همان روز روح ابوطالب از بالای کوه ابوقییس پرواز کرد و جسد او در برابر محمد صلی الله علیه و آله باقی ماند و محمد صلی الله علیه و آله تنها در اطاق روبروی جسد مرده کاکای خود زاری کرد، گویی باقی سخنان خود را به وی می گفت:

درست ۲۸ روز از بازگشت دسته جمعی آنها از دره معروف «دره ابوطالب» گذشته بود که ابوطالب از دنیای مکه رفت و خوشحالی قریش را به حد کمال رسانید، محمد صلی الله علیه و آله خود را ناگهان در میان ازدحام دشمنان و مخالفان تک و تنها دید، ولی او هیچ وقت تنها نبوده، همیشه با خدای خود و پنداشت خود بود و اندوه و حزن فوق العاده او، مخصوصاً در این روزها، یار و همراز دیگر او شده بود، ابوطالب رفت.

علی و جعفر متمم وجود او و فاطمه متمم وجود خدیجه بود

ابوطالب دو پسر به جای خود گذاشت که یاور محمد صلی الله علیه و آله بودند و می گفت:

ان علیاً و جعفرأ ثقتی عند ملم الخطوب و الکرב

والله لا اخذل النبی و لا یخذله من بنی ذوحسب

لا تخذلا وانصرا ابن عمکما اخی لامی من دونهم و ابی(۱)

و اگر خدیجه هم رفت فاطمه را به جا گذاشت که تکمیل وجود او بود و آن

ص: ۴۵۶

۱- (۱) ایمان ابی طالب، شیخ مفید: ۳۹؛ شرح نهج البلاغه: ۲۶۹/۱۳.

علی علیه السلام و فاطمه یکی شدند و حسین علیه السلام را به جا گذاشتند.

۱- اگر ابوطالب و پسرش نبودند، دین اسلام مثل شخص مستقیم القامه به پا نمی ایستاد.

۲- آن در مکه مأوی داد و حمایت کرد و این در یثرب مرگ را پیش رو دید.

۳- او امری را به عهده گرفت و تکفل کرد، ولی مرگش رسید و علی علیه السلام عمل او را تمام کرد.

۴- درباره آن کوه وقار مکه که در گذشت، اما بعد از آن که انجام داد آنچه انجام داد، بگو آن کوه رفت، ولی قله کوه ماند.

۵- خدا را برای آن پدر که به افتتاح باب هدایت کوشید و خدا را این پسر که آن کار بلند را خاتمه داد.

ابوطالب، علی و جعفر را دو جناح برای پیغمبر صلی الله علیه و آله قرار داد و به جعفر پسرش گفت: می بینی که پیغمبر صلی الله علیه و آله به نماز ایستاده و علی علیه السلام در یک جناح اوست، تو هم به نماز بایست و وصل کن جناح پسر عم خود را «صل جناح ابن عمک» همین که جعفر به نماز اقتدا کرد، ابوطالب این شعر را گفت:

که علی و جعفر ثقه و وثوق منند، دیگر محمد صلی الله علیه و آله تنها نیست، هر طائر که دو بال دارد می تواند نهضت کند.

«قد افلح من نهض بجناح» (۱)

ص: ۴۵۷

۱- (۱) روضه الواعظین: ۱۴۰؛ اسد الغابه: ۲۸۷/۱؛ الأمالی، شیخ صدوق: ۵۰۸، مجلس ۷۶، حدیث ۴.

جعفر، آن عده هشتاد نفر مهاجرین حبشه را نگهداری می کرد و علی علیه السلام عهده دار تکفل عده محاصران شعب ابوطالب بود.

پس ابوطالب برای پس از خود هم دین خود را انجام داد و دو پشتیبان از عنصر خود و فلز خود، به عوض خود، برای حمایت اسلام به جا گذاشته، قریر العین با چشم روشن از دنیا می رود.

در حقیقت پسران، زاینده رود وجود پدرانند، خصوص پسران هوشمند هوشیار که ملتفت دقایق کارهای پدرانند.

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید می گوید: «فالدین لیسوا بمعطله من العرب فالقلیل منهم و هم المتألّهون اصحاب الورع و التخرج عن القبائح کعبدالله و عبدالمطلب و ابنه ابی طالب و زید بن عمرو بن نفیل و قس بن ساعده الایادی و عامر بن الظرب العدوانی و جماعه غیر هؤلاء.»^(۱)

و همچنین گوید: «فان من قرأ علوم السیر عرف ان الاسلام لولا ابوطالب لم یکن شیئا مذکوراً.»^(۲)

اولا: قصیده لامیه سندی است متین - ثانیاً: «ان قریشا امرت بعض السفهاء ان یلقى علی ظهر النبی صلی الله علیه و آله سلا ناقه اذا رکع فی صلواته ففعلوا ذلك و بلغ الحدیث اباطالب فخرج مسخطا و معه عیبید له فامرهم ان یلقوا السلا عن

ص: ۴۵۸

۱- (۱) شرح نهج البلاغه: ۱۲۰/۱.

۲- (۲) شرح نهج البلاغه: ۱۴۲/۱.

ظهره و يغسلوه ثم امرهم ان يأخذوه فيمروه على اسبله القوم و هم اذ ذاك وجوه قريش و حلف بالله ان لا يبرح حتى يفعلوا بهم
فما امتنع احد منهم عن طاعته و اذل جماعتهم بذلك و اخزاهم.

و في ذلك دلاله على رئاسه ابي طالب على الجماعه و عظم محله فيهم و انه ممن يجب طاعته عندهم و يجوز امره فيهم و
عليهم.

و دلاله على شده غضبه لله عزوجل و لرسوله و حميته له و لدينه و ترك المداهنه و التقيه في حقه و التصميم لنصرته و البلوغ في
ذلك الى حيث لم يستطعه احد قبله و لا ناله» (۱)

قصیده لامیه ابوطالب حماسه ایمان است، امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود: قصیده لامیه ابي طالب را به جوانان خود
تعلیم دهید، برای این منظور ترجمه آن به فارسی سلیس روان با ادیب دانشمند آقای غلامرضای دبیران، مرد فضل و ایمان،
شب های زیادی آن را در میان گذاشته، هر سه بیت سهمیه یک شب بود.

معظم له بعد از حل معضلات در محضر اینجانب آن را در خلوت خانه خویش به نظم می آوردند، با دو بحر و شب بعد آن را
تحویل می دادند و سه سطر دیگر از آن را برمی گرفتند تا تمام اشعار لامیه ترجمه شد و منظوم شد و نوشته شد، متن شعر با
خط زیبای نسخ قرآنی و ترجمه های منظوم با خط زیبای نستعلیق با دو قلم ریز و درشت تا گنجینه ای فراهم شد از درّ و لؤلؤ،
آرزومندیم که یکی از ثمرات

ص: ۴۵۹

اقتدار خود را نشر این سند والا قرار دهند که به پایه قانون اساسی برای ایمان جوانان و دانشجویان لزوم دارد.

ص: ۴۶۰

خدیدجه قسمتی از پیامبری محمد صلی الله علیه و آله بود

این مرگ نبود که به سوی خدیجه می خزید

این زندگانی جاودان بود که به سوی او می آمد

(من می گویم) و سهم خدیجه را پس از او فاطمه علیها السلام به عهده گرفت، با آن که فاطمه آن روزها دخترک کوچولو (جویریة) بود.

و به همین مناط: فاطمه هم دختری است از خدیجه، همه فداکاری ها را دیده، نهایت آن که مقاومت شیشه کمتر از مقاومت پولاد است؛ ولی بنام زنی که همپای اعظم رجال بیاید، ولی دختری است از خدیجه همه فداکاری ها را دیده نهایت آن که: همپای اعظم رجال قرار داده شده، سنگینی وظایف را احساس می کند، اگر چه نقش مؤثری در آنها ندارد.

(رهنما) مرگ ابوطالب ضربت سختی بر روح و روان محمد فرود آورد، هنوز رطوبت خاک هایی که روی قبر ابوطالب ریخته بودند خشک نشده بود که محمد صلی الله علیه و آله آثار فقدان او را در محیط خود دید، هر کس به دیگری می گفت: که محمد به زودی به چنگال قریش خواهد افتاد و آیات قرآنی او را نیز با ریگ های صحرا باد خواهد برد.

ص: ۴۶۱

چند روز از فوت ابوطالب نگذشته بود که خدیجه هم بیمار شد، چندین شب از شدت تب می سوخت و روز به روز سخت تر می شد. محمد صلی الله علیه و آله هر شب بیش از دو ثلث شب بیدار می ماند، ولی بیماری خدیجه سخت تر می شد، تا این که به منتهای شدت رسید و محمّد بی نهایت نگران شد، سران مسلمین همگی خصوص آنانی که بعدها نام آنان را عشره مبشره می نامند، به خانه خدیجه آمدند و به محمد در پرستاری خدیجه یاری کردند، نیمه های شب حالت خدیجه وخیم شد، خواستند محمد صلی الله علیه و آله را در دقایق آخر عمر خدیجه با وی تنها بگذارند، همه به اتاق بزرگ مجاور رفتند، حضار سرهای خود را به زیر انداخته بودند و خاموشی پرغلغله و گویایی بر آنها چیره شده بود، یک دنیا فکر و کلمه در مغز یکایک آنها موج می زد.

و بالاخره علی علیه السلام که بیش از همه نگران و مضطرب بود، با فصاحت و قوت کلمه خود، این سکوت را شکست و گفت:

تازه سه روز است از فاجعه اول می گذرد، از جراحات مرگ پدرم هنوز از قلب پیامبر صلی الله علیه و آله خون می چکد، هنوز این جراحات التیام نیافته است، اینک خدیجه ام المؤمنین... این زن پاکدل و با ایمان... که برای پیامبر صلی الله علیه و آله فرشته رحمت بود و پیامبر در چشم های او و روی لبان او، معانی ایمان را دید و در اعماق روح و قلب پیامبر صلی الله علیه و آله جای داشت و در افکار او تأثیر فراوان؛ و نخستین کسی بود که پیش از آمدن وحی، روشنایی رسالت را در پیشانی فرستاده خدا دید و گویی که اولین وحی بر او فرود آمده بود، این بانوی بزرگ، این خدیجه پناهگاه مستمندان، همو که قسمتی از رسالت و بعثت رسول الله صلی الله علیه و آله بود، پیش از

هر کس او دست یاری به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله دراز کرد، در مواقع شدت و سختی، او نیرو دهنده روان پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

اکنون در بستر مرگ افتاده و فقدان او چه تأثیر عظیمی در روح رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهد کرد.

خدایا! خودت فرستاده خدا و اسلام وی را یاری کن.

علی علیه السلام، این کلمات را با گلوی گرفته گفت و بی اختیار اشک از دیدگانش سرازیر شد.

ابوبکر گفت: آری، حق با توست، مرگ ام المؤمنین خدیجه، تکان سختی به روان رسول خدا صلی الله علیه و آله می دهد.

این دومین جراح قلب او است، ابوطالب و خدیجه هر کدام برای اسلام استوانه (ستونی استوار) بودند، خدا خودش خدیجه را شفا بدهد، هنوز این جمله را پایان نداده بود که میسر از اطاق خدیجه بیرون دوید، آب آتش زده از دیده روان داشت.

علی علیه السلام از جای خود پرید و به اطاق خدیجه رفت، همان دم باقی اصحاب گرداگرد میسر ایستادند و هر کدام پرسشی می کردند.

علی علیه السلام در اطاق خدیجه بسیار نماند، با اندوهی که بر همه حاضران سنگینی می کرد چنین گفت: او در آخرین لحظات زندگی خود است، نور فوق العاده ای بر سیمای او افتاده، لبخندی آسمانی به روی لب های وی نقش بسته، نفس مطمئنه که نخستین شعار اسلامی است و هر کس در زندگانی نیازمند آن است بر سیمای او پرتو افکنده، دیدگانش گاهی به صورت پیغمبر صلی الله علیه و آله و گاهی به سقف اطاق

دوخته می شود، گویی منتظر کسی یا چیزی است که از آسمان فرود آید، مرگ که در همه جا و برای همه کس هولناک است، در اینجا در اطاق خدیجه چه اندازه ناچیز بود که چند دقیقه تماشاگر حال او بودم، چیزی که به نظر نمی آمد مرگ بود، این مرگ فنا نبود که به سوی خدیجه می خزید، این زندگانی جاودان بود که به سوی او می آمد.

نگاه هایی که میان خدیجه و محمد صلی الله علیه و آله رد و بدل می شد، مانند آن بود که: روان آنها در آسمان ابدیت پرواز می کند، گویی در میان روشنایی الهی و فیض خدایی پیش می روند.

گویی خدیجه، ارج بلند خویش را در دنیا می بیند که خشنودی بر لب های رنگ پریده اش، بسان تبسم سایه افکنده.

من مرگ را در گوشه اطاق او مانند چیزی پست دیدم.

دنیايي که در آنجا پدید آمده بود، پر از لمعه و برق بود، انسان جنبش موج های روان را در آنجا مشاهده می کرد، می دید که چگونه روان ها جنبشی به سوی «ملاً اعلی» و به طرف آسمان ها دارند، به بالای ستارگان آنجا که آیین پاک محمدی قرار گرفته.

احساس می کردم که با روح بزرگ پرنور خدیجه و با جاذبیت رسول خدا صلی الله علیه و آله من نیز به سوی آن آسمان به پرواز آمده ام، در آن میان صدای توانایی از اطاق خدیجه بلند شد که این کلمات را گفت:

خدیجه بزرگ اینک فرشتگانند که به تو درود می فرستند.

علی علیه السلام و بقیه اصحاب به یکدیگر گفتند:

این صدای رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

طلحه گفت: خوشا به نیکبختی خدیجه.

در دنیا بهترین همسر را داشت و در آخرت بالاترین مقام، هر چه داشت از مال و دارایی و از نیرو و شکیبایی همه را در راه خدا به کار برد، ابوبکر به میسره گفت: برو بین خدیجه در چه حالی است؟

میسره پاسخ داد، در این دم پراضطراب دل من یارای دیدن ندارد.

تنها علی بود که به اطاق خدیجه بازگشت.

و فاطمه همواره بر بالین مادر بود.

خدیجه دختر را برای رازی پیش خواند و پیامی داشت که به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: پیام خودم را به وسیله دخترم، عزیز تو و من (فاطمه) برای تو می فرستم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فاطمه را خواست که پیام مادر را برای من بیاورد، خدیجه به گوش فاطمه کشید که از پدر بزرگوار بخواه که عسای خود را که همواره در حال وحی بر خود پوشیده می داشتی، برای کفن من اختصاص بدهد. (۱)

ص: ۴۶۵

اسماء بنت عمیس را احضار کرد

علی بن عیسی از سید جلال الدین عبدالحمید بن فخار موسوی روایتی بازگو کرده که: این اسماء (۱) بنت عمیس گوید: «من در هنگام رحلت خدیجه در مکه حضور یافتم خدیجه گریست. (۲)

من گفتم: آیا تو هم گریه می کنی؟ تو که سیده بانوان عالمیان هستی!

تو که همسر پیغمبر صلی الله علیه و آله هستی! تو که بشارت به بهشت به زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله داری! (یعنی با اینها که دولت ابد است، دیگر برای کس غصه نمی ماند).

خدیجه فرمود: برای این من گریه ندارم ولکن گریه من برای این است که: زن هر چند بزرگوار باشد در شب زفاف خود نیازمند زن دیگر است که محرم او باشد و راز خود را به او بگوید و از او استعانت بجوید بر حوائج خود، و فاطمه من کودک است، از کودکی تازه به در آمده و هراس دارم که کسی نباشد که

ص: ۴۶۶

۱- (۱) اسماء بنت عمیس بنابراین از حبشه برگشته بوده با عده ای که برگشتند.

۲- (۲) کشف الغمه: ۳۶۶/۱؛ بحار الأنوار: ۱۳۸/۴۳، باب ۵.

کارهای او را در آن هنگام به عهده بگیرد.

من گفتم: ای بانوی من! من برای تو با خدا عهد و پیمان می بندم و به عهده می گیرم که اگر تا آن وقت در دنیا باقی ماندم، قائم مقام تو در این امر باشم.

تا همین که آن شب زفاف زهرا فرا رسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و امر داد که: زنان بیرون رفتند، ولی من باقی ماندم، وقتی که خواست بیرون رود، سیاهی مرا دید فرمود: کیستی؟ گفتم: اسماء بنت عمیس. فرمود: مگر من امر ندادم که بیرون شوید؟ گفتم: بلی یا رسول الله (فدایت پدر و مادر من) قصد خلاف تو را نداشتم. ولکن عهدی با خدیجه بسته بودم و داستان را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگو کردم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گریست و فرمود: تو را به خدا برای محض همین مانده ای؟

گفتم: بلی به خدا. پس پیغمبر صلی الله علیه و آله برای من دعا کرد. [\(۱\)](#)

مسئولیت سنگین خود را مادر به فاطمه دخترش می دهد، ولی بی گفتگو و لفظ؛ زیرا فاطمه دیده بود که مادر چگونه فداکاری درباره پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله دارد و همان دیدار چونان بهترین گفتار درس به او می داد، گذشته از آن که با ملازمت دائم دختر با پدر، دختر خلق و خوی پدر را درمی یابد و نمایش می کند، دو نفر که چنین درهم رفته باشند خوی همدگر را می گیرند، خصوص با تعلیمات قرآن که ذکر ملایم مداوم پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

بس که نشست در برم با دل خوپذیر من

دل بگرفت جملگی عادت و خلق و خوی او

ص: ۴۶۷

قدر نبات یافت چوب از اثر مصاحبت

گل چو شود قرین گل گیرد رنگ بوی او

پرتو مهر روی او تا نشود دلیل جان

جان نکند عزیمت دیدن مهر روی او

(رهنما) می گوید: دست خدیجه در دو دست محمد صلی الله علیه و آله و نگاهشان چنان به هم آمیخته بود که گفتی یک دنیا کلمه میانشان گفت و شنود می شد، زبان آنها خاموش بود اما در افکارشان سراسر خاطرات گذشته موج می زد.

این لحظه از همان لحظاتی است که زبان خاموش است، ولی این خاموشی از هر کلمه و گفتاری گویاتر و فصیح تر است، در این عالم دیگر کلمه نیست و کلمه گنجایش معانی را از دست می دهد.

در این هنگام کلمه نمی تواند به همان چابکی اندیشه و خاطره بر زبان بیاید و همه آن معانی را در بر گیرد.

در اینجا است که: کلمه مثل حرّه های سوفالی می شکند خرد می شود، کلمه زمان و وقت می خواهد و این از همان لحظاتی است که وقت و زمان در آن حل شده است.

در چند لحظه کوتاه باید یک دنیای جاویدان را جای داد.

اکنون بیش از چند دقیقه به حیات خدیجه نمانده، اندیشه و احساس خدیجه در نگاه های پراطمینان او به محمد صلی الله علیه و آله به خوبی خوانده می شد.

شاید بخش های گوناگون زندگی خود را با او می دید و خوبی های محمد صلی الله علیه و آله که او در دل اندوخته بود؛ با نگاه های خود باز می گفت، حلم او، صبر او،

پایداری و استحکام او در پرستش خدا، دهش و بخشش او درباره تھی داستان، ادب او نسبت به زیردستان، سیمای اندیشمند او، غلبه اندوهش بر شادیش، نیروی اراده او نسبت حالت های غیر عادی وحی او، و صدای توانا و لهجه پاک او، هنگامی که آیه های قرآنی را برایش می خواند، اینها همه گویی در خاطر خدیجه می گذشت و لبخندی بر لبان او به جا می گذاشت.

آیا خدیجه به گذشته ها می اندیشید؟ به روزهای جوانی خود که شویش ابوهاله (۱) در گذشت و دلش نیازمند حرارتی دو گانه بود که عشق و ایمان نام دارد.

«آن روز که پس از او، شوی دوش عتیق بن عائذ مخزومی مرد؛ و دل او بیشتر رمید، آن روز که در ساختمان دواشکوبه (۲) باشکوه خود نشسته و جامه های ابریشم و رنگارنگ خود را به تن داشت و غلامان و خدمتکاران گوناگون، پیرامونش کمر خدمت بسته بودند، در آن روزی که برای نخستین بار نام محمد را شنید، در آن دوره، روزی نبود مکه از طرف سران قریش و جوانان آنها از او خواستگاری نشود و او همه دست ها را پس نزنند.

او خود را برای چنین وجود ارجمندی نگاه داشته بود، به خاطرش آمد که در یکی از شب های جوانی خود خواب شگفتی دید و تعبیر آن را از پسر عمویش

ص: ۴۶۹

۱- (۱) خدیجه از ابوهاله تیمی دو پسر آورد، یکی: «هاله» که به مناسبت او وی را ابوهاله می نامیدند و دیگری هند که باقی ماند و کتاب شمائل پیغمبر صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیه السلام را از او نوشتند، چون و صاف پیغمبر صلی الله علیه و آله بود.

۲- (۲) اشکوبه: طبقه، مرتبه عمارت.

«ورقه» که زبان عبری را خوب می دانست پرسید.

از آن روز که ورقه خوابش را تعبیر کرد، همیشه در انتظار پیشامدی بود.

آن خواب هیچگاه از فکر او جدا نمی شد. و همراه او مانند پگاهی صبح هر چه بیشتر به سپیده دم نزدیک تر می گشت.

آن روزی که با گروهی از دختران قریش، در یکی از عیدها نشسته بود، پیرمرد میان بالا با ریش های سفید و بلند و سیمای اسرارآمیزی به سوی آنها آمد و گفت:

ای دختران قریش! پیدایش آخرین پیغمبر صلی الله علیه و آله نزدیک شده است، بگویید: کدامیک از شما دست زناشویی به او می دهد؟ انگار این صدا را دوباره شنید.

این خاطره ها بسان منظره سنگی که در آب افتد، در حافظه لرزان و متحرک او جلوه گر می شد؛ تا آنجا که نخستین بار ابوطالب از او خواستار شد که محمد را به کارهای تجارت خود بگمارد.

سیمای گذشته محمد با موهای مشکی دو شقه با سینه و کتف های نیرومند، بشرة جذاب، چشم های گیرا، پیراهن ساده و بلند، چهره شکفته و پر حجب و حیا، کلمات آهسته و متین، نگاه های پرنفوذ که گاه به زمین و گاه به سوی دیگر، جز چهره خدیجه دوخته می شد و آن دم که به تصادف یک بار نگاه او به چشم خودش افتاد تا ژرفای دل لرزان او را گرم کرد.

سیمای محمد صلی الله علیه و آله ۲۵ ساله در حافظه خدیجه و چهره فروزان امروز او، اکنون بالای سرش هر دو این چهره ها، در برابر دیدگانش قرار گرفته بود؛

دیدگانی که برای همیشه بایستی بسته می شد.»(۱)

او می اندیشید که: «در نهاد محمد چیزی بالاتر از آدمی و پایین تر از خدایی هست، شخصیت بزرگوار پاره کننده سلسله زنجیرهای اسارت و بردگی و سال های عمر او از برجسته ترین فصل های تاریخ بشریت است.»

با این اندیشه، پرتو خرسندی دل بر سیمایش نقش می بست.

سفر او به شام برای خودش و بازگشت او با خیر و برکتی که از آن داد و ستد برایش آورده بود، گفته های میسره هنگام بازگشت داستان بحیرای نصرانی که جزئیاتش را برای وی گفته بود، همه اینها از حافظه او به سرعت می گذشتند، گویی محمد صلی الله علیه و آله همه خطوط قلب او و قلب او را می دید و می خواند.

سلسله این افکار و این خیالات مانند باران پی در پی در مغزش فرو می ریخت تا هنگامی که در نظرش مجسم شد که نفیسه(۲) را نزد محمد فرستاد و از او پرسید:

آیا میل ازدواج با او را داری یا نه؟

شادمانی آن روز دوباره در این وقت در روحش زنده شد و آن مجلس ازدواج را که با حضور عمویش عمر بن اسد برادر خویلد بن اسد - که با حضور حمزه و ابوطالب و عباس برگزار شد، گویی دوباره دید؛ در همان دقیقه احساس کرد دست محمد روی آمیزه موهای او به نوازش درآمد.

ص: ۴۷۱

۱- (۱) کشف الغمه: ۵۱۰/۱.

۲- (۲) خواهر یعلی بن امیه.

زندگی با محمد پس از ازدواج نیایش های محمد و رفت و آمدش به غار حراء، آن شب اول وحی و آن صبح نزول نخستین آیه قرآن، و آن گفته های ورقه و گرویدن تدریجی بزرگان قریش، پشت سر هم به اسلام از اول تا به آخر، و خلاصه زندگانی بیست و پنج ساله خود را با محمد صلی الله علیه و آله به یاد آورد؛ ناگهان دنیایی را در حرکت دید که نام محمد رسول الله صلی الله علیه و آله کم کم روی آن نقش بست، روح خود را دید که از قالبش جدا شد و روی دست توانای محمد صلی الله علیه و آله به سوی آسمان ها میان ابرها به درگاه پروردگار پرواز کرد و بی اختیار این کلمات از دهان او آشکارا و شمرده شنیده شد.

«اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله.»

محمد صلی الله علیه و آله بی اختیار سر را به رخسار او نزدیک برد و دو بوسه مرحمت و شکرگزاری بر پیشانی وی نهاد، آخرین لبخند خدیجه نمایان تر شد و روی لب هایش ناپدید شد، پلک های چشمش به آهستگی روی هم نشست و دیگر باز نشد.

در این دم صدای گره خورده و توانای محمد بدین کلمات بلند شد (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ۱ (ما از آن خدا هستیم و به سوی او باز می گردیم)

سخن رهنما اینجا تمام شد و اما لبخند خدیجه را نگفت که دید خانه ای برای خدیجه در بهشت آماده است که خیمه و خرگاه در آن زده شده و در سرمنزل

بالا برای او برپا شده، بر آن نوشته شد (لا صخب فیه و لا نصب)^(۱) این خیمه و خرگاه از عربده پرخاش جوئی ستیزگران آسوده است، بشارت آن را در روزهای پرسروصدا جبرئیل آورد.

خیام تنت بخیمه می ماند راست

سلطان روحست و منزلش دار بقاست

فراش اجل برای دیگر منزل

از پا فکند خیمه چو سلطان برخاست^(۲)

در آغاز دعوت در کوه صفا

آن روز خدیجه دلوی یا سطلی همراه علی علیه السلام برگرفته و پر از غذا و خوراکی کرده و آب و شربت آشامیدنی برگرفته با علی علیه السلام که سیزده ساله و اندی بود از شهر مکه به سوی درّه های مکه در پی محمّد صلی الله علیه و آله حبیب و عزیزشان می رفتند و همی او را صدا می زدند و او در پناه سایه سنگی به سایه نشسته، خسته و فرسوده بود، جبرئیل آمد که: یا رسول الله! اینک خدیجه است که با علی می آیند آب و غذا با خود آورده اند که در این موقع از تشنگی و کمبود غذا به فریاد تو برسند، از جنجال اشرار و پرخاش و سر و صدای سفها تو خسته ای و خدیجه هم خسته است، بشارت بده او را به خیمه و خرگاهی که به جای خانه های نی، شاخه های نی آن از لؤلؤ شاداب است، در آن خانه هیچ خستگی و

ص: ۴۷۳

۱- (۱) بحارالأنوار: ۱۰/۱۶، باب ۵؛ روضه الواعظین: ۲۶۹/۲.

۲- (۲) ابوسعید ابوالخیر.

رنج فرسودگی نه و از پرخاش عربده جوئی ستیزه گران هیچ سر و صدایی نیست.

اصولا- مرگ ارتحال از نشئه ای به نشئه ای دیگر است نه فنا، در مرگ، خرگاه را از این دنیا برمی چیند که در آن عقبی و نشئه عقبی برپا کنند.

خیام تنت بخیمه می ماند راست

سلطان روحست و منزلش دار بقاست

فراش اجل برای دیگر منزل

از پا فکند خیمه چو سلطان برخاست

بیت خدیجه در این تحول مورد توجه او بود، در دم مردن چشمش به این تحوّل بود که چگونه خانه های گلین دنیا و پشمین موئین خیمه های دنیا و خانه های نی، پر از جنجال و عربده و وحشت است.

اینک این جاهای تنگ دنیا در نظرش تبدیل می شوند به سراپرده و خیمه و خرگاهی بسی وسیع که طنین نام خدیجه در شرق و غرب دنیا، در قرن های ممتدّ نشانه این سراپرده است. در سراپرده هایی که در محافل شرق و غرب برپا می شود نام خدیجه به احترام برده می شود و هیچ خستگی برای آن ام المؤمنین نمی آورد و هیچ عربده و داد و فریادی، او را آزار نمی دهد.

نکته این که: از عربده و آزار و سر و صدا نام برده شده آن است که: خدیجه آزارها زیاد دید، نمونه عربده هایی را که او را آزار داده بود و در گوش او همیشه صدای آن می آمد. همین یک نوبه از آن نوبه ها که قریش به عنف با رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتار کردند، در زمان حیات خدیجه بود و دامنه اش خدیجه را هم گرفت، با آن که خدیجه بانویی محتشم بود، از او حشمت می بردند که گرد

ص: ۴۷۴

حریم او نمی گشتند، خود رسول خدا صلی الله علیه و آله هم محتشم بود، ولی این نوبه رسول خدا صلی الله علیه و آله در سر کوه صفا و مروه در موسم حج اعراب، به طوری فریاد کشید و ندا در داد که خواب آلودگان را بیدار کند و در مقابله با او، ابوجهل میان ارادل و اوباش سنگی پرتاب کرد که به پیشانی پیغمبر صلی الله علیه و آله اصابت کرد و اوباش هم آن قدر سنگ پراندند که مقاومت در برابر آنها ممکن نبود، پیغمبر صلی الله علیه و آله به کوه پناهنده شد.

وقتی خبر به خدیجه بردند، به جستجوی پیغمبر صلی الله علیه و آله برآمد، در آن حادثه تعرض به خدیجه هم شد و حشمت حریم خدیجه را نگه نداشتند، سنگباران به طرف او هم رسید و فریادها و عربده ها او را آزار می داد، ظاهراً بعد از سال سوّم بوده که حمزه و عمر هم اسلام آورده بودند، گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله طبق مأموریت آیه (فَاصْدَعْ بِمَا تُؤْمَرُ) ۱ مأموریت داشت (۱) که دعوت خود را سرشکاف کند و برای آن که عرب را از خواب گران بت پرستی بیدار کند، باید اقدام شدید جنبنده در موسم اجتماع اعراب خارج و داخل بکند که صدای او به همه قبایل دور و نزدیک برسد و با مدارا و دعوت ملایم این کار ممکن نیست، این است که: در این موقع که همه اعراب خارج به مکه آمده بودند و سیصد و شصت قبیله، هر کدام در در و دیوار مکه صنمی داشتند که بعد از طواف خانه به بت ها می پرداختند و نذر و نذورات خود را

ص: ۴۷۵

رسول خدا صلی الله علیه و آله بر کوه صفا ایستاد و ندا درداد که: ایها الناس! من رسول خدای رب العالمین ام، مردم چشم‌ها به سوی او دوختند، این ندا را سه مرتبه درداد؛ سپس روانه شد تا به مروه برآمد؛ دست‌های خود را به بناگوش نهاد و با اعلی صوت سه مرتبه ندا درداد که: یا ایها الناس! من رسول خدایم، مردم بار دیگر دیده‌ها به سوی او دوختند.

ابوجهل سنگی به طرف او پرتاب کرد که پیشانی او را و بین دو چشمش را که هدف کرده بود درهم شکست و مشرکان به تبع او سنگبارانش کردند تا از آنها گریخت و به کوه پناهنده شد؛ در موضعی از کوه که آن را متکا می‌گویند تکیه کرد و مشرکان در طلب او می‌گشتند، این اقدام عنیف^(۱) را قریش برای این می‌کردند که مبدا اجتماعات به دور این شهر مکه تقلیل یابد. اقدام هر دو طرف عنیف بود.^(۲)

«کازرونی قبل از این واقعه کشته شدن مادر عمار یاسر به دست ابوجهل ذکر کرد و که او را با یاسر پدرش و عمار به ریسمان بسته، از زندان درآوردند و به درّه‌های بیرون مکه بردند که در آنجا آتش‌ها افروخته و داغ و درفش در آتش نهاده بودند و تن آنها را لخت کرده، داغ می‌کردند و بعد تن زخمی آنها را در حوض‌های چرمی پر از آب فرو می‌کردند، تا در اثر آن بلکه آنها به ستوه آمده،

ص: ۴۷۶

۱- (۱) عنیف: درشت، خشن، سخت گیر.

۲- (۲) بحار الأنوار: ۲۴۱/۱۸، باب ۱، حدیث ۸۹، به نقل از متقی کازرونی.

از دین محمد صلی الله علیه و آله برگردند.

سمیه مادر عمّار و یاسر پدرش، از شدت سوز داغ ها و فعل و انفعال آب و آتش نزدیک به مرگ رسیدند، چون شکنجه ها از حدّ گذشت، سمیه به ابوجهل نهیب زد که از ما چه می خواهی؟ ما از دین محمد صلی الله علیه و آله بر نمی گردیم.

ابوجهل به خشم آمد و سرنیزه به قلب او زد که آن بانو در خون غلتید، آن بانو نخستین و اولین شهیده اسلام است. (۱)

یاسر پدر عمّار یادش آمد از خواب سحر گاهان در زندان که سمیه از آتشی گذشت؛ به چمنزاری سبز ایستاده او را صدا می زد که نترس و به آتش بزن و نزد من بیا، او هم مورد حمله ناجوانمردانه ابوجهل شد و شهید شد و نوبت به عمار رسید، عمّار تقیه کرد و کشته نشد، ولی بالای نعش دو کشته خود سرگردان ماند.

این داستان را بگذار و برگرد به این زد و خورد عنیف آنها با شخص شخیص پیغمبر صلی الله علیه و آله که مخبری خبر برای علی علیه السلام برد که ای علی! محمد صلی الله علیه و آله کشته شد. علی علیه السلام یکسره به جانب منزل خدیجه رفت و در را کوبید، خدیجه گفت: کیست؟ گفت: من علی. خدیجه گفت: ای علی! محمد چه کرد؟

گفت: نمی دانم؟ مگر آن که مشرکان او را سنگباران کردند و نمی دانم که آیا زنده است؟ یا مرده است؟ برخیز کوزه آبی همراه برداریم و غذایی (هیس (۲)) آنها را

ص: ۴۷۷

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۴۱/۱۸، باب ۱، حدیث ۸۹.

۲- (۲) هیس: هاس هیس - اخذ بکثره - و الحیس تمر یخلط بسمن واقط - در فارس رنگین که خرمائی است در وسط برشتوک روغن و آرد سرخ نموده - مغز گردو در وسط آن می گذارند.

در میان سطلی همراه برگیریم و در صدد پیغمبر صلی الله علیه و آله و جستجوی او با یکدیگر بگردیم که او را تشنه و گرسنه خواهیم یافت.

پس با این تهیه عجلوانه برخاستند و رهسپار کوه شدند تا از کوه گذشتند علی علیه السلام پیشنهاد داد که با خدیجه تو از بطن وادی و من از ظهر وادی تو از میان دره و من از روی مهور پیش برویم که هر جا باشد او را بیابیم و هر دو صدا بزیم بلکه صدای ما به او برسد رهسپار شدند علی علیه السلام داد می کشید که: یا محمد! یا رسول الله! نفسی لک الفدا! در کدام وادی تو افتاده ای؟

و خدیجه داد می کشید:

«من احس لی النبی المصطفی؟ من احس لی الربیع المرتضی من احس لی المطرود فی الله من احس لی ابالقاسم.»^(۱)

در این موقع جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله نازل شده و هر وقت برای پیغمبر صلی الله علیه و آله از بیرون آزرده سخت پیش می آید از درون نوازش غیبی او را می نواخت و سرگرم می کرد جبرئیل نگاهی به پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد پیغمبر صلی الله علیه و آله گریست و گفت: می بینی که قوم من چه با من کردند مرا تکذیب کردند و طرد کرده و بر من و آیین من خروج کردند.

جبرئیل گفت: یا محمد! دستت را به دست من بده، دست او را گرفت و او را به بالای کوه نشانید و از زیر جناح و بال خود بساط و فرش^(۲) مخملین گسترده بر

ص: ۴۷۸

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۴۲/۱۸، باب ۱، حدیث ۸۹.

۲- (۲) دُرُنُوك از در نوک های بهشت که با در و یاقوت بافته شده - گوید: دُرُنُوك نوع فرشی است دارای خمل ها یعنی مخملین مثل قالی.

تمام کوه های تهامه گشود.

این فرش بهشتی، رمز رحمتی است که جبال تهامه را قلب پر رحمت پیغمبر صلی الله علیه و آله تمام در زیر گرفت و بر همه گشوده شد.

سپس دست رسول خدا صلی الله علیه و آله را گرفت و او را بر زبر آن و بر فراز آن نشانده؛ معلوم است آن چه فوق همه است همان رحمت است که فرش مخملین رمز از آن است و بعد قدرت انتقام را دست او داد. (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله (۲) آن گاه سر به آسمان بلند کرد و گفت: نه من مبعوث نشده ام که عذاب بر خلق باشم، من مبعوث شده ام که رحمت للعالمین باشم، مرا با قوم من وابگذارید که علم ندارند.

ص: ۴۷۹

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۴۲/۱۸، باب ۱، حدیث ۸۹.

۲- (۲) قدرت انتقام ملائکه بودند که قوای مدبره کون اند، ملائک پاسدار آسمان ها آمدند که اگر اذن بدهی ستارگان را بر آنها فرو ریزیم و ملائکه خورشید آمدند که آنها را بسوزانیم و ملک زمین آمد که زمین آنها را در شکم خود فرو برد و ملائک جبال که جبال به هم آیند و آنان را در میان خود خرد نمایند و ملائک دریاها که آنها را غرق کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: شما مأمور شده اید که اطاعت از من کنید، ولی سر بر آسمان بلند کرد و گفت: نه من مبعوث نشده ام که عذاب باشم.

و جبرئیل در این وقت نگاهی به سوی خدیجه کرد که در وادی واله و شیدا به هر سو می دوید. گفت: یا رسول الله! آیا نمی نگری به سوی خدیجه که ملائکه آسمان برای گریه او گریستند، او را به سوی خود بخوان، صدا بزن و از من سلام به او برسان و به او بگو: پروردگارت سلام می رساند و او را بشارت می ده که برای وی در بهشت بارگاهی «خانه ای و خرگاهی» خواهد بود از قصب که از لؤلؤی است مکمل به ذهب.

و در آن این دو چیز نیست و از این دو چیز خبری نیست، یکی نصب دیگری صخب.

نصب یعنی خستگی و رنج در آن نیست و صخب خروش و عربده هم در آن نیست.

خیمه و خرگاه لؤلؤ شاداب، همان پرده عظمت و حشمت و احترام خدیجه است که مظهرش در نفوس شرق و غرب خیمه زده و از درونش برونش و از بیرونش درونش، پیدا و هویدا است و این نمونه در دنیا است. (۱)

و طلای آسمانی همان علم و عقیده است که در اصطلاح فلاسفه ذهب آسمانی علوم و اعتقادات آسمانی است، سرمایه طلایی آن فاسد و تباه نمی شود چنان که عنصر حدیدی مطلقاً، شجاع و اراده است.

عنصر ذهبی آراء و عقائد و معارف و علوم است؛ آن قصب لؤلؤ شاداب مکمل به ذهب است، چون علوم و آراء اکلیل و تاج است بر سر هر سر و سامان، که

ص: ۴۸۰

سر و سامان خدیجه هر دو را دارد، خیمه و خرگاهش با اکلیل ذهبی آن نصب و صخب در آن نیست، یعنی سر و صداهای پرخاش جویان مفسده جوی بی ادب دنیا در آن نیست و رنج و خستگی هم در آن، نه.

پیغمبر خدیجه را صدا زد و خون ها سیل آسا از چهره اش بر زمین می ریخت و پیغمبر صلی الله علیه و آله خون ها را به دست می گرفت و به صورت می مالید و نمی گذاشت بر زمین بریزد.

خدیجه گفت: (فداک ابی و امی) بگذار خون ها بریزد بر زمین.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: می ترسم خدا غضب بر کند اهل زمین، به هر حال خدیجه و علی از پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن گوشه خلوت پذیرائی کردند تا تاریکی شب درآمد؛ خدیجه با علی علیه السلام، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به همراه برگرفتند و به سوی شهر برگشتند؛ پیغمبر صلی الله علیه و آله را داخل منزل خود کرد و او را در موضعی نشانید که در آن صخره ای بود و به وسیله صخره دیگری که از طرف بالای سر بود سایبانی و پناهگاهی قرار داد، و خودش در برابر روی پیغمبر صلی الله علیه و آله ایستاد که با برد لباس خود جلوی او را می پوشانید و در همین وقت او باش مشرکان سر رسیدند و به سنگ باران کردن پیغمبر صلی الله علیه و آله شروع کردند و سنگ ها اگر از بالای سرش می آمد، آن صخره سپر بود، از پیغمبر صلی الله علیه و آله دفاع می کرد.

و اگر سنگ ها از طرف پایین می آمد دیوارهای حیاط آنها را رد می کرد. و وقتی از برابر رو می آمد، خدیجه خودش را جلوی سنگ ها می برد تا سنگ ها به او اصابت کنند و نه به پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ همی فریاد می کشید که:

ای معشر قریش! آیا آزاده زن را و بانوی آزاده را در منزل خودش سنگ پرانی

می کنند، همین که اراذل و اوباش صدای خدیجه را به این ندا شنیدند رفتند. (۱) این حدیث را اصابه ابن حجر هم آورده از طریق «ابن سنی» به اسناد او از خدیجه که خدیجه سراغ پیغمبر را گرفت، خدیجه از شهر خارج شد در پی جوئی رسول خدا صلی الله علیه و آله به سوی اعلی مکه و به همراه خود غذای او را می برد، پس جبرئیل به صورت مردی به او برخورد و از خدیجه از او هراس کرد و ترسید که مبادا از آنان باشد که قصد سوء ترور پیغمبر صلی الله علیه و آله را دارد، همین که این را برای پیغمبر صلی الله علیه و آله بازگو کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او گفت: (۲) وی جبرئیل بود و مرا امر داد که سلام او را بر تو قرائت کنم و بشارت بده او را به بارگاهی در بهشت از قصب که عربده و خروشی در آن نه، و رنج فرسودگی هم در آن نیست. (۳) (نسائی و حاکم از حدیث انس، آن را روایت کرده اند.)

و اما حدیث زبیر بن بکار در اسد الغابه که می گوید: رسول خدا در مرض موت خود بر خدیجه وارد شد و به خدیجه گفت:

(علی باکره منی ما ثنی علیک یا خدیجه و قد يجعل الله فی الکره خیراً کثیراً، اما علمت أن الله

ص: ۴۸۲

۱- (۱) بحار الأنوار: ۲۴۳/۱۸، باب ۱، حدیث ۸۹.

۲- (۲) (إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ * نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ * نَزَّلًا مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ) «فصلت (۳۱): ۳۰»

۳- (۳) بحار الأنوار: ۸/۱۶، باب ۵، ذیل حدیث ۱۲؛ المستدرک، حاکم نیشابوری: ۱۸۴/۳-۱۸۵؛ السنن الکبری، نسایی: ۹۴/۵، حدیث ۸۳۵۸.

تعالی زوَجَنی معک فی الجنه مریم بنت عمران و کلثوم اخت موسی و آسیه امرأه فرعون فقالت: و قد فعل ذلک یا رسول الله).

قال: نعم، قالت بالرفاء و البنین،(۱) مخدوش است، یا به طرز شوخی بوده که بیمار را بخنداند.

آن روزها سپری شد و اینک در بستر مرگ آن خانه پر سر و صدا تبدیل می شود به نشئهٔ حسنی که هزار مرتبه بهتر از کاخ های دنیا است، همه احترام است و وقار، ملائکه نازل می شود که دیگر خوفی نیست.

و حزن و اندوهی آنها را محزون و اندوهگین نمی کند و نصب یعنی رنج فرسودگی و صخب یعنی سر و صدا در آن سراپرده و خیمه و خرگاه نه؛ و بی احترامی نیست، دیوارها و پوش سلطنتی آنجا با قصب لؤلؤ شاداب است که از درون بیرون و از بیرون درون آنها دیده می شود و بر روی آن تاج که آن را اکلیل می گویند از ذهب است، ملائکه به آنها می گویند: ما اولیای شما هستیم، بوده ایم و هستیم در حیات دنیا و در آخرت و برای شما در این بهشت هر چه اشتهای بکنید هست؛ و هر چه ادعا کنید، هر مقامی، هر منصبی و هر سلطنتی ادعا کنید، جا دارد.

اهل بهشت بعد از این که در بهشت مستقر شوند، نامه ای از ناحیه کبریایی دریافت می کند که در آن نوشته است.

ص: ۴۸۳

از خدای حی قیوم به سوی حی قیوم. (۱)

تو امروز مثل من به هر چه بگویی باش، می باشد؛ چنان که من هم به سر چه بگویم باش، می باشد.

خدایچه چشم فرو بست و پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در قبرستان حجون جنه المعلى در بستر قبر آرامگاه ابد خوابانید، نخست خود پیغمبر صلی الله علیه و آله در داخل قبر فرود آمد و بعد خدایچه را خوابانید. (۲)

محمد بن سعد در طبقات کبری حدیث مرا (مرفوعاً) تا حکیم بن حزام بن خویلد که پسر برادر خدایچه است و خدایچه عمه او است می گوید: خدایچه در ماه رمضان به سال دهم از نبوت درگذشت، سن او در این موقع ۶۵ سال بود و فاطمه در این موقع ده ساله یا نه ساله بود.

حکیم بن حزام بن خویلد از شخصیت های بزرگ مکه است گوید: جنازه خدایچه را از منزلش بردیم تا حجون قبرستان ابی طالب، رسول خدا صلی الله علیه و آله خود در حفره قبرش فرود آمد و آن روز نماز بر جنازه مقرر نشده بود، گفته شد که: ای ابخالدا! در چه زمان بود؟ گفت: پیش از هجرت سه سال و یا کم و بیش آن و بعد از بیرون آمدن بنی هاشم از شعب ابی طالب به اندکی بود.

گوید: و وی یعنی خدایچه اولین زنی بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله تزویج کرده و

ص: ۴۸۴

۱- (۱) یابن آدم انا الحی لا اموت فاطعنی اجعلک حیا لا یموت و انا علی کل شیء قدير. «تاریخ الیعقوبی: ۹۵/۲»

۲- (۲) شجرة طوبی: ۲۳۵/۲؛ المستدرک، حاکم نیشابوری: ۱۸۲/۳؛ السیره الحلبیه: ۴۰/۲.

اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله همگی از او بودند غیر از ابراهیم که از ماریه قبطیه بود. (۱)

من می گویم: مسلمانان همه فرزندان اویند و از زیارت قبر او فرزندان احساس محبت مادری می کنند و بیشتر از همه فرزند ارشدش حسین علیه السلام که بعد از این که به دنیا آمد و دوران مشکل پرسنگلاخ عصر معاویه او را به فشار گذاشته و خسته کرده بود، در یک موقع که به مکه در دامن کوه حجون در شمال مکه در دامنه بود، آنجا گریست. (۲)

(شخص خسته همین که مادر را ببیند خود را گریه کنان در دامن مادر می افکند) بعد به انس فرمود: از نزدیک دور شو، گوید: من خود را پنهان کردم تا نماز را زیاد خواند و شنیدم در مناجات صدایش بلند شد که بارالها! پناهگاه مطلق تو هستی که همیشه هستی، نه پدر و مادر و نه پناهگاه دیگر؛ تا تمام اشعار که ندایی رسید که لبیک ای بنده من! تو در کنف حمایت منی، صوت تو را ملائکه اشتیاق دارند (تا آخر اشعار) این گفتگو و قال مقال حسین علیه السلام سر قبر خدیجه یکی از موطن الهام بخش امام است که مادر بزرگ از ته قبر مجاهدات خود را به گوش فرزند می کشد و فرزند هوشمند در حس خود احساس می کرد. (۳)

ص: ۴۸۵

۱- (۱) الطبقات الکبری: ۱۸/۸.

۲- (۲) المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۲۴/۳؛ العوالم: ۶۸؛ بحار الأنوار: ۱۹۳/۴۴، باب ۲۶، ذیل حدیث ۵.

۳- (۳) بحار الأنوار: ۱۹۳/۴۴، باب ۲۶، ذیل حدیث ۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۲۲۴/۳؛ العوالم: ۶۸.

ضماد و مرهم زخم چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله به دست فاطمه علیها السلام

جامع ترمذی، مع شرح تحفه الاحوزی، باب تداوی با «رماد» خاکستر به اسناد از ابن ابی عمر از سفیان از ابی حازم بازگو کرده، گوید: از سهل بن سعد ساعدی سؤال شد و من می شنیدم که جراحات رسول خدا صلی الله علیه و آله با چه مداوا شد؟ او گفت: باقی نمانده احدی که اعلم از من به آن باشد در موقع بستن زخم، آب را علی با سپر می آورد و فاطمه خون را با آن می شست و حصیری را برای آن سوزاندند با خاکستر آن درون زخم را آکنده کردند. (۱)

ابوعیسی ترمذی: این حدیث حسن صحیح است.

ص: ۴۸۷

۱- (۱) حدثنا ابن ابی عمر (ثنا) سفیان عن ابی حازم، قال: سئل سهل بن سعد و انا اسمع بای شیئ دووی جرح رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: ما بقی احد اعلم به منی، کان علی علیه السلام یأتی بالماء فی ترسه و فاطمه علیها السلام تغسل عنه الدم و احرق له حصیر فحشی به جرحه. (قال ابو عیسی هذا حدیث حسن صحیح) tt «سنن الترمذی: ۲۷۸/۳»

این حدیث را ترمذی با این اختصار روایت کرده و بخاری در کتابی جهاد از ابی حازم بازگو کرده گوید: «شنیده شد از سهل بن سعد، حالی که سؤال شد از جراحت رسول خدا صلی الله علیه و آله پس گفت: هله! که والله من نیکو می شناسم آن کس را که جراحت رسول خدا صلی الله علیه و آله را می شست و آن کس را که آب را می ریخت و با چه چیز مداوا شد؟ گوید: فاطمه علیها السلام دید که آب خون را بیشتر می افزاید، قطعه حصیری را برگرفت و آن را آتش زد و سوزاند و به روی جراحت چسباند، پس خون بند آمد و دندان رباعیه پیغمبر صلی الله علیه و آله از آن روز شکست و کلاه خود بر سرش خورد شد.» (۱)

ابن بطال می گوید: اهل طب معتقدند که: حصیر مطلقاً همه قسم آن هر گاه سوخته آن را بر زخم نهند از خون ریزی زیاد جلوگیری می کند، بلکه رماد مطلقاً همه قسم آن چنین است، چون رماد از شأن و خاصیت آن قبض است و لذا

ص: ۴۸۸

۱- (۱) روی البخاری فی کتاب الجهاد عن ابی حازم انه سمع سهل بن سعد و هو یسئل عن جرح رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: اما والله انی لأعرف من كان یغسل جرح رسول الله صلی الله علیه و آله؟ من كان یسكب الماء؟ و بما دووی؟ قال: كانت فاطمه بنت الرسول صلی الله علیه و آله تغسله و علی علیه السلام یسكب الماء بالمجن فلما رات فاطمه علیها السلام ان الماء لایزید الدم الا کثره اخذت قطعه من حصیر فاحرقتها فالصقتها فاستمسک بالدم و کسرت رباعيته یومئذ و جرح وجهه و کسرت البیضه علی رأسه. و وقع عند ابن ماجه من وجه آخر عن سهل بن سعد، احرقت له حین لم یرقاً قطعه حصیر خلق فوضعت رماده علیه فرقی الکلم. «صحیح البخاری: ۳۸/۵؛ فتح الباری: ۱۴۶/۱۰؛ تحفه الاحوذی: ۲۱۹/۶»

ترمذی این حدیث را در باب تداوی با «رماد» آورده.

و مهلب در این باره گوید: که قطع خون با رماد نزد اطبا معلوم بوده، به ویژه اگر حصیر از ریشه سعد یا شاخه و برگ سعد باشد که دو چیز در آن معلوم است؛ یکی قبض، دیگری طیب رائحه، پس از قبض آن دهانه های ریز ریز زخم که خون می پراند به هم می آید و طیب رائحه نمی گذارد خون عفونت آورد.

و اما شستن خون در نخست در آن موقع صحیح است که زخم گود نباشد و اما اگر عمق گودی زیاد باشد آب ایمن از ضرر نیست، هر گاه آب بر آن بریزند، موفق عبدالطیف گوید: رماد در آن یک نوع خشکاندن و تخفیف گزندگی است.

ولی هر گاه خشکاندن چیزی باشد که نیروی گزندگی شدید دارد، چه بسا که سبب هیجان خون و جلب ورم گردد.

سخن کوتاه: تارهای ریش ریش حصیر که در خاکستر آن محفوظ است کار فیرین خون را می کند که با تارهای آن خون بند می آید در کاسه ای و ظرفی پر از خون هر گاه با جاروب درون آن بگردانید تارهایی به آن جاروب بند می شود، همان فیرین است که خون را لخته لخته می بندد و سوخته شدن حصیر آن را ضد عفونی هم می کند.

شارح ترمذی می گوید: «این حدیث نزد ابن ماجه از وجه دیگر چنین آمد از سهل بن سعد: همین که خون بند نیامد، قطعه حصیری کهنه آتش زدند و سوزاندند، پس خاکستر آن بر زخم نهاده شد، پس زخم از خونریزی باز ایستاد.»^(۱)

ص: ۴۸۹

۱- (۱) فتح الباری: ۱۴۶/۱۰؛ تحفه الاحوذی: ۲۱۹/۶.

و دندان های ثنایای پیغمبر صلی الله علیه و آله هم به ضرب سنگ فلاخن شکست و شاعر مسیحی گوید:

و ثنیتاه مبسم الذین ازدهی بهما و قال الحق خیر ضمان

(قصیده النبی محمّد صلی الله علیه و آله)

ص: ۴۹۰

ابن هشام از ابن اسحاق باز گوید که: «خدیجه و ابوطالب در یک سال از دنیا رفتند، پس بر رسول خدا این دو مصیبت کمرشکن وارد شدند، خدیجه وزیر برای رسول خدا بود و رسول خدا صلی الله علیه و آله آرامش دل بدو می یافت.

عروه بن زبیر می گوید: وفات خدیجه پیش از این بود که نماز فرض شود یعنی بر امت و شاید مراد نماز میت باشد و رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده: ارائه شد به من برای خدیجه بارگاهی از قصب که در آن عربده و خروش نیست و رنج و فرسودگی نیز، نی.»

از عایشه باز گو شده که گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم هر گاه یاد خدیجه درمی آمد، همی از ثناخوانی بر او و طلب آمرزش برای او و او نمی ماند و خسته نمی شد تا روزی خدیجه را یادی کرد و غیرت و رشک مرا واداشت که گفتم خدا عوض به تو داده از بانوی کهنسال، گوید:

دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله غضب کرد، غضب شدید چنان که من دیدم از دستم

افتاد، پیش خود با خدا گفتم که بار خدایا! اگر غضب و خشم را از پیمبرت ببری، دیگر هرگز من تا باقی هستم به ذکر سوء خدیجه بر نمی گردم.

گوید: همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله دید که من اینقدر حال به حال شدم فرمود: (با تلافی فرمود) چگونه چنین گفتمی والله آن بانو به من ایمان آورد آن وقت که مردم کفر ورزیدند؛ و مرا مأوی داد آن وقت که مردم مرا رفض کردند؛ و مرا تصدیق کرد آن موقع که مردم مرا تکذیب کردند؛ و او از من اولاد روزیش شد در حالی که شما محروم از این بودید.

گوید: پس تا یک ماه تمام پیغمبر صلی الله علیه و آله هر صبح و شام آمد و رفت و خدیجه را بر سر من کوفت، یا سخن از خدیجه را بر من گفت. (۱)

کتاب پاش دیگر

(امالی طوسی) به اسناد از امام صادق علیه السلام روایت کرده که: «همین که خدیجه رضی الله عنها وفات کرد، فاطمه علیها السلام همی به پیغمبر صلی الله علیه و آله پناه می آورد و همی

ص: ۴۹۲

۱- (۱) و قد اثنی النبی صلی الله علیه و آله علی خدیجه ما لم یثن علی غیرها و ذلک فی حدیث عائشه قالت: کان رسول الله صلی الله علیه و آله لا یکاد یشرف من البیت حتی یذکر خدیجه فیحسن الثناء علیه فذکرها یوما من الأيام فاخذتني الغیره، فقلت: هل کانت الا عجوزاً، قد اید لک الله خیرا منها ثم قال: لا والله ما أبدلنی الله خیرا منها، آمنت اذ کفر الناس، و صدقتنی اذ کذبنی الناس، و واستنی بمالها اذ حرمنی الناس و رزقنی الله منها الولد دون غیرها من النساء قالت عایشه: فقلت فی نفس لا اذکرها بعدها بسبه ابدأ. «الاصابه: ۱۰۳/۸»

پیرامون پدر می گردید (یعنی واله و شیداوش) و می گفت: ای بابا مادرم کجاست؟ در این وقت دخترکی بود به سن نه سالگی.

گوید: جبرئیل نازل شد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت:

پروردگار بزرگ امر می دهد که به فاطمه علیها السلام سلام برسانی و به او بگویی که مادرت در بارگاهی است از قصب که کعب آن (یعنی پایه های آن) از ذهب است و عمودها و استوانه های آن از یاقوت احمر است، بین آسیه و مریم بنت عمران یاقوت احمر صورت مجاهدات است که خون دل دارد و ذهب آسمانی همان عقاید و معارف است که ذهب آسمانی انسانند؛ فاطمه علیها السلام در پاسخ گفت: خدا خود سلام است و از او سلام است و به سوی او سلام است.»^(۱)

(خصال) با اسناد از عکرمه از ابن عباس گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در روی زمین چهار خط کشید و گفت: آیا می دانید اینها چیست؟ گفتیم: خدا و پیغمبرش صلی الله علیه و آله اعلم است. فرمود: افضل بانوان اهل بهشت، چهار تن هستند: خدیجه بنت خویلد^(۲) و فاطمه بنت محمد، و مریم بنت عمران و آسیه بنت مزاحم زوجه فرعون.»^(۳)

(خصال) در دو روایت دیگر همین گونه حدیثی روایت می کند از عکرمه از ابن عباس که: «درباره آن چهار خط که خط سیر چهار زن است که بهترین زنان بهشت اند، اول مریم بنت عمران را آورده و بعد گوید: خدیجه بنت خویلد و

ص: ۴۹۳

۱- (۱) الأمالی، شیخ طوسی: ۱۷۵، مجلس ۶، حدیث ۲۹۴.

۲- (۲) خویلد پسر اسد بن عبدالعزی است که یکی از پسران قصی بن کلاب باشد.

۳- (۳) الخصال: ۲۰۵/۱، حدیث ۲۲.

(باز خصال) از ابی الحسن اوّل علیه السلام باز گو کرده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «خدا از زنان چهار تا را برگزیده، مریم آسیه و خدیجه و فاطمه علیها السلام» (۲)

(باز خصال) به اسناد از امام ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل منزل خود شد در این موقع عایشه به روی فاطمه علیها السلام (۳) صیحه می کشید و همی گفت: ای دختر خدیجه! چه می بینی؟ خدیجه را چه می بینی که برای مادرت بر ما فضلی است؟ چه فضلی می تواند برای او بر ما باشد، او هم غیر از بعض ما نبود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفته های عایشه را به فاطمه شنید. همین که فاطمه رسول الله صلی الله علیه و آله را دید، گریست.

پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید ک: چه تو را به گریه آورده است ای دختر محمد صلی الله علیه و آله! فاطمه گفت: مادرم را یاد کرده و نقص نموده، پس من گریستم.

گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله سخت غضب کرد و سپس فرمود: ساکت باش ای حمیراء! که خدای تبارک و تعالی برکت را در زن ودود - ولود قرار داده و

ص: ۴۹۴

۱- (۱) الخصال: ۲۰۶/۱، حدیث ۲۳.

۲- (۲) الخصال: ۲۲۶/۱، حدیث ۵۸.

۳- (۳) این موقع است که فاطمه هنوز دختر خانه است و پیغمبر صلی الله علیه و آله از خانه های ابویوب پس از یک سال اقامت به منازل شخصی خودش منتقل شده و بنابراین عایشه از منزل پدرش ابوبکر از سنج به خانه شوهر آمده و اصطکاک هوو با دختر هوو در کار آمد و این موقع است که: باید فاطمه به خانه شوهر برود و کانون محبت دیگری بسازد.

خدیجه خدایش رحمت کناد، از من ظاهر را که همان عبدالله باشد زائید همو که مطهر بود - و از من قاسم را و فاطمه را و رقیه و ام کلثوم و زینب را آورد و تو از آن بانوانی هستی که رحم او را نازا ساخته، چیزی نزادی.»^(۱)

(تفسیر عیاشی) با اسناد از ابوجعفر علیه السلام که ابوسعید خدری روایت از رسول خدا صلی الله علیه و آله کرد که: «جبرئیل برای من شبی که مرا به اسراء برد (یعنی معراج) هنگام مراجعت، من به جبرئیل گفتم: آیا دیگر حاجتی و امری هست؟ گفت: حاجت و امر این است که:

سلام مرا و پروردگار را به خدیجه قرائت کنی.

گوید: و حدیث شده ایم که خدیجه وقتی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله او را ملاقات کرد و گفته جبرئیل را به او گفت، خدیجه گفت: همانا خدا خود سلام است و از او سلام است و به سوی او سلام است و بر جبرئیل هم سلام.»^(۲)

اختلاف است که: آیا معراج قبل از طائف بوده یا بعد از طائف و طبق حدیث قبل از طائف و در اواخر عمر خدیجه بوده که امتحان های خدیجه در شعب ابی طالب تمام شده بوده و الطاف آسمانی همیشه و همواره در پایان امتحانات و خدمات پسندیده می آمده، چنان که روایت بشارت به بارگاه بهشتی برای خدیجه در دنبال آن خدمت براننده و پسندیده ای بود که ابوهریره روایت کرده، گوید: «جبرئیل بر پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: این خدیجه است که می آید و به همراه

ص: ۴۹۵

۱- (۱) الخصال: ۴۰۴/۲-۴۰۵، حدیث ۱۱۶؛ بحار الأنوار: ۳/۱۶، باب ۵، حدیث ۶.

۲- (۲) تفسیر العیاشی: ۲۷۹/۲، حدیث ۱۲؛ بحار الأنوار: ۳۸/۱۸، باب ۳، حدیث ۹۰.

خود ظرف سرپوشیده ای که در آن نان خورش یا طعامی خوردنی با شربت آشامیدنی نهاده می آورد، همین که آمد بر او سلام از پروردگارش و از من قرائت کن و بشارت به او بده به بارگاهی در بهشت از «قصب» که در آن عربده و خروش نیست و فرسودگی و رنج خستگی ندارد.» (۱)

کلاب پاش دیگر

روایت شده که: عجزه ای بر پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شد پیغمبر صلی الله علیه و آله با او ملاطفت کرد، همین که خارج شد، عایشه پرسید کیست؟ پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این بانو در زمان عهد خدیجه نزد ما می آمد و حسن عهد از ایمان است. (۲)

کلاب پاش مجلس فاتحه

از علی علیه السلام روایت شده که: «پیغمبر صلی الله علیه و آله روزی خدیجه را ذکر کرد نزد زنانش و گریست. عایشه گفت: چرا گریه می کنی بر عجزه حمراء از عجایز بنی اسد؟» (۳)

پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: خدیجه مرا تصدیق کرد در آن موقع که شما تکذیب کردید و به من ایمان آورد در آن موقع که شما کفر ورزیدید.

ص: ۴۹۶

۱- (۱) کشف الغمه: ۵۰۸/۱؛ بحار الأنوار: ۸/۱۶، باب ۵

۲- (۲) روضه الواعظین: ۲۶۹/۲؛ کشف الغمه: ۵۰۸/۱؛ بحار الأنوار: ۸/۱۶، باب ۵.

۳- (۳) از شریک در تفسیر قصب پرسیده شد گفت: «قصب» ذهب، جوهری می گویند: قصب لوله ها و انبویه هائی از جواهرات. و حدیث را آورده و دیگری گویند: لؤلؤ است، (نهایه) گویند: قصب لؤلؤیی است معجوف و واسع مثل قصری منیف و قصب از جواهرات آن است که مستطیل و دارای تجویف باشد.

و برای من فرزند آورد (حالیا که شما نازا و عقیم هستید).

عایشه گوید: پس از این با یاد نیک از خدیجه به پیغمبر صلی الله علیه و آله تقرب می جستم.» (۱)

کلاب پاش دیگر

محمد بن سعد در طبقات گوید: خوله بنت حکیم آمد یعنی بعد از وفات خدیجه و گفت: یا رسول الله! گوئیا می بینم تو را که بعد از فقد خدیجه در سامان خانه از کمبود نفرات، کمبودی داری.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، خدیجه مادر عیالات «امّ العیال» و کدبانوی خانه «رَبَّه البیت» بود. (۲)

در خیمه فتح به جای همه این خاطرات

بعد که پیغمبر صلی الله علیه و آله از مکه به طائف لشکر کشید، در ایام اقامت در جنگ طائف نام ام سلمه و زینب از زوجات طاهرات آمده که همراه بوده اند، ولی از بودن فاطمه به همراه در محاصره طائف ذکری ندیده ام.

پیغمبر صلی الله علیه و آله از یک ماه که در طائف و محاصره آن گذرانده، ده روز آن را بر فراز پشته ای (مهوری) خیمه و خرگاه زده بود و نمازهای خویش را بین دو لشکر بین الفئین می گذاشت و از زوجات طاهرات، ام سلمه و دیگر زینب ملازم رکاب بودند و هر کدام جداگانه قبه ای داشتند و در مدت محاصره که گروهی هیجده

ص: ۴۹۷

۱- (۱) کشف الغمه: ۵۰۸/۱؛ بحار الأنوار: ۸/۱۶، باب ۵.

۲- (۲) کانت خدیجه امّ العیال و ربّه البیت. «الطبقات الکبری: ۵۷/۸»

روز و جماعتی یک ماه و برخی چهل روز گفته اند؛ در میان دو لشکر رزم های عظیم برفت، و اصح آن است که پیغمبر صلی الله علیه و آله ۲۵ روز مردم طائف را در محاصره گرفت.

در این وقعه نامی از فاطمه نیست، معلوم نیست که در مکه مانده به انتظار باز آمدن سپاه از طائف، یا به همراه بوده.

ولی به هر حال فاطمه و علی با پیغمبر صلی الله علیه و آله در قوس صعود رو به ذروه می روند و هر قدم از شیوه و روش پیغمبر صلی الله علیه و آله برداشتی می کنند، صعود به قله عظیم اورست مشکلاتی دارد و شرایطی دارد.

گروه کوه نوردان برای صعود به قله اورست یا قله الوند یا دماوند، همه یکسان آمادگی ندارند، پاره ای بین راه از گرما و سرما درمانده می شوند، پاره ای به واسطه آبله پاها از رفتن باز می مانند، پاره ای نفس به آنها همراهی نمی کند می مانند، پاره ای به واسطه فقد نیرو و کمبود غذا و کسری عضلانی در راه می مانند و پاره ای طنابشان برای صعود بر قله به جای محکمی بند نمیشود در اثر آن سقوط می کنند، تا کار به جایی می رسد که در نزدیک قله فقط تنی چند رسیده اند و در آن میان تنها چند نفری بر قله بر شده اند و آتش روشن می کنند و بیرق و پرچم نصب می کنند.

پیشرفت مسلمین هم تا فتح مکه و جزیره العرب با مشارکت همه مسلمین شد، اما فتح «مباهله» را همه عقب ماندند جز پنج تن که اطمینان بود که شواغل فریبنده لذت و منصب ها، آنها را از فضیلت باز نمی گیرد و رنج مبارزات با غرایز نفس و با عوامل طبیعی و با دشمن پر شیطنت آنها را وامانده از حق نمی کند و

مواضع لغزنده، راه آنها را از دیرکسیون قلۀ فضیلت باز نمی گیرند و در قلّه هم به فکر عقب ماندن قافله بشریت هستند.

و از یاد مثل کوران و لالان و کران غافل نمی مانند، در خطبه های سید الشهداء یاد از این آمده که: کوران و کران در شهرها مهمل افتاده اند و افطاریۀ سه روز فاطمه به یتیم و اسیر و مسکین، همقدمی آنها را با پیغمبر صلی الله علیه و آله تا قلّه نشان داد.

ص: ۴۹۹

با فتح مکه، روز پس از روز به شوکت مقام می افزودند و به روح می افزودند، ولی در همین سال هشتم، مرگ ابراهیم پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و زینب دختر رسول خدا واقع شد، ولی آنها مانع صعود نگردید تا در قضیه مباحله با نصارای نجران که در اوج احترام و عظمت معنوی رسیدند و کسی بالاتر از آن نبود، به قله ای بر شدند که از قله اورست شامخ تر بود.

در سال نهم هجری که آن را سنه البرائه نامند،^(۱) از طرفی لشکرکشی تبوک پیش آمد که با سی هزار به خارج از مرز حجاز اتفاق افتاد و سه مقاطعه از روم، ضمیمه حوزه اسلام شد.

و از طرفی ابوبکر برای ابلاغ آیات سوره مبارکه براءت مأمور شد و عزل شد و علی علیه السلام نصب شد^(۲) و حوزه حرم به کلی از شرک و مشرک تصفیه شد و

ص: ۵۰۱

۱- (۱) نفس الرحمن فی فضائل سلمان: ۱۸۲.

۲- (۲) تاریخ مدینه دمشق: ۱۱۷/۴۲؛ مسند احمد بن حنبل: ۳/۱؛ مجمع الزوائد: ۲۳۹/۳؛ السنن الکبری: ۱۲۹/۵.

غلبه اسلام تکمیل شد و از طرفی نمایندگان قبایل عرب به مدینه می آمدند و اسلام می آورند و این سال را عام الوفود نامیدند، چون فوج قبایل و امم سر به اسلام فرود می آورد و هر یک یک انقلابی عظیم می آورد و در بعدی و امتدادی عظمت به فرزندان مدینه، خاصه حسنین علیهما السلام می داد.

در بحبوحه شوکت این جهانی، تطهیر سراسری از جزیره العرب شد که بت پرستی برچیده شد و دین اسلام بر همه جزیره العرب، غلبه اش آشکارا شده، در مراجعت از تبوک باز نام فاطمه علیها السلام هست و نام حسنین هم هست.

(اعلام الوری) از کتاب ابان بن عثمان از اعمش (سلیمان بن مهران) بازگو کرده گوید:

«رسول خدا صلی الله علیه و آله در مراجعت از تبوک به مدینه وارد شد و معمول بود که همین که از سفری وارد می شد، حسن و حسین علیهما السلام را به استقبال او می بردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را نزد خود برمی گرفت و مسلمین او را در میان می گرفتند تا وارد بر فاطمه علیها السلام می شد و مردم بر در به انتظار می نشستند و همین که بیرون می آمد، پیاده به همراه با او روان می شدند تا همین که داخل منزل خود می شد، مردم از او علیها السلام متفرق می شدند.»^(۱)

برداشت بینندگان: در موقع مراجعت قشون فاتح هر بیننده ای شور و هیجانی دارد خصوص از موقع استقبال که تلافی قشون رزم با محبت استقبال کنندگان که به هم می آمیزد و شور و هیجان، منشأ انطباع شبح ها است و حسنین علیهما السلام و

ص: ۵۰۲

فاطمه علیهما السلام بیشتر از همه می گیرند بلکه آنچه همه می گیرند، آنها از هر ناحیه می گیرند.

خاتمه کتاب افق وحی نشان می دهد که: کناره گیری پیغمبر صلی الله علیه و آله از زوجات طاهرات و طلاق آنها مدلل می دارد که چگونه آنها طاقت صعود به قله اورست فضیلت را ندارند، به لباس و زر و زیور دنیا از همراهی با پیغمبر صلی الله علیه و آله تا قله فضیلت می مانند؛ گرچه از اثر فتح مکه تفوق اسلام بر همه قبائل و سنن مسلم شد.

و چنان که پرستش غیر خدای یگانه موقوف شد، گسترش اسلام بر تمام حجاز و نجد و تهامه و یمامه و یمن و جزیره العرب ما فوقی نگذاشت، ولی در این موقع نصارای نجران در صف مقابل عرض اندام کردند. (۱)

اما نه با جنگ و اعمال اسلحه که حاضر نشدند و غلبه با اسلحه مثل مباحله کشف از حق و باطل نمی کند و نه با منطق و استدلال که محکوم شدند تا کار به مباحله انجامید که پیغمبر صلی الله علیه و آله و مسلمین از طرفی و نصاری از طرفی دیگر به درگاه آسمان التجا کنند و تضرع و ابتهال آورند که: آن که حق است و مقبول بماند و آن که ناحق است فنا شود: در این صف بندی پیغمبر صلی الله علیه و آله باید کسانی را

ص: ۵۰۳

۱- (۱) قبیله بنی الحارث بن کعب در وادی بودند که طول وادی مسیر، یک روز اسب سوار تند رو به سریع، دارای هفتاد و سه قریه بوده است که مشتمل بر صد و بیست هزار جنگجو بود، مقدار معظم آنان نصرانی بودند که قضیه مباحله با آن ها پیش آمد و مقداری دیگر از آن ها عرب امی بودند که خالد بن ولید مأمور آنها شد.

گرو بگذارد که در پیش بارگاه آسمان خال ضعیفی نداشته باشند.

تاریخ یعقوبی و اعلام الوری حادثه مباحله را فقط ذکر کرده اند و طبری و سیره ابن هشام فقط قضیه خالد بن ولید را ذکر کرده،^(۱) ولی کتاب مختصر السیره شیخ الاسلام الامام عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب و تاریخ کامل ابن اثیر هر دو قضیه را آورده اند که در نجران دو صنف بودند، نصاری و امیین، برای امیین آن ها خالد بن ولید اعزام شد.^(۲)

و اما برای نصاری آنجا عتبه بن غزوان و عبدالله بن امیه و هدیر بن عبدالله اخو تیم بن مره و صهیب بن سنان را سفیر فرستاد.

و نامه ای هم فرستاد: من محمد رسول الله الی اسقف نجران و اهل نجران... اما بعد:

«فانی ادعواکم الی عبادہ الله من عبادہ العباد.»^(۳)

در قضیه خالد گویند: چهار ماه بعد از این که نمایندگان آنها آمدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات کرد، و ابتدای حرکت خالد ماه ربیع الاول یا دهم جمادی الاول بود و نمایندگان آنها را پنج نفر ذکر کرده اند: به نام قیس و ابن عبدالمدان و ابن مجمل و ابن قراد و شداد بن عبدالله.

و اما درباره نمایندگان نصاری آن جا گوید: شصت نفر سوار آمدند که ۲۴

ص: ۵۰۴

۱- (۱) تاریخ الیعقوبی: ۸۱/۲؛ اعلام الوری: ۲۵۶-۲۵۷؛ تاریخ الطبری: ۶۱۷/۲، السیره النبویه، ابن هشام: ۱۰۱۲/۴.

۲- (۲) الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۲۹۳/۲.

۳- (۳) السیره النبویه، ابن کثیر: ۱۰۱/۴؛ سبل الهدی و الرشاد: ۴۱۵/۶.

نفرشان از اشرافشان بودند و از این ۲۴ سوار، سه نفرشان مصدر امور بودند، عاقبت امیر و صاحب رأی رئیس مجلس شورا و سید پناهگاه مالی آنها، نامش ایهم و ابو حارثه، اسقف آنها و حبر و پیشوای مذهبی آنها و صاحب مدارس آنها بود، گوید: وقتی نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله برای اسقف آمد و او با خواص مشورت ها کرد، دستور داد برای خبر کردن، همه وادی ناقوس ها را زدند و در صومعه ها پارچه های مسوح را برافراشتند و این شیوه و دأب آنها بود که اگر حادثه ای در روز اتفاق می افتاد، ناقوس ها را می زدند و پارچه های مسوح را برمی افراشتند و هر گاه شب حادثه اتفاق می افتاد ناقوس می زدند و آتش روشن می کردند تا اهل وادی همه مطلع شوند.

در آن وادی که طول مسافت آن برای سوار تندرو یک روز تمام را وقت می گرفت، هفتاد و سه قریه بود که مشتمل بر صد و بیست هزار مردان مقاتل بود، همین که همه گرد آمدند نامه رسول خدا را بر همه خواند، رأی عموم بر آن شد که مردان زبده برای دیدار رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرستند.

حاکم به اسناد خود آورده تا گوید: همین که رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد، حسن و حسین علیهما السلام را در آغوش در قطفه ای مخملین داشت و فاطمه در پشت پدر نزدیک او به رأی مباحله می آمد. (۱)

در حالی که پیغمبر چندین زن داشت، هیچ کدام را خبر نکرد.

جمعیتی که پیغمبر صلی الله علیه و آله در این معارضه می آورد باید سراپا حق باشند، آینه

ص: ۵۰۵

تمام نمای حق اند و یا بگو حق مطلق اند، باید هیچ نقطه سیاهی در درون و برون در پرونده آنان نباشد؛ تا به اندازه ای که پیغمبر صلی الله علیه و آله صد در صد اطمینان به آنها دارد که آنها را گرو می گذارد.

فاطمه آن بانوی یکتا، یکتا بانویی بود که در این معامله پیغمبر صلی الله علیه و آله، تنها او را از جنس زنان برگزید و آورد.

چنان که حسنین تنها دو کودک بود که از فرزندان انتخاب فرمود و خودش با علی علیه السلام آمدند و انتخاب این همکاران از وحی شد.

در اینجا تفوق فاطمه و همه این پنج تن بر قلّه فضیلت مشهود شد، مانند آتش بر بالای قله و نصب پرچم و بیدق به دیده همه اهل دنیا نمایان شد که خدا آنان را انتخاب فرموده که کمبود و کسری از فضیلت و حق ندارند و مواضع لغزشگاه های دنیا و فریبندگی آن، آنها را از قلّه فضیلت و حق باز نمی دارد و لذات شهوات گوناگون طبیعی غریزی و سرگرمی های اشرافی و سرمایه داری، آنها را از راه حق و فضیلت باز نمی دارد و هجوم بلاها و خوف اعدا و وحشت از فقر دنیا، آنها را از راه حق و فضیلت نمی گیرد، سه مانعی که در راه راهروان حق و فضیلت هست و آنها را به نام جمرات سه گانه باید در حج رمی کرد و راه خود را رفت، اینان رمی می کنند و راه خود را می روند.

(۱) موانع غریزی طبیعی شهوات (۲) مخاوف و هراس دشمنان (۳) مشکلات طبیعی سرما و گرما و راه و درازی راه، مشکل تر از صعود به قلّه اورست، همین قضیه فتح مباحله است برای همه مهاجر و انصار پاک و همه اهالی مکه و مدینه؛ بلکه همه کشورهای جزیره العرب؛ بلکه بر همه خاکیان مشهود شد و از پرده

بیرون افتاد که در پیش خدا یعنی پیش آسمان و خدای آسمان، این پنج تن به قرب برترند و در نقطه اوج در قوس صعودند، عید شیعه شد و تفوق اسلام.

پرفسور لوئی ماسینون می گوید:

محمد صلی الله علیه و آله طبق امر آسمان آیه (۵۴ آل عمران) در مقابل فرستادگان قبیله مسیحی بنی بلحارث از نجران آنان را به محاکمه خدا احضار کرد، قرار این محاکمه بر این است که خدا ناحق را فنا دهد و آن که بر حق است باقی بدارد و بنوازد.

محمد صلی الله علیه و آله برای شرکت در یک چنین آزمایش خطرناکی (۱) که نمایش بی نظیر از خلوص مطلقش، اهلس را که پنج تن آل عبا باشد در عبایش پوشاند، یعنی جدا از همه دیگران کرد و گروگان صدق نبوتش؛ یا بگو گروگان ایمان به رسالتش قرار داد تا خدا کار خود را بکند.

در مدینه در قبرستان بقیع نزدیک توده ای از شن سرخش، محمد صلی الله علیه و آله در مقابل فرستادگان قبیله مسیحی بنی بلحارث از نجران آنان را به محاکمه خدا احضار کرد و آنها یعنی نصارای اهل نجران از دخول در مباحله به علت ترس، نه از رضا خودداری نمودند و مصالحه ای را امضا کردند که جزیه بدهند، ولی مسیحی

ص: ۵۰۷

۱- (۱) خطرناک شمردن این آزمایش به نظر پروفیسور لوی ماسینون است و گرنه پیغمبر صلی الله علیه و آله آن را خطرناک نمی دانست، چون با وحی قرآن از خدا دستور داشته با فرزندان و زنان و نفس خودشان، طرفین از در تضرع و زاری از خدا می خواهند که تا هر که بر کذب شد، او را عذاب آجل فرو گیرد.

بمانند.

این اولین کاپیتولاسیون (قرار داد تسلیم) مسیحیت است با اسلام که بدون لشکرکشی و جنگ و کارزار، بلکه از روی اجبار و ترس از عذاب خدا امضا کردند.

اما کاپیتولاسیون تبوک از غلبه لشکری واقع شد، دومین کاپیتولاسیون است؛ زیرا در وقعه تبوک هم سه مقاطعه از روم تسلیم شدند.

۱ - بند «ایله» که دارای کشتیرانی بحری و نقلیه های بڑی است.

۲ - منطقه اذرح.

۳ - جریاء.

در آنجا یعنی تبوک، یوحنا بن رؤبه، ملک مملکت «ایله» که پادشاه ایله بود شرفیاب شد و جزیه قبول کرد و نوشته مصالحه گرفت که مشتمل بر اوضاع کشتیرانی دریا و تجارت خشکی است به این مضمون:

بسم الله الرحمن الرحيم

«هذه امنه من الله و محمد النبي رسول الله ليحنه بن رؤبه و اهل ايله، سفنهم و سيارتهم في البر و البحر، لهم ذمه الله و ذمه محمد النبي و من كان معهم من اهل الشام و اهل اليمن و اهل البحر.»^(۱)

و دو منطقه ديگر هم آمدند منطقه اذرح و منطقه جریاء و تسلیم شدند و

ص: ۵۰۸

۱- (۱) تاریخ مدینه دمشق: ۴۱/۲؛ السیره النبویه، ابن هشام: ۹۵۲/۴.

تقطیع این قطعات از مقاطعات روم آن روز که تسلیم اسلام شدند، جهان بیگانه را در کشور پهناور روم تکان داد.

و صدای آن در تمام اقطار روم پیچید و همین سفر پربرکت تبوک و تسلیم این چند منطقه، سبب جرأت فاتحین عرب شد که به سرزمین روم بعدها حمله کردند و فتوحات اسلام انجام شد.

ولی این فتوحات همه نظامی بود؛ زیرا در این جنگ تبوک سی هزار در رکاب پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و گرچه کتاب حیات محمد تألیف امیل درمنگهام، درباره خدا و پیغمبر خدا می دانست و گرنه اگر این اعتقاد نداشت بایدش در این سنین استراحت بخواهد.

زیرا در این وقت پادشاه بلامزاحم تمام جزیره العرب بود و عقل اقتضا می کرد که برای سلطنت خود در این سنین معارض نتراشد.

اما فتح در قضیه مباهله بهتر قطعیت می دهد.

زیرا شکست نصارای نجران در قضیه مباهله شکست نظامی نبود؛ بلکه به همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز مقابله جماعتی نبود، نه کم نه زیاد، حتی از مهاجران پیران روشن ضمیر هم نه، حتی ابوبکر و عمر هم به همراهی دعوت نشدند و از انصار اهل مدینه پاک سرشت هم کسی همراه نبود.

از زنان و فرزندان که قرآن دستور داده بود برای دعا همراه بردارند حتی زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله هم همراه نبودند. (۱)

ص: ۵۰۹

۱- (۱) (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ

آن روز پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور از آسمان داشت به آنها پیشنهاد بدهد که ما با پسران خود و شما با پسران خود؛ و با ما زنان ما و با شما زنان شما باشد و خودمان باشیم، از دو طرف با کسانی که به منزله جان ما هستند یا بگو به منزله خود ما باشند و آن گاه نفرین کنیم و بگردانیم لعنت خدای را بر دروغگویان، تا خدا آنها را دور افکند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله آیه را بر نصارای نجران قرائت کرد و فرمود: خدا مرا اذن مباحله و دعا و نفرین داده و فرمان کرده که اگر شما بر آن باشید با شما مباحله می کنم.

گفتند: نیکو باشد فردا حاضر شویم و با شما مباحله می کنیم، سخن بر این قرار گرفت.

پس سید و عاقب و اسقف، با مردم خود به خیمه ها و منازل خویش که در ظاهر مدینه برپا کرده بودند بازگشتند و این وقت هر کس سخنی گفت. ابوحارثه اسقف به هوشمندان گفت: محمد سخن بر آن اساس پایه گذارد که صدق و کذب خود را نیروی مباحله بر شما ظاهر کند.

اکنون به نظاره باشید اگر فردا با تمامت اصحاب بیرون شد و با جلالت و

جماعت حاضر گشت، بیم نکنید که این روش پادشاهان است.

و اگر عددی خاضع و خاشع با خود آورد بپرهیزید که این کار پیغمبران است که همیشه برگزیدگان خدا اندک باشند. (۱)

از آن سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله بفرمود: میان دو درخت را پاک بروفتنند و روز دیگر عبایی سیاه که تار و پودش بس رقیق بود، از فراز درخت مظلّمه سایبان ساختند.

و از آن سوی بزرگ نصاری، اسقف (اهتم بن النعمان) از قبیله لخم و سید و عاقب که نامش عبدالملیح و امیر مجلس شورا و زعیّم قوم بود، برسیدند و فرزندان خود، دو پسرشان صبغه المحسن و عبدالمنعم را بیاوردند و زنان خود ساره و مریم را نیز حاضر ساختند.

و بقیه نصاری که از نجران همراه آمده بودند و سواران بنی الحارث با لباس ها و نشانه های نیکو فرا آمدند.

و مردم مدینه هم با علم ها و زینت ها درآمدند که پایان امر را نظاره کنند.

اما رسول خدا صلی الله علیه و آله در حجره خویش بود تا آفتاب بالا گرفت، آن گاه دست علی علیه السلام را گرفته از حجره بیرون شد.

و امام حسن (هشت ساله) و امام حسین (هفت ساله) علیهما السلام را از پیش رو روان ساخت، آنان افتخار حضور و همکاری دارند و فاطمه علیها السلام را از دنبال بداشت و افتخار همشانی در دعا به درگاه خدا به او داده است، بدین گونه طی مسافت

ص: ۵۱۱

کرده در کنار آن درختان آمدند و در زیر عبا ایستادند؛ این وقت رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه را قرائت کرد که:
(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ۱

آن گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله کس نزد اسقف و سید، و عاقب رئیس مجلس شورا فرستاد که اکنون از بهر مباحله حاضر شوید که من حاضرم، ایشان نزدیک شدند و گفتند: یا ابوالقاسم با کدام کس با ما مباحله می کنی؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: با بهترین اهل زمین و نیکوترین جهانیان در نزد خدا؛ زیرا که از طرف خدا بدین مأمورم، و اشاره به آل عبا کرد.

و اگر اشاره هم نکرده و سخنی به این بلندی هم نفرموده بود، همان افتخار دعوت آنان و حضور و همکاری به آنان نشان می داد که آنان در قلّه معنویت و قرب به خدا هستند، چنان که سال پیش در اوضاع سیاسی دنیایی و تدابیر الهی در فتح مکه در اوج عظمت و حشمت بودند، اکنون در این مرحله بالاتر در معنویت و قرب به خدا، اینان در نقطه اوج معنویت و طهارت و قرب به خدا هستند که

از قلۀ «اورست هیمالیا» مرتفع تر است، در عین این که بر خاک زانو زد؛ با بلندی مقام بی نظیر، در همه حال خدا را در خاک نشینان می بیند، در میان اصحاب صفا می نشیند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به سجده سر بر خاک، به حسین و حسن و فاطمه و علی در عمل تعلیم می دهد که آنها هم خدا را در بینوایان می بینند.

فتح مکه در داخل و بسیج تبوک در خارج هر دو نشاط انگیز بودند، هر دو حرکتی بودند در امتداد جهان ارضی که اسلام را در همه سو و همه ابعاد گسترش می دادند و فاطمه و علی و فرزندان علیهم السلام در آن احساس مسرت می کردند و گرنه سرفراز بودند و اینجا فتح مباحله حرکتی است عروجی و ارتفاعی به سوی آسمان و عالم بالا که فاطمه و علی و فرزندان علیهم السلام در آن هستند و از قلۀ «اورست» بالاترند.

صعود به قلۀ طهارت و فضیلت و معنویت از صعود به قلۀ «اورست» مهم تر است که با پیغمبر صلی الله علیه و آله قدم به قدم می آیند و راهی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله پیموده آنان هم می پیمایند؛ هیچ لغزشگاهی آنها را از همقدمی با پیغمبر صلی الله علیه و آله تا پیش خدا یا رضای خدا و امر خدا باز نمی دارند و این مقام از قلۀ اورست هیمالیا و صعود بر آن با همقدمی پیغمبر رهبر، مشکل تر است.

اگر بگویید: پیغمبر صلی الله علیه و آله در روز مباحله به قله ای صعود نفرمود؛ بلکه بر خاک نشست و سجده کرد و به خاک افتاد، آنجا قله ای نبود؟ جواب آن است: همانجا خدا است که با خاک نشینان بسازد تا آنها را از خاک برافزارد.

(وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مَشْكُونًا وَتَيْمًا وَ أُسِيرًا) ۱

سوره هل اتی، سوره انسان است و حسین علیه السلام در خطبه خود برای عصابه شیعه می گوید: مگر نه کوران و کران و لالان در شهرها مهمل افتاده اند، قله هیمالیا همان قرب با خدا است که نگاه به عقب ماندگان در دامنه کوه هم داشته باشد.

نصاری سید و عاقب را از دیدار پیغمبر صلی الله علیه و آله با این عدد مخصوص و نظاره آل عبا، هولی و هراسی فرا گرفت.

چنان که چهره ایشان زرد گشت و قدرت قبول و نیروی اقدام از ایشان رفت.

لاجرم، برای مشورت به میان مردم خود برگشتند، کرزین علقمه که منتظر فرصت بود، چون دید که حال سید و اسقف و عاقب دیگر گونه گشت و آثار خوف و خشیت در خاطر آنها راه یافته، پای پیش گذاشت و دست ایشان را گرفته فرا پس کشید و گفت: هان! ای پیشوایان قوم و دانایان قبیله! لختی به هوش باشید و نگاهی در عاقبت امر کنید که جز وخامت و ندامت چیزی را نشان نمی دهد و از لجاج و خودنمایی، خود را و جهانی را به هلاک نسپارید.

مگر ندانسته اید هر قوم که مباحله پیغمبری را سهل بشمارد، هلاک خواهد شد.

و همچنین از کتاب های آسمانی شما دانسته اید که محمد همان پیغمبر است که همه انبیا بشارت داده اند و صفت اهل بیت او گفته اند؛ چرا اکنون دیده

نمی گشایید و نگران نمی شوید؟ چرا نظاره نمی کنید؟ اینک آثار بلا و طلیعه غضب از شش سوی دیدار می کند.

۱ - مگر نمی بینید که آفتاب دگرگون شده.

۲ - و درختان نگون گشته.

۳ - و از هول عذاب، دانه در حوصله مرغ ها گذاخته.

۴ - و بال ها بر زمین می گسترند.

۵ - پاره های ابرهای سیاه را نگران باشید که با سورت (۱) تابستان پدیدار شده.

۶ - و این دود سیاه آفاق جهان را کران تا کران فرو گرفته.

۷ - گوش فرا جبال دهید که آمادگی زلزال را اعلام می کند.

۸ - هان و هان! نیک بنگرید: اینک که محمد و اهل بیت او دست به دعا برداشته و انتظار همی برند که شما قبول نفرین کنید.

۹ - شما را می آگاهانم، اگر یک سخن گویند از ما نشانی نمی ماند و تمامت نصارا نابود و ناچیز گردند.

چون سخن بدین جا رسیده، اسقف و عاقب این همه آیات که کرز بن علقمه برشمرد با زیاده مشاهده کردند.

در قدم های ایشان لغزش افتاد و اندام ایشان را لرزش گرفت، چنان که گوئیا می خواهند از هوش بروند.

این وقت کرز بن علقمه گفت: اکنون مسلمانی گیرید و در دو جهان کامروا

ص: ۵۱۵

۱- (۱) سورت: حدّ، شدّت، تندی و تیزی.

باشید و اما اگر در طلب دنیا این تعب را می برید از طریق عقل و خرد برکنار شده اید و بی خردانه با محمد اعلان مباحله داده اید و خود را در جهان شهره و علم کرده اید؛ تا در داستان ها در روزگاران دراز بر سر زبان ها باشید و قصه شما را افسانه سازند و در داستان ها گویند.

و همچنان شما را آگهی دهم که: پیغمبران چون آهنگ کاری کنند، خستگی آنها را از کار باز نمی دارد و ملامت آنها را از کار باز نگیرد و تا آن کار را به پایان نرسانند دست باز ندارند.

اینک محمد صلی الله علیه و آله است که در برابر خدای یزدان به پا ایستاده زود بشتابید و او را از مباحله باز دارید.

و از راه مصالحه و مسالمت سخن به میان آرید و این برای شما زیانی ندارد، کار شما با قوم یونس مشابهت دارد، قوم یونس چون آثار عذاب را نظاره کردند به توبه و انابه گرائیدند، شما نیز طریق توبت و انابت در پیش گیرید.

اسقف و عاقب سخنان او را سنجیدند، دیدند پخته است. گفتند: نیکو آن است که تو مأمور این کار شوی، به نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله شوی و متضرعانه خواستار شوی که این کار به مسالمت خاتمه یابد و علی را به شفاعت برانگیزی.

پس کرز بن علقمه بی درنگ، آهنگ پیشگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد و حاضر حضرت شد و عرض کرد: السلام علیک یا رسول الله! اول نخست کلمه توحید را گفت و اسلام آورد.

آن گاه عرض کرد: یا رسول الله! نمایندگان مردم نجران از اقدام در امر مباحله پشیمان شده اند و اینک خواستار عفو و بخشایش اند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نیکو است، اکنون مسلمان شوند تا با مسلمانان در خیر و شر و ضرر و نفع مساوی باشند، عرض کرد: سر به اسلام در نمی آورند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس آماده جنگ شوند و محاکمه امر را با زبان شمشیر حواله کنند تا خدا حکم کند.

گفت: ایشان را نیروی جنگ و قوت مقابله و کارزار با شما نیست. الا آن که کار را به مصالحت و مسالمت و می گذارند و جزیه بر ذمه می گیرند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرمان داد تا کار مصالحه را انجام دهد و فرمود: و آن چه تو اختیار کنی پذیرفته من است.

پس علی علیه السلام به نزد ایشان آمد و مقررات صلح را بر عهده ایشان نهاد.

و مقرر شد که: هر سال دو هزار جامه نفیس و هزار مثقال زر سرخ در دو قسط، نیمی را در محرم و نیمی را در ماه رجب تحویل دهند.

و بهای هر جامه باید چهل درهم باشد و فرستادگان و نمایندگان پیغمبر صلی الله علیه و آله را نیکو پذیرایی کنند.

و هم گفته اند: شرط شد که سی سراسب و سی نفر شتر و سی زره و سی نیزه هم بدهند و رسول خدا صلی الله علیه و آله بر آن افزود که در موقع احتیاج مسلمین به همین شماره هم عاریه بدهند و بعد از انجام حاجت پس بگیرند و از ربح پول و ربا پرهیز کنند.

کار صلح را به این گونه به پایان دادند و نوشته آن را بر قطعه دیبا نگاشتند و جماعتی از اصحاب گواهی خویش را بر آن نهادند و خط و خاتم گذاردند.

و مردم نجران آن توطیع را محترم داشته، به مضبطه سپردند.

آنگاه امیرالمؤمنین علی علیه السلام ایشان را به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آورد و شفاعت آنها را نمود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر با من و با این چند تن که در زیر عبا بودند مباحله می کردید به صورت قرده و خنازیر بر می آمدید و این وادی بر شما آتش می ریخت و مرغان از درختان شما فرار می جستند و گرنه عرضه دمار می گشتند و یک سال تمام سپری نمی شد که تمام نصارا نابود و ناچیز می شدند. (۱)

می گوید: این مباحله در سال دهم هجرت روز بیست و چهارم ذیحجه بود و جماعتی روز ۲۵ ذیحجه سال نهم گفته اند.

بنابراین تاریخ، آن بعد از حجه الوداع و غدیر خم بوده، ولی اعلام الوری (۲) و تاریخ یعقوبی (۳) آن را در سال نهم نوشته اند، ممکن است آخر سال نهم و اول سال دهم بوده و ظاهراً در ذیقعدہ الحرام سال دهم بوده، به دلیل این که ناسخ می گوید: (۴)

علمای شیعه و مفسران اثناعشریه از براء بن عازب و جابر بن عبدالله انصاری و سلمان و ابوذر و حذیفه و جز اینان حدیث کنند که: «در آخر نصارای نجران با رسول خدا صلی الله علیه و آله کار به مصالحه کردند و ادای حله و دیگر چیزها را بر ذمه

ص: ۵۱۸

۱- (۱) البرهان: ۶۳۸/۱، سوره آل عمران؛ پرتوی از قرآن: ۱۷۱/۵-۱۷۳.

۲- (۲) اعلام الوری: ۱۲۹.

۳- (۳) تاریخ الیعقوبی: ۸۱/۲-۸۳.

۴- (۴) ناسخ التواریخ: ۴۸۲.

عاهده گرفتند، جبرئیل فرود شد، رسول خدا را به حج وداع فرمان آورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله آهنگ حج کرده و علی علیه السلام را سفر یمن فرموده تا آن حله ها را با خود بیاورد، چون به آهنگ حج از مدینه بیرون شد، مکتوبی به علی علیه السلام فرستاد که: من آهنگ حج نموده ام و تو باید بعد از انجام کارها، طریق مکه را پیش گیری و در آن سرزمین مرا دیدار کنی، پس علی آن حله ها را که مأخوذ داشته بود حمل داد و با جماعتی که ملازم رکاب بودند راه مکه پیش داشت و در میقات اهل یمن احرام بست و چهل و چهار شتر هم از برای قربانی هدی براند. (۱) (تا آخر)

مسلم است که سال حجه الوداع سال دهم در ماه آخر سال است که دهم ذیحجه باشد، پس قضیه مباهله پیش از دهم ذیحجه است و اشتباه کرده که گوید ۲۴ ذیحجه است.

مع القصة، در آن هنگام که نمایندگان نجران اجازه برگشتن یافته و آهنگ مراجعت کردند، رسول خدا صلی الله علیه و آله به ابوالحارث اسقف فرمود: پیش بینی می کنم که وقتی به منزل برای حرکت برمی گردی خواب از سرت پریده، تو را مشوش کرده، پالان شتر را وارونه بربندی.

ابوالحارث چون به منزل شتافت سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را فراموش کرده، پیش پالان را بر کپل شتر نهاد در این وقت سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله را به یاد آورد، در حال شگفتی کلمه ای بگفت و مسلمانی گرفت.

ص: ۵۱۹

بالجمله: چون از این کارها فارغ شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله با اهل بیت به مدینه بازگشت و به مسجد درآمد، در این وقت جبرئیل نازل شد و گفت: خدایت سلام می رساند که بنده من موسی به اتفاق هارون و فرزندان هارون، شبیر و شبر با قارون مباحله کردند، زمین او را و اهل و مال او و یاران او را به دم درکشید. سوگند یاد می کنم به عظمت خود ای احمد! اگر تو با اهل خود مباحله می کردید با اهل زمین و جمیع خلائق، هر آینه آسمان ها پاره پاره و کوه ها ریز ریز می شد و زمین فرو می رفت و قرار نمی گرفت مگر آن که مشیت من بر خلاف آن قرار می گرفت.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده شکر بگذاشت و دست برداشت چنان که سفیدی زیر بغل مبارک پدیدار گشت و سه مرتبه فرمود: شکرًا للمنع.

توضیح: در ذیل این حادثه حیرت انگیز چند نکته چشم گیر است:

۱ - یکی سخن مفسر تازه نفس شیخ سید رشید رضا صاحب تفسیر المنار به نام تفسیر شیخ محمد عبده و جواب ما و تفسیر المیزان طباطبائی از او.

۲ - دیگری سخنان پرفسور لوی ماسینسون در این حادثه که گوید: عید شیعه شد و سبب عشق مقدس یا به قول او تقدیس عاشقانه مشتاقان عدالت شده که سلمان فارسی و شیعه، آرمان عدالت خود را به اینان بستند.

۳ - سوم وجه امتیاز این پنج تن که توانستند بر قلعه اورست فضیلت و حق با پیغمبر صلی الله علیه و آله برشوند و حساب زوجات طاهرات، چگونه بود که دعوت به صعود نشدند، ریشه این امر در طلاق زوجات طاهرات است که آنها دنیا خواستند و اما فاطمه نخواست.

اما سید رشید هذیان می گوید: که دعوت آیه عملی نگردید بدین معنی که صرف پیشنهاد بود، بی آن که به مقدمات هم شروع شود گوید: آنها مسافر بودند و دسترس به پسران و زنان نداشتند.

گذشته از آن که از نظر لغت عربی شخصی که چندین زن دارد، کلمه نساء را نمی شود بر تنها دخترش تطبیق کند و هیچ کدام از زوجات خود را همراه نیاورد با آن که قرار در آیه بود که زنان خود را همراه بیاوریم و شما هم زنان خود را بیاورید.

جواب ما آن که: تاریخ ضبط کرده که آنها دو پسرشان صبغه المحسن و عبدالمنعم و از زنانشان ساره و مریم همراه بوده اند و بهانه این که آن مسافران چگونه دسترس به زنان و پسران داشتند بیش از بهانه نیست؛ مگر ندانسته که عرب ها در کوچ و ترحال فرزند و زن را همراه می آورده اند.

تاریخ یعقوبی متوفای (۲۹۲ هـ -) قدیمی ترین کتاب عربی می گوید:

«و قدم الیه اهل نجران و رئیسهم ابو حارثه الاسقف و معه العاقب و السید و عبدالمسیح و کرز و قیس و الایهم فوردوا علی رسول الله، فلما دخلوا اظهر و الادیاج و الصلب و دخلوا بهیئه لم یدخل بها احد، فقال رسول الله صلی الله علیه و آله: دعوهم، فلقوا رسول الله فدارسوه یومهم و سألوه، ما ساءوا فقال ابو حارثه ما تقول یا محمّد فی المسیح، قال هو عبد الله و رسوله، فقال تعالی الله: عما قلت یا ابالقاسم هو کذا و کذا و نزل فیهم (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى

عِنْدَ اللَّهِ كَمَا كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ) ١ الى قوله (فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعِيدٍ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ) ٢ فرضوا بالمباهله، فلما اصبحوا قال ابو الحارثه: انظروا من جاء معه، فغداً رسول الله صلى الله عليه و آله آخذنا بيد الحسن و الحسين عليهما السلام تتبعه فاطمه و على بن ابي طالب بين يديه - و غدا العاقب و السيد بابن لهما، عليهما الدر و الحلل و قد حفوا بابي حارثه، فقال ابو حارثه: من هؤلاء معه. قالوا هذا ابن عمه و هذه ابنته و هذان ابناها فجثا رسول الله صلى الله عليه و آله على ركبتيه ثم ركع، فقال ابو حارثه: جثا و الله كما تجثوا النبيون للمباهله، فقال له السيد: اذن يا ابا حارثه للمباهله فقال: انى ارى رجلا حريا (جرئيا) على المباهله و انى اخاف ان يكون صادقا، فان كان صادقا لم يحل الحول و فى الدنيا نصرانى يطعم الطعام و قال ابو حارثه: يا ابا القاسم لانباهلك ولكننا نعطيك الجزية فصالحهم رسول الله على الفى حله من حلل الاواقى، قيمه كل حله اربعون درهما، فما زاد او نقص، فعلى حساب ذلك و كتب لهم رسول الله كتابا (...). شهد على ذلك عمرو بن العاص و المغيره بن شعبه و كتب على بن ابي

طالب علیه السلام فلما قدموا نجران، اسلم الایهم و اقبل مسلما»^(۱)

و تاریخ کامل ابن اثیر می گوید:

«فخرج رسول الله و معه علی و فاطمه و الحسن و الحسین، فلما رأوهم قالوا: هذه وجوه، لو اقسمت علی الله ان یزیل الجبال لأزالها و لم یباهلوه و صالحوه علی الفی حله و علی ان یضیفوا رسل رسول الله.»^(۲)

اما اشکال از نظر لغت: حل آن با خود قرآن است که بر یک واحد دختر هم عرب، نساء می گوید و بر زوجه نمی گویند.

(يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ الْأُنثِيَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثًا مِمَّا تَرَكَ وَ إِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ) ۳

بعد در آیه میراث زوج و زوجه را می گوید: (وَ لَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ) ۴

در این باره کتاب مختصر السیره تألیف شیخ الاسلام الامام شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، برای اقناع سید رشید رضا کافی است.

عالمی که بر مسلک ابن تیمیه است، باید کتب و مدارک وهابیه را حجت بدانند، اگر کاتولیک تر از پاپ نباشد.

ص: ۵۲۳

۱- (۱) تاریخ یعقوبی: ۸۲/۲-۸۳.

۲- (۲) الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۲۹۳/۲.

«فابوا ان یقروا بذلك فلما اصبح رسول الله الغد بعد ما اخبرهم الخبر، اقبل مشتملا على الحسن و الحسين في خميل له و فاطمه تمشی عند ظهره للمباهله و له يومئذ عده نسوه.»^(۱)

این مدرک می گوید: پیغمبر صلی الله علیه و آله این دو کودک را در برگرفته بود در قطفه ای مخملین که به آنها پیچیده بود.

معلوم است در این گونه موارد گاهی دست کودکان را می گیرند و گاهی آنها را جلو می اندازند و گاهی در بغل در آغوش می گیرند. پیغمبر صلی الله علیه و آله این کار را خودش به عهده داشت، چند قدم آنها را در آغوش داشت و چند قدم دست آنها را می گرفت و پا به پا می برد و چند قدم رها می کرد که خود، راه می آمدند و تعلیم به کودکان می داد که تفوق بر مسیح و مسیحیان است که باید خدا را در خاکساری دید.

در این آیه مبارکه که میراث دختران و اولاد را می گوید، به نام اولاد زنانه بیان می کند، هیچ از زوجات و ارث زوجه را متعرض نشده و مراد از نساء در اینجا دختران است که مقابل ذکور پسران باشد و بر واحده دختران هم لفظ نساء اطلاق فرموده: (فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ... وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً) ۲

این نکته بر مفسر ما در تفسیر المیزان پوشیده مانده که جواب تفسیر المنار را

ص: ۵۲۴

با خود قرآن بدهد.

و تفسیر المنار بعد گستاخی را بیشتر کرده پا به فراتر نهاده می گوید:

اخبار این باب از تأثیر نفس شیعه سالم نمانده، حتی تا بر محدثان بزرگ ما مثل بخاری هم رواج یافته، کس به این منار نمی گوید: چطور بعد از هزار سال بر تو روشن شده و این همه محدثان و مفسران که آمدند و رفتند هیچ نشنیده اند.

زمخسری و بیضاوی و فخر رازی و طبری و بسیار کسان از علمای حدیث و تفسیر گواهی داده اند، به همین دلیل مباحثه که علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام از بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله از تمامت اهل روی زمین بهترند و بهتر باشند یا نباشند آنها دعوت شدند و دیگران دعوت نشدند، حتی زوجات طاهرات هم دعوت نشدند و لابد جهتی داشته.

و باز مکشوف می شود که: حسن و حسین فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله بوده اند؛ چه در آیه مبارکه «ابنائنا» آمده.

و باز علی علیه السلام از سایر انبیاء و از همه صحابه اشرف است؛ چه آن که آیه فرمود «وانفسنا» و نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله اشرف موجودات است.

اگر جواب بگویند: «انفسنا» معنی و ترجمه آن به فارسی این است (خودهای ما) و بگویند: نفس در اینجا به معنی نفس مقابل بدن نیست که بگویند نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله اشرف موجودات است.

پاسخ آن که تعبیر (خود ماها) که علی علیه السلام را در میان اقطاب دعوت جزء

خود ماها آورده، هزار معنی می دهد. (۱)

و اما کلام پرفسور لویی ماسینیون در کتاب گوید: سلمان پاک محمد صلی الله علیه و آله برای شرکت در چنین آزمایش خطرناکی که نمایش بی نظیر از خلوص مطلقش بود، طبق آیات سوره آل عمران ۵۳.

اهلش «پنج تن» ی را که با عبایش پوشانند، یعنی با خودش، دو نوه دختر و دامادش را گروگان ایمان به رسالتش - یا بگو گروگان صدق نبوتش قرار داد.

در برابر یک چنین ستایش و نمایش، اعتراضات لامانس (در کتاب معاویه: ۳۶) هرگز پایه ای ندارد.

محبت به پنج تن منجر به تقدیس عاشقانه شد

پس از این واقعه محبتی که برخی از دوستان صمیمی نسبت به محمد صلی الله علیه و آله و این پنج تن داشتند، کامل تر شد و تبدیل شد به یک تقدیس عاشقانه، من می گویم: عشق مقدس.

سه کلمه پربهاء از مستشرق ماسینیون، کلمه اول

اینان آل علی علیه السلام را تقدیس کردند، (۲) اینان یعنی مشتاقان عدالت پس از مرگ

ص: ۵۲۶

۱- (۱) التبیان فی تفسیر القرآن: ۴۸۵/۲.

۲- (۲) و ما شیعه همه به دنبال آنان هستیم، یعنی مشتاق عدلیم، البته تقدیس می کنیم اما تقدیس نه به معنی اقامیم بلکه به پدر و پسر و روح القدس، بلکه به معنی عدالت در همه حال و طهارت اسلام خالص و پا به پای پیغمبر تا قله اورست، رضای خدا و حق و عدالت در همه جا از خداست و هر جا حق و عدالت خیمه زند همانجا خداست و از مباحله بیش از این که امید خود را و امیدواری خود را به عدالت به وجود آنان نهاده ایم چیزی ادعا نمی کنیم، آنها را خدا نمی دانیم در مقابل لامانس

پیغمبر صلی الله علیه و آله همه امیدواری را که به عدالت داشتند در وجود اینان نهادند؛ این گونه که سلمان فارسی و سهل بن حنیف و بقیه دوازده نفری که به حمایت علی قیام کردند از آنان بودند.

ما می‌گوییم غلو نمی‌کنیم و آنها را که در مباحله به خاک افتادند نیز خدا نمی‌دانیم؛ ولی از همسری آنها با پیغمبر صلی الله علیه و آله یک نوع جانشینی برای آنها ادعاء می‌کنیم نه پیغمبری.

مستشرق گوید: چه آن که قرابت خونی متفاوتی که با پیغمبر صلی الله علیه و آله داشتند بدل به یک نوع جانشینی رسمی قضائی عربی (عرفی)، به یک نوع شعائر علنی (مباحله) گردید. (۱)

مستشرق و شیعیان در اینجا از مباحله، بیشتر اهتمامشان به علی علیه السلام است؛ ولی

ص: ۵۲۷

۱- (۱) قرابت خونی، مستشرق اینجا حاشیه زده گوید: واضح است که هنگام مواخاه در مدینه، محمد صلی الله علیه و آله علی علیه السلام را به برادری برنگزیده (سارازن بنا بر گفته ابن سعد در الطبقات الکبری: ۴۷۱/۳ نشان داده که در مواخاه علی علیه السلام، سهل بن حنیف را به برادری گرفت.

من در این کتاب امام حسین علیه السلام، بیشتر نظرم و اهتمامم به امام حسین علیه السلام و فاطمه علیها السلام است که همین که تاقله فضیلت آنها، خود را به مقام همقدمی پیغمبر صلی الله علیه و آله دیدند، آیا در خود چه حسی می کردند و آیا از تفوق خود بر نصاری، تفوق بر صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله هم احساس می کردند و آیا تفوق بر زوجات طاهرات هم استفاده می شود؟

بعد مستشرق عذر می خواهد که: برادری محمد صلی الله علیه و آله با علی علیه السلام طبیعی بود؛ زیرا این واضح تر است که محمد مشهور بود به یتیم ابی طالب (۱) آن را مقایسه کنید با قرآن (سوره والضحی - (أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى) ۲ - و سوره بلد (۲) پسر آن کسی که آن همه بدو مدیون بود و او را نزد خود نگه داری می کرد، حتی قبل از آن که فاطمه علیها السلام را به وی بدهد، در نظرش بیش از یک برادر می نمود.

مؤلف می گوید: غفلت مستشرق از اینجا ناشی شده که قبل از آمدن به مدینه در یوم الدار پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود:

«انت اخی و وزیری و خلیفتی فی اهلی» (۳) و در مدینه هم عقد مواخاه به چند گونه واقع شد. یک نوبه بین مهاجرین با انصار که عبدالرحمن بن عوف با سعد بن ربیع برادر شدند و علی علیه السلام با سهل بن حنیف و یک نوبه بین مهاجر با مهاجر و انصار با انصار که در این

ص: ۵۲۸

۱- (۱) مسند احمد بن حنبل: ۳۱۲/۱.

۲- (۳) (يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ) «بلد (۹۰): ۱۵»

۳- (۴) علل الشرایع: ۱۵۷/۱، باب ۱۲۵، حدیث ۳؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۱۱/۳.

عقد ابوبکر با عمر برادر شد و نوبه سوم عموم (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) ۱ و مواخات علی علیه السلام با پیغمبر صلی الله علیه و آله در مواخات مهاجر با مهاجر بود.

مستشرق می گوید: وقتی که فقدان زودرس پیغمبر صلی الله علیه و آله روی داد که اعظم مصیبت بود، سلمان در عراق در میان اعراب بنی عبدالقیس ربیعہ، نهضت احقیت علی علیه السلام را به خلافت قبل از ابوذر و عمار آغاز کرد.

ابوذر و عمار و مقداد در زمان عثمان این کار را کردند، مستشرق و مسلمان شدن آل همدان، کتاب سلمان: ۸۰۹ و الکامل فی التاریخ، ابن اثیر: ۳۰۰/۲ و ناسخ رسول خدا: ۴۲۹، بلکه در ایام خلافت ابوبکر هم این زمره ۱۲ نفری، عقیده خود را سرشکاف کردند.

مستشرق می گوید: و گروهی دیگر در برابر اینان آنان را دشمن داشتند و کینه دناشان (۱) را از خون خویشاوندان مشرکشان که به دستور محمد صلی الله علیه و آله به دست علی علیه السلام کشته شدند، با آل علی علیه السلام متوجه کردند.

مستشرق بعد می گوید: علی علیه السلام رفته رفته از سرنوشت غم انگیزی که این جانشینی قضائی پیغمبر صلی الله علیه و آله در میان امت اسلامی برایش تعیین کرده بود، آگاه می شد. (۲)

ص: ۵۲۹

۱- (۲) دثار: فرسودگی، چرکین، ظاهری.

۲- (۳) من می گویم این سرنوشت افتخارآمیز بود نه غم انگیز و علی علیه السلام از آغاز آن را خبر داشت، علی علیه السلام از جانشینی پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی از عدالت خود و مسئولیت خود در برابر عدالت که بیشتر سبب رمیدگی دشمنانش شد تا به خون خواهی کشتگان قریش او را سخت آزار دادند آگاه بود و

مستشرق گوید: و چنانکه نظام نشان داده،^(۱) علی علیه السلام جز در برابر شورشیان خوارج که بعدها او را در سال (۴۰) به قتل رساندند، شکل یک رهبر حق الهی را به خود نگرفت، ولی فرزند دوم و جانشینش حسین علیه السلام با آگاهی بیشتری از این سرنوشت تلخ، آن را به تمام استقبال کرد و عزیمت کرد تا برای عدالت در کربلا کشته شود، در محرم سال (۶۱).

برگردیم به آنکه حسین علیه السلام در کودکی از این شرکت در مباحله چه برداشتی می کرد آیا حس نمی کرد که یک نوع تفوقی برای او از همگان و همقطاران هست.

بلی تفوق بر نصارا هست که راهب آسا، عیسی مسیح را، در زهد نمایش می دهند. این تفوق نظامی نیست و تفوق سیاسی یا تفوق اقتصادی نیست، معلوم است زهرا است؛ افسر نظامی نیست و هیچکدام سرمایه دار نیستند؛ تفوق در طهارت و عدالت است که تا قله با پیغمبر صلی الله علیه و آله می آیند.

پس باید زهد محمّد بر آنان تفوق داشته باشد و زهدی مقرون به حقیقت گویی در توحید باشد که عیسی و او و هیچ کس پسر خدا نیست و لذا علی به یمن رفت و آل همدان بدون جنگ ایمان آوردند.^(۲)

ص: ۵۳۰

۱- (۱) وضعی که در نهروان او را الهام داد (شرح نهج البلاغه: ۱۸۹/۲-۱۹۴) و در سال ۲۱ بنا به گفته جاحظ (شرح نهج البلاغه: ۳۴۳/۱-۳۴۴)

۲- (۲) بحار الأنوار: ۳۶۱/۲۱، باب ۳۴، ذیل حدیث ۱؛ کتاب سلمان: ۸۰۹.

و تفوق بر همقطاران صحابه هست که آنها را پیغمبر صلی الله علیه و آله دعوت نفرمود؛ زیرا زهد آنها و نه عدالت آنها را به همه حال ثابت و پایدار نمی دید و در برابر همه آرمان های اشرافی و سرمایه داری و زر و زیور دنیا و سرگرمی های فریبنده استوار نمی دید که با پیغمبر صلی الله علیه و آله همقدمی کنند؛ تا قله اورست فضیلت و صدق.

گفتگوی پیغمبر صلی الله علیه و آله در بالای نعش شهدای احد، طبق آن چه کتاب وفاء الوفا سمهودی گوید: گواه.

می گوید: «پیغمبر صلی الله علیه و آله بالای نعش مصعب بن عمیر ایستاد، و حق داشت چون این جوان شهید پرچم دارش بود و معلم قرآن بر اهل مدینه بود که یک سال پیش از هجرت، پیغمبر صلی الله علیه و آله او را برای تعلیم قرآن به مدینه اعزام داشت.

البته طبق تقاضای نمایندگان مدینه اسعد بن زراره و رفیق او ابوکبشه، وقتی که در احد روبرو با پرچم قریش شدند. پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: آیا قریش پرچم خود را به چه خاندان داده اند؟ گفتند: به خاندان بنی عبدالدار، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ما هم پرچم را به مصعب بن عمیر می دهیم. ما اولی به وفا هستیم (چون منصب پرچم و لواء در جاهلیت از آن قبیله بنی عبدالدار بود که مصعب بن عمر از آنان است (۱) و خود در جاهلیت شیک پوش ترین جوانان بنی عبدالدار بود، وقتی اسلام اختیار کرد قبیله، او را از همه چیز لخت کرد و از خود راند.

پیغمبر صلی الله علیه و آله این جوان پیشقدم در تعلیم قرآن را مقدم داشت و به مدینه فرستاد تا از اثر تعلیم او در ظرف یک سال قرآن در تمام خانواده های مدینه وارد شده

ص: ۵۳۱

۱- (۱) بحار الأنوار: ۸۰/۲۰، باب ۱۲؛ الإرشاد، شیخ مفید: ۷۹/۱.

بود، پس حق داشت بالای کشته او توقف کند گویی می گوید:

«قنابک من ذکری حبیب و منزل» (۱) سپس گذر کرد، بر نعش کشتگان دیگر هم توقف کرد و گفت: اینان اصحاب منند، من شهادت می دهم روز قیامت که اینان صحابه منند، ابوبکر گفت: مگر ما صحابه تو نیستیم؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینان از دنیا رفتند و چشم به چینه و دانه دنیا نداشتند، با شکم خالی (خماصاً) رفتند، ولی شما را نمی دانم که بعد از من چگونه خواهید بود؟...

در این تردید پیغمبر صلی الله علیه و آله هزار معنی هست؟ (بس نکته غیر حسن بیابد که تا کسی مقبول طبع مردم صاحب نظر شود، گویی الهام مباحله برای حسین علیه السلام این بود که باید در همه حال در زهد و در حقیقت گویی در توحید و در عدالت استوار بود و استوار رفت و هر چند خار به پاها بگسلد، از همقدمی با پیغمبر صلی الله علیه و آله تا قلّه اورست (یعنی رضای خدا و امر خدا و جوار خدا) نایستاد؛ آنجا خدا است که ما همه سر به سجده خاک فرود آوریم، پیغمبر صلی الله علیه و آله در مباحله روی خاک به زانو درآمد و هر جا حق است و عدل است، همانجا خدا است.

اینها برداشت حسین علیه السلام بود از مشارکت خود در مباحله با نصارا و همقدمی با پیغمبر بی نظیر، همقدمی با پیغمبر صلی الله علیه و آله که تفوق می داد این همراهان را تا سر حد خاکساری و روی خاک نشینی نشان می داد که خاشاک ها را جاروب کرده اند

ص: ۵۳۲

و فرشی زیر پا نگسترده، روی خاک به رکوع درآمدند.

خواهید گفت: پس این تفوق در قوس صعود نیست، بلکه در قوس نزول است و به خاک نشینی جواب می‌گوییم خاک نشینی رهبر بلند مقام تر از تاج گذاری است (مشکل تر از تفوق در صعود بر قلعه اورست) همین خاک نشینی و سجده به خاک است، بلکه قلعه اورست اینجا آخرین نقطه فروتنی و تواضع با خداست که به خدا پیوستن از قلعه اورست دورتر و بلندتر است، اما هرگاه و هر جا تواضع و خضوع دست دهد قرب خدا نزدیک و دسترس است و با سجده به خاک هم به دست می‌آید و هر جا در برابر حق و عدل که رضای خدا است شخص به خاک افتاد و احترام از حق و عدل او را به سجده آورد؛ همانجا خدا است.

حکیم فیلسوف استاد ما می‌گفت: یکی از اساتید آفتاب پرستان مجوس می‌گفت: پیغمبر شما خدا را در خاک هم توانست ببیند و دید و از این جهت گفت: سجده به خاک آرید.

و اما پیغمبران ما نتوانستند آن قدر حقیقت بین و ریز بین باشند و فقط در آئینه بزرگ نور خورشید و ماه توانستند خدا را ببینند و بس.

اما زوجات طاهرات با پیغمبر صلی الله علیه و آله نیامدند

چون عدالت را همه جانبه تا همه جا نمی‌توانستند با پیغمبر صلی الله علیه و آله همراهی کنند و تا قلعه هیمالیا اورست، همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله صعود کنند؛ بشنوید:

در سال نهم که دوران عظمت و اقتدار پیغمبر صلی الله علیه و آله بود، شایعه طلاق ازدواج پیش آمد.

ورژیل می‌گوید: در سال نهم پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه از سفرها و هیئت‌های

نماینندگی طوایفی و قبایلی (۱) که تحت سلطه اسلام قرار گرفته بودند پذیرائی کرد و در آن موقع محمد رئیس مذهبی و سیاسی و نظامی سراسر جزیره العرب بود، معهذا وقتی سفرا نزد او می رفتند مشاهده می کردند که بر بوریایی نشسته است

ص: ۵۳۴

۱- (۱) یعقوبی این قبائل و نمایندگان آنها را برشمرده گوید: هر قبیله ای رئیس آنها پیشاپیش بود. ۱ - مزینه آمدند و رئیس آنها خزاعی بن عبد نهم بود. ۲ - و قبیله اشجع و رئیس آنها عبدالله بن مالک بود. ۳ - و قبیله اسلم و رئیس آنها بریده. ۴ - و قبیله سلیم و رئیس آنها وقاص بن قمامه بود. ۵ - قبیله بنولث و رئیس آنها صعّب بن جثامه بود ۶ - قبیله فزاره و رئیس آنها عینیّه بن حصن بود. ۷ - قبیله بنوبکر و رئیس آنها عدی بن شراحیل بود. ۸ - قبیله طی و رئیس آنها عدی بن حاتم بود. ۹ - قبیله بجیله و رئیس آنها قیس بن غربه بود. ۱۰ - قبیله ازد و رئیس آنها سرد بن عبدالله بود. ۱۱ - قبیله خثعم و رئیس آنها عمیس بن عمرو بود. ۱۲ - و نمایندگان از طی که رئیس آنها زید بن مهلهل بود که زید الخیل باشد. ۱۳ - قبیله بنوشیان. ۱۴ - قبیله عبدالقیس و رئیس آنها اشجع عصری. ۱۵ - جارود بن معلی به نمایندگی قوم آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله او را بر قوم خود والی کرد. ۱۶ - ملوک حمیر حارث بن عبد کلّال و نعیم بن عبد کلّان و نعمان که «قیل» یعنی شاه قبیله ذی رعین بود که نمایندگی فرستاده، اسلام خود را پیغام دادند و پیغمبر صلی الله علیه و آله معاذ بن جبل را برای آنها فرستاد. ۱۷ - قبیله عکل و رئیس آنها خزیمه بن عاصم بود. ۱۸ - قبیله جذام و رئیس آنها فروه بن عمرو بود. ۱۹ - قبیله حضر موت و رئیس آنها وائل بن حجر حضر می بود. ۲۰ - قبیله ضباب و رئیس آنها ذوالجوشن بود. ۲۱ - بنی اسد و رئیس آنها ضرار بن ازور بود. ۲۲ - بنوحارث بن کعب و رئیس آنها یزید بن عبدالمدان بود. ۲۳ - بنی تمیم و رئیس آنها عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و قیس بن عاصم و مالک بن نویره بود. ۲۴ - بنی نهد و رئیس آنها بولیلی خالد بن صعّب بود. ۲۵ - کنانه و رئیس آنها قطن و انس پسران حارثه از بنی علیم بود. ۲۶ - و همدان و رئیس آنها مسلمه بن هزان حدانی بود. ۲۷ - باهله و رئیس آنها مطرف بن کاهن باهلی بود. ۲۸ - بنی حنیفه و مسیلمه کذاب با آنها بود. ۲۹ - قبیله مراد و رئیس آنها فروه بن مسیک مرادی بود. ۳۰ - مهره و رئیس آنها مهری بن ابیض بود.

که از برگ خرما بافته شده و اثاث البیت پیغمبر صلی الله علیه و آله همان بود که در گذشته وجود داشت.

فتح بی غرور، کار انبیا است نه کار آپولو و فاتحان کره ماه است که با وجود همسایگی، آوارگان عرب را در صحرای فلسطین باز هم نمی بینند.

فتح بی غرور (۱) کار عیسی و محمد است که بر زبر چهارمین آسمان هم بر می شوند و مع ذلک مورچگان زیر پا را هم باز می بینند و مثل علی علیه السلام جانشینان او، می گوید:

«والله لو اعطيت الاقاليم السبعة بما تحت افلاكها علي أن اعصى الله في نمله، اسلبها جلب شعيره ما فعلته.» (۲)

(ورژیل) این وضع درباری او در مدینه برای پذیرایی از بیگانگان بود که بهت آور است.

مؤلف گوید: و با در نظر گرفتن اموالی که بر اهل مکه تقسیم کرد و به آن ها همه چیز داد، ولی خود و اقطاب دعوتش هیچ برنگرفتند و انصار هم قلیل و اقل قلیلی بر گرفتند، بیشتر بهت آور است.

خود هیچ برنگرفت و دستی به آن اموال آلوده نکرد، بلکه دست خود را با آبی که قبل از تقسیم خواست شست و معلوم شد که معنی دست شستن چیست؟

در سال هشتم این وضع فتح مکه انجام گرفت و سال نهم سال وفود و

ص: ۵۳۵

۱- (۱) فتح بی غرور عنوان نامه ای بود که در موقع ورود آپولو ۱۱ در کره ماه، من به نیکسون رئیس جمهور وقت آمریکا مخابره کردم، ضمیمه کتاب بیت المقدس چاپ شده.

۲- (۲) نهج البلاغه: خطبه ۲۱۵.

نمایندگان بود(۱) آن سال را عام الوفود می نامند.

وفد یعنی هیئت و گروهی که به نمایندگی به عنوان سفیر به دیاری یا درباری می روند. وفود جمع آن است.

ص: ۵۳۶

۱- (۱) وقت مباحله کی بوده از سال دهم. ناسخ اشتباه کرده که گوید: روز ۲۴ ذیحجه در صورتی که باید ۲۴ ذیقعه باشد، چون ص ۴۸۲ می گوید: علمای شیعه و مفسران اثنا عشریه از برآء بن عارب و جابر بن عبدالله انصاری و سلمان و ابوذر و عمار و حذیفه و جز اینان حدیث کنند که نصاری نجران چنان که ذکر شد با رسول خدا صلی الله علیه و آله کار به مصالحه کردند و ادای حله و دیگر چیزها بر ذمت نهادند و جبرئیل فرود شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به حج وداع فرمان آورد و پیغمبر صلی الله علیه و آله آهنگ حج کرد و علی را سفر یمن فرمود تا آن حله ها را مأخوذ دارد و چون به آهنگ حج از مدینه بیرون شد، مکتوبی به علی فرستاد که من آهنگ مکه نمودم و تو باید بعد از انجام امر، طریق مکه گیری و در آن اراضی مرا دیدار کنی، پس علی علیه السلام آن حله ها را که مأخوذ داشته بود حمل کرد و با جماعتی که ملازمت رکاب داشتند راه مکه پیش داشت و در میقات اهل یمن احرام بست و چهل و چهار شتر از بهر هدی قربانی براند و در آن وقت حج مفرد وقارن بود و کس از حج تمتع آگهی نداشت، بعد از رسیدن رسول خدا به مکه و رساندن این آیه (وَ أَتُّمُوا الْحَجَّ وَ الْعُمْرَةَ لِلَّهِ) پیغمبر صلی الله علیه و آله مردم را خطبه کرد و احرام به حج بست و همی خواست عمره را در حج برد و مردم را بیگانهانند که آن را که هدی نباشد محل شود، یعنی از احرام درآید عمر خطاب و جمعی سر بر تافتند و گفتند: ما از احرام درآئیم و با زنان خویش در آمیزیم و آب از سرما می چکد و رسول خدا علیه السلام در احرام باشد و اشعث و اغبر باشد، مع القصة: چون علی علیه السلام برسید، پیغمبر صلی الله علیه و آله شاد خاطر شد و از رنج راه او پرسیدن گرفت، عرض کرد: یا رسول الله! احرام به احرام تو بستم. می بینید که تصریح است که شروع به حج پس از مباحله بوده و اگر مباحله در سال دهم در بیست و پنجم ذی الحجه باشد، بعد از حج خواهد بود. «صحیح البخاری: ۱۴۹/۲»

در این سال حادثهٔ بهت آوری در داخله زندگانی شخصی پیغمبر صلی الله علیه و آله پیش آمد که شایع شد که پیغمبر صلی الله علیه و آله زن های خود را طلاق داده و سبب آن بود که: پیغمبر صلی الله علیه و آله گرفتار مطالبه زن های خود شد، امهات المؤمنین با کشمکش از او دنیا خواستند و این منجر به کناره گیری پیغمبر صلی الله علیه و آله از زوجات طاهرات شد، اما خدیجه و دخترش فاطمه علیها السلام هرگز چیزی از پیغمبر صلی الله علیه و آله با فشار نخواستند، بلکه همه چیز را از ثروت خود و حتی می گویند: آسمان و زمین خود را در اختیار پیغمبر صلی الله علیه و آله گذاشتند.

قالوا و ما فعلوا و این هم من معشر فعلو و ما قلو(۱)

تاریخ - و سیر - و تفاسیر همه می گویند: در این سال پیغمبر صلی الله علیه و آله از زوجات طاهرات کناره گرفت و سوگند یاد کرد که یک ماه با آنها خلطه و آمیزش ننماید، اما در شهر شایع شد که طلاق داده و این، آن قدر وحشت آور بود که از وحشت هجوم دشمن بر شهر بیشتر موحش بود، سبب این را چند چیز ذکر کرده اند که شاید هر یک و همه بی تأثیر نبوده اند.

نخست آن که: این زنان از پیغمبر صلی الله علیه و آله چیزی چند به نفقه و کسوه مطالبه کردند که نداشت، لا-جرم خاطر مبارکش کدورت یافت.

و کار به آنجا کشید که شهرت یافت که پیغمبر صلی الله علیه و آله زنانش را طلاق داده؛ تا ابوبکر آن روز در سرای رسول خدا صلی الله علیه و آله همین که در آمد، جماعتی را در آنجا دید که انجمن کرده اند.

ص: ۵۳۷

مسند امام احمد حنبل به شرح الفتح الربانی: ۲۳/۱۸ گوید:

باب - (یا ایها النبی قل لأزواجک إن کنتن تُردن الحیاة الدنیا و زیتتها فتعالین أمتعنن و أسرحنن) ۱

از جابر بن عبدالله بازگو کرده گوید:

«ابوبکر آمد، اذن دخول بر پیغمبر صلی الله علیه و آله خواست.

و مردم بر درب خانه نشسته بودند و اذن نیافت و هیچکس را رخصت شرفیابی نبود. و این از بهر آن شد که زوجات طاهرات از نفقه خویش بر زیادت مطالبه کردند.

ام سلمه رضی الله عنها - برده خواست یا (برده خ).

میمونه - حله طلب نمود.

زینب بنت جحش - بردینی (برد یمنی خ).

ام حبیبه - جامه سحولی (سحولیه ثوب ایض نقی و لا یكون الا من قطن).

حفصه - جامه مصری.

جویریة - چادری.

سوده - گلیمی.

بدین گونه هر یک چیزی خواسته بودند.

گوید و رسول خدا صلی الله علیه و آله را هیچ از این ها نبود، رسول خدا صلی الله علیه و آله را ناخوش آمد قسم یاد کرد که یک ماه از زنان هجران کند و از صحابه نیز کنار بماند، از هر

سر ز هوا تافتن از سروری است ترک هوا قوت پیغمبری است (۲)

و در آن وقت ۹ زن به حکم رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند - پنج از قریش و باقی از قبایل دیگر.

اعراض رسول خدا صلی الله علیه و آله به قدری در مدینه اثر شدید گذاشت که عمر می گفت:

من منزلم در عالیه مدینه بود و در همسایگی خود از انصار مصاحبی داشتم که هر گاه من از حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله غایب بودم، او برای من خبرهای وحی تازه و غیر وحی را می آورد و هرگاه او غایب بود، من برای او خبرها را می آوردم، روزی که من به حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله می رفتم و شب که گرد هم می آمدیم هرتازه ای را به هم خبر می دادیم.

و از طرف دیگر خبر برای ما آورده بودند که: یکی از پادشاهان غسان شام و سوریا به جنگ با ما آماده است، دلهره آن را داشتیم، فکر آن تمام اندیشه ما را پر کرده بود تا روزی همسایه من علی الصباح در را کوبید؛ من سراسیمه دویدم؟

او گفت: خبر مهمی در شهر رخ داده که من خواستم تو را آگاه کنم؟

گفتم: مگر ملک غسانی که تصمیم جنگ ما را داشت با سپاه آمده است؟

گفت: نه، این نیست، ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله زن های خود را طلاق گفته و این

ص: ۵۳۹

۱- (۱) التبیان: ۳۳۴/۸؛ احکام القرآن، ابن عربی: ۵۵۰/۳.

۲- (۲) نظامی گنجوی.

صدمه اش بر اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله کمتر از لشکر غسان نیست.

عمر وحشت زده برخاست و به شهر آمد.

و به روایت دیگر گوید: بعد از جنگ تبوک بودیم تا یک روز خبر شدیم که قبیله غسان و پادشاهان شام اسبان را نعل می زنند و تصمیم جنگ با ما را دارند.

عمر گفت: مرا همسایه ای بود انصاری، نماز شام، وی را گفتم که خبر داری که حادثه ای عظیم اتفاق افتاده است؟ گفت: آن چیست؟

گفتم: ملک غسان قصد حرب ما را دارند؟

گفت: عظیم تر از آن حادثه اتفاق افتاده است.

گفتم: آن چیست؟

گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله جمله زنان خود را طلاق داده است.

من گفتم: سبحان الله! این همان است که من به حفصه گفتم و از من نشنید و اکنون درافتاده است، بر دیگر روز بیامدم، حفصه را گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله شما را طلاق داده است؟

گفت: نمی دانم، الا این که از ما مفارقت کرده و در مشربه ام ابراهیم رفته، آنجا را انتخاب فرموده و بنشسته است، من بیامدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را، رماح(۱) غلامی بود سیاه، بر در گفتم:

در رو و بگو که عمر بر در است، دستور باشد تا که درآید؟ غلام در رفت و

ص: ۵۴۰

بیرون آمد و گفت: گفتم، جواب نداد، من برفتم به نزدیک منبر بنشستم. مرا قرار نبود، دیگر باره بیامدم و غلام را گفتم: دستوری خواه، در رفت و بیرون آمد و گفت: گفتم، جوابی نداد. من برفتم تا سه بار، برفتم و باز آمدم به بار سوم دستوری داد، در رفتم و سلام کردم، رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حصیری خفته بود و آن حصیر در پهلوی وی اثر نهاده بود.

گفتم: یا رسول الله! آیا زنان را طلاق داده ای؟

گفت: نه. گفتم: الله اکبر، و آن حکایت که مرا با زن خود رفت و با حفصه بگفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله بخندید.

گفتم: یا رسول الله! دستور باشد تا زمانی در خدمت تو باشم، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: روا باشد.

من نگریستم در آن خانه، چیزی ندیدم مگر سه پوست گوسفند.

گفتم: یا رسول الله! اگر دعا کنی تا خدای تعالی معیشت بر امت تو فراخ گرداند، چنان که بر فارسیان و رومیان کرده است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله برنشست و فرمود: یا ابن الخطاب! تو در شکی، نمی دانی که ایشان قومی اند که آنان را دنیا معجل کرده اند و لذات و طیبات ایشان در دنیا است «اتزعم أنها کسروائیه؟»

پس گفتم: یا رسول الله! استغفار کن برای من.

بعد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: من قسم یاد کرده ام که یک ماه پیش این زنان نشوم. (۱)

ص: ۵۴۱

فقه الحدیث: پس قسم بر مفارقت زنان در مواقع چنین جایز است.

تاریخ می گوید: مع القصة ابوبکر نیز دستوری یافت و به سرای رسول خدا صلی الله علیه و آله درآمد. سخت پیغمبر صلی الله علیه و آله را اندوهگین یافت، چندان که به هیچ گونه سخن نمی کرد.

عمر در خاطر نهاد که سخنی گوید مگر اندوه رسول خدا صلی الله علیه و آله بشکند.

پس گفت: کاش حاضر بودی و نظاره می کردی که چگونه بر گردن زوجه خود (خارجه) زدم، آن گاه که از من نفقه طلب کرد.

ابوبکر بر پای خواست و گردن عایشه را با سیلی بزد.

و عمر گردن حفصه را بکوفت.

و هر دو تن دختران خویش را عتاب کردند که چرا از رسول خدا صلی الله علیه و آله آن ثروت یا کالا طلب کنند که حاضر نیست.

ایشان گفتند: سوگند به خدا که از این پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله چیزی نخواهیم خواست.

تاریخ، دنباله روایت را چنین آورده که:

«بالجملة؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله از زنان رنجیده خاطر گشت و عزلت گزید و در کوشکی که یک دریچه به سوی مسجد فراز داشت سکون اختیار کرد و این کوشک خزانه پیغمبر صلی الله علیه و آله و گنج خانه آن حضرت بود و رماح را که غلامکی سیاه بود، فرمان داد که بر در کوشک حاضر باشد و هیچ کس را بی اجازه رخصت باز نگذارد و از این روی این خبر در مدینه چنان سمر گشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله زنان خود را طلاق گفته.

ص: ۵۴۲

چون عمر این بشنید به مسجد شتافت، آنجا جماعتی از صحابه را نگریست که به این خبر اندوهگین شده اند و سخت می‌گریند، لختی با ایشان بنشست پس غم آگین برخاست و طریق کوشک را پیش داشت و رماح را گفت: دستوری بخواه تا من درآیم او برفت و باز آمده گفت: از بهر تو رخصت بار خواستم، هیچ پاسخ نشنیدم.

عمر از مراجعت ناگزیر افتاد و باز شتافته، دیگر باره به میان اصحاب آمد و زمانی با ایشان نشست و همچنان بر در کوشک آمد و رماح از بهر او خواستار «بار» شد و پاسخ نیافت؛ در کورت سوم نیز چون بار نیافت، فریاد برداشت که ای رماح! تو اند بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله را گمان افتاده باشد که من شفاعت حفصه خواهم کرد، لا والله اگر فرمان کند سر حفصه را از تن دور کنم. این بگفت و باز شد.

رماح از قفای او ندا در داد که ای عمر! باز آی که رخصت «بار» یافتی.

پس عمر در کوشک در آمد و نگریست که رسول خدا صلی الله علیه و آله لنگوته (۱) بسته و پهلوئی خود را بر حصیری از لیف خرما نهاده، تکیه بر وساده ای که هم از لیف خرما آکنده بود باز داده.

پس عمر سلام داد و بر سر پا ایستاده عرض کرد:

یا رسول الله! آیا زنان خود را طلاق داده ای؟

ص: ۵۴۳

۱- (۱) لنگوته به ضم اول و سکون ثانی و گاف فارسی و واو رسیده و فتح فوقانی، لنگی باشد کوچک که درویشان و فقیران بر میان بندند.

فرمود: طلاق نگفتم.

عمر (به صدای بلند) گفت: الله اكبر، چنان که بانگ او را ام سلمه اصغاء فرمود و دانست که عمر با رسول خدا صلی الله علیه و آله سخن در انداخته. (۱)

به روایتی عمر عرض کرد که: «اصحاب سخت گرفته خاطرند که مبادا زن های خویش را طلاق گفته باشی، اگر فرمان باشد بروم و اصحاب را شاد خاطر کنم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اگر می خواهی چنان می کن.

آن گاه عرض کرد: اگر دستوری باشد برای انس خاطر مبارک، سخنی چند به عرض برسانم.

چون رخصت یافت عرض کرد: که ای رسول الله! در مکه ما را بر زنان خویش غلبه بود، چون به مدینه آمدیم، زنان ما دیدند که مردم مدینه مقهور زنان خویش اند، زنان ما نیز طریق ایشان رفتند و بر ما چیرگی یافتند.

این هنگام پیغمبر صلی الله علیه و آله تبسمی فرمود. (۲)

«عمر آن گاه گفت: با زن خود روزی سخن خشن گفتم و او با من جواب بازپس گردانید. این بر من سخت افتاد. او گفت: چندین تافته مشو، اینک زن های پیغمبر صلی الله علیه و آله و به روایتی دخترت حفصه، سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله را بازمی گرداند و رقت باشد که از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله، زنان او به خشم هجرت می گیرند.

ص: ۵۴۴

۱- (۱) فتح الباری: ۲۵۱/۹.

۲- (۲) فتح الباری: ۲۵۲/۹.

گفتم: ناکام باد حفصه و هر که چنین کند.

پس حفصه را طلب کردم و از در پند و اندرز بدو گفتم: مگر ندانسته ای که خداوند غضب کند آن کس را که رسول او را به غضب آورد.

زهار سخن او را برمگردان و از نزد او به خشم بیرون مشو و چیزی طلب مکن و هر چه بدان حاجت افتد از من بخواه و هرگز خود را با عایشه قیاس مکن، موقعیت او نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله تو را مغرور نکند و گول نزند.

در این سخن هم رسول خدا صلی الله علیه و آله تبسمی فرمود. مع القصة: اندک اندک رنجیدگی خاطر رسول خدا صلی الله علیه و آله زدوده گشت و چنان بخندید که دندان های مبارکش دیدار شد.

بعد از آن عمر نشست و در آن کوشک که خزانه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود نظاره افکند؛ چندان که نظر کرد چیزی جز مقداری جو (نزدیک به یک صاع) ندید و همانند وزن آن از قرظه؛ برگی است که با آن پوست را دباغی می کنند و پوستی چند نیز دباغی نشده نیز آویخته بود.

عمر بگریست. عمر تا به حال داخل این حجره طاهره را ندیده بود، اکنون از دیدن آن وضع به گریه افتاد.

می دانید عمر برای کم چیزی رقت می کرد و به گریه می افتاد و لکن زندگانی داخلی پیغمبر صلی الله علیه و آله در چنان تنگدستی بود که ابصار و اسماع، چشم ها و گوش های بیننده و شنونده را جریحه دار می کرد و آزار می داد؛ درعین حال که قوت نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن قناعتی بود که بصائر و قلوب بیننده را سیر و پر از بی نیازی.

دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی (۱)

عمر از وضع ظاهری حجره طاهره آن قدر تحت تأثیر رفت و رنج برد که بر قلبش فشار آمد و گریست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: یا بن الخطاب! گریه چرا؟

عمر عرض کرد: یا رسول الله! تو رسول خدایی و این خانه خزانه توست، من این وضع و این اثاثیه و این اشیاء را معاینه کردم و این حصیر را نگریستم که بوری در بدن تو اثر گذاشته و حال آن که قیصر و کسری در بالش حریر می غلتند و غرفه نعمت هستند و به رفاهیت زندگانی می کنند، چرا از خدا نخواهی که تو را و امت، نعمت فراوان دهد. (۲)

(خ) چنان می نماید که عمر از ورود سفرای قبایل پیایی و آمدن نمایندگان و وفود، از هر طرف از اقطار جزیره العرب و خلعت دادن پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنها در همین سال از طرفی شبیه به دربار پادشاهان است که قبض و بسط و رتق و فتق امور مملکت در اینجا می شود و از طرفی دیگر اوضاع زندگانی داخلی پیغمبر صلی الله علیه و آله چنان است که حفصه یا زینب گفته بود که: اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله نبود ما خواستگار از اکفاء و خویشان داشتیم و در یک موقع تقسیم گوشتی را برای زنان فرمود و مهم همه را فرستاد، زینب بنت حجه رضی الله عنها سهم خود را پس داد بر سهم

ص: ۵۴۶

۱- (۱) حافظ شیرازی.

۲- (۲) فتح الباری: ۲۵۲/۹؛ صحیح مسلم: ۱۸۹/۴.

و عایشه می گوید: که گاهی ماه به ماه می گذرد که در خانه ما گوشت خورده نمی شد، بیشترین خوراک ما احمرین (نان و خرما) بود.

فاصله بین زندگانی پرتجمل قیصر و کسری با زندگانی بسیط و ساده پیغمبر صلی الله علیه و آله، ویژه با این داخله تهی از طلا و نقره و از کالای ولی پر از مغز و غنی فاصله زیاد است و خوب شد که عمر، شخص عمر، در این غرفه با این حال و با این وضع را پیغمبر صلی الله علیه و آله ببیند و سخن کسری و قیصر در کار آید، زندگانی پرتجمل کسری و قیصر و فاصله دول استثمارگر که در کشورهای دیگران طلاهای معادن آنجا را به دست اهالی بومی سیاه آنجا از عمق هزار متر و بیشتر استخراج می کنند و بعد دستبند طلائی به دست آنها می زنند که نروند و در موقع بیرون آمدن از کارگاه های عمیق زمین، آنها را لخت و عور به صف وامی دارند که دست ها را بالای سر نگه دارند و سراپا لخت، سراپا بایستند تا بازرسان آنها را کنترل کنند، بعد بیرون روند، فاصله زیاد است، چون از عوائد آنان (ده ها رقاصخانه ها، کاباره ها می سازند. (۱))

پیغمبر صلی الله علیه و آله را کافی بود که جواب را همین بدهد که فاصله ما پیامبران خدا با پادشاهان کسراها و قیصرها زیادتر از زیاد است؛ چنان که فاصله قیصرها هم با دول استعمارگر زیاد است، ما حیات می دهیم آنها حیات می گیرند.

خلاصه می شود در این جمله که: هر جا نعمتی موفور و فراوان بود در پهلوی

ص: ۵۴۷

آن حقی تزییع شده هست و خواهد بود. مسئولیت از حقوق تزییع شده نوبت نمی دهد که نعمتی را ما موفور و فراوان داشته باشیم و گذشته از آزادی حقوق خلائیق و خالق که عدل است و خدا حامی عدل است، ما با احسان خود بیش از حق ثابت زیردستان به زیردستان احسان می کنیم. (۱)

و خلاصه آن که: تفاوت بین ما و آنها، آن احسان ما است که ما دیا زیر پای همقطاران می گستریم و خود ما کرباس می پوشیم. (۲)

کاخ ما کوخ است و حجراتی بیش نیست و آنها کرباس زیر پای مردم را هم برمی چینند تا دیا و حریر برای خود و اعقاب خود و آیندگان موهوم خود آماده داشته باشند.

آیا دیگر صحابه پیغمبر صلی الله علیه و آله و زوجات طاهرات پیغمبر صلی الله علیه و آله غیر از این پنج تن، این مفاهیم عالیه را از زندگانی ساده پیغمبر صلی الله علیه و آله می فهمند که از طرفی پر ارزش و بخشش است، یعنی بر مردم، و از طرفی خود ساده منش است، حتی کاخ آن حجراتی گلین است نه کاخ کرملین و آیا اگر بفهمند تا مرحله عمل حاضرند با پیغمبر صلی الله علیه و آله پا به پا بیایند.

اگر بودند که این اتفاق در خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی افتاد و خوب شد که عمر،

ص: ۵۴۸

۱- (۱) ینشر دیاجا علی صحبه و هم اذا ما نشروا کربسوا «المناقب، ابن شهر آشوب: ۳۶۷/۱»

۲- (۲) خشت زیر سرو بر تارک هفت اختر پای دست قدرت نگر و منصب صاحب جاهی «حافظ شیرازی»

شخص عمر، با پیغمبر اعظم رهبر صلی الله علیه و آله در این حجره همدیگر را ببینند، چون عمر عنقریب مقتدر جهان خواهد شد و خزانه های کسری و قیصر در زیر دست او تقسیم می شود.

به هر حال پیغمبر صلی الله علیه و آله برای جوابگویی عمر خود را آماده کرد، عمر خود می گوید:

پیغمبر صلی الله علیه و آله برای پاسخ گویی به عمر، پهلو از متکا برداشت و استوار بنشست و فرمود: ای عمر! آیا گمان کرده ای که پیغمبری هم یک نوع خسروانیت است.

باز فرمود: ای پسر خطاب! مگر تو هنوز در شکی و هنوز ندانسته ای که آن زمره مردم فارس و روم را، خدا طیبات آنها را در دنیا به آنها داده!

و به روایتی دیگر فرمود: آیا نمی خواهی که دنیا ایشان را باشد و آخرت ما را؟

این نهیب پیغمبر صلی الله علیه و آله عمر را چنان پرواز داد و بلند همت و خاک نشین کرد که در ایام فتوحات در شرق و غرب اسلام، از سال سیزدهم تا ۲۳، همه روزه، نیمروز را به استقبال خبرهای فتوحات شرق، و نیمروز دیگر را به استقبال خبرهای فتوحات غرب می رفت، یعنی همه روز خبر فتح دریافت می کرد، لکن آنجا روی خاک می نشست یا می خوابید تا قاصد و پیک را پیش از ورودش در شهر دریابد و با این که در فتوحات دو امپراطوری عظیم روم و فارس را جزو قلمرو اسلام کرده بود، باز همین که در مجمع خواص مسلمین پرسید که: من نمی دانم که خلیفه ام یا ملکم؟

یعنی که اگر خلیفه باشم خوشحال باشم و اگر ملک باشم، نه.

سلمان فارسی گفت: من می دانم، تو اگر در مشرق و مغرب عالم درهمی از

آنچه می‌گیری و از آنچه مصرف می‌کنی به ناحق بگیری و یا به ناحق بدهی تو ملکی و گرنه خلیفه‌ای.

عمر گریست (۱) و آیا گریه او از این تفصیل و پاسخ سلمان برای چه بود؟ (۲)

آیا برای مسئولیت خود در برابر حتی دره‌می گریست که او را از مقام خلافت سقوط می‌دهند، فکیف که: او تقسیم را بالسویه نمی‌کرد و هشت طبقه قرار داده بود، یا از این گریست که مبادا ملک باشد.

به هر حال: برای این خدشه سلمان، فشاری در خود احساس کرد که گریست.

و در این زمان ما در آمریکا از قضیه واتر گیت که رسوایی آن به قدر یک دنیایی جا را گرفت، رئیس جمهور آمریکا نیکسون در خود نگریست و نگریست و عجباً که عمر را با این زهد عمری، پیغمبر صلی الله علیه و آله در قضیه مباهله با نصاری به همراهی نیاورد و او را جزء (أَنْفُسِنَا وَ أَنْفُسِ كُمْ) در حساب نیاورد، بلکه ابوبکر را هم نیاورد. با این که تقسیم را بالسویه می‌کرد؛ زیرا اینها اگر خار به پای آنها می‌رفت تا قلۀ «اورست» رضای خدا و امرا و در همه حال بی‌خدشه و بی‌مزاحمت پا به پای پیغمبر صلی الله علیه و آله نمی‌آمدند و زن‌های پیغمبر صلی الله علیه و آله زوجات طاهرات را هم همراه نیاورد؛ زیرا آنها هم پا به پای پیغمبر صلی الله علیه و آله تا قلۀ رضای خدا و امرا و در همه حال نمی‌آمدند.

ص: ۵۵۰

۱- (۱) تاریخ طبری در پایان نامه احوال عمر و تفسیر کازرونی در آیه «خلیفه فی الارض».

۲- (۲) کنز العمال: ۵۶۷/۱۲؛ حدیث ۳۵۷۷۷؛ تاریخ الطبری: ۲۷۹/۳.

به همین دلیل که الان کار بین آنها و پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنجا کشیده که پیغمبر صلی الله علیه و آله با جاذبهٔ پیمبرانه، نتوانست آنها را زود به خود جذب کند، یک ماه تمام طول کشید تا آنها به جاذبهٔ پیغمبر صلی الله علیه و آله به پیغمبر رسیدند، تا طلاق آنها شایع شده و همان سبب شده که در این خلوتخانه، عمر نهیب پیغمبر را می شنود، گفتگویی است بین پیغمبر صلی الله علیه و آله و عمر از کسری و قیصر و به نظر ما از هر استعمارگر و فاصله و تفاوت هر کدام با دیگر است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله که پیغمبر است، اما عمر در عهد فتوحات از کسری و قیصر بزرگ تر بود که کمتر نبود، روزی از اقتدار شخص اول جهان شد، در آن موقع از اقتدار به حدی بود که کسی در شئون اقتدار به او نمی رسید، ولی همان را هم از برکت محمد صلی الله علیه و آله و اسلام می دانست، می فهمید که از شخص خود او نیست، از وضعی است که اسلام پیش آورده که اکنون در این حد از اقتدار است که احدی روی زمین بالا دست او نیست.

در سفر حج که خود از طرفی به حج می رفت و از طرفی قشون برای فتح نهند اعزام می کرد، به وادی رسید که در ایام پیش از اسلام در آنجا شتر می چرخانده و می دید که پس از اسلام از برکت محمد صلی الله علیه و آله، اکنون در این حد از اقتدار است که احدی روی زمین بالا دست او نیست.

طبری به اسناد از سعید بن مسیب بازگو کرده گوید: (۱) در سفر حج همین که عمر در وادی ضحجان رسید، چشمش به آن وادی افتاد، خاطره های ایام تلخ

ص: ۵۵۱

شترچرانی خود را در ایام جوانی در این وادی به یاد آورد با وضع شوکت خلافتش امروز که ملک الملوک است؛ سلاطین عرب و غیر عرب به او رجوع می کنند و او به کسی رجوع نمی کند و احتیاج ندارد که بکند گفت: خدایی جز خدای علی عظیم نیست، به هر کس هر چه بخواهد عطا می کند.

من روزهایی قبل از اسلام در این وادی شترهای خطّاب را (یعنی پدر خودش را) می چرخاندم، آن روز مدرعه پشمین (کپنک) (۱) پوشیده بودم (چوپان ها و ساریان ها برای این نوع لباس نامی دارند).

پدرم خطّاب، مرد سنگدلی بود هر گاه به عمل می پرداختم مرا خسته می کرد و هر گاه کوتاه کوتاه می آمدم، مرا تازیانه می زد.

و امروز به برکت اسلام و محمّد صلی الله علیه و آله روز به شب می رسد که بین من و خدا احدی نیست که من محتاج مراجعه به او باشم.

اینها را از برکت اسلام و اسلام را از برکت محمّد صلی الله علیه و آله می دانست.

سپس شعری خواند که: همه اینها زوال پذیرند. این معرفت هم از برکت محمّد صلی الله علیه و آله به او رسیده بود، خوب شد که این شخص پیغمبر صلی الله علیه و آله را این نوبه متارکه زوجات طاهرات به این وضع دید و تأثیر نفس پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن خلوتخانه، عمر را منقلب کرد و از در معذرت درآمد، و از پیغمبر صلی الله علیه و آله خواستار شد که برای این لغزش او طلب آمرزش کند و گفت:

«رضینا بالله ربا و بالاسلام دیناً» این را گفت و از غرفه به زیر آمد و بر در مسجد بانگ برداشت

ص: ۵۵۲

۱- (۱) کپنک: جلیغه نمدی ضخیم که در قدیم جنگجویان و سوارکاران می پوشیدند.

که رسول خدا صلی الله علیه و آله زنان خود را طلاق نداده است، بعد در خلوت به اطلاع خواص رسانید که پیغمبر صلی الله علیه و آله می گوید: چون زن ها از من دنیا خواستند و من نداشتم، قسم یاد کرده ام که یک ماه از آنها برکنار باشم تا خدا تکلیف را روشن کند؛ اصحاب مشورت کردند که خواسته های زن های پیغمبر صلی الله علیه و آله را از این به بعد اصحاب به عهده بگیرند تا که زنان زوجات طاهرات مبادا پیغمبر صلی الله علیه و آله را آزرده بکنند.

و قرار شد که ابوبکر و عمر، این مطلب را به عموم زوجات طاهرات برسانند، آن دو تن هم حرکت کردند برای احترامات امهات المؤمنین به حجره هر کدام شرفیاب می شدند، خاطر آنها را شاد می کردند، از این که توانسته اند اطلاع به دست بیاورند که طلاق در کار نیست و بعد نقشه مصلحانه خود را به عرض می رسانند و به عهده می گرفتند که خواسته ها را از ما بخواهید و ما به عهده داریم که بدهیم، زوجات هم قبول می کردند، این دو تن دور زدند و بر همه زوجات طاهرات این کار را با سرفرازی فیصله دادند.

البته عمر در این میان خود را فاتح می دانست و بر زنان ذی حق می شمارد با ناز و تبختر گردش می کرد، تا بر ام سلمه رضی الله عنها وارد شد و خدمات خود را در کسب اطلاع به عرض رساند و تعهدات خود را هم گفتند که زنان هر چه خواسته می خواهند و هر چه حاجت افتد، از پیغمبر صلی الله علیه و آله نخواهند و از آنها بخواهند.

ام سلمه به عمر نهیب زد که: این سفره را برچین، ای عمر! در همه کارها

دخالت کرده ای، اینک می خواهی میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و زنان او هم مداخله کنی. (۱)

البته ما هر حاجت پیش آید، باید از او بخواهیم که شوهر ما است، از شما به چه مناسبت چیز بخواهیم؟

این اقتدار ام سلمه از این بود که موقعیت ام سلمه در میان زنان استثنائی است.

هر چند عمر به واسطه خویشی مخصوص با او، آنجا به عقیده اش ناز و تبخترش بیشتر فروش داشت، اما چون شخصیت ام سلمه فوق العاده بود، پدرش ابوامیه مخزومی چنان بود که در هر قافله که وی همراه قافله بود باید کسان توشه همراه خود برنگیرند، از این جهت او را به قلب «زاد الركب» (۲) می نامیدند. عاتکه دختر عبدالمطلب زن ابوامیه و مادر برادران ام سلمه عبدالله و زهیر است.

ام سلمه از جنبه شخصی هم متمول بود، وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله از ام سلمه خواستگاری کرد و ام سلمه تعلق کرد، واسطه به ام سلمه گفت: مردم می گویند چون ام سلمه از پیغمبر صلی الله علیه و آله مالدارتر است و خودش جوان تر است، از این جهت از ازدواج با پیغمبر صلی الله علیه و آله سرباز می زند، بنابراین ام سلمه پذیرفت. اینک ام سلمه همان اریحیت و غرور را دارد، عمر را برای ملاقات با او برگزیده بودند چون عمر خویشاوندی با او داشت سفره را رنگین نشان داد؛ ولی ام سلمه به عمر نهیب زد که این سفره را برچین (تا آخر). شوکت عمر را در هم شکست عمر برگشت سرکوفته و منتظر ماندند تا چه پیش آید و خدا چه حکم کند تا آن که سر ۲۹

ص: ۵۵۴

۱- (۱) صحیح البخاری: ۴۷/۷؛ مجمع الزوائد: ۱۰/۵.

۲- (۲) الاستیعاب: ۸۶۸/۳؛ کتاب المحبر: ۱۷۷.

روز آیه تخییر آمد که به سرفرازی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سرفرازی ازواج طاهرات کار بر گزار شد بی سرشکستگی برای کسی، اختیار را به بانوان داد که:

ای پیغمبر صلی الله علیه و آله! بگو به زنان خود که: اگر شما دنیا را می خواهید و زینت دنیا را، بیاید تا شما را بهره کافی جمیل از دنیا بدهم و سر دهم و رها کنم به خوشی سر خود گیرید و بروید و اگر شما خدا را و رسول او را و آخرت و دیگر سرا را بخواهید، پس (صبر کنید و مادری برای مؤمنان بکنید) خدا برای نیکو کاران شما اجری عظیم آماده فرموده است. (۱)

این آیه به بی صبری اهل مدینه خاتمه داد و تخییر برای زنان آمد که بار مسئولیت از دوش همه برداشته شد.

نه سنگینی نفقه و تحمل مسئولیت به عهده کس ماند و نه دشواری بار ننگین طلاق که بر عمر و ارباب غیرت سنگین تر از ورود پادشاهان غسان بود.

همه بر عهده خود زن ها افتاد.

اینک آنها هستند و اختیار خودشان و انتخاب خودشان، اکنون با این انتخاب یا «رشد خود» را اثبات می کنند که زهی افتخار زنان که لایق همسری با پدر امت و به پایه ای هستند که برازنده اند مادر امت گردند و راحتی و آسایش خویشتن و آرامش خود را به نفع تکثیر «امت» صرف کنند و در این موقع که سفرا و وفود و هیئت های نمایندگان قبائل عرب می آیند.

ص: ۵۵۵

۱- (۱) (یا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِّأَزْوَاجِكَ إِن كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتَّعَنَّكُمْ) «احزاب (۳۳): ۲۸»

پیغمبر صلی الله علیه و آله دستش باز باشد و بتواند آنها را با خلعت برگرداند، مادران امت خود کرباس بپوشند تا پیغمبر صلی الله علیه و آله بتواند دیبا بر تن سفراء و تازه مسلمان ها بپوشاند.

و اگر طلاق را خود خواستند، دیگر بر کسی سنگین نیست که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را طلاق دهد و سر دهد؛ چون آنها خود خواسته اند و دیگر بر ابوبکر و عمر حزازتی و منقصتی نیست که بگویند: پیغمبر صلی الله علیه و آله دختر آنها را دور افکنده.

اما اگر طرف خدا را انتخاب کنند معجزه کرده اند که زینت دنیا را طومار در هم پیچند، این معجزه است: زن و گذشت از حلی و حلل دنیا. این بسی افتخار آمیز است که زنان (زوجات طاهرات) در صف رهبران آمده و در مقام لایق رهبری وارد شده اند.

چنان که مردان انصار و مهاجر رضی الله عنهم (مهاجرین) در گذشت از وطن و هجرت و در انصار، گذشت در موقع تقسیم غنایم هوازن و پذیرائی عمرانه از پیغمبر صلی الله علیه و آله و گذشت از غنایم چنین با یک جهش و پرش و گذشت، چنین پروازی کردند و مردان انصار در تمام عمر در پذیرایی از پیغمبر صلی الله علیه و آله چنان پروازی کردند که تا مقام والای ملائکه بر شدند که ریزش بر مردم داشته باشند و توقع فیض گرفتن نداشته باشند.

ازواج طاهرات، بانوان حرم وحی، از آشیان عنقا این همت را یافتند که همقطاری با پیغمبر را داشته باشد تا ام المؤمنین باشند یعنی مادر امت گردند و مادری بر مؤمنان کنند و خصایل مادر فداکار بر فرزندان را احراز کرده باشند؛ تا اگر پیغمبر صلی الله علیه و آله برای حزب الله پدر است، آنان برای حزب مادر باشند، از راحتی

خود و از آسایش و آرامش خود بگذرند، مانند مادران که تا بچه ها را از آب و گل درآورند و پرواز دهند و از آن هم بالاتر در آنها احساس مادری برای عموم جهان و جهانیان باشد.

این آیه آنها را در قلۀ رفیع اختیار داری گذارد که اگر هر طرف را اختیار کرده اند این آیه با یک تکان و جهش، آنها را از قلۀ رفیع اختیار داری به قلۀ رفیع و مرتفع همفکری با پیغمبر صلی الله علیه و آله پرواز داد، اما بعد از یک ماه کناره گیری پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ ولی هر چه باشد.

برای ازواج طاهرات این قلۀ رفیع کجا و نفقه خواستن از ابوبکر و عمر کجا، افتخار عظیم همسری با پیغمبر صلی الله علیه و آله و هم پروازی با این نهضت بی سابقۀ جهانی کجا؟ و در یوزگی این در و آن در کجا؟

از حسن اتفاق آن که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله آیه را بر آنان خواند، همه با حسن انتخاب خود خلائق را شاد کردند و پیغمبر صلی الله علیه و آله را آزاد و خود را در دیدۀ خدا و مردم عزیز و ارجمند کردند، جز یکی از آنها که طلاق خواست و رفت، بعد بدبخت شد، در کوچۀ های مدینه بعره (۱) بر می چید و می گفت: من شقیقه ام یعنی بدبختم. (۲)

بعد از این ازواج طاهرات امهات المؤمنین در بقیۀ عمر، هر چند با سفرا و

ص: ۵۵۷

۱- (۱) بعره: پشگل، سرگین شتر یا گوسفند.

۲- (۲) اشاره است به فاطمه بنت الضحاک. «المناقب، ابن شهر آشوب: ۱۵۹/۱؛ اعلام الوری: ۱۴۳؛ بحار الأنوار: ۲۰۴/۲۲، حدیث ۲۰؛ تاریخ مدینۀ دمشق: ۲۲۸/۳، اسد الغابه: ۵/۵۲۵»

نمایندگان اموال صدقات بیش از پیش به مدینه وارد می شد، دیگر آن وضع تکرار نگردید.

با آن که عایشه روایت می کند که: گاهی ماه به ماه می گذشت که در خانه ما گوشت خورده نمی گردید، بیشتر خوراک ما نان و خرما (احمرین) بود.

اما ارجمند شدن زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله خواه در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله و خواه بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله بدین قرار شد.

اما در زمان حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله فتوح البلدان بلاذری می گوید: «خیبر که فتح شد، آن چه سهمیه رسول خدا صلی الله علیه و آله از خیبر بود، مخارج خود و عیالاتش را از آن برمی داشت، آن چه باقی می ماند به فقرای مهاجران تازه وارد می داد.

و نیز می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به هر یک از زن هایش سالیانه هشتاد وسق خرما و بیست وسق جو از جوی خیبر می داد.

و نیز به اسناد خود از زهری گوید: همین که پیغمبر صلی الله علیه و آله خیبر را فتح کرد سهم خمس خیبر قلعه کتیبه بود.»^(۱)

و اما بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله احترامات آنها در دوران فتوحات به جایی رسید که خلیفه ثانی، سال آخر عمرش همه را به حج برد، آنها را در هودج ها می نشانید و فوج سپاهی از جلو و فوج سپاهی از عقب آن هودج ها تشکیل کادر احترامی می دادند، عثمان با فوج جلودار آنان و عبدالرحمن بن عوف با فوج عقب حرکت می کردند، خرج سفر آنها دوازده هزار دینار شد، هر دینار به قیمت امروز هشتاد

ص: ۵۵۸

تا صد تومان است.

با آن که عمر در موقع دیگر، خود و پسرش به حج رفتند و خرج آنان دو نفری ۱۲ دینار شد.

در موقع تشکیل دیوان که عمر، مهاجر و انصار را طبقه بندی کرد، برای زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله هر کدام در موقع عطا ده هزار دینار قرار داد و برای عایشه و حفصه هر کدام دوازده هزار دینار قرار داد، برای صفیه خیبریه کمتر قرار داد، ولی عایشه گفت: او را هم باید به قدر سهم بقیه امهات المؤمنین سهم داد، عمر قبول کرد و داد.

نقطه عطف:

پیغمبر صلی الله علیه و آله زوجات طاهرات را در قضیه مباحله همراه نبرد نه از آن که ارجمند نبودند، بلکه ارجمند بودند، اما مثل فاطمه اطهر علیها السلام و شوهر و پسرانش همقدمی آنها با پیغمبر صلی الله علیه و آله در همه مراحل بی چون و چرا تضمین و تأمین شده نبود، حتی مراحل سخت صعود و ارتقای بر قله اورست، فضیلت رضای خدا و اطاعت رسول خدا و حکومت دادن امر او و اراده او تا آنجا بر آن قله بلند پرچم خدا و کلمه خدا و دولت خدا را نصب کنند و آتش روشن کنند.

و در مباحله با نصارای نجران این ازواج طاهرات را نیاورد و حتی عمر و ابوبکر را هم نیاورد.

با آن که ازواج طاهرات بالا-خره در قله فضیلت (همقدمی با پیغمبر صلی الله علیه و آله) آمدند. آری آمدند، اما به قیمت خستگی پیغمبر صلی الله علیه و آله و یک ماه مدت توقف و وقتی آمدند؛ در جنبه سلبی یعنی رها کردن تعلقات آمدند نه ایجابی مثبت که

ص: ۵۵۹

فیض بخشی باشد، مثل کوهنوردانی که خار به پای آنها رفته و آنها را از راه بازداشته یا به پای تخته سنگی مهیب گیر کرده و از راه مانده اند و پیشتازان که بالا رفته اند، باید به سراغ آنها برگردند و آنها را با طناب بالا بکشند و زخم بندی کنند و خار از پا درآورند و با پای لنگان لنگان، آنها را به قله بالا ببرند.

البته آنان که همقدمی آنها تضمین شده است و مغریات (۱) شهوات دنیا و تشریفات اصول اشرافی یا اصول سرمایه داری آنها را نمی فریبد تا از همقدمی با پیغمبر رهبر باز بمانند.

آنها همان پنج تن بودند که: در سابق و نه در لاحق و نه هیچ وقت از عمر خود در اطاعت از پیغمبر صلی الله علیه و آله او را خسته نکردند و متوقف نکردند، بدین حساب آنان افضل از ماسوی هستند، افضل بودن در اینجا به این حساب است که: مثل اعضای بدن مطیع از اراده روح باشند، افضل بودن اینجا به این است که: تعلقات، آنها را از راه حق باز نمی دارد، در راه حق و عدل تعلق را رها می کنند، و بعلاوه از این جنبه های سلبی در جنبه اثبات ایجابی، کار خداوندگاری و ذره نوازی و فیض بخشی را دارند.

افضل اند یعنی حق سروری دارند

نه به آن که: عبادت بیشتر کردند به حسب کمیت، تا بگویند: کودکان بالغ چندان عبادتی نکرده بودند، یا زهرا برای فرماندهی قشونی به فرماندهان بزرگ نمی رسند و در طبابت به اطبای بزرگ نمی رسند.

ص: ۵۶۰

۱- (۱) مغریات: فریبنده، حيله گری، خودبینی.

دکتر رضازاده شفق، در مجلسی از نمایندگان اروپا که به کشتیرانی خود و به هواپیماهای خود با ایده بودند، سخن را به این ختم کرده بود که:

«لا یسعی ارضی و لاسمائی ولكن یسعی قلب عبدی المؤمن.»^(۱) «و انا عند المنکسرہ قلوبہم.»^(۲) اگر به هوا روی مگسی باشی و اگر بر آب روی خسی باشی، دلی به دست آر تا کسی باشی، مجلس ساکت شده همه پسندیدند.

وگرنه فاطمه در آن میان بزرگ ترین کشتیان و خلبان نبود و حسین علیه السلام بزرگ ترین مهندس و یا بزرگ ترین طبیب جراح و نقاش و طراح نبودند، اما در راه علاقه به خدا و خداوندگاری آنها، همان پنج تن پیشقدمان بودند و فاطمه اطهر در آن میان بود؛ زیرا فاطمه علیها السلام در همقدمی با پیغمبر صلی الله علیه و آله از اقطاب دعوت هم مثل ابوبکر و عمر هموارتر و همراه تر بود؛ تا هیچ گونه خستگی برای پیغمبر صلی الله علیه و آله در صعود مدارج صعب قله «اورست فضیلت» فراهم نمی کرد.

شنیده اید که: فاطمه دختر عزیزش چه گذشت هایی در این باره، یعنی در همقدمی با پیغمبر صلی الله علیه و آله می کرد.

او در این غوغای طلاق زنان از اصل وارد نبود که نبود، در همقدمی با پدر هم اندک معارضه ای نشان نمی داد، بلکه به علاوه به جنبه سلبی تنها هم اکتفا نمی کرد که دل را در گروی تعلقات نگه ندارد و بس نی این کار را که سهل نیست می کرد و کاری بلندتر از آن هم که فیض بخشی مثبت و ایجابی است، هم

ص: ۵۶۱

۱- (۱) عوالی اللالی: ۷/۴، حدیث ۷.

۲- (۲) منیه المرید: ۱۲۳، فصل ۶.

می کرد. در جنبه سلبی همه چیز را رها می کردند و در جنبه اثباتی و ایجابی ذره نوازی و فیض بخشی دارند که کار خداوندگار است، در این کار مردانه اقدام داشتند و همه مردان به آنها نمی رسند.

در افق وحی: ۷۰۳ می گوید: «پیغمبر صلی الله علیه و آله از سفر که برمی گشت نخست به دیدار فاطمه علیها السلام می آمد، این نوبه دید پرده ای آویخته و گلوبندی از جزع بر گلو آویخته و گوشواره ای به گوش دارد، پیغمبر صلی الله علیه و آله التفاتی مختصر کرد و برگشت گوشواره را از گوش باز کرد و گلوبند جزع را برآورد و پرده را پایین آورد و آنها را در میان پرده پیچید و حسن علیه السلام را پیش خواند و گفت: اینها را نزد پدرم ببر، تا هر کاری می خواهد بکند، هر چه می خواهد بسازد با آنها.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است (۱)

پیغمبر صلی الله علیه و آله وقتی آنها را دید و پیغام دختر را در عنفوان جوانی و آرزوی نوخانمانی شنید، آن هم از دهان حسن که با شیرین زبانی ادا کرد و معلوم شد این تربیت در روح طفل هم اثر کرده و واریسی کرد، دید که دستبندها و قلاده گردنبند و گوشواره ها را با پرده فرستاده است، فرمود:

فاطمه کار خود را کرد (۲) پدرش فدای او بادا (سه مرتبه این را گفت) بعد

ص: ۵۶۲

۱- (۱) حافظ شیرازی.

۲- (۲) یعنی در خداوندگاری و رساندن خویشتن و فرزندان خویشتن به پیغمبر صلی الله علیه و آله، بلکه ام اییها بر پیغمبر صلی الله علیه و آله هم مادری کرد و برای ائمه هم ام الائمه است، مایه برای همه گرفت.

فرمود: دنیا نه از محمد است و نه از آل محمد است، بعد گفت: و اگر دنیای گذرا نزد خدا معادل بال مگسی ارزش داشت، شربت آبی از آن به کافر نمی آشامانید. (۱)

سپس برخاست و به منزل فاطمه علیها السلام تشریف فرما شد.

ازواج طاهرات به قدر یک ماه که فاصله زیادی است گذشت تا مورد مرحمت شدند، اما فاطمه به قدر ساعتی بیش نگذشت که مورد مرحمت شد.

تو را ز کنگره عرش می زنند صغیر

ندانمت که در این دامگه چه افتاد است

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است (۲)

در روایت ابن شاهین در مناقب فاطمه علیها السلام.

و روایت احمد در مسند انصار با اسناد هر دو تن، از دو تن ابوهریره و ثوبان مولی رسول الله، بازگو کرده اند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله در هر سفر افتتاح سفر را به دیدار فاطمه می آمد و در مراجعت اختتام سفرش را هم به دیدار فاطمه می کرد تا در آخر حدیث که گوید: همین که این زر و زیور و اثاث و پرده را دید، سه مرتبه فرمود:

پدرش فدای او باد! آل محمد را با دنیا چه کار؟ آنان برای آخرت خلق

ص: ۵۶۳

۱- (۱) الأمالی، شیخ صدوق: ۲۳۴، مجلس ۴۱، حدیث ۷؛ روضه الواعظین: ۴۴۳/۲، مجلس فی ذکر الدنیا.

۲- (۲) حافظ شیرازی.

شده اند و دنیا برای آنها خلق شده است (۱). (۲).

فاطمه از مادرش خدیجه و فداکاری های آن بانوی بانوان ام المؤمنین که مثل اعلی زان همقطار پیمبران است، خاطره دفن خدیجه را با صوقعه اش (۳) و تهی شدن از همه هستی و دارایی و مکنت و ثروت در راه همقدمی و همکاری با پیغمبر صلی الله علیه و آله خدا، هر رمزی را به یاد دارد.

و خودش ام الائمه است که از رسالت پدر و مادر، رسالتی برای خویشتن می بیند، پس به قدری که خدیجه دومین فرد اسلام است، او وارث خدیجه ام المؤمنین است، پس ام الائمه ام المؤمنین هم هست، پس رسالت خدیجه را در وجود خود تمثیل می کند و به امت ائمه می دهند و از طریق ائمه و پیشوایان به امت همه درسی می دهند، درس ذره پروری می دهند و با این درس، همه چیز به امت می دهند. اگر بزرگ ترین خلبان و کشتیان نیستند، بزرگ ترین کشتیانان را پرورش می دهند و اگر بزرگ ترین مهندس نیستند، با این بذل بی دریغ، بزرگ ترین مهندسان را می آفرینند.

و اگر طبیب و جراح نیستند، با خیرات این سرچشمه بزرگ ترین طبیب نطاسی (۴) را تربیت می کنند.

ص: ۵۶۴

۱- (۱) تفاوت این تعبیر را با تعبیری که درباره زوجات طاهرات کرد، مختصر بنینید.

۲- (۲) المناقب، ابن شهر آشوب: ۳/۳۴۳.

۳- (۳) صوقعه: روسری، روپوش بدن.

۴- (۴) نطاسی: دانشمند متخصص، پزشک ماهر.

و اگر نقاش و طراح نیستند، آنها را رمق می دهند تا بتوانند برخیزند.

خلاصه: کل جلوۀ خدایی در خانۀ زهرا به وجود حسین علیه السلام پدید می آید که خداوندگاری کنند.

۳- در روایت احمد است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: اینان اهل بیت منند و من دوست ندارم که طیبات خود را در دنیا و زندگانی دنیاشان بخورند. (۱)

رضا به داده بده و ز جبین گره بگشای

که بر من و تو در اختیار نگشاد است

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین

نشیمین تو نه این کنج محنت آباد است (۲)

۴- باز مجالس صدوق به اسناد خود تا موسی بن جعفر علیه السلام از پدران بزرگوارش از علی علیه السلام روایت کرده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد منزل فاطمه علیها السلام گردید، ناگهان در گردن آن بانو قلاده ای بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله از او اعراض کرد، فاطمه علیها السلام آن را پاره کرد و دور انداخت.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای دخترم! تو از منی ای فاطمه؟

سپس سائلی آمد، فاطمه علیها السلام قلاده را به او داد، بعد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: غضب خدا و غضب من سخت است بر کسی که خون مرا بریزد و مرا در عترت

ص: ۵۶۵

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۳/۳۴۳.

۲- (۲) حافظ شیرازی.

توضیح: کشف الغمه مثل آن را از موسی بن جعفر علیه السلام روایت کرده. (۲)

۵ - از صحیفه رضا علیه السلام از آبای بزرگوار از علی بن الحسین علیه السلام بازگو کرده گوید: اسماء بنت عمیس رضی الله عنها گفت: من نزد فاطمه جدۀ تو بودم که رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد منزل فاطمه علیها السلام شد و در گردن فاطمه در این موقع گردنبندی از طلا (ذهب) بود، علی بن ابی طالب علیه السلام آن را برای وی از سهم فیثی خودش که به او رسیده بود، خریداری کرده بود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای فاطمه! مغرور آن نشوی که مردم می گویند دختر محمّد صلی الله علیه و آله و در عین حال لباس جابره بر تن داشته باشی، پس زهرا علیها السلام آن را از گردن باز کرد و فروخت و با آن غلامی خرید و آزاد کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن مسرور گردید. (۳)

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود

زهر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است (۴)

اما مسرت پیغمبر صلی الله علیه و آله آیا از سلب آن بود یا از ایجاب آن، یا از سلب و ایجاب آن بود، قلاده ای را برگرفت که بی جان بود و در قلاده مهر و محبت، آن

ص: ۵۶۶

۱- (۱) الأمالی، شیخ صدوق: ۴۶۶، مجلس ۷۱، حدیث ۷.

۲- (۲) کشف الغمه: ۴۷۱/۱.

۳- (۳) صحیفه الرضا علیه السلام: ۸۲، حدیث ۱۸۴.

۴- (۴) حافظ شیرازی.

غلام را خرید که جان دارد و آزاد کرد و همه مردم غلام او شدند.

جباران و استعمارگران آدم‌ها را به طلا می‌فروشتند و پیامبران و رهبران طلا را می‌فروشتند تا آدم‌ها بسازند، جباران و استعمارگران برای طلاهایی که از سرزمین دیگران برابیند، آدم‌ها و صاحبان آنها را دستبند می‌زنند که چیزی از آن طلاها نربایند.

و اما انبیاء و رهبران، طلاهای خود را از گردن خود باز می‌کنند تا آدم زنده‌ای را شاد کنند و نشاط دهند و آزاد کنند و قید و کند و بند را از دست و پای آنها بردارند، بلکه رمق به آنها و به کشتیانیان و ناخدایان و به مهندسان و اطبا و جراحان و علما و نویسندگان می‌دهند تا همه بتوانند قیام کنند از این سرچشمه سرشار رحمت، خداوندگاری بر همه می‌کنند تا درمانده‌ای نماند.

پس جلوه خداوندگاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه فاطمه علیها السلام دید و حسین علیه السلام را در پهلوی فاطمه علیها السلام دید؛ همین بود که: فاطمه با امتداد وجودش در حسنین که ابوالائمه و الامه هستند، در جهان از هر سو کار خداوندگاری می‌کنند.

۷ - بحار الأنوار از کافی روایت اول را از طریق زراره از ابوجعفر علیه السلام با تفصیل بیشتری آورده گوید: «رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه اراده سفری می‌کرد، آخرین کس که به سراغ او می‌رفت فاطمه علیها السلام بود، پس روانه سفر از منزل فاطمه می‌گردید و هر گاه مراجعت می‌فرمود ابتدا به دیدار فاطمه علیها السلام می‌آمد تا یک نوبه سفری کرد و علی علیه السلام چیزی از غنایم به او رسیده بود، آن را به فاطمه علیها السلام داد و بیرون رفت، پس فاطمه علیها السلام دو بازو بند از نقره برای خود تهیه کرد که به بازو کرد و پرده‌ای تهیه کرد که آن را بر در خانه اش آویخت، همین که رسول

خدا صلی الله علیه و آله از سفر آمد، داخل مسجد شد و روانه خانه فاطمه علیها السلام گردید. (چنان که معمولش بود)

فاطمه علیها السلام به استقبال پدر از جا برخاست، شادان و مشتاقانه با دلدادگی و بی تابی پیش رفت.

اما پیغمبر صلی الله علیه و آله ناگهان نظاره کرد در دست فاطمه علیها السلام دو بازوبند از نقره دید و بر در حجره یا در خانه او هم، پرده ای آویخته مشاهده کرد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله به زمین نشست و نظاره به فاطمه علیها السلام می کرد، پس فاطمه گریست و محزون شد و با خود گفت:

این گونه رفتار را با من هیچوقت پیش از این نکرده بود.

پس فرزندان خود را (حسن و حسین را) صدا زد و پرده را از در برکند و بازوبندها را هم از دستان خود بیرون آورد.

بازوبندها را به یکی از آن دو فرزند، و پرده را به دیگری سپرد، به آنان فرمان داد که: نزد پدرم بروید و سلام مرا به او برسانید و به او بگویید: ما غیر از این ها کاری تازه نکرده ایم.

اینک اینها و هر کاری داری با اینها بساز، آنان هر دو تن روانه شدند تا نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدند و سلام مادر را رساندند و پیام مادر را به او ابلاغ کردند.

این پیام از دهان مادر در شیره جان این فرزندان قرار می گیرد، به طوری که رسالت آنها می شود؛ خصوص که آن دو فرزند هوشمند اکنون گوش به دهان جد امجد دارند که کار مادر و رسالت آنان چگونه تلقی شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله آنان را بوسید و به خود چسبانید و هر کدام را بر یک زانوی

آیا این استقبال گرم و بوسیدن و به خود چسبانیدن از نوع ضمیمه کردن آنان در مباحله نیست که در قله مرتفع هم پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را به خود ضمیمه کرد و مکشوف می کرد که در این گونه کارها، آنها به خدا می رسند. پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را به خود و خود را به خدا ضمیمه می کند.

کودک های هوشیار اکنون با دو چشمی ناظر به آنند که سرنوشت آن هدایا به کجا می انجامد؟ و پیغمبر صلی الله علیه و آله با آن ها چه می کند؟ و آنها را به چه مصرف می رساند.

دیدند پیغمبر صلی الله علیه و آله امر داد که: آن دو بازوبند را در شکستند و آنها را قطعه قطعه کرد، و اهل صفه را که قومی از مهاجرین بودند، هجرت کرده به مدینه آمده (یا به تدریج می آمدند و انتظار آنها می رفت) منزلی نداشتند و اموالی نیز نداشتند، آن قطعات نقره را بین آنان تقسیم کرد.

سپس آن «پرده» را که طول آن زیاد بود، عرض زیادی نداشت، از اصحاب صغه، آنان را که عریان بودند و ساتر درستی نداشتند خواست و برای هر کدام از آن برید و جدا کرد، دو سر پارچه را به دور کمر می گرفتند دو سرش که به هم می رسید از آنجا تقطیع می کردند تا آن را به «آزار» هائی قطعه قطعه کرد، کودکان اینجا خداوندگاری را دیدند، در پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله امر فرموده بود: زنان در نماز جماعت سر از سجود و رکوع بردارند تا مردن سر بردارند این بدان سبب بود که مردان به واسطه کوتاهی آزارشان همین که در رکوع و سجود بودند عورتشان از عقب پدید می آمد.

سپس سنت بر این جاری شد که زنان سر از رکوع و سجود برنندارند تا مردان بردارند.

سپس فرمود: خدا رحمت آرد فاطمه علیها السلام را و البته خداوند او را با کسوت بهشتی از این نوع پرده می پوشاند یا در برابر این ستر و پرده می پوشاند.

و با بازوبندی بهشتی، بازوی او را زیور می کند.»(۱)

کودکان گوش می دهند به این سخن پیغمبر صلی الله علیه و آله که رحمت خداوندگاری برای فاطمه می خواهد، البته همین رحمت بر زیردستان شعبه ای از رحمت خداوندی است، افق رحمت و احسان، فوق همه آفاق است و از قلّه «اورست هیمالیا» بلندتر است، آنجا پشت بام دنیا است که آفتاب از آنجا بر زیر دستان می تابد.

ورای بام گردون بارگاهی است که نامش بام اسماء الهی است

جوانان هم احساس مسرت بی شائبه ای از این ذره پروری کردند و احساس کردند که این مسرت از نوع مسرت اهل بهشت است که مسرت آن آمیخته به غبار کدورتی نیست و ابدی است، جامه ها همه پلاسیده می شود؛ ولی این مسرت پلاسیده نمی شود و پوشش حشمت معنوی آن، سراپای فاطمه علیها السلام را می گیرد که خاطرها تا آخر دنیا فاطمه را در میان این پوشش می بینند که با لباس خانه اش بینوایان و سربازان پوشیده می شود، از اینجا کودکان و مادرشان به قلّه نزدیک نبوت نزدیک شدند به فنای فی الله و بقای بالله.

ص: ۵۷۰

۱- (۱) بحار الأنوار: ۸۳/۴۳، باب ۴، حدیث ۶؛ مکارم الاخلاق: ۹۴، فی الاسوره.

و سرّ آن حدیث مشکل آسان می شود که: پیغمبر صلی الله علیه و آله در خانه فاطمه علیها السلام بود، ناگهان حالش تغییر کرد و فرمود: الان خدا در نظر من پدید آمد.

۸- و از کاظم علیه السلام راجع به قلاده حدیثی گذشت.

۹- کشف الغمّه از مسند احمد از ثوبان (مولا رسول الله صلی الله علیه و آله) آورده که: رسول خدا صلی الله علیه و آله هر گاه مسافرت می کرد، آخرین انسان از خانواده اش که دیدار می کرد فاطمه علیها السلام بود و هر موقع برمی گشت اولین کسی که به منزل او وارد می شد منزل فاطمه بود، گوید:

تا یک موقع از غزوه ای بازگشت و به منزل فاطمه وارد شد، ناگهان پلاسی بر در آویخته دید و بر حسن و حسین علیهما السلام دو بازوبند از نقره دید.

پیغمبر صلی الله علیه و آله برگشت و داخل نشد، فاطمه علیها السلام همین که این وضع را دید، دریافت که پیغمبر صلی الله علیه و آله به خاطر آنچه دیده در منزل او داخل نشد.

پس پرده را برگرفت و کند و دو بازوبند را بند از بند جدا کرد و کودکان گریستند، آنها را از کودک خود برگرفت.

پس آنها را برای بردن پیش پیغمبر صلی الله علیه و آله بین آنان قسمت کرد، به هر کدام از پسرها قسمتی را داد و روانه نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد، کودکان گریه کنان روانه شدند.

معنی رمزی این که: آنها را و خود را، فاطمه از زینت دنیا گرفت و زیور دنیا را به دست آنها روانه کوی پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد، تا از آنها پیغمبر صلی الله علیه و آله خداوندگاری کند و کودکان ببینند و مادرشان بعد خبر بگیرد و هر سه ببینند تا به چه کار به پیغمبر صلی الله علیه و آله ملحق می شوند و مقرب پیش خدا می شوند، دیدند که از بام رحمت

که به خلق نگریستند به خدا پیوستند.

پس رسول خدا صلی الله علیه و آله آنها را از آنان گرفت و فرمود: ای ثوبان! اینها را بردار و ببر در محله بنی فلان (خانواده ای یا محله صنعت کاران بوده) و برای فاطمه قلابه ای از عصب و دو بازوبند از «عاج» برای این دو کودک خریداری کن، چون اینان اهل بیت منند.

و دوست ندارم که آنان طیبات خود را در زندگانی دنیا بخورند. (۱)

«کتاب افق وحی» توضیح: این احادیث از نظر سند مستفیض اند، بلکه تواتر اجمالی دارند که دیدن گلوپند و پرده و بازوبند بر فرزندان، خود پیغمبر صلی الله علیه و آله را ناراحت کرد و ناراحتی او فاطمه را، زهرا را، یگانه فرزند دلبندهش را، ناراحت کرد.

بلکه مطابق روایت زراره فاطمه را گریانید و حسنین علیهما السلام را هم گریانید و هنگامی که امانت مادر را به پیشگاه می بردند با آزردهی بلکه با گریه می آوردند.

بلکه مطابق روایت اخیر ثوبان، آزردهی آن دو دردانه به قدری بود که از خلع بازوبند از بازوهایشان خود به گریه درآمدند، ولی تحوّل ایجاد می کند از شدائد انسان دگرگون می شود تا به قلّه ارجمند فناء از خلق و بقای به حق می رسد.

پیغمبر صلی الله علیه و آله قوه مغیره جهان است، چنان که قوه مغیره در نطفه، نطفه را

ص: ۵۷۲

انسان می کند، این گونه تعالیم پیغمبر و پیغمبری، انسان را که موجود طبیعی است موجودی فوق العاده و الهی می کند که کار رحمت و احسان به زیردستان از او می آید، رحمت و اسعۀ الهی همان فیض مقدس و کلمۀ مشیت است که همه موجودات زیردست اویند و خلعت وجود می پوشند.

این حدّ آزدگی دو کودک عزیز که برای پیغمبر صلی الله علیه و آله یادگار و به جای همه عزیزان هستند بر خاطر مادرشان هم سنگین است و فشار وارد می آورد، ولی برای صعود بر قلۀ تقرب باید بار کوله همقطاران را سبک کرد، هر چند عزیز باشند تا بتوانند به قله صعود کنند؛ زیرا هر چه بار کوله باری سنگین تر باشد، صعود بر قله مرتفع سنگین تر است.

جاذبه قوی اسلام، مسلمین را برای همقدمی با پیغمبر صلی الله علیه و آله تا صعود بر قله تقرب برد، اسلام همه را به مدت کمی به این قله تقرب برد و جاذبه پیغمبر صلی الله علیه و آله همه را به بالا کشید تا مقام تقرب و سروری بر جهان؛ اما با این چند تفاوت که در عمل این تربیت به دست مادرشان گل آدم بسرشتند و به پیمانۀ زدند، دیگر آن که با یک جهش پیمانه پر شد، قوه قدسیه چنین است که: تحول و تکامل او زمان نمی خواهد و دیگر آن که: کودکان حسن و حسین علیهما السلام از کودکی سر برگردی بر افتادگان را آموختند و پیش قدم شدند.

دیگر آن که: از بازوی خود بازوبندها را برکنند و مسافت راهی را رفتند تا به دست خود آنها را به پیغمبر صلی الله علیه و آله تحویل دادند.

دیگر آن که: پیغمبر صلی الله علیه و آله را دیدند که مسرور شد و آن قدر طول ندادند مانند ازواج طاهرات که پیغمبر صلی الله علیه و آله خسته شود.

دیگر آن که: کندن علاقه در ازواج طاهرات فقط جهت سلبی داشت، اما در اینجا مقرون با این دل کندن، تبدیل علاقه شد و عمل ایجابی مثبت انجام شد که از پوشاندن بیچارگان مسرور شدند و کار فیض بخشی و تکمیل نواقص بندگان خدا بزرگ ترین تقرب به خدا است و با انشعاب و اشتقاق اسمای حسنی روحیه احسان و مرحمت که فوق عدل است در حسن و حسین علیهما السلام مثل غنچه در گل شکفته شد. مظهر، مظهر رحمت الهی در امت اسلام در همه بود، اما در نقطه رأس در پیغمبر صلی الله علیه و آله و پنج تن اهل بیت و در وسط در دوازده هزار فتح مکه و سی هزار جنگ تبوک و در دنباله، در دویست هزار نفر مجاهد بود که در هشت طبقه، طبقه بندی شدند برای صعود بر قلّه اورست هیمالیا که هشت هزار و هشتصد و هشتاد ذراع مرتفع است، فرض کنید در هر هزار متر آن خلقی صعود می کند و خلق بیشتری آنجا می مانند و از صعود بر بالاتر عاجز می مانند و در میان آنان عده کمتری که کولبارشان سبک تر است به بالاتر برمی آیند و در هر هزار متر خلق کثیری در راه می مانند و خلق کمتری که سبک خیزترند به بالاتر برمی شوند؛ تا در هزار متر قله، عده اندکی کمتر از همه به بالای قله بر می شوند و آتش روشن می کنند و پرچم فتح نصب می کنند، این عده باید بار کوله بارشان سبک تر از همه باشد و سبک خیزتر از همه باشند.

سپاه مسلمین به دعوت پیغمبر صلی الله علیه و آله برای همقدمی با پیغمبر صلی الله علیه و آله تا مقصد بلند از ابتدا حرکت کردند، فقط اقطاب دعوت توانستند تا نزدیک قله بیایند و مهاجرت کنند، از خانه و هستی بگذرند و بیایند و اهل مدینه خانه های دل و خانه گل را بدهند و انصار باشند، اینها اقطاب دعوت بودند، دوازده هزار نفر

بودند، ولی برای صعود بر قله باز این اقطاب دعوت، همه از راه بازماندند حتی زوجات طاهرات که از همقدمی با پیغمبر صلی الله علیه و آله بازماندند؛ تا به سختی رسیدند و حتی اقطاب دعوت مثل ابوبکر و عمر مهاجرت کردند، اما پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را در مباحله شرکت نداد و فقط فاطمه و علی و حسنین را شرکت داد که به قله مرتفع خداوندگاری خلق با فنای محض از خودخواهی «من» رسیدند، زوجات طاهرات از آرزوها گذشتند تا خدا را خرسند کردند، ولی آن پنج تن این سلب را توأم کردند با ایجاب که از خویشتن پرده و بازوبند را دادند و غلام آزاد کردند و با امر پیغمبر صلی الله علیه و آله توانستند همقدمی با پیغمبر صلی الله علیه و آله کنند؛ بر فراز قله برآیند. پیغمبر صلی الله علیه و آله آنان را در این مرحله بالا تا بخواهی سبک بار کرد تا سبک خیز گردیدند.

شاعر بابا طاهر عریان گوید:

دلا راه تو پر خار و خسک بی

گذرگاه تو بر بام فلک بی

گر از دستت برآ، رو پوست از تن

برافکن بلکه بارت کمترک بی (۱)

از حب به نفس و خودخواهی تا زبر قله مرحمت و احسان به خلق که از خواص فیض بخشی الهی است و فوق عدل است از هزار سال راه بیشتر است و بعد از آن از فنای فی الله تا بقاء الله هزار هزار سال بیشتر است.

ص: ۵۷۵

هزار سال رهست از تو تا مسلمانی

هزار سال دیگر تا به شهر انسانی(۱)

صعود بر این قله بیش از قله «اورست» سبکباری می خواهد و سبک خیزی می خواهد.

زهره علیها السلام بلکه حسنین هم در حساب رهبری خود، باید از همین آغاز نوباوگی هشیار این باشند، قوه قدسیه در انتقال به درجات طول زمان و تدریج نه، می خواهد، آنی است.

نهیب پیغمبر صلی الله علیه و آله به فاطمه و فرزندان علیهم السلام آنها را هم هشیار کرد، آنها هم باید از پیغمبر صلی الله علیه و آله چگونگی صعود بر قله را فرا بگیرند، خود آنها هم احتیاج به این سبک فیض بخشی و تخفیف بار دارند، با یک حرکت اشاره تکان دهنده به بالا بر شدند.

عدل است یا فوق عدل

اگر تاریخ این حوادث قبل از فتح خیبر بوده که هنوز غنایم به مهاجرین اصحاب صفة نرسیده بوده و این اشیا، صرف معاش و سد رمق یاران و پوشانیدن عورات آنان می شده عدل بوده، پرده خانه فاطمه علیها السلام و پردگیان قدس را از آنان گرفتند تا بر عورت هواداران پرده بپوشند.

هوادارانی که به هوای اسلام از دیار خود و هستی خود دیده بر بسته و مانند

ص: ۵۷۶

ذوالبجadin (۱) با لختی و عوری به مدینه آمده و در صفة مسجد ساخته اند؛ به طوری که از لختی در سر صف نماز عورت آنها از عقب مکشوف می افتاده البته این عدل است و عدل همین است و هر جا عدل است، همانجا خدا است.

و از این عدل و تعادل و اقتصاد هر وجدان راضی می شود؛ زیرا اقتصاد صحیح آن است که با علم الاخلاق سازگار آید و در مصرف، اهم فالاهم را مقدم بدانند.

جایی که یاران فداکار که به هوای دعوت اسلام آمده اند و با آمدن آنان دعوت حزب اسلام قوی می شود و کمبود معاش و کسر ملبس و لباس به این اندازه دارند یا احتیاج به ستر عورت دارند.

در این گونه وضع استثنایی ناهموار، صحیح نیست که رئیس حزب برای دخترش زینت و زیور یا طلا قائل بشود و همقطاران لخت و عور بمانند.

زهرای علیها السلام هم بلکه حسنین علیهما السلام در عین کودکی در حساب رهبری خود باید از همین آغاز نوباوگی از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله چیزها از این قبیل یاد بگیرند یعنی ذره پروری و خداوندگاری یاد بگیرند و ببینند و بیاموزند، آنان هم احتیاج به این تعالیم از پیغمبر صلی الله علیه و آله دارند، تا تعادل را در صحنه ببینند و نمو فکر را آنی پیدا کنند تا بر زیر افق مرحمت که فوق عدل (۲) است برشوند.

ص: ۵۷۷

۱- (۱) ذوالبجadin عبدالله سرباز گمنامی است، وقتی خواست به هوای مدینه بیاید، عموی او همه چیز را از او گرفت، حتی لباس او را و او یک گونی را دو نیم کرد با نیمی از جلو و نیمی از عقب خود را پوشانید و به مدینه آمد و قرآن را آموخت و در جنگ تبوک از دنیا رفت، رسول خدا با اقطاب دعوت، او را در قبر نهادند در شب ظلمانی، با چراغی که بلال در قبر سرازیر می کرد.

۲- (۲) کتاب الرحمه فوق العدل - مفاد کتاب بینوایان ویکتورهوگو است.

در حدیث هم فرمود: خدا رحمت آرد بر فاطمه و کسوت بهشتی به او بیوشاند و یا بازوبند بهشتی، بازوی او را زیور می کند و همین درک فوری آنان ضامن عصمت در بقیه عمر می باشد، جایی که اصحاب پدرش با ترک یار و دیار به سوی مدینه عور و گرسنه آمده اند و توقع می رود که باز پیایی بیابند.

هر گاه از طرف یاران نهایت اخلاص و صمیمیت در کار آید و از طرف پیغمبر صلی الله علیه و آله و خاندانش از زیب و زیور خود نگاهند یا به زیب و زیور غیر لازم پردازند، دنیا می رنجد، یاران هم می رنجند؛ بلکه تاریخ هم به نیکی یاد نمی کند.

مگر یاد ندارید که: استالین رهبر حزب در عروسی دخترش روپوش عروس (پالتو) که از پوست بود، بیش از یک میلیون ارزش داشت، در تمام دنیا صدا کرد؛ زیرا همه افراد حزب، رفیق استالین را رفیق خود و خود را رفیق با رهبر تصور می کردند، در این واقعه معلوم شد که رفیق نیستند.

آن یک در اوج نعمت و رفاهیت و در حریر و خز می غلتند.

و دیگران برای سیگاری هم خمیازه می کشند.

اینجا، آنجا است که خدا نیست. گاهی از این هم بدتر است. مثل دول استعماری، و گاهی بدتر از بدتر هم هست، طبق درکات جهنم که بد و بدترند.

خواندید که: دول استعماری در معادن ممالک آفریقای سیاه، طلا را به دست همان سیاهان بومی از عمق هزار متر و بیشتر استخراج می کنند و بعد دستبند طلایی به دست همان کارگران سیاه، سیاه روزگار می زنند که مبادا دستشان باز باشد و ریزه ای از طلا برای خود ببرند و هنگام خروج از کارگاه در محل کار، آنها را لخت و عور به صف ایستاده به

پا می دارند که دست ها را به بالا بگیرند و انگشتان را از هم باز نگه دارند و سراپا لخت و عور سرپا بایستند تا بازرس ها آنها را بازیبن کنند. بر بشریت باید گریست.

و بدتر از این هم هست که: رقااص خانه ها و کاباره ها از آن بسازند و رقص بر نعش کشتگان آن سپاهان سیاه روزگار بکنند. همچنین با معادن دیگر از قبیل نفت و مس و سایر فلزات در کشورهای دیگر و دیگر.

و یا نظیر جواهرات هند که نادرشاه با سپاه خود از هند آورده و در لب رودخانه سند، مأموران نادری کولبار سربازان را تفحص می کردند تا که جواهراتی را که ربوده بوده اند و در کولبارها پنهان کرده اند از آنها بگیرند و آنها خود را در آب رود و نهر غرق می کردند.

و اما پیامبران به عکس این اند: زندگانی ساده پیغمبر صلی الله علیه و آله در داخله اش (بلکه نباید گفت ساده، بلکه باید گفت: مضیقه و تنگدستی) به حدی بود که: در موقع رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله زره او هم نزد یهودی به ازای سیصد درم در گرو بود.

در کلمه «زره» تأمل کنید که این پیغمبر رئیس مذهبی و رئیس سیاسی و رئیس اقتصادی جزیره العرب بود.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلحه پوش و صاحب اقتدار عظیمی بود و معهذاً زره اش در گرو بود و آن هم نزد یهودی که دلیل است که داخله برای اقلیت ها آنقدر امنیت قانونی داشته که یهودی ترس نمی کرده که اسلحه تن پوش رئیس دولت متنفذ را به

و کسی هم او را تهدید نمی کرده که زره تن پیغمبر صلی الله علیه و آله را نگه مدار و گرنه مغازه ات یا خانه ات غارت می شود. خیر خیر، امنیت قانونی چنان بود که مرغ هوا هم رم نمی کرد (وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَابٌ) ۲ و از بی دخلی هم نبوده؛ زیرا عوائد مدینه بعد از فتح خیبر و بنی قریظه و بنی نضیر و بعد از فتح مکه و تقسیم غنایم هوازن بی حد زیاد شده بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله در تقسیم غنایم هوازن اهل مدینه را وعده داده بود که اگر کوتاه بیایند، خدا زیادتراً از آن غنایم به آنها خواهد داد و در آخر سال سفر او وفود.

پیغمبر صلی الله علیه و آله به اهل مدینه فرمود: دیدید که به سال نگذشته خداوند زیادتراً از غنایم هوازن به شما داد.

ولی آن چه به دست پیغمبر صلی الله علیه و آله می آمد به پذیرایی نمایندگان و سفر صرف می شد. (۲)

پیغمبر صلی الله علیه و آله در آن موقع سلطان بلامنازع جزیره العرب بود و رئیس سیاسی و نظامی و مذهبی سراسر اقطار عربستان بود و صدای فتح مکه و غزوه حنین و تقسیم غنایم هوازن در آفاق چنان پیچیده بود که فوج فوج سفراء و نمایندگان و

ص: ۵۸۰

۱- (۱) یا من یموت و درعه مرهونه قد دست مجد الاصفیر الرنان «مارون بک عبود مسیحی»

۲- (۳) بحار الأنوار: ۱۸۱/۲۱، باب ۲۸، حدیث ۱۹.

وفود به جانب مدینه سرازیر بود.

حتی آن که گفته اند: هیچ عاصمه و شهری به این سرعت برق آسا بر تمام شهرها تفوق پیدا نکرده که مدینه بر جزیره العرب، بلکه بر تمام قاره آسیا و آفریقا پیدا کرده و سیم و زر نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله با همه صدای صغیر و رنگ زرد دل فریب آن زیر پا لگد کوب بود و با این وصف زره اش در گروه یهودی برای سیصد درهم بود.

یا من یموت و درعه مرهونه قد دست مجد الاصفی الرنان

(یعنی) مجد و آبروی طلای زرد رنگ خوش صدا را زیر لگد کوبیدی تا مجد و آبروی انسان را شرافت بدهی، چه انسان سفید یا سیاه، پیغمبر صلی الله علیه و آله اسلحه پوش صاحب اقتدار عظیمی شده.

رئیس دانشگاه عالیة لبنان در قصیده طنانه (النبی محمّد) می گوید: (۱)

ای فاتح دنیا! دل آسوده دار و استراحت خاطر داشته باش که سراسر دنیای انسان ها را فتح کرده ای و مالک مملکت انسانی شده، در هر کشور باشد این نصرت و یاری خدا است از بنده خود که مملکت انسان در تسخیر او درآید، فتح تو اختصاص به عرب ندارد، انحصار به نژاد سامی ندارد، محدود به نژادی یا قطری یا اقلیمی تنها نیست.

بلکه هر جا مملکت انسان است ملک تو است، در جلوی پای تو به هر دیار

ص: ۵۸۱

۱- (۱) نصر من الله العزیز لعبدہ یا فاتح الدنیا استرح بأمان ما للتخوم مناعه فی عرفه ملک النبی العالم الانسانی

قدم بگذاری، هر قلعه و دژی کمر خم می کند و سر تعظیم فرود می آورد و در عین حال که تمام اینها حق و صدق است.

معیشت زندگانی پیغمبر صلی الله علیه و آله در داخل به صورت همان بود که بود و شنیدید، این عوائد سرشار بی دریغ مصروف گسترش اسلام و بسط و توسعه اسلام می شد، به صورت خلعت ها و جایزه ها به سفرا و نمایندگان که بشارت مسلمان شدن قوم خویش را می آوردند داده می شد، در حقیقت دانه هایی بود جلوی مرغان پاشیده می شد، اینها دانه می شد.

اگر نگوییم تمام مدینه دانه می شد و صرف پذیرایی فوج فوج سفرا و وفود و نمایندگان می شد که پیاپی به نمایندگی اقوام خود به مدینه می آمدند و پیام مسلمان شدن قوم خود را می آوردند. (۱)

دانی که مرغ از تو رمد رو دانه شو رو دانه شو!

سرچشمه انفجار (يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا)

(۲)

به سوره انسان سوره (هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ) ۳ گوش بدهید که نان سر سفره شان در دم افطار که خود صائم بودند، بر مسکین و یتیم و اسیر ایثار می شد سرچشمه انفجار (يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا) از خانه آنها بود.

مدینه در این وقت که مباحله را با نصاری انجام می داد، شهر یثرب فقط نبود،

ص: ۵۸۲

۱- (۱) به کتاب افق اعلی: ۲۱۴-۲۲۵ رجوع شود.

۲- (۲) انسان (۷۶): ۶.

بلکه مدینه الرسول شده بود، دل ها به سوی مدینه پر می زد تا رجال قهرمان علم و رجال شوکت و قدرت را ببیند، چنان که مدینه هم با رجال قهرمانان علم و اقتدار در زیر شهپر قرآن گویی بال درآورده، همت مردان آن شهر از آن آشیانه عنقاء تا آن سر دنیا تا منقطع تراب، بلکه و مافوق آسمان پرواز می کردند، درس آسمان را، قرآن را بازگو می کردند؛ آن روز در هر کوی و برزن مدینه می دیدی سنگریزه های آن کوی به نطق آمده، بدین معنی که کنیزان و غلامان آنها که کارشان غالباً مطبخ و هیزم و جاروب پستوهای خانه است به نطق قرآن و حدیث گویا بودند.

برای نمونه عکرمه بربری غلام ابن عباس بود^(۱) که آل عباس او را گاهی برای تأدیب بر سر آخور می بستند و حبس می کردند، وی در عصر امام محمد باقر علیه السلام محور مراجعات مردم بود که از او حدیث می گرفتند، بیش از خانه آل بیت.

در فتح بصره به سال ۳۷ هجری، امیرالمؤمنین علی در خطبه ای که بر مجمع خلائق خواند، در جمله ای از آن فرمود:

«امروز است که من به نطق می آورم گنگ هایی را که سخت گنگ اند و سخت روشن بیانند.»^(۲)

اشاره به این طبقه اند که: در عصرها و مصرها و اقلیم ها تا بوده اند بی خبر می زیستند و می مردند؛ تا اسلام آمد و آنها را به کتاب علم اعلی (قرآن) به نطق

ص: ۵۸۳

۱- (۱) مستدرکات علم رجال الحدیث: ۲۶۰/۵.

۲- (۲) بنا اهدیتیم فی الظلماء الیوم انطق لکم العجماء ذات الیوان. «نهج البلاغه: خطبه ۴»

آورد و بی شمارشان کرد، آن هم خیرها از پیغمبر و وحی آسمان و قرآن می دهند، از هر کس بررسی از هر آیه ای هر که باشد، تو را خبر می دهد و خبر می کند، نه تنها فضه کنیزک اهل نوبه و حبشه حافظ قرآن بود، و نه تنها بانو «ام ورقه» که او را شهیده می نامند حافظ و جامع قرآن بود، بلکه همه بودند، ترانه قدسیان زمزمه اهل مدینه بود، هر شاخ و برگ از مدینه گویی خضر و سبز شده، چوب خشک استن حنانه،^(۱) هم مثل ارباب عقول از اشتیاق به رسول ناله می کند.

البته این پرواز و پرش و جنبش و جهش از اثر وحی آسمان و تحت حکم و فرمان پرچم قرآن بود، اگر عشق مردم دنیای عرب به مدینه برای دانه اش و برای شوکتش بود، اما عشق پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه برای دام و دانه اش بود، بلکه آن بود که مدینه آشیانه همتش بود و از این رو چنان شهره جهان شد که به مدت اندکی اهل همه شهرها و قریه ها و خیمه ها به سوی آن پرواز می کردند و همه مدینه دانه شده بود که جلو مرغان بهشتی و طیور جان پاشیده می شد، یعنی صرف گسترش و بسط اسلام می شد.^(۲)

دانی که مرغ از تو رمد رو دانه شو رودانه شو.

رئیس دانشگاه عالیہ لبنان در قصیده (النبي محمد صلی الله علیه و آله) می گوید:

ص: ۵۸۴

۱- (۱) استن حنانه از هجر رسول ناله می کرد همچو ارباب عقول.

۲- (۲) فلینحن الاجیال اجلالا، اذکر النبی الاطهر العدنان، المالی الدنیا بذکر الله و الداعی شعوب الارض للوحدان، فلینعق المتعصبون فلن یضر طیر الجنان تمطق الغربان.

هذا يتيم صار كافل امه و اباً

لبيض الارض و السودان

ماللتخوم مناعه فى عرفه

ملك النبى العالم الانسانى

نصر من الله العزيز لعبده

يافاتح الدنيا استرح بأمان

و لقد جمعت حولك يا رسول صحابه

بعمائم تزهو على التيجان

خشت ملابسهم و لان جوارهم

بالعدل فالاعداء كالاخوان

مدینه معشوقه همه عرب بلکه همه قبایل و امم گردیده، به سوی آن می آمدند؛ ولی آنها به دنبال و مدینه به جلو و جلوتر و جلوتر از جلوتر رفته و هیچ کدام درجا نزده.

از طرفی مدینه با همت پیشروان و رهبران و پیشتازان یاران و رهبری محمد صلی الله علیه و آله و افتخار پرچم قرآن، جلوتر و جلوتر رفته درجا نزده تا شهر یثرب گمنام، مدینه اسلام و سلام و آتن یونان شده، مدینه العلم گردیده

«انا مدینه العلم و علی بابها»^(۱) در حق او آمده، بلکه سنگریزه های آن به نطق آمده، مدینه

ص: ۵۸۵

۱- (۱) الإرشاد، شیخ مفید: ۳۳/۱؛ الأمالی، شیخ طوسی: ۵۵۸، مجلس ۲۰.

الوحی گشته، وحی آن منحصر و محصور به چهار دیوار او نیست، بلکه دیوارها و باروها را برداشته تا کشوری گردد و کشور هم وسیع تر و وسیع تر شده تا قاره های جهان را فرا گیرد.

تا اینجا سخن از اخلاق عظیم محمد با عظمت بود و در اینجا از عظمت فاطمه و خدیجه مادرش، سخن است.

و در کتاب دوم «افق وحی» سخن از قرآن است که آنجا ایست نیست، همه حرکت است.

از طرف نزول قرآن، سراسر مدینه بال همت برآورده و همه را زیر شهپر خود درآورده، گویی می خواهد با نیروی شهپر عنقای خود آنها را حرکت صعودی هم بدهد؛ خلق مدینه، بلکه همه را تا آسمان نیز ببرد که قرآن را بگیرد. نه آن که تحت الشعاع قرار دهد که از فروغ بیفتند، رحمت و ذره پروری ما نمی گذارد دشمن هم بعد از این که مغلوب شد، به کلی از فروغ بیفتند.

نهایت در این جمعیت، آن پنج تن آل عبا پیغمبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در زندگانی مشترک با پیغمبر صلی الله علیه و آله جلوتر از همه هستند و زوجات طاهرات در درجه بعد، از عقب سر ملحق می شوند.

و اگر از من نرنجید می خواهم بگویم: مثل میوه درخت که پیشرس و نارس دارد، ولی همان نارس ها هم به تدریج از تابش اشعه روز و وزش نسیم شب کم کم به تدریج می رسند و رسیدند.

و اگر آلودگی در اندیشه یا ضمیر داشتند به تدریج و با عوامل مختلف تزکیه و تطهیر که از جمله آن عوامل، همین واگذاردن آنها در مباحله عقب سر و نیاوردن

آنها به همراه، آنها را سخت تکان داد که در شرح احوال ام المؤمنین زینب بنت جحش آمده که: بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله صدقات او بیشتر از همه بود، مرواریددوزی می کرد و پشم می رشته و بهای آن را به صدقه می داد.

و بنابراین یک شبهه ای می آید که: همین زوجات طاهرات که دعوت نشدند، در آن موقع آمادگی کامل نداشته اند، ولی بعد از قضیه مباحله که برای آنها حرکت عینی بود که پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را دعوت به همکاری نکرد، تازیانه ای بوده که آمادگی آنها را تکمیل کرده به طوری که اگر در آخر عمر آنها این مباحله پیش می آمد چون تکمیل شده بودند، پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را دعوت به همکاری می کرد.

و بدین سبب هم آیه مبارکه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) ۱ در وسط آیات زوجات طاهرات آمده، تا با تفاوت سیاق که اهل البیت را به صیغه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ) که مذكر است و آیات نساء النبی به صیغه مؤنث آمده؛ تا معلوم کند که این تطهیر و تزکیه در حق این پنج تن محقق شده و درباره زوجات طاهرات با صیغه (لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ) ۲ به صیغه مؤنث آورده و درباره آنها لفظ تردید دارد (إِنْ أَتَقَاتْنَ) اگر تقوا پیشه کنید، شما مثل زنان دیگر نیستید و این تردید در آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ

لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) نیست. بلکه به عوض تردید تأکید و تأکیدات دارد که محقق نشان می دهد.

آیات تطهیر و نظام ولایت (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) ۱ از تفسیر فی ظلال القرآن. (۱)

جواب: ولكن چنان که عوامل تصفیه مستمر بود، عوامل انحراف هم تجدید قوا می کرد، فتوحات جدید و غنایم و معصیت های رغبت انگیز هم تازه به تازه می شد، چنان که احتمال تهذیب و تصفیه کامل تر می رود، می رود تا به حد نصاب صاحبان تطهیر برسند، احتمال خلیط و گل آلودگی هم می رود، پس قدر متیقن همان می ماند که پیغمبر صلی الله علیه و آله انتخاب کرد، چون تشخیص به وحی خدا خطا و غلط و اشتباه ندارد.

البته آیات این سوره، در امید را به روی کسی نمی بندند و مثال اعلی که قرآن در تابلو می گذارد برای اقتدای به او است، نه برای انحصار محصول؛ و حاصل این بستان در او است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در موقع شهادت جعفر طیار فرمود: (۲) مثل من و مثل امت من، مثل باغبانی است که آب و خاک و بذر و اصلاح بذر و هراس درخت ها را کرده تا سال به سال میوه بدهد، پس سالی فوجی و افواجی را خوراک داد و سال دیگر

ص: ۵۸۸

۱- (۲) تفسیر فی ظلال القرآن، سید قطب: ۲۸۱۹/۵، سوره احزاب آیات ۱-۸.

۲- (۳) مقاتل الطالبین: ۷-۸؛ بشاره المصطفی: ۴۳۲.

افواج دیگر و دیگر، و امید می رود که هر چه پیش می رود؛ شاخه های بلندتر و میوه های درشت تر بدهد.

فتوحات همچنان که باب فتنه دنیا را به روی مسلمین باز کرد، از طرفی درخشندگی وعده های پیغمبر صلی الله علیه و آله را علنی می کرد و ایمان می افزود.

چنان که تا توانست در نمونه ایمان، شهدای کربلا را علم کرد.

نمونه های جور را هم نشان داد.

از برکت مباحله فتح همدان در یمن بی زحمت خونریزی به دست علی علیه السلام شد.

امسال به آخر نرسیده، امتیاز بر امتیاز افزود، علی برای اجرای قرار داد نصارای نجران به نجران رفت و در هنگام برگشتن فرمان حج به او رسید و حج حجه الوداع پیش آمد و در این حج ازواج طاهرات در هودج ها، همه همراه بود و باز راه بین مکه و مدینه را این دفعه هم محترمانه و محتشمانه پیمودند.

ص: ۵۸۹

و دید که گویی ریگ های بیابان به صدا درآمده اند، اولین دانشگاهی است که: صد هزار شاگرد فارغ التحصیل آن بعد از ده سال در یک سان و رژه اعلان امنیت جهان و امن دنیا را از پیغمبر صلی الله علیه و آله پدرش می شنوند؛ نتیجه هجرت و ترک یار و دیار در موقع بی کسی.

زنان پیغمبر صلی الله علیه و آله همه همراهند.

در آن سفر فاطمه علیها السلام و تمام زوجات مطهرات ملازم رکاب بودند و هر کس در هودجی جای داشت، در آن سفر یکصد و چهارده هزار نفر و به روایتی یکصد و بیست و چهار هزار کس با پیغمبر صلی الله علیه و آله کوچ همی دادند.

جبرئیل فرمان آورد که: بفرمای تا مردمان به بانگ بلند لبیک گویند و مردمان چنان بانگ برمی داشتند که پست و بلند زمین پر و لوله و پرغلغله می گشت، پردگیان حرم زهرای اطهر و ام سلمه و همه زوجات طاهرات هم همگی همراهند؛ برای پیغمبر صلی الله علیه و آله که صداها را می شنید فرح انگیز بود و مردم

هم خود می شنیدند و زنان حرم البته درب گوش خود را نبسته بودند.

برای جبران خستگی های سابق که این شکوه خدایی را ببینند فرح انگیزتر بود.

آیا حسن و حسین علیهما السلام در این سفر بوده اند یا نه؟ این معلوم ما نیست، ولی در منزل روحاء جماعتی را دیدار کرد، رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید از آنها و آنها از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند.

زنی از آن گروه کودکی را به سوی پیغمبر صلی الله علیه و آله برداشت و پرسید: «بهذا احج؟» آیا به این کودک حج بدهم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بلی ولک اجر.» (۱)

فاطمه در عمره تمتع از احرام درآمده

ولی رسول خدا و شوهرش در احرامند

بالجمله: «بعد از سعی صفا و مروه فرمان کرد که هر کس قربانی با خود نیاورده است از احرام بیرون آید و محل شود، احرام او عمره تمتع بوده و بعد در روز هشتم ذی حجه روز ترویج است. مجدداً احرام حج ببندد و به سوی عرفات برود و آن که قربانی همراه برداشته بر احرام خود بماند تا روز نحر برسد و اگر آن چه این زمان بر من مکشوف افتاد از پیش آگهی رسیده بود قربانی با خود بر نمی داشتم، بلکه در مکه می خریدم و احرام خود را به عمره بدل می ساختم و چنان چه شما از احرام درآمده اید من هم درمی آمدم ولکن چون هدی قربانی با من است، نمی توانم محل شوم تا روز نحر که هدی را نحر کنم؛ بالجمله به روایت عامه و خاصه ابوبکر و طلحه و زبیر و گروهی که قربانی با خود داشتند بر

ص: ۵۹۲

۱- (۱) مسند احمد بن حنبل: ۲۴۴/۱؛ صحیح مسلم: ۱۰۱/۴.

احرام خود بیایند.

علی علیه السلام وقتی از یمن رسید و قربانی همراه آورده بود، به حسب امر پیغمبر صلی الله علیه و آله به احرام خود باقی ماند و وقتی فاطمه علیها السلام را دید که از لباس احرام درآمده، سرمه در چشم دارد و لباس معصفر رنگ پوشیده، علی علیه السلام پرسید که: چگونه از احرام بیرون آمده ای؟ فاطمه گفت: به امر پدرم پیغمبر صلی الله علیه و آله. فرمود: بله، چنین است.

هم در این وقت علی که سفر یمن کرده بود، از راه رسید و شتری چند به قیمت هدی قربانی با خود آورد پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: یا علی! هیچ نگفتی که احرام را به چه نیت بستی؟

عرض کرد: گفتم الها! به همان احرام بستم که رسول تو به حج احرام بسته و هدی قربانی با خود آورده ام.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: تو نیز بر احرام خود باش، علی علیه السلام در احرام بود، هم در این وقت علی مرتضی علیه السلام فاطمه زهرا علیها السلام را دیدار کرد که جامه مصبوغ رنگین پوشیده و سرمه در چشم مبارک کشیده است.

علی علیه السلام فرمود: چگونه از احرام به حل شده ای؟

عرض کرد: به فرمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از احرام بیرون شدم.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله در این سخن او را تصدیق فرمود. (۱)

مع القصة؛ چون علی علیه السلام بر رسید پیغمبر صلی الله علیه و آله شاد خاطر شد.

ص: ۵۹۳

۱- (۱) الکافی: ۲۴۸/۴، باب حج النبی صلی الله علیه و آله، حدیث ۶.

و از رنج راه او پرسیدن گرفت.

علی علیه السلام عرض کرد: یا رسول الله! بدان چه فرمان رفت تقدیم خدمت کردیم و حله ها را ستانده و حمل دادم، چون راه با مکه نزدیک شد خواستم تا زودتر به آستان شرفیاب شوم، پس یکسره با همراهان طریق حضرت تو گرفتم.

فرمود: در احرام چه نیت کردی؟

عرض کرد: با من رقم نکردی که بر چگونه حج کنم.

لاجرم نیت خویش در نیت تو بستم و گفتم: بارالها! اهلالی مثل اهلل پیغمبرت.

فرمود: قربانی هدی چند راندی؟

گفت: چهل و چهار شتر قربانی آورده ام.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

«فانت شریکی فی حجّی و مناسکی و هدی» (۱) با من مشارکت نموده ای در حج من و در قربانی هدی من، من شصت و شش شتر آورده ام، اکنون بر احرام می باش و مراجعت کن و با قوم به نزدیک من بشتاب.

سپس علی علیه السلام باز به لشکرگاه برگشت (۲) و مردم را نگریست که لنگه ها را و حله ها را بر گرفته پوشیده اند؛ بر خالد ولید خشم گرفت و فرمود: نه آخر من تو را به نیابت خویش بر گماشتم، چرا این حله ها را بدیشان تسلیم دادی؟

خالد گفت: چندان الحاح کردند که مرا از انجام آرزوی ایشان چاره ای نماند

ص: ۵۹۴

۱- (۱) الإرشاد، شیخ مفید: ۱۷۲/۱؛ کشف الغمه: ۲۳۵/۱.

۲- (۲) وسائل الشیعه: ۲۳۵/۱۱، باب ۲، حدیث ۱۴۶۷۵؛ اعلام الوری: ۱۳۱.

و این تضرع از بهر آن کردند که خویش را برای احرام آرایش کنند.

علی علیه السلام فرمود: یا سبحان الله! و حله ها را از مردم بازپس گرفت و فرمود تا آنها را گسترده و گرد و غبار را از آنها سترده و لنگه ها را بسته بندی کردند، این کار بر مردم سخت افتاد و در علی علیه السلام زبان گشودند و همین که علی علیه السلام به اردوی پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوست و حله ها را تسلیم داد، شکایت وی را به پیغمبر صلی الله علیه و آله آوردند، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: علی علیه السلام کار جز بر صواب نکند. و با این سخن زبان باز نگرفتند، لاجرم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: تا منبری نصب کردند و بر منبر صعود فرمود و خطبه خواند و گفت:

«ارفعوا الستکم عن علی، فانه خشن فی ذات الله غیر مداهن فی دین الله.»

یعنی زبان از علی علیه السلام باز دارید که او در راه خدا و کار دین، مردی درست باشد و نرمی نکند.

مردمان چون بدانستند که کردار ایشان، رسول خدا صلی الله علیه و آله را به خشم می آورد لب از گفتار بستند. [\(۱\)](#)

متعاقب این حجه الوداع واقعه افتخارانگیز غدیر خم پیش آمد که واقعه ای عظیم در جهان اسلام بود.

برگزیدن سرور آزادگان و مظهر فضیلت و فرزاندگی حضرت علی بن ابی طالب به رهبری و پیشوایی مسلمین و انتخاب او به ولایت بر جهان اسلام، سپاس و

ص: ۵۹۵

حرمت به فضایل ستودنی و شخصیت والای مرد یگانه تاریخ بود که پیامبر گرامی اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله بر آن صحنه گذارد و موهبتی را بیکران نصیب پیروان حق و راستی و عدالت کرد.

واقعه غدیر خم یا آنچنان که مورخان و اسلام شناسان آن را عنوان کرده اند، انتقال مقام رهبری به شایسته ترین مرد قرون، سوای بزرگداشت حضرت ختمی مرتبت به دانش و بینش حضرت علی علیه السلام نشانه ای بارز از منطق تاریخی و ارج به سرنوشت مسلمین نیز شمرده می شود.

سخن از علی و چهره تابناک و اندیشه های ارجمندش در امتداد تاریخ اسلام تمام نمی شود و امتداد عمر امام حتی در دوره پیغمبر صلی الله علیه و آله سراسر معجزه تاریخ است، ولی غدیر خم نقطه اوج آن و قضیه عید مباحله، ذروه و اوج آن بود.

ص: ۵۹۶

جایگاهی که نگهبانی آیین الهی به برحق ترین مردم سپرده شد

سال ۱۰ بعد از هجرت ماه آخرش رسید که ماه ذیحجه است و ماه حج ماه آخر سال در تقویم اسلامی است.

پیامبر صلی الله علیه و آله به امر خدا برای آخرین بار به حج می رفت، گروهی کثیر از مسلمین به همراه پیغمبر صلی الله علیه و آله به این سفر تاریخی حجه الوداع یا حجه البلاغ، رهسپار این راه شدند.

این عده را در حدود صد هزار نفر و بیشتر تخمین زده اند.

پیامبر آگاه می دانست که: این آخرین حج او خواهد بود و همین را در خطبه های مجمع چهل هزار نفری عرفات و صد هزاری مسجد الحرام آشکارا و روشن گفت:

«انی بشر اوشک ان ادعی فاجیب و لعلی لا القاکم بعد عامی هذا فی

و باید پس از او برای پیروانش رهبری وجود داشته باشد که به اسلام و معانی قرآن آگاه تر باشد و مراقبتش بیشتر باشد و مسلمین را هدایت کند، در پنج خطبه در آن مدرس بزرگ احکام ناگفته را ابلاغ کرد، زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله به عرفات و قوف کرد، عصر نهم دو خطبه بر بالای شتر منبر متحرک بر چهل هزار نفر خواند، جبرئیل نازل شد و امر کرد که ولایت علی علیه السلام را ابلاغ نماید و این آیه را آورد که امروز دین خود را، اسلام را، کامل گردانیدم (با ولایت علی علیه السلام) پیامبر گفت: ای جبرئیل! قوم من تازه مسلمانند، مبادا تحاشی کنند.

پس از رجعت از حج زمانی که رو به مدینه حرکت کردند در محلی به نام غدیر خم که در جحفه بود، محلی که راه ها به نقاط مختلف از آن بقعه منشعب می گردید و اگر مردم به راه های خود می رفتند دیگر در یک مجلس دیدار همه فراهم نبود، جبرئیل نازل گردید و گفت: ای محمد! خدا می فرماید: در این محل فرود آی تا پیام ما را به مسلمین برسانی.

پس حضرت او فرمان توقف داد و دستور داد که از جهاز شتران سکوئی بسازند تا پیامبر صلی الله علیه و آله از آن بالا با قوم خویش سخن گوید، پس پیامبر بالای این سکو رفت و گفت: «حمد خدا را ای مردم! جبرئیل خبر مرگ به من داده و وقت رفتن نزدیک است و آیا من اولی به مؤمنین از نفس آنها نیستم؟ گفتند: بلی، یا رسول الله! فرمود: پس هر کس من مولای او هستم علی مولای اوست، آن گاه

ص: ۵۹۸

بازوی علی علیه السلام را گرفت و بلند کرد و به مردم نشان داد فرمود: این علی، بارخدا یا! هواداران او را هوادار باش و دشمنانش را دشمن.

بعد فرمود: بعد از من برنگردید به ارتجاع که شمشیر کشیده، خون همدگر را بریزید؛ چون من در میان شما دو چیزی گذاشته ام که اگر به آنها چنگ بزنید گمراه نمی شوید؛ آن دو چیز ثقلین.

یکی از آنها کتاب خداست که رشته ای است از آسمان تا زمین و آن اعظم است و دیگری اهل بیت من خاندان من است، خدا فرموده: این دو از هم جدا نمی شوند. تا در حوض کوثر به هم برسند و به من برسند.»(۱)

پاداش خلوص و ایمان و احتیاط بر اسلام

حضرت علی علیه السلام به خاطر فامیلی و نزدیکی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به نیابت انتخاب نگردید، بلکه به واسطه امانت و تقوا و شهامت بی نظیرش انتخاب شد.

در آیات چهارگانه مباحله هم این آیه را سرلوحه آنها ذکر کرد که: (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) ۲

در اثر مباحله، همین که مأمور یمن شد، چون علی را دیدند همدان اهل یمن

ص: ۵۹۹

۱- (۱) احادیث دیگری که دارد - کتاب الله و سنتی - منافات با این ندارد؛ زیرا هر دو صدق می کند و تفاوت سنت با اهل بیت مثل تفاوت گلبن است با گل - و گل با گلاب - و گلاب با عطر - که ملازم و سبب و مسبب اند. «بحار الأنوار: ۱۵۹/۳۷، باب ۵۲؛ بحار الأنوار: ۱۸۴/۳۷، باب ۵۲، حدیث ۶۹»

بدون جنگ و خونریزی اسلام را پذیرفتند(۱) و علی باز مأمور شد که به نجران برسد و مال الصلح را از نصاری وصول کند.

و خالد بن ولید مأمور صدقات مسلمین شد و اهل نجران دو زمره بودند: قسمی نصارا و قسم دیگر مسلمان و از مذبح بودند، هم پیمان با بنی همدان بودند و عمل نجران باعث شد که همدان بی دغدغه اسلام آوردند و در یمن ایرانیان متوطن یمن که آنها را بنوالاحرار می گفتند، مسحور شخصیت یکتا و فضیلت بی کران او شدند.

و از این رو تعلق خاطر فراوان به آن حضرت پیدا کردند، فرمان پیامبر به او در یمن رسید که در حج باید او را دیدار کند، حله هائی را که از نصارای نجران بسته بندی کرده با سپاه خود می آورد رها کرد، شتابزده به سوی پیامبر آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله را خوشحال کرد، پیغمبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: چگونه احرام بسته ای؟ گفت: نیت کردم به احرام پیامبر احرام می بندم، پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا قربانی همراه برای هدی آورده ای گفت: چهل شتر. پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: پس تو به احرام خود باش، اما علی علیه السلام وقتی فاطمه علیها السلام را دید که از احرام درآمده، تعجب کرد و سبب پرسید که چگونه سرمه کشیده و لباس معصفر پوشیده ای؟

فاطمه علیها السلام گفت: به امر پدرم.

بعد پیامبر به او امر فرمود: برگردد و با سپاه خود بیاید، همین که علی علیه السلام برگشت، دید مسلمین بسته های حله ها را گشوده اند و آنها را برای احرام

ص: ۶۰۰

پوشیده اند، از خالد مؤاخذه کرد؛ از مردم خواست که حله ها را آوردند و در بسته گره زد، مردم از او آزرده شدند، آزردهگان سفر یمن که ناراضی شده بودند شکایت از سخت گیری و امانت حضرت علی علیه السلام را به پیامبر صلی الله علیه و آله بردند.

پیامبر صلی الله علیه و آله برای این حد احتیاط علی علیه السلام بر اسلام و صیانت اسلام از هر دستبرد و به پاداش فداکاری ها و خلوص ایمان، او را به ولایت برگزید.

هر چند تمام مسلمین همواره ولایت آن حضرت را حق مطلق می دانند؛ ولی در تفسیر این ولایت اختلاف عقیده ایجاد گردیده، ولی همان منشور ولایت که گفت:

«من كنت مولاه فهذا علي مولاه» پیغمبر صلی الله علیه و آله مصدر کرد به آیه (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) ۱ ولایت علی را اشتقاق از ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله کرد، آیات مباحله از سوره آل عمران را با آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) از سوره احزاب کرد که قضیه زنان پیغمبر را دارد و در هر دو مقام، چه در مباحله ذیقعه و چه غدیر خم ذی حجه، پیامبر صلی الله علیه و آله صدر سخن را این آیه قرار داد که (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) تا معلوم همه کند که ولایت علی از جنس ولایت نبی است که علی علیه السلام را در مباحله و در آیه (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) به استناد آیه این (النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ) مصداق این نمونه شمرد.

تفسیر سید قطب فی ظلال القرآن ربط آیات ازواج نبی را با این آیه (النَّبِيُّ

در سراسر جزیره العرب اعلان شده که هر یک از مسلمین که می توانند باید امسال در حج شرکت کنند؛ زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و آله حج به جا می آورد یا به مدینه بیاید، یا در مسجد شجره در ذوالحلیفه که میقاتگاه اهل مدینه است پیغمبر را درک کند تا با شروع احرام، پیغمبر صلی الله علیه و آله را حاضر باشد و با رسول خدا صلی الله علیه و آله در مکه حج را به جا بیاورند.

دو ماه گذشت موسم حج فرا رسید، مکه پیروان اسلام را به سوی خود دعوت کرده فرا خواند، در اول امر هفتاد هزار نفر بوده و بعد یکصد هزار نفر، بلکه در پایان یکصد و بیست هزار نفر شدند؛ با رسول الله صلی الله علیه و آله به مکه وارد شدند برای تعلیمات حج، وقتی انسان متوجه کاروانی می شود که یکصد و بیست و چهار هزار نفر در آن شرکت دارند، به خودی خود درمی یابد که باید این حج، حج فوق العاده ای باشد. آری، گویی پیامبر صلی الله علیه و آله می خواست امتی را که با تحمل بیست و سه سال رنج و تحمل آزار به وجود آورده، سان ببیند و آنها را به پیشگاه خدا معرفی کند و بیلان کار خود را عرضه بدارد یا اردوی امن را نشان دهد که در فوق همه جمعیت ها است یا همه جهان را با اردوی بی نظیر «امن جهان» آشنا سازد و بقعه ای را که این «سپاه امن» را می سازد نشان دهد که: این چنین بقعه باید قبله دنیا باشد که دنیا آن را آرمان خود قرار دهد و دنیا بداند که نتیجه همه زد و خورد های مسلحانه و غیرمسلحانه ملل باید به اینجا منتهی شود که اردوی امن

ص: ۶۰۲

این قبله ارائه داده است، ابتدای آن از ابتدای حج و تعلیمات امنیتی شروع شود و انتهای آن بعد از تکامل حج به انتخابی، نظیر انتخاب غدیر خم ختم شود که بر رأس امت هم قانون بهتر باشد و هم رهبر بهتر؛ تا هر دو معاضد یکدیگر باشند و از معاضدت آن دو دنیا به ارتجاع برنگردد و به خونریزی دست نزنند و پیغمبر صلی الله علیه و آله در آخر بگوید: برگشتن به زد خورد برگشتن به ارتجاع است و کفر است، و دنیا دیگر الزام ندارد که به ارتجاع و کفر برگردد؛ می تواند چنگ به این دو بزند، قانون بهتر، و رهبر بهتر خلل ها را تکمیل کند، وسیله ایمنی شما از خلل مصون است و معصوم است.

«لا ترجعوا بعدی کفاراً یضرب بعضکم رقاب بعض فانی قد ترکت ثقلین ما ان تمسکتما بهما لن تضلوا ابداً، کتاب الله و هو جبل ممدود من السماء الی الارض و هو اعظمهما، و اهل بیته عترتی»^(۱)

و این دلیل عصمت عترت است.^(۲)

البته از اهل بیت هم فقط همانها که خون دل منند، خون آنها خون من می باشد، نافه مشک بوی آنها از خون من تهیه شده، نه سایر اهل بیت من، مثل زنان من که از خون من نیستند، آنها عترت نیستند.

عترت در اصل نافه آهوی است که از خون دل آن در خلقت آهو تهیه و ساخته می شود و البته مراد در این مرجعیت، فقط علمای از آل بیت و عترت است

ص: ۶۰۳

۱- (۱) شرح نهج البلاغه: ۱۲۶/۱.

۲- (۲) بحار الأنوار: ۱۱۸/۲۳، باب ۷، حدیث ۳۶.

که کتاب و سنت را بهتر از همه می دانند و از همه برای خالص اجرا و اجرای خالص آن آماده ترند.

و این ولایت و سرپرستی آنها از سرچشمه ولایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و از نوع ولایت پیامبر می باشد که قرآن آن را توصیف می کند.

(النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ) ۱

روسو می گوید: برای سعادت ملت و ملل این بحث مطرح است که قانون بهتر یا رهبر بهتر!

و حق همین است (که در غدیر خم شد) که قانون بهتر توأم با رهبر بهتر باشد، در این سفر حج، این مشهد عظیم به اینجا منتهی شد؛ اولش تأمین اردوی امن و خاتمه اش تأمین رهبر بهتر با قانون بهتر است.

صبح روز بیست و پنجم ذیقعد ماه ما قبل آخر سال دهم هجرت مسلمین مدینه را ترک کردند، همه وجودشان مالا مال از شوق سفر به نظر می رسید و چشم انتظار جریان جدید بودند که ضمن این سفر برای آنها رخ می نمود.

اینجا ذوالحلیفه است، شب را بایستی در آنجا بمانند و از آنجا از مسجد الشجره سحرگاهان به سوی ذوالحلیفه و مکه عزیمت کنند، فاطمه زهرا همراه است، او با زوجات طاهرات هر کدام در هودجی هستند این بانوان با افتخار همسفری پیغمبر صلی الله علیه و آله جبران گذشته ها را در این راه مخوف کرد، جلال و جمال اسلام را در سرحد اوج شکوهمندی به چشم دیدند و به گوش شنیدند.

فردا پیش از حرکت، همه نیت حج کردند و احرام بستند و طنین تلبیه لبیک گفتن را تا آن سوی مرز طبیعت به پرواز آوردند.

«لبیک اللهم لبیک، لبیک لا شریک لک لبیک، انّ الحمد و النعمه لک و الملک لا شریک لک لبیک»^(۱).

غوغا می کرد و محشر به پا می ساخت، همه از روی لاشه های افکار ناصواب گذشته، می گذشتند و به سوی کعبه می رفتند.

حال خوشی داشتند، هستی پر از حکایت توحید بود، صدای لبیک در گوش همه بازگو می شد.

اما در گوش امیر قافله پیغمبر صلی الله علیه و آله و در گوش دخترش بیشتر بهجت می آورد، او از جهت دهندگی و این از جنبه گیرندگی و زهرا با ابتهاج و افتخارش از مسافتی می گذشت، (در این سفر) که این مسافت را در روز هجرت با خوف و هراس عبور می کرد، جبهه پیش رو مکه ای بود که اکنون مخوف نیست، بلکه بهجت آور است، گلباران است.

هر لبیک از صد هزار نفر یاران، بیابان را گلباران می کند و قافله متصل بود میان مکه و مدینه و صدای لبیک هم متصل به گوش می آمد، در عقب هر نمازی صبح و ظهر و عصر و مغرب و عشا، صدای لبیک بلند می شد، در برخورد به هر قافله ای باز بلند می شد، در صعود به هر بلندی و در هبوط به هر پستی و در دیدار مجددی از یکی از رهروان یا دسته ای از رهروان، صدای لبیک از هر دو طرف

ص: ۶۰۵

۱- (۱) من لا یحضره الفقیه: ۳۲۶/۲، باب التلبیه، حدیث ۲۵۸۵.

به آسمان می رفت، هر چه بیشتر می رفتند جمعیت بیشتر می شد و صداها به هم پیچیده تر بلند می شد و کلمه مقدس که از دهن ها می پرد مانند گل های پرپر شده که جلوی نسیم بیفتد؛ نسیم آنها را به هر سو می برد و عطر آنها مشام ها را معطر می کرد و برگ آنها را در دامن و گوش شنوندگان فرو می ریخت، هر یک لیبیک صد هزار گوش را به اهتزاز می آورد و در هر گوش هزاران صد هزار لیبیک از صد هزار جهت و صد گوینده وارد می شد، بدون آن که معبر گوش برای آنها تنگ باشد یا تداخل کنند، برگ های گل همین که از درخت و گلبن ریخت به دست نسیم افتاد و پخش شد؛ می پلاسد و فقط در گلبن در شاخه ها جای آن برگ ها دانه ای فقط بسته می شود، اما خود آن گل ها تباه می شوند؛ ولی این لیبیک ها که گلی است و در هر گوش وارد می شوند فاسد نمی شوند، بلکه در بن هر گوش از نو تخم تولید می کنند که بذری می شود و گلبن مجددی برای توحید می روید و منظور از این گلباران کردن صحرا در سراسر ارض حرم، تکوین اردوی امن جهان است که در حج انجام می گیرد و از میقاتگاه شروع می شود و شوق آن در نفوس مثل آتش همی برافروخته تر می شود و می شود محرمات احرام از قبیل حرمت صید و نکاح و ترک هر رفت و فسوق و کذب و جدال، شروع به تمرین و آزمایش سپاه است که از آن خانه کعبه که خدا آن را خانه «امن و قیام» قرار داده، پیام آن را به تمام دنیای آکل و مأكول ببرند. این صداها لیبیک را جمعیت همه می شنیدند؛ ولی پیغمبر صلی الله علیه و آله از طرف رأس قائمه مخروط و زوجات طاهرات و زهرای اطهر علیها السلام که پردگیان حرمند، نیز این صداها لیبیک را می شنیدند و مأل آن را می فهمیدند، مأل آنها آمال آنان بود، آنکه آمالی در عقب

هر جنبشی منظور دارد، مآل کار را می فهمد و پیغمبر صلی الله علیه و آله که رأس مخروط است بهتر از همه، همه صداها را می شنود و مآل آنها را مآل خود می بیند.

و زهرای اطهر علیها السلام هر چند در حجاب هودج خویشتن است ولکن نمی تواند گوش به این صدای هیاهوی صداهای صد هزار نفری ندهد یا نگذارد صداها در گوش او وارد شوند، این صداهای صد هزار نفری ممتد است و پشت دارد.

هشتاد فرسخ مسافت بین مکه و مدینه را به امتداد آن پر کرده، از هر پشته ای بالا می روند یا فرود می آیند این صدا می آید از جمعی که فرود می آیند؛ به نحوی این صدا بلند است و از جمع دیگر که به بالا برمی آیند به نحوی دیگر صدا به صدا متصل می شود، هر که از خواب برمی خیزد با این صدا غلغله می افکند و هر که از نماز فارغ می شود با این صدا هم آهنگ می شود، در جلوی راهرو همین که کس به دیده می آمد، با این صدا با او روبرو می شوند، گویی همه آرمانها، یکی شده، همین است.

از من پرسید که اصرار به این که زهرا علیها السلام صدا را می شنید؟ لازم نیست این صداهای پرغلغله را همه می شنیدند.

جواب آن که: آری، همه می شنیدند، ولی زهرا که رنج این راه را در موقع مهاجرت دیده و بی کسی پدر را در آن موقع یاد آورد و امروز را می بیند که جمعیت به عدد ریگ بیابان قیام کرده و صدای او را لبیک می گوید، از همه بیشتر سرخوش است و بهتر از همه از سر دعوت و نفوذ آن آگاه است که مرد و زن صحرای عربستان را به نطق آورده، گویی از همه سنگ و درخت صدای توحید شنیده می شود.

موسی نیست که فریاد انا الحق شنود

ورنه در سنگ و گلی نیست که این زمزمه نیست

من سهم فاطمه را در زندگی مشترک پیغمبر صلی الله علیه و آله بررسی می کنم و گرنه این کتاب، کتاب حج نیست، کتاب تاریخ هم نه و کتاب فقه هم نیست.

و از این جهت فاطمه علیها السلام چند سطر این دعوت را برابر با هستی خود می داند، حدیث دلائل طبری را شنیده اید؛ به اسناد تا ابن مسعود رضی الله عنه گوید: «یکی از رجال نزد فاطمه علیها السلام آمد و گفت: ای دختر پیغمبر! آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد تو چیزی نهاده است که آن را طوق افتخار من کنی؟ پس فاطمه علیها السلام گفت: ای جاریه! آن جریده را بیاور. آن جاریه آن را طلب کرده و نیافت. فاطمه علیها السلام گفت: و یحک! آن را جستجو کن و بیاب که آن نزد من عدل حسن و حسین من است.

پس آن جاریه در صدد برآمد و جستجو کرد، معلوم شد که آن را در خاکروبه جاروب کرده، در میان خاکروبه ها آن را یافت مکشوف شد که در آن این چند کلمه از حدیث هست.

«قال محمّد النبی صلی الله علیه و آله: لیس من المؤمنین من لم یأمن جاره بوائقه و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلا یوذی جاره و من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیقل خیرا او فلیسکت، ان الله یحب الخیر الحلیم المتعفف و ینقض الفاحش الضنین السائل الملحف، ان الحیاء من الایمان و الایمان فی الجنه و ان الفحش من البذاء و البذاء فی النار.»^(۱)

ص: ۶۰۸

۱- (۱) دلائل الامامه: ۶۶؛ المعجم الکبیر: ۱۹۶/۱۰.

فاطمه علیها السلام مادر است و در نظر مادر هیچ چیز معامله با فرزندش نمی کند حتی دنیا؛ فکیف به این دو فرزندان او که در آسمان هستی این مادر به مانند ماه و خورشید درخشاند

«والسماء خیر ما بها قمرها»^(۱) و جواهرات لؤلؤ لا لا را به پای خط نوشتن آنها نثار می کند.

و مع ذلک ارزش این چند سطر حدیث نبوی را معادل با هر دو فرزند می داند از این پرس که آیا این اغراق است یا نه، اغراق گویی در نزد آنها نیست. از این پرس که این گونه سخن از معادله، آیا در حسنین چه تحریکی می آورد؟ به سوی علم و خط؛ اگر رنجش نیاورد و حدیث غدیر خم چه افتخاری نمی آورد.

ختم کلام کتاب الغدیر علامه امینی

بعد از قلم علامه امینی و الغدیر باید قلم را زمین گذارد، بی وفایی است که تذکری از آن کتاب مستطاب که آیت زمانه است نشود، از ده هزار کتاب فرآورده شده، من تفریظی بر این کتاب عظیم نوشته ام، در یادنامه امینی در پا صفحه یکی از چاپ ها آمده است و چون پس از این اثر که در یازده جلد منتشر شده، تشنگان الغدیر بر لب حوض کوثرند، ما سخن را در این باره ختم می کنیم.

ص: ۶۰۹

۱- (۱) اعیان الشیعه: ۱۹/۹؛ الامام علی بن ابی طالب: ۳۰۳ (شاعر: محمد کاظم الازری).

فاطمه علیها السلام مادری که گلوبند لؤلؤ لالا بر فرزندان نثار می کند اگر خط بنویسند

حدیث مسابقه خط نوشتن حسنین این است: مرسله بحار الأنوار در مراسیل روایت شده که: حسن و حسین علیهما السلام در دوران کودکی خط می نوشتند، حسن علیه السلام به حسین علیه السلام گفت: خط من بهتر از خط تو است.

حسین علیه السلام گفت: نه، بلکه خط من احسن از خط توست.

پس از فاطمه علیها السلام مادر والاتبار، حکمیت خواستند گفتند: حکم کن بین ما، فاطمه خوش نداشت که یکی از آنها را آزرده دارد (بدین قرینه فاطمه علیها السلام آشنا به خط بوده)

لذا فرمود: از پدر خود سؤال کنید، از پدر سؤال کردند، پدر هم خوش نداشت که یکی از آنها را آزرده خاطر کند.

فرمود: از جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید. او هم فرمود: من حکم بین شما نمی کنم تا از جبرئیل سؤال کنم.

همین که جبرئیل آمد، جبرئیل فرمود: من حکم بین آنها نمی کنم و لکن اسرافیل باید حکم میان آنان کند.

اسرافیل گفت: من بین آنان حکم نمی کنم و لکن از مقام کبریایی مسئلت می کنم که بین آنان حکم کند، از پروردگار مسئلت کرد، خداوند تعالی فرمود: من بین آنها حکم نمی کنم، و لکن مادر آنان میانشان حکم کند.

فاطمه گفت: خدایا! تو مرا به حکم بین آنان راهنمایی کن، قلاده گردنبندی داشت، به آنان فرمود: من این گلوبند را پاره می کنم و بین دست و پای شما دانه های جواهر آن را می پاشم، هر کدام شما از آن دانه ها بیشتر برگرفتید خط او «نیکوتر» است، سپس آن را پاره کرد و پاشید.

جبرئیل اینوقت نزد قائمۀ عرش بود، خدای تعالی به او امر فرمود که: به زمین هبوط کند و دانه های جواهر را بین آنان به نصف پخش کند تا یکی از آنان آزرده نگردد، جبرئیل این کار را کرد برای اکرام و تعظیم آنان. [\(۱\)](#)

ص: ۶۱۲

۱- (۱) و روی فی المراسیل: ان الحسن و الحسين كانا یکتبان، فقال الحسن علیه السلام للحسین: خطی احسن من خطک و قال الحسین علیه السلام: لا، بل خطی احسن من خطک، فقالا لفاطمه: احکمی بیننا فکرت فاطمه علیها السلام أن تؤذی احدهما، فقالت لهما: سلا اباکما فسألاها فکره ان يؤذی احدهما فقال: سلا جد کما رسول الله صلی الله علیه و آله. فقال: لا احکم بینکما حتی اسئل جبرئیل، فلما جاء جبرئیل قال، لا احکم بینهما و لکن اسرافیل یحکم بینهما فقال: اسرافیل لا احکم بینهما و لکن اسئل الله ان یحکم بینهما فسئل الله تعالی: ذلک فقال تعالی لا- احکم بینهما و لکن امهما فاطمه تحکم بینهما، فقالت فاطمه علیها السلام: احکم بینهما یارب و کانت لها قلاده، فقالت لهما: انا انثر بینکما جواهر هذه القلاده فمن

در این حدیث از نظر «فقه الحدیث» چند چیز مشهود است:

۱ - اهتمام سید جوانان بهشتی به خط و تحسین خط و این از دو جا مشهود می شود یکی از ماضی استمراری در جمله «کانا یکتبان» اهل ادب می گویند. مضارع «کان یکتب» اشعار دارد به «تجدد استمراری» پس طبق مدلول این جمله، نه یک نوبه خط نوشتند، بلکه همواره و همی خط می نوشتند؛ یعنی در کودکی کارشان این بود و این عالی ترین مظهر اهتمام است.

و این اهتمام شدید مداوم «اهتمام به خط و تحسین خط» برای موقعیت رهبری آنها است که در دوران تحوّل بودند، که می باید خلق را به سواد و خط رهبری کنند و مشق دهند.

و گذشته از آن قرآن و احادیث را که بهترین ذخایر آسمانی است، باید با خط خوب نگهداری کرد، منظور اصلی نگهداری علم بود و بیشتر صحابه در آن وقت خط نداشتند و بدین جهت استنکاف از نوشتن حدیث داشتند؛ دیدید که سیوطی در «تدریب الراوی» علت استنکاف صحابه را (مانند عمر و دیگران) از نوشتن حدیث، اموری سه گانه دانست:

اول: اعتماد به حفظ حافظه ها، دیگر عدم التباس به قرآن مجید، سوم آن که:

ص: ۶۱۳

خط را خوب نمی نوشتند یا خوب بلد نبودند.

پس عجز از «خط نیکو» صحابه را از نوشتن حدیث و حفاظت آثار مانع بوده، ولی حسن علیه السلام و حسین علیه السلام به تحسین خط اقدام فرمودند تا در مرحله اول این مانع را از بین بردارند و در مرحله دوم مردم را با این کار خود رهبری به این امر مهم فرموده باشند، چون در دوران تکوین تمدن جدید بودند و در دور تکوین کارها از جای کوچک شروع می شود و جهت ثانی هم این را تأیید می کند.

۲- از مسابقه شان (در نیکویی خط) بهتر سر و صدا بلند می شد، مسابقه در هر امری سر و صدای اتمام به آن امر را بیشتر بلند می کند، به خصوص وقتی کار مسابقه (برای تشخیص) به حکمیت کشید، یعنی برای تشخیص مراجعه به حکم در کار آمد. در این مسابقه رجوع به حکمیت و حکومت مادر شد و سپس آن محکمه، حکمیت را محول به مقام بالاتر نمود و تبدیل شد به محکمه عالی تر و عالی تر یعنی کار بالا گرفت تا رسید به پیغمبر صلی الله علیه و آله؛ این سه محکمه در تمایل نسبت به طرفین متعادل بودند و این گونه محکمه بهترین محکمه است، معهذا حل نشد و به صورت عجز از تشخیص از خود رد کردند، این کار تا اینجا سه چیز را عهده دار بود.

۱- تشویق ۲- انتشار امر ۳- شخصیتی به طفل می داد و برای اسرار دیگری تبدیل محکمه به محکمه عالم بالا، جبرئیل و اسرافیل و ذات اقدس کبریایی شد که تمایل در آنها نیست و به «نگاه عدل و ذره پروری» به طرفین نگاه می کنند، آنها هم به ظاهر رد کردند و این کار برای نمایش «شخصیت دادن به طفل و هم تشویق به حسن خط و هم انتشار امر رهبری» تأثیری بسزا می داشت در ارزش

ص: ۶۱۴

دادن به کودک و تمرینات کودک در راه حسن خط و تکمیل هنر؛ مقام عمل کودک را اندک اندک بالا بردند تا پیشگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله سپس تا پیشگاه اکابر ملائکه و سپس تا پیشگاه کبریایی رسید.

همه در آن نظر کردند و رد کردند به محکمۀ صالح دیگری، یعنی همه ارزش برای آن قائل شدند و کار کودک را کار کودکانه ندیدند؛ یعنی کوچک ندیدند و حقا هم کوچک نیست، زیرا از آن کار کوچک کار بزرگ، بلکه کارهای بزرگ برمی خیزد.

طفل دکانک از پی آن کرد تا به دکان رسد چو گردد مرد(۱)

از دکانک ساختن پسر بچه و عروسک ساختن دختر بچه، کارهای بزرگ جهان برمی خیزد.

از آن یک کارهای بزرگ تجارت و اقتصاد و بازار دنیا برمی خیزد و از این یک اداره خانه و خانه داری و بچه داری مارها برمی خیزد، اینجا از آنجاها است که بازیچه آن هم «جد» است و به این مناسبت، آن مثل معروف انگلیسی می گوید: طفل پدر مرد است، یعنی مرد از گریبان طفل هویدا می شود، به در می آید.

و این گفتگو هم فقط و فقط برای آن دو جوان (حسن و حسین) نیست و نبود، آنها نمونه اعلی و فرد ممتاز پیش رس بودند، پس برای همه جوان ها است، این دو جوان در مفصل تحوّل عرب بودند، عرب حامل قرآن و اسلام بود (و می باید باشد)

ص: ۶۱۵

باید اهتمام دو جوان که سالار و سرور جوان های عرب و عجم اند در کفه هر یک از آنها نیمی از جوانان عرب و عجم را دانست و در کفه هر دو، همه جوان های عرب و عجم؛ بلکه کافه مسلمین را چنان که کار بیچه گانه کودکان نسبت به خود آنها بیچه گانه نیست، جدّ مطلق است و مقدمه کارهای بزرگ است و طفل، پدر مرد است؛ پس باید به خود طفل و به هنر او به نگاه جد نگریست و بیچه گانه به آنها ننگریست.

و اما نکته این که: در نظر ملائکه هم فیصل نشد، آن است که در نظر ملائکه کار راهروان مسابقه از نظر انتاج است که عبارت از بقای آثار علم و حدیث و قرآن باشد و آن موقوف به استمرار عمل و پشت کار و استعداد ادامه کار است، کار طفل در تحسین خط از آن نظر دارای اهمیت است که به استمرار عمل، استحکام دست حاصل می شود و با استحکام صنع خط اثر و آثار نبوت و علم نوشته می شود و ضبط می شود، نه از جهت شکل خط نسخ یا نستعلیق که دایره (نون) کدام یک مدورتر است؛ زیرا تدویر دایره (نون و س و ص) ملحوظ ملائکه نیست؛ تشکل شکل حروف امری جوهری نیست که ملک به آن نظر داشته باشد، امری است وضعی برای دلالت بر معنی وضعی کشیده می شود، پس شیوه خط تفاوتی در نظر ملائکه ندارد و لکن هر گاه استحکامی در دست باشد یا به دست بیاید که با آن «خط حسن نیکو» آثار وحی و علم برای مردم بماند؛ آن مرغوب ملائکه است. (۱)

ص: ۶۱۶

۱- (۱) والمدبرات امرأ - اقسام ملائکه هستند که تدبیر امور را عهده دارند و تدبیر، مشتق از «دبر» است که هر کاری را «دبر» کار دیگر لایق آن بکنند، این عمل ملائکه بعد از دو عمل دیگر است که:

خط به هر شکل باشد همین که دست نلرزد و سست نشود و عقب نکشد تا کار ترسیم آثار وحی را به انجام برساند؛ همان مطلوب است، البته هر چقدر خط واضح تر باشد که برای تفهم «مقصد و مقصود» کلمه و کلمات بهتر تشخیص شود، بهتر خواهد بود و این ربطی و دخلی به طرز شیوه خط ندارد، بلکه به اعتبار انتاج آن است و انتاج در هر دو نفر یا چند نفری که در مسابقه اند، تابع استمرار عمل آنها و پشت کار و ادامه و مداومتشان خواهد بود و ممکن است آن که به ظاهر عقب است، کار خود را ادامه بدهد و با عمل مداوم خود، خود را به انتاج نزدیک تر کند.

کتاب المصاحف سجستانی با اسناد خود از ابو حکیم عبدی بازگو کرده که: «امیرالمؤمنین علی در راه رفتن به مسجد و بازگشت از مسجد به سوی خانه، بر مجمع ما که کتاب مصاحف بودیم گذر می کرد و از خط ما خوشش می آمد و می فرمود: کلمات را نورانی و روشن بنویسید چنان که خدا او را نورانی ساخته و در حدیث دیگری همین ابو حکیم عبدی می گوید: مواظبت امیرالمؤمنین علیه السلام به حدی بود که به ما نویسندگان مصحف می فرمود: قلم را نوک بزیند تا حروف آشکارا و نورانی از کار درآید» (۱) چون خدا آن را نورانی خواسته است.» (۲) با این

ص: ۶۱۷

۱- (۱) کنز العمال: ۳۱۲/۱۰، حدیث ۲۹۵۶۰؛ تفسیر القرطبی: ۲۹/۱.

۲- (۲) قضمه ثم جعلت اکتب فنظر علی فقال: نعم نوره کما نوره الله. «کنز العمال: ۳۱۲/۱۰، حدیث ۲۹۵۶۰؛ الإیتقان فی علوم القرآن، السیوطی: ۴۵۳/۲، حدیث ۶۱۹۷»

مواظبت شدید امیرالمؤمنین علیه السلام دیگر، تحریف قرآن محال است.

لذا در جوانان که در کنکورها مسابقه می دهند، به نظر ما چون حساب با آخر کار است یعنی باید با پایان کار باشد، پس اعتبار با انتاج است که آن در اثنای عمل معلوم نمی شود.

پس وقتی ملائکه را شناختیم می دانیم که (ج) خط رقاع با (ج) نستعلیق یا نسخ و شکل دایره (ص و ن) فرقی در نظر آنها ندارد، همه شکل اند و ملائکه نه این را می خواهند، ملائکه اثر و اثربخشی را می خواهند و آن با استمرار عمل و پشت کار می شود که آن را هم نمی توان تا متحرک در حرکت است معلوم کرد؛ زیرا آخر کار «راهرو» معلوم نیست، چون هنوز متوقف نه و محدود به حدی نیست، متحرک و مسافر به هر حدی می رسد، از آن می گذرد پس به آن حد محدود نیست؛ لذا اگر پشت کار و استمرار عمل داشته باشد قابل است با هر عقب افتادگی پیش بیاید تا عقب نیفتد؛ با ادامه سیر خود، عقب افتادگی ها را جبران کند، بلکه به علاوه می توان گفت: متحرک در «هنر و خط و علم» مانند متحرک مکانی که از مبدأ به طرف مقصد دور می شود او هم از مبدأ حرکت خود (که نقص باشد) رو به کمال دور می شود، از همان آغاز حرکت می توان گفت: به مبدأ دور است و به مقصد نزدیک است، چون اندک اندک که نزدیک می شود از مبدأ حرکت دور می شود و به مقصد نزدیک می شود، پس اگر استمرار به عمل بدهد و پشت کار داشته باشد، معلوم نیست ناقص بماند.

پس نباید گفت: جوانی که در صف اول دبیرستان یعنی کلاس اول است، از مقام «دکتری» عقب است (یعنی مادامی که در کار است بلکه اگر رفوزه هم شده

باشد، نباید او را افسرده کرد مادام که در کار است؛ زیرا امید هر آتیه درخشانی با متحرک هست.

بیچاره نیستم من و در فکر چاره ام

بیچاره آن کسی است که در فکر چاره نیست (۱)

بنابراین نظر: ملائکه نمی توانند بگویند خط حسین علیه السلام عقب است؛ چون تازه قلم دست گرفته یا چون سن او کمتر است.

چه آن که عقب بودن به واسطه عقب بودن سن و حتی به واسطه عقب افتادگی رفوزگی مناط محکومیت نیست؛ مادامی که دارد کار می کند.

علیهذا همین که: ملائکه آن چه می طلبند از جهت شکل دایره (ج - ص - ن) نیست که طاق نصرت نیکی باشند؛ زیرا آن در نظر ملائکه، خوشگلی خط میزان صحیح طبیعی ندارد و نظر ملائکه به خاصیت عمل و انتاج عمل است، پس به دو نفر که در مسابقه اند و در حد محدودی متوقف نمانده اند و نمی مانند، نمی توانند هیچ کدام را حاکم و هیچ کدام را محکوم کنند.

البته این خاصیت از آن حسین علیه السلام و جوانانی است که متوقف نمی مانند و گرنه هر متوقفی را می توان به واسطه حد محدود او محاکمه کرد و ارزش او را معلوم کرد؛ زیرا لرزش دست و سستی و بی هنری و بی نتیجه گی وجود که اثر ثابت ندارد یا اثربخشی ندارد. چراغ آن پیش ملائکه فروغ ندارد.

ملائکه روی این نظر حکم می کنند؛ زیرا نظر ملائکه از نویسندگی اتقان صنع

ص: ۶۱۹

و استحکام هنر و خط است که آن هم موقوف به پشت کار و استمرار عمل است و به عکس این، رخاوت و خستگی بی جا، کار مضاد با ملک است؛ ملائکه به آن نظر نمی کنند و صاحب آن را محکوم می کنند و اما آن چه به ضد این باشد یعنی رو به انتاج و اتقان ببرد آن منظور ملائکه است، ملائکه با نظر اشفاق به آن نظر دارند و هر چه بکوشند ملائکه در پیشرفت به آنان کمک می دهند؛ زیرا کار ملک بسط وجود است. (۱)

علیهذا در اخبار وارد شده است که: صدای صریر قلم نویسندہ را ملائکہ می شنوند. همچنان کہ صدای عجزوہ و سوت کارخانہ را می شنوند.

ملائکہ با تمرین در راه عمل خط کہ جوانان و نونهالان دست لرزان خود را مستحکم می کنند موافقند و با مسابقہ در راه پیشرفت هنر خط و حسن خط ہم موافقند کہ عمل را بیشتر و سریع تر پیش می برد.

همچنین با شخصیت دادن به کودک در اقدامش به عمل تحصیل خط و هر تحصیلی کہ در آن هنری باشد، یا عمل نیکی نیز هم موافقند و با نگاه بچه گانه به عمل بچه نگاه نمی کنند.

زیرا بچه خودش، خودش را به نگاه بچه گانه نگاه نمی کند و این کہ همیشه طفل می کوشد عمل خود را محکم و مستحکم بکند آن در باطن همراهی ملک است، دمیدن نفخ روح طلب و جدّ از ملائکہ است.

ص: ۶۲۰

۱- (۱) (وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا * وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا) «نازعات (۷۹): ۱-۲» (فَالْمُيَدَّبَّرَاتِ أَمْرًا) «نازعات (۷۹): ۵» اشاره به اقسام این فعالیت های جهانی است.

ملک با نفخ روح «جد و طلب» بشر را از کودکی و کوچکی و می دارد به عمل و با وسیله غریزه مسابقه، جامعه را نسبت به آن عمل و آن کودک متوجه می کند، کار ملک نزدیک با ما است و خود ملک هم نزدیک است (۱) و ذات اقدس کبریایی هم با ما دور نیست، نزدیک است (نحن معکم) یعنی در وقتی که از خطا و نقص رو به کمال می رویم.

در حدیث مبارک اگر تشخیص خط حسنین با ملائکه کبار یا با ذات پروردگار محول شد، تصور نرود که چیزی نالایقی به بارگاه والائی عرضه شده و این لایق نیست یا با محکمه دوردستی است؛ زیرا خدا و ملائکه با ما و کارگران ما از خود ما نزدیک ترند و بیشتر نظر دارند.

(إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَبَيَّتُوا الَّذِينَ آمَنُوا) ۲

ص: ۶۲۱

۱- (۱) از حنظله کاتب پیغمبر صلی الله علیه و آله پسر برادر اکثم صیفی که معروف بود به حنظله کاتب، چون برای پیغمبر صلی الله علیه و آله کتابت کرد، وی از علی در جنگ جمل تخلف کرد. گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: ای حنظله! چرا گریه می کنی؟ گفتم: ترسم منافق باشم چون نزد تو که هستم ما را به یاد بهشت و آتش می آوری، چونان که گوئی ما آنها را می بینیم. و همین که برمی گردیم سرگرم زنان و مزارع و دهکده شده، بسیاری را فراموش می کنیم؛ پس پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای حنظله! «لوتدومون علی الحال التي تقومون بها من عندي لصافحتكم الملائكة في مجالسكم و في طرقكم و علی فرشکم و لکن یا حنظله ساعه و ساعه.» «اسد الغابه: ۵۸/۲» گهی بر طارم اعلی نشینم گهی در پشت پای خود نبینم «سعدی شیرازی»

(إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا) ۱

و تصور نشود این کار هم منحصر به حسنین علیهما السلام است و درباره سایر اطفال نیست، نی نی! بلکه درباره همه اطفال است، ولی آنان نمونه اعلی و سالار جوانان بودند و هستند و این درس هم از طرف خداوند والا و ملائکه عالم بالا و پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله برای درس به ماها است، ما از این درس می فهمیم که جوانان وطن را نباید به واسطه کنکورها از کار باز داشت و افسرده کرد و به جمعی دانشجو که هنوز در سیر و در کوشش اند بگوییم شما قابلیت صعود به مقام بالاتر ندارید، شخصیت آنها را درهم بشکنیم، باید طبق این حدیث با اطفال شیعه و دانشجویان شیعه رفتار شود.

در این حدیث ملاحظه شد که اولاً: تمرین در نیکی خط باید کرد. و امروز بی اعتنایی به خط می کنند و هر کس خط نداشته باشد به واسطه نقص خط که در خود مشاهده می کند رغبت به ضبط کم می کند و طبعاً مطالب به هوا می شود، مانند بخارهایی که از دریا و آب ها و نهرها و حوض ها به هوا می شود و کار گردش چرخ ها از آنها بر نمی آید و می دانید که گردش چرخ های علوم به واسطه کتبی است که نوشته شده و مانده است؛ آن چه نوشته شده و مانده به حساب نمی آید و حساب ندارد چون نسبت به عدم و بیداری «حسّ نبه» نیست، آنها که خط خوب داشته اند، غالباً هر سخنی که دیده اند و شنیده اند اگر چه اندک آن را

به خط خود نوشته اند و پای بند به آن زده اند.

و ثانیاً: مسابقه این دو تن امام علیه السلام برادر و سرور، از باب مسابقه (فَاسْتَبَقُوا الْخَيْرَاتِ) ۱ است، تنازع نیست مانند مسابقه اسب دوانی و سبق و رمایه و تیراندازی، پس مسابقه در نیکی خط، اجازه می دهد که برای حسن خط هم مسابقه باشد و جایزه روا باشد.

زیرا این مسابقه با تقریر مقامات عالی معصومان، فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام و پیغمبر صلی الله علیه و آله و ملائکه و ذات اقدس کبریایی تعالی مجده، روبرو شد. همه این مقامات آن را به رضا تقریر دادند و جایزه هم جواهرات گلوبند فاطمه علیها السلام شد.

مسابقه های زیبایی و جمال که امروز دائر است در امر غیر اختیاری است؛ مسابقه باید در امری باشد که هنر بیفزاید مانند اسب دوانی و تیراندازی «سبق و رمایه» و حسن خط، اما مسابقه ناف غلط است و نارواست.

ثالثاً: برای مسابقه حسن خط و همچنین هر کنکوری باید محکمه صالحه تشکیل شود و قسمتی از ملاحظات هم روی حفظ شخصیت طفل باشد، دیدید پیغمبر صلی الله علیه و آله زود حکم نفرمود با آن که عقل کل بود، این هم از عقل او بود که نظر دیگر را غیر از نظر خود اعتبار داد، یعنی نظر فوق را چون شاید ملائکه به این موضوع از نظر دیگر بنگرند.

و سپس دیدید در این محاکمه تبدیل محکمه شد و از نظر حفظ شخصیت طفل محکمه اولی گفت: به عهده بالاتر است که تشخیص پیشقدم را بدهد و

سپس آن محکمه هم محکمه بالاتر را معین کرد، از هر محکمه ای که می گذشت به محکمه بالاتر می رفت، شخصیت طفل و کار طفل بالاتر می رفت و طفل در نظر خودش دارای شخصیت غامض تری می آمد، همچنان که صنعت و هنر هم تشویق بیشتری می یافت و با پیشرفت هنر خط کار ضبط علوم بهتر و آسان تر می شد، حفظ شخصیت طفل در خاطر طفل کار اسرافیل را می کند، او را حیات جدید می دهد، بال و پری جدید از قدرت و هنر در او پدید می آید.

اما نکته این که در مرحله بعد:

و در پایان امر «مادر» را از مصدر کبریایی برای حکم نهایی انتخاب فرمودند: نه آنست که: خود حکم نکردند و خواستند دیگری حکم بکند، بلکه خواستند حکم مادر را حکم خود معرفی کنند و بفهمانند که نشو و نمای هر هنر علمی در کودک، در فرهنگی می باشد که اطفال را در دامن مهر مادرانه خود پروراند، یعنی می باید مربی با مهر مادرانه باشد یا مادر باشد که شعبه ای است از مصدریت کبریایی، مصدریت مادر مصدریت مقام کبریایی است، برای خلق و ایجاد در «مادر» سرشت پروری به طور غریزی و طبیعی نهاده شده؛ هر نبوغی در طفل باید بروز کند، باید از منبع عاطفه و ذره پروری مادرانه اولیا، نبوغ و طلوع کند و با مدارا آن را به کمال برساند.

اولیای طفل از مادر پدید می آید، حتی احساسات حب و حدیث حب از دوران گهواره و قنداقه با آمدن مادر برای شیردادن در طفل حس محبت بیدار می گردد و احساس می شود، یعنی در رگ و پی او می دود؛ مانند آب که در گل می دود، سپس حس «امانت» در او پدید می آید (از این که می بیند مادر به ذخیره او که

شیر غذای او باشد خیانت نمی کند) و روی این احساس «امانت» در او حس جدیدی هم می آید که حس «صبر» باشد، مطمئن است که با «صبر اندک» مادر به فریاد او می رسد.

پس مادر منبع انبعاث قوای عالیّه «حب و تشکر» و «امانت و صبر» است که همگی این جنود الهی در روح طفل از مادر پدید می آید؛ چنان که مواهب دیگر طفل هم در خلقت و سرشت از «مادر» پدید آمده است.

بنابراین نمّو هنر هم باید یا از «مادر» یا از منبع مهر مادرانه باشد و مادر در هنگام جوشش مهر از خدا دور نیست، خدا هم از عالم دور نیست، دستگاه فرهنگ کشور شیعه باید از مردم دور نباشد، بلکه از معیت گذشته باید محل انبعاث این معانی و معالی و معنویات در اطفال شیعه باشد، طرز انبعاث این معنویات و هنرها در اطفال باید به آن باشد که آنها را مثل مادر زیر دامن بگیرد، بال رحمت بر آنها بگستراند به اندازه ای که از ام القری قریه ها بیرون می آید و از ام الکتاب، کتاب حقوق و قانون استنباط می شود؛ از فرهنگ مادر حس فرهنگ و هنر و خط مانند بال بروید کار مادرانه کند که از کار اسرافیل که ملک حیات است و از کار جبرئیل که ملک علم و تشخیص است دست کمی نیست؛ زیرا کار ذره پروری است که مادر می کند.

دستش بگرفت و پا به پا برد تا شیوه راه رفتن آموخت

شب ها بر گهواره او بیدار نشست و خفتن آموخت

دیدند ورا چه زاد مادر پستان به دهان گرفتن آموخت

لبخند نهاد بر دهانش بر غنچه گل شکفتن آموخت

یک حرف و دو حرف برزباننش الفاظ نهاد و گفتن آموخت (۱)

گویی مادر خیر مطلق است، از تخم دان بذر او را افزاز (۲) می کند و از خون خود مواد غذایی به جنین و بنیه او می رساند؛ تا اعصاب و مغز و استخوان طفل بروید، بعد از شیر خود بی دریغ به گلوی او می ریزد تا بروید؛ سپس از رفتار خود «حس محبت و شکر و امانت و صبر» به او و به روح او می دمند و از لبخند خود، لبخندی به لب های او می نهند تا غنچه ناشکفته اش شکفتن گیرد.

و الفاظ را حرف به حرف، یکی بعد از دیگری به دهان او نهاده، گفتن به او می آموزد، و پای او را می گیرد پا به پا می برد تا شیوه راه رفتن به او می آموزد.

شب ها بر سر گاهواره او بیدار می نشیند تا او را خواب کند و خواب بیاموزد، زاییدن او کار اولی او است.

بعد پستان به دهان او می نهد و گرفتن را هم به او می آموزد؛ پس جسم و روح را به او می دهد و معنویات او را هم وی بیدار می کند و گوهر جانش را به او می دهد، ولی باید طفل به پای خود بدود تا گوهر را به دست آورد و هنر خود را به کرسی بنشانند، باید با این وصف مهر مادری، او را اتکالی بار نیاورد، باید او را بدواند تا بتواند هنر خود را اثبات کند، نه آن که به جای او خط بنویسد حاشا! نه، بلکه خط نیکوی او را به وسیله هنر مسابقه در بر گرفتن جایزه به او بگوید که هم با دلیل باشد در نظر طفل و هم به کوشش خود او حکم برانندگی خود را

ص: ۶۲۶

۱- (۱) ایرج میرزا (با تصرف در ابیات).

۲- (۲) افزاز: بلندی، ضد نشیب.

بگیرد و تقدم خود را به کرسی بنشانند؛ اینجا است که تربیت بسیار دقیق است.

لذا (طبق این حدیث) ذات اقدس کبریایی به مادر محول فرمود و او هم به گلوبند محول نمود و مبادا گمان شود ذات کبریایی حکمیت را هم حکم نفرمود و احاله به دیگری فرمود؛ زیرا مهر مادر شعبه ای از مهر الهی است و قلب مادر اشتقاقی است از دریای رحمت الهی که به سینۀ مادر جاری گردیده، خصوص آن مادر، فاطمه زهرا ام ابیها که برای رحمت للعالمین هم سمت ام و مادری یافت.

پس در حقیقت خدا حواله به دیگری نفرموده، حواله به شعبۀ رحمت خود فرموده، مانند آن کس رئیس دولت «رئیس الوزراء» و دربار سلطنتی هر عربی و هر تقاضا را به وزارتخانه مربوطه می فرستد که رسیدگی شود و به یک معنی به خودش مراجعه کرده، رسیدگی آن وزارتخانه هم رسیدگی خود دولت است.

اینجا ذات اقدس کبریایی به شعبۀ مربوطه مراجعه داد که هر چه او حکم کند همان حکم کبریایی است، چون این گونه امور که از کودکان است باید شعبۀ رحمت الهی متصدی و متعهد آن باشد تا از شفقت و ذره پروری بهره مند گردند و بزرگ شوند و این قسمت ها واگذار به شعبه ای از رحمت شده که از مجرای غیب در قلب مادر منفجر شده است؛ خدا با وسیله قلب مادر ذره پروری می کند.

زیرا «ابی الله ان یجری الاشیاء الا بالاسباب»^(۱) و اسباب مساعد برای بزرگ کردن کوچک ها شفقت و مهر مادری است که با خاصیت طبیعی و با

ص: ۶۲۷

۱- (۱) الکافی: ۸۳/۱، باب معرفه الامام، حدیث ۷؛ بحار الأنوار: ۹۰/۲، باب ۱۴، حدیث ۱۴.

غریزه ذاتی مأموریت خدایی خود را در گستردن مهر و عاطفه بر کوچکان انجام می دهد؛ تا به حساب ذره پروری گویچه و نوکچه های امور معنوی هم در نهاد کودکان برومند گردند و نهال ها برویند؛ آن چه به طور ضعیف در نهاد کودکان هست، در بزرگ شدن و نموش احتیاج دارد به نوازش و مهر مادرانه و امر حسن خط و هنر همه در طفل از این قبیل اند و در این حکمیت نهایی ملاحظه شد که زهرا مادر گرامیشان خود حکم نکرد.

و تشخیص را (با الهام الهی با دانه های جواهر «گوهر» گلوبند خود قرار داد که بیفشانند و هر کدام عدد بیشتری برگرفت آن «احسن» باشد).

این حل، متضمن اشکالی هست که چه ارتباطی بین حسن خط با برچیدن دانه های گوهر است که یکی دلیل آن دیگر باشد:

اما جواب: در این مسابقه جدید که در برگرفتن دانه های گوهر پیش می آمد دو امر حاصل می شد؛ یکی: ورزش و تمرین قوه عضلات و چابکی و هوشیاری و تلاش و کوشش. و دیگری دومی بالتبع: آن کسی که استحکام و پشت کارش مطلقاً بیشتر باشد و وارفته نباشد، ظاهر می شود از چابکی و چالاکی در فراگرفتن گوهرها، به طور برجسته شخص او هویدا می شود و معلوم خواهد شد که او طبعاً برای استمرار عمل و ادامه کار نیرومندتر است و همو در ترازوی ملائکه برای سنجش راجح تر خواهد آمد.

بنابراین در افشاندن گوهر و برگرفتن دانه های آن به مسابقه، ارتباطی با حسن خط هست؛ اما نه با حسن خط از نظر شکل حروف و خوشگلی و زیبایی شیوه خط و رسم الخط، بلکه از نظر دیگر یعنی از نظری که ملائکه برای تشخیص

حسن خط می نگرند، آنها از نظر انتاج می نگرند و انتاج موقوف است به پشت کار و قوه استمرار و توانایی ادامه کار و اینها چیزهایی است که برگرفتن دانه های گوهر با سابقه و تلاش و چالاکی استکشاف می شود، یعنی ارتباط اکتشافی دارد.

از کشف یکی، کشف آن دگر تناسب دارد؛ زیرا هر دو معلول یک علت واحده اند.

از کشف یکی از روشنائی و حرارت می توان، آن دگر را کشف کرد.

نظر ملائکه روی این میزان است که: می توان با برچیدن دانه های گوهر به چابکی و چالاکی، نیرومندی خود را نشان داد.

پس مادر به الهام الهی یک کارکرد که کارهایی از آن برمی آید یکی آن که: طفل خود حکم کرده باشد و دیگر آن که: آنها اتکالی بار نیابند. سوم آن که: حسن خود را مستدل ببینند و نیرومندی و استحکام و پشت کار که سرالاسرار موفقیت است، به دست می آید.

اما چرا فاطمه علیها السلام این عمل را اول نکرد؟ شاید اهتمام و پشت کار را آن وقت نظر نداشته، فقط شیوه خط و زیبایی را می دید و نمی خواست خاطر طفل برنجد، بعد نظر شوهر و پدر بزرگوار را در طرز تشخیص و راه تشخیص و میزان تشخیص و راه خلاص از بغرنج رنجش یکی از دو نفر بهتر، از نظر خود می دانست، به آنها حواله کرد، ولی بعد از مراجعه و مشاهده عمل شوهر بزرگوار و پدر بزرگوار و رد شدن محاکمه و حکمیت به جبرائیل فهمیده شد که: مطلب از نظر دیگر هم باید رسیدگی شود که از آن نظر ملائکه به یکدیگر احاله می کنند. فاطمه علیها السلام از این نظر آگاه شد و الهام گرفت که بعد از نظر جبرئیل و

اسرافیل و نظر علم و نظر ملک حیات و نظرهای دیگر نتیجه را باید تلاش خودشان در برگرفتن گوهر ظاهر کنند.

اما نکتهٔ احاطهٔ جبرئیل به اسرافیل این است که: جبرئیل که ملک علم و تشخیص است موقوف به اسرافیل کرد که ملک حیات است، خواست بگوید: تشخیص ملک علم دربارهٔ راهرو در «نیمه راه و در وسط کار» درست نیست. در این گونه مسافر متحرک که توقف و تنبلی و سستی و تهاون نیست تشخیص به آخر کار است و آخر هم موقوف است به عمر و ادامهٔ عمر آن هم موقوف است به ملک حیات اسرافیل که تا چند حیات را ادامه می دهد؛ اگر ادامه بدهد تا پایان، در آنجا حکم و تشخیص ممکن است، زیرا متحرک متوقف می شود و بر متوقف حکم می شود کرد، اسرافیل هم از خود حکمی نکرد، از منبع رحمت خواست که بالاتر از خود او است.

کار اسرافیل حیات بخشی است و خدا زندگی بخش است، اما نمو هر خط در کودکان مانند مواهب دیگرشان که همه ابتدا ریزه ریزه و به صورت تمایل مختصری است وابسته به دو چیز دیگر هم هست، بعلاوه از حیات و ادامهٔ حیات یکی شوق متحرک که متوقف نشود (و این در این دو تن، هر دو محرز بود) و دیگر حسن تدبیر و ملاحظت سرپرست که باید مادرانه باشد. رحمت الهی این دومین را به منبع عاطفه یعنی قلب مادر رجوع کرد که شعبهٔ رحمت واسعة الهی و مظهر اتم آن است، آنجا آن ملاحظت و نوازش موجود است و با ملاحظت و نوازش می توان ذره پروری کرد. و نمو دادن غرایز کودک موقوف به نوازش و ذره پروری است.

مادر والاتبار هم با الهام مجدد تشخیص خود را به صورت حکم قطعی فرموده؛ بلکه آنها را به عملی واداشت که معلوم شود باید خودشان حق خود را به کرسی بنشانند، چون پشت کار و استمرارشان یکسان بود، از پرده بیرون افتاد که یکسان به طرف کمال می روند و دلیل حکم مشهود خود آنها شد و حکم اگر برای طفل هم دلیل مشهود داشته باشد بهتر است؛ در ضمن هم فهمیده شد «حکم درباره کارگر و حکومت آن را دیگران نباید بکنند، خود کارگر و تلاش او حاکم درباره او است. دیگران درباره ما حکم نمی کنند؛ هر چه باید و نباید ما خودمان درباره خویش حکم می کنیم، آینده عمل ما ضامن حکم درباره ما است. هر جا متوقف شدیم همانجا محکومیم، چنان که بالعکس هر کوچک و ذره هم هر گاه در طریق تکاملی، سیر خود را ادامه داد، نباید او را کوچک دید؛ خصوص با سرپرستی مهر مادرانه و با نوازش مادرانه به ویژه با فراهم کردن وسیله مسابقه و هوس نو به نو و فراهم آوردن تکافؤ قوا یعنی جلوگیری از اتفاق سوء هبوط جبرئیل که دانه ها را دو نیم متساوی قرار داد برای جلوگیری از عوامل اتفاق است؛ زیرا گاهی باد می وزد و سنگی جلوی پای یکی از دو نفر می اندازد، نزول جبرئیل از قائمه عرش کاری می کند که حکم از تعادل صادر شود، با این گونه کمک ها، کوچک ها بزرگ و ذره ها کوه خواهند شد.

وروی همین اصل قضیه حسن خط، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام اینقدر بزرگ شد و کار به بالا کشید، بدین معنی که اولاً: کار کوچک آنان (با این وضع ادامه و استمرار مداوم و همت و پشت کار دائم) کوچک نیست این رشته سر دراز دارد.

و ثانیاً: و به علاوه کار حسن علیه السلام و حسین علیه السلام از نظر سرپرستی بر جوانان

مسلمین کار محدود و کوچکی نیست، کار حرکت دادن جوانان مسلمین است در تحول روزافزونشان که کار کوچکی نیست. و حسنین علیهما السلام واحد نمونه و فرد اول و سررشته دار بودند، به بزرگی نشان دادن امر آنها، اهتمام به همه جوان ها شده است.

اهمیت امر جوانان شیعه را (در مثل امروز که روز بدبختی ملل شرق و عقب افتادگی کشورهای استعماری است) سفارش می کند.

وضع حاضر کشور ما شیعه، امروز به جوری عقب است که هر ساله بیش از پانزده هزار نفر از جوانان دیپلمه ما خود را برای ورود به دانشگاه و صعود نردبان ترقی آماده می نمایند، ولی محلی برای پذیرش آنها موجود نیست، در آرزوی پیروزی در مسابقات ورودی و ادامه تحصیلات عالی، وقت دانشجویان ارزشمند، سال ها در تحصیل مقدمات دیپلم تلف می گردد، دوازده سال (بعد از هفت سال کودکی) همه اش در تلاش و کوشش اند؛ اما جز ناکامی و سرگردانی بهره نمی گیرند، بدین منوال استعداد و نبوغ ده ها هزار نفر از جوانان تحصیل کرده کشور منهدم شده که حتی دولت ها هم قادر به رفع این مشکل نیستند؛ زیرا مسکن و مأوی و استاد و سایر لوازم دیگر در کار نیست. آیا وقت آن نرسیده که برای فرزندان این میهن گرامی شیعه، اقدامی به تأسیس دانشگاه های ملی بشود؟

دانشگاه هایی که شرایط دین و مذهب را مراعات نمایند در درجه اول تا عده بی شماری طبیب، مهندس، کارشناسان فنی، حقوقدان های کافی، و افراد دانشمند دیگر داشته باشیم و آن هم کافی نیست تا در امور مذهبی و دینی هم دکتر نباشند.

آری، تا خود داوطلبان خواستار گوهر مقصود نباشند و به پای خود ندوند،

دیگران پای آنها نخواهند شد. زبان آنها نخواهند شد، باید خود راه مسابقه را بشکافند و خود برای گوهر افشاندن در صحنه وجود به پای خود بدوند تا حاکم خود، خود باشند و گرنه وقایع ناگوار گذشته معلوم کرد که: جفاکاری های زمانه بسیاری از وقت ها موجب اصلی این قبیل محرومیت ها است، بیگانگان مادر ما نیستند و مادر هم هر چه مادری کند حکم در دست ما نمی دهد، مگر آن که با پای خود رو به گوهر افشاندن، در صحرا برویم و بدویم.

در این مسابقه دو مسابقه بود: مسابقه خط و مسابقه برچیدن دانه، بلکه چندین مسابقه؛ زیرا در مسابقه برچیدن دانه های گوهر همه گونه مسابقه ای از جهت تلاش زدن، دویدن، ورزش عضلانی، بدنی، و فکری، و اتکای به نفس همه موجود است و بیش از گوهر گلوبند و پیش از آن، گوهر هوش و نباهت و ذکا، از آن به دست می آید.

گوهر هنروری و نیرومندی و داغ شدن مغز و جهیدن برق هشیاری از معدن مغز و منبع وجود اشخاص برمی خیزد که آن گرانتر از گوهر گلوبند است.

راننده هوشمندی «ارمنی» مرا در «تاکسی» می برد و از ترقی مسیحیان اروپا بسیار گفت، من گفتم: اسلام همه قوانین سعادت را گفته و راه را باز گذاشته است، ولی انجیل نگفته و ندارد گفت: آری، ولی ما چون نداشتیم خود به کوشش و تلاش به دست آوردیم، این حسن ترتیب نیست که بشر را اتکالی بار آورند تا با عقل خود فکر نکنند، با پای خود نروند، با دست خود گوهر بر نچینند.

آری، حضرت زهرای اطهر علیها السلام هم فرمود؛ من گوهر را برمی گیرم و به شما می دهم تا شما را زحمت کمتر باشد، فرمود: خود گوهر را برچینید. آری، نباید

کودک را آزرده کرد، در حدیث دیدند که فاطمه مادرشان و علی پدرشان و پیغمبر صلی الله علیه و آله جدشان از آزردن آنان دریغ داشتند، بلکه باید تشویق آنان را فراهم کرد.

باقی ماند یک نکته که: آیا بر عقیده ما شیعه، خط نوشتن حسنین علیهما السلام چگونه است؟ و آیا آنها هم در کودکی مکتب خانه و مشق خط داشته اند و آیا این که در کوفه ویرانه امروز، محلی به نام خانه علی علیه السلام و به نام مکتب حسنین هست، اصلی دارد؟ و آیا مسابقه بین حسن علیه السلام و حسین علیه السلام چنان که هر کدام بگویند: خط من بهتر است و آن دگر بگوید: نه، بلکه خط من بهتر است بوده؟ و آیا مداخله دادن جبرئیل و اسرافیل و ذات کبریایی در این حکمیت به این گونه، از ساختگی غلات شیعه نیست که خواسته اند کار ائمه خود را غیر عادی نشان دهند.

جواب: روایتی است که مناقب ساروی از عیون المجالس از رؤیانی روایت کرده که: «حسن و حسین علیهما السلام گذر کردند بر شیخی که وضو می گرفت و نیکو وضو نمی ساخت. آنان با یکدیگر بنای تنازع با یکدیگر نهادند هر کدام به آن دیگر می گفت: تو وضو را نیک نمی گیری. پس هر دو به آن شیخ گفتند: ای شیخ بزرگوار! تو بین ما حکم باش، هر کدام یک از ما وضوی خود را می گیرد، تو بنگر ببین که نیکو وضو می سازد. آن شیخ دید بعد گفت: شما هر دو نیکو می سازید و لکن من شیخ نادان جاهل هستم که از اصل نمی تواند نیکو وضوء بسازد و اکنون از شما آموخت و بر دست شما توبه کرد، به بر و نیکی شما و شفقت و

در این روایت ملاحظه فرمودید که: تنازعی بین حسن و حسین علیهما السلام در وضو گرفتن رخ داد، با آن که امام حسین علیه السلام در تمام عمر خود با حضور برادر تکلم نمی کرد.

امام محمّد باقر علیه السلام فرمود: «حسین علیه السلام پیش روی حسن علیه السلام و در حضور او تکلم نمی کرد به جهت احترام و اعظام او و همچنین محمّد حنیفه ابن امیرالمؤمنین علیه السلام جلوی روی حسین علیه السلام در حضور او تکلم نمی کرد به جهت احترام و اعظام او.» (۲)

اما کلمهٔ مکتب و تعلم: جواب آن که: علوم آنان لدنی بوده و به تعلّم نبوده، علوم بی پایان آن امامان علیهما السلام نمی تواند منبع آنها تعلم از معلمی باشد؛ زیرا هیچ معلمی آن قدر علم نداشته و فرصتی هم برای تعلّم آن همه علوم بی پایان نبوده؛

ص: ۶۳۵

۱- (۱) عیون المجالس عن الرؤیانی: أن الحسن و الحسین علیهما السلام مرّا علی شیخ یتوضأ و لا یحسن، فاختذا بالتنازع، یقول کل واحد منهما، انت لا تحسن الوضوء فقالا: ایها الشیخ کن حکما بیننا یتوضأ کل واحد مناسویه، ثم قالوا: اینا یحسن؟ قال: کلا کما تحسنان الوضوء ولكن هذا الشیخ الجاهل هو الذی لم یکن یحسن و قد تعلم الان منکما و تاب علی یدیكما ببرکتکما و شفقتکما علی امه جدکما. عن الباقر علیه السلام قال: ما تکلم الحسین علیه السلام بین یدی الحسن علیه السلام اعظاماً و لا تکلم محمّد بن الحنیفه بین یدی الحسین علیه السلام اعظاماً له. «المناقب، ابن شهر آشوب: ۴۰۰/۳-۴۰۱؛ بحار الأنوار: ۳۱۹/۴۳، باب ۱۳، ذیل حدیث ۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ۴۰۰/۳»

۲- (۲) المناقب، ابن شهر آشوب: ۴۰۱/۳.

هرگز و معنی «مکتب» هم این نیست که فارسی زبانان می فهمند بلکه محل کتاب خانه است؟ دفترخانه را می گویند: مکتب فلان و اما ورود ملائکه و مداخله آنان در امر این حکمیت هیچ نوع غلوی ندارد، ملائکه در تثبیت اهل ایمان مأموریت دارند، خدا هم از آنها دور نیست، فرمان تثبیت را به آنها می دهد که نسبت به مؤمنان مرعی دارند و تثبیت همان است که از سستی و وهن به استقامت و استحکام پیوندند.

إِذْ يُوحِي رَبُّكَ إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنِّي مَعَكُمْ فَتَبَتُوا الَّذِينَ آمَنُوا ۱

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا ۲

باز در حدیث حنظله کاتب فرمود:

«یا حنظله! لو تدمون علی الحال التي تقومون بها من عندی لصافحتکم الملائکه فی مجالسکم و فی طرقکم و علی فرشکم و لکن ساعه و ساعه.» (۱)

این کار هم منحصر به حسنین علیهما السلام نیست، حسنین هم شخصیتشان کم نیست، امام و رهبر یک ملت، قوه تمام یک امت، در واحد آنها جمع است و هر عملی با آنها می شود به حساب جمع امت است، آنها عملی را که در نهضت امت مؤثر است به نفس نفیس اقدام می کنند، بلکه پیش می افتند.

ص: ۶۳۶

سردستگان بشر که می خواهند تحولی در جاهلیت امتی بدهند؛ خود را در سبقت دیگران یعنی طبقه رعیت وارد می کنند و حتی اقدام به اعمال شاقه تمرینی می نمایند، در مجلات «هند» دیدیم رئیس الوزرای هند «جواهر لعل نهرو» کپه و زنبه (۱) در دست داشت، برای اقدام به کشاورزی امت هند از خود کشاورزی نشان می داد؛ گاندی هم نظیر آن را می کرده بوده، درختکاری که شخص طاغوت مملکت کرد تازگی نداشت؛ زیرا امیرالمؤمنین علی علیه السلام را باید پیشقدم در این امر دانست؛ او این کار را اول کرد، او خود این کار را به شخص شخیص و نفس نفیس به عهده گرفت. اهتمام طبقه سرسلسله ها برای تحول و ایجاد نهضت، اقتضا می کند جوانان و اطفال، خود را و هر کس بیشتر مردم به او چشم دارند وارد در صف طبقات عادی و کار آنها بنمایند، در کار خندق کندن مدینه رسول اعظم علیه السلام خود شرکت می فرمود، کلنگ در دست می گرفت، امیرالمؤمنین علیه السلام در دوران خلافتش با بیل و کلنگ کار می کرد و پذیرایی از سران قوم در سر مزرعه بئر ملک فرمود.

در مفصل تحول همه مقام های ارجمند خود را به طور مباشرت کارهای تحول انگیز جلو می اندازند، دو موقع حمایت از زلزله زدگان و سیل زدگان، سران محبوب ملت، خود دست از آستین درمی آوردند و پاها را برهنه می کردند در

ص: ۶۳۷

۱- (۱) کپه و زنبه: آلت چوبین به شکل مکعب مستطیل که سطح فوقانی آن باز است و در آن خاک خشت و مانند آن کنند و از جایی به جای دیگر برند. مشکمی که برد و سر آن دو چوب تعبیه کنند و بدان آب کشند.

موقعی که ما در حوزه قم بودیم سیلی در «قم» آمد، زعیم روحانی محبوب وقت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری استاد و شیخ ما قدس سره، خود برای سدابندی با مردم شرکت کرد در تعلیم قرائت خط رسول اعظم صلی الله علیه و آله از اسیران «بدر» که از فداء عاجز بودند، استفاده ای از این قبیل کرد؛ فرمود: هر کدام بتوانند اطفال مدینه را تعلیم خط پیاموند به جای فدیه از او قبول می گردد.

ابو عبدالرحمن سلمی که عهده دار تعلیم و قرائت در مدینه بود از این اشخاص بود و او به یک تن از فرزندان حسین تعلیم فاتحه الکتاب را کرد.

«فملاً فاه «درّاً» و اعطاه الف دینار و الف حله - فقیل له فی ذلک؟ قال علیه السلام: و این یقع هذا من عطائه یعنی تعلیمه؟» (۱)

در مبارزه با بی سوادی همه اشخاص متشخص دعوت شدند که به سهم خود در سمت معلمی کار بکنند لباس نظام وظیفه را اشخاص درجه اول می پوشند تا جنبه احترام به خود بگیرند، متصدی کارهای کشاورزی می شوند تا امت را به کوشش وادارند.

بنابراین مشق خط حسنین علیهما السلام و مشق سخنگویی حضرت حسن بن علی علیه السلام در حضور مادر و حضور حسنین علیهما السلام در مجلس درس جد امجد و بازگو کردن درس حدیث وحی در دیباچه تحول، منافات با عقیده شیعه به علم لدنی ائمه دین ندارد و این بحث هم در مسئله اهتمام به کتابت است، کاری به علم ندارد و کتاب ما هم کتاب حدیث است نه کتاب عقیده و این بحث هم ربطی ندارد به

ص: ۶۳۸

۱- (۱) المناقب، ابن شهر آشوب: ۶۶/۴؛ بحار الأنوار: ۱۹۰/۴۴، باب ۲۶، حدیث ۳ (با کمی اختلاف).

موضوع «علم لدنی» و شاید هم علم لدنی برای آنها پس از بلوغ به مقام امامت است، نه مطلقاً.

و شاید هم آنها در مقدمات از جنبه بشریت مثل سایر مردم باشند، غذا می خورند، با تغذی گذران می کنند، با آب رفع تشنگی می نمایند، نموشان از قنداقه و گاهواره و سپس دویدن و بازی کردن و کشتی گرفتن به تدریج است و بازی کردن حسین علیه السلام در کودکی با ابورافع با «مداحی» و کشتی گرفتن حسنین با یکدیگر در روایت است (۱) و سایر جنبه های بشریت آنها چونان مردم است؛ ولی تفاوت در محصول دارند، از مقدمات کم مختصر جزئی، محصول فراوان بسیار و کلی برمی دارند.

گذشته از آن: کوشش های ابتدائی و مجاهدت های دوران جوانی آنان، آنی و به منزله جرقه ای است که می باید برای همه کس و در همه کس و در همه کس باشد؛ نهایت آن که: آنان که قوه قدسیه دارند یا نبوغ ذاتی و فوق العادگی طبیعی کلی در وجودشان هست، فوری و بغته از هر آتشی و جرقه ای مشتعل و فروزان می شوند و با محض جرقه ای از برق تعلیم علوم را درمی یابند و هنر را می گیرند و به مقدمات و مقاصد با آنان می رسند، کار آنان نیاز به تعلیم کم دارد و دیگران که دارای قوه قدسیه نیستند نیاز به طول مجاهدت دارند و بعضی ها با جرقه های مکرر هم فروزان نمی شوند، بلکه به واسطه جمود و خمود فطرت با دوام تعلیم باز محصول کم دارند.

ص: ۶۳۹

نظیر آن که: یک کبریت در هنگام اشتعال در محیطهای مختلف تأثیر گوناگون دارد، در محیط هوای بنزین تمام محیط را مشتعل می کند، در اشتعال محصول فراوانی از مقدمه کمی برمی آید؛ ولی همان جرقه کبریت در هیزم این تأثیر را نمی کند و در هیزم تر کمتر از آن را هم نمی کند، سرسلسله ها و انبیاء از جنبه بشریت این گونه مقدمات مختصر را با محصول فراوان، در نهایت دارند و منافاتی با علم لدنی ندارد.

عیسی مسیح هوشمند به مکتب سپرده شد، طبق خبر معانی الاخبار(۱) - خط نوشتن از جنبه بشریت هنری است که برای آنان هم تمرین مختصری می خواهد و علوم وحی آنها تحصیلات مختصری در مدرس پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله می خواهد. هر چند این تحصیلات مختصر و تمرینات جزئی عادی و مقدمات اندک تکافیء با آن معلومات بی پایان نمی کنند، برای آن علوم بی پایان هیچگونه مقدمه متکافیء وجود نداشته و هیچ معلم و استادی نبود غیر از الهام عالی آسمانی و قوه قدسیه شخصی خود آنها.

باز از این نمی گذرم که: برای ابراز اهتمام به کار خط و سواد (که انقلاب ملت و تحوّل ملت از وضع دوران جاهلیت رو به علم به آن نیاز دارد) هنوز دنیای ما احتیاج به شرکت رهبران دارد، صحرائشینان و ایلایات عرب و عجم ما، حتی امروز هم نیاز دارند که برای تشویق آنان سران امم، بلکه انبیا و اولیا علیهم السلام هم خود را وارد مقدمات کنند و برای ابراز اهتمام به این امر یعنی تعلیم و تربیت

ص: ۶۴۰

امت و یاد دادن کارهای اهم و هنرهای مهم واجب است؛ این گونه احادیث را نشر می دهند.

آنها که می گویند: این گونه آثار از غلو شیعیان ناشی شده، هشیار باشند که باز در پیکر بی کران امت «ما» بی سواد بسیار زیاد است، اهل قراء و قصبات چادر نشینان و ایلات شاهسون، و قشقای و بختیاری و نظایر آنها، در عربستان حجاز و خیمه نشینان، هنوز استفاده کامل از این حدیث نکرده اند، هر چه این حدیث گوهر گلوبند عصمت را در پیش پای جوانان خطنویس افشانده و هر چقدر در انتخاب محکمه حکمیت پیغمبر صلی الله علیه و آله رهبر عظیم الشأن دقت فرموده، حکم آن را از طبقه ملائکه و از ما فوق ملائکه قرار داده و سماواتیان را وارد در مرحله کرده و خدا را با نزول جبرئیل از قائمه عرش، مداخله داده، باز امت ما (عرب از طرفی و عجم از طرف دیگر) مورد رقت و دلسوزی بیگانگانند، آمریکائی ها برای مدارس تعلیم در بلاد می کوشند.

هر چقدر بگوییم غلو در ارزش خط نویسی حسنین علیهما السلام شده؛ یا دیگران غلو بکنند و بگویند اصلاً آنها خط ننوشته اند و با این وصف همه علوم را واجد بوده اند.

در هر دو صورت تکافؤ با جهل کنونی امت نمی کنند، بنگرید دانشگاهی های ما خواندن خط قرآن را از عهده بر نمی آیند و دیگران یعنی بیگانگان خطوط میخی و اثری جهان تا جهان را خوانده اند.

با این وضع اسف انگیز ما، دیگر جا ندارد ما را مؤاخذه کنند که این حدیث در خطنویسی حسنین علیهما السلام غلوی نموده.

ای کاش! با صدهزار از این غلوه‌ها می‌شد که کار شرق میانه از جهت تعلیمات سواد عمومی و قرائت اصلاح می‌شد و شوقی در طبقات متنفذ و رعیت ما پدید می‌آمد که تکافؤ با تعلیمات عمومی می‌کرد، آن وقت ما تازه فتح کرده بودیم.

اکنون بیائید و خط طبقات تحصیل کرده ما را، خط طبقات طلاب ما را، خط طبقه‌عالیه را بنگرید، ببینید که لازم است: باز سران انبیا علیهم السلام و اولیا علیهم السلام زنده شوند و در این امر مهم با این که خود احتیاج ندارند مداخله کنند. و کاش برای مبارزه با بی‌سوادی و تعلیم دادن امین عرب، پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله زنده می‌شد، در امتی چونان عرب که از کار کشاورزی و حرفه‌ها مستکبر هستند و از تعلم گریزانند؛ به روزگار جاهلیت آنها می‌گریست و برای اطفال آنها که بتوانند بخوانند و بنویسند دانه می‌پاشید و احترام به شخصیت آنان می‌کرد، دیدید در آخر خبر ذکر شده بود که جبرئیل به احترام آنان عمل اخیر را کرد؛ مگر چند مجله علمی در شرق میانه در میان مسلمین منتشر می‌شود؟!!

و اگر می‌شود مگر صدی چند از مردم می‌خوانند یا رغبت خواندن دارند؟!!

امام مسجدی را با بی‌سوادی در «تهران، شهر مرکز» به امامت برگزیده بودند و می‌گفتند: ما پیغمبر امی می‌خواهیم نه پیغمبر علمی، هنوز به جهل خود افتخار و مباهات می‌کنند، خانقاه و مسجد و مدرسه و دانشگاه ما هنوز به پیمانۀ خود نرسیده، مگر آن که سرسلسله‌های دسته‌جات مذهبی و سران رهبر ملی، خود پهلوی به کار بدهند و گلوبندهایی را از جواهرات در راه قرائت و خطشناسی بین جوانان بخش کنند.

نشان دیگر از اهتمام به حدیث آن‌که: در سن هفت سالگی دعای نماز شب را

جدش صلی الله علیه و آله به او تعلیم فرمود که در نماز وتر بخواند؛ گویا دانشگاه اهل بیت از این سن نماز شب به عهده کودکان می نهاده اند.

حسن بن علی علیه السلام از دوران کودکی از درس پیغمبر رهبر صلی الله علیه و آله دعای قنوت نماز شب را یاد دارد.

در موقع وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله حسن علیه السلام هفت ساله بوده و ظاهر روایت «اسد الغابه» این است که: دعای نماز وتر را جدش محمد صلی الله علیه و آله به او آموخت که آن را در وتر بخواند، بدین قرار در هفت سالگی نماز وتر می خوانده و در تهجد و شب زنده داری شرکت می فرموده.

«اسد الغابه» روایت کرده گوید: خبر داد ابو جعفر احمد بن علی و غیر واحد و چند تن دیگر گفتند: خبر داد ما را ابوالفتح کرویخی به اسناد خودش از ابو عیسی محمد بن عیسی ترمذی، خبر داد ما را «قتیبه»، خبر داد ما را ابو الاحوص از ابی اسحاق از یزید بن ابی مریم از ابی الحوراء گوید: حسن بن علی علیه السلام فرمود: «مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله کلماتی تعلیم فرمود که آنها را در «وتر» بگویم.»

«اللهم اهدنی فیمن هدیت و عافنی فیمن عافیت و تولّنی فیمن تولیت و بارک لی فیما اعطیت و قنی شرّاً ما قضیت فانک تقضی ولا یقضی علیک، فانه لا یدل من والیت، تبارکت ربنا و تعالیت.»^(۱)

مضمون این دعا، هدایت، عافیت، سرپرستی، برکت، و نگهداری از شر در قضا

ص: ۶۴۳

۱- (۱) اسد الغابه: ۱۰/۲؛ تذکره الفقهاء: ۷۱/۱.

و قدر است؛ هیچ سخن از طلب مغفرت نیست، معلوم است برای طفل معصوم، خود پیغمبر صلی الله علیه و آله عافیت را بدین وسیله از خدا می خواهد که خود طفل بخواهد و به دست آورد و دعای طفل مستجاب است، خصوص در سحر گاهان و البته با بی گناهی برای او متصور نیست که استغفار سحر گاه هایی را به او بیاموزد، به عکس کلیسا که وجود طفل را از اصل گناه می داند.

مناقب ساروی (۱) ابوالفضل شیبانی در امالی خود و ابن الولید در کتاب خود، از جابر بازگو و روایت کرده که: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در عیدی از اعیاد برای نماز عید بیرون رفت و حسن علیه السلام در کودکی دیر زبان باز کرده بود.

حسن علیه السلام با او بود، پیغمبر صلی الله علیه و آله گفت: الله اکبر، این تکبیره افتتاح نماز تکبیره افتتاحیه بود.

حسن علیه السلام هم گفت: الله اکبر، گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله به این شاد شد، برای دیگر باره باز گفت «الله اکبر» باز حسن علیه السلام گفت، یعنی تکبیر را با او گفت. پیغمبر صلی الله علیه و آله همواره تکبیرهایی را گفت و حسن علیه السلام هم می گفت: تا تکبیر هفتمین، حسن در هفتم دیگر متوقف شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در هفتمین متوقف شد.

سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله برای رکعت دوم برخاست، حسن تکبیر را گفت تا رسول خدا صلی الله علیه و آله به پنج تکبیر رسید، حسن علیه السلام در پنجمین متوقف شد و این سنت

ص: ۶۴۴

از این حدیث، اهتمام مشهود است؛ همراه بردن کودکان به مسجد نه از باب عادت است که شخص کاسب طفل خود را با خود به دکان می برد؛ زیرا پیغمبر رهبر صلی الله علیه و آله از جنبه رهبری طفل را به همراه می برد و تکبیرات را به دهان او می گذاشت، چنان که مادر الفاظ را یک به یک به دهان کودک خود می گذارد تا او فرا بگیرد و نه از باب مقارنات اتفاقی بوده که طفل همراه بوده، بلکه اهتمام بوده و استفاده می شود که زبان که باز کردند به کلمه «الله اکبر» شعار اسلام بوده.

ثانیاً: با تکرار آن رسول خدا صلی الله علیه و آله کودک را به زبان می آورده و همان کلمه را از او تحویل می گرفت تا نیکو بگوید، تا گفت تا مانده شد.

ثالثاً: استفاده می شود که تا قوه کودک می رسیده کار از او می کشیده اند و هفت تکبیر رکعت اولی، یکی تکبیره افتتاح و شش دیگر تکبیر قنوت عید بوده است و استبعاد نشود که احکام الهی مگر تابع اوضاع کودکان است؛ زیرا اینجا احکام و تکالیف سنگین بزرگان بر دوش کودکان تحمیل می شده، عید اسلام که سان بزرگ و بزرگ ترین سان جهان است و باید بزرگ ترین بزرگان در آنها شرکت کنند، آن را اطفال و کودکان عهده دار شده اند، پس باید تخفیف در آن ملحوظ شود تا کودکان عقب ماندگان بتوانند پا به پا بیایند.

و از طرفی مشکل ترین بحث راجع به کودک، در این عمل پیغمبر صلی الله علیه و آله حل

ص: ۶۴۵

می شود و آن این است که: رهبران عالی مقام باید از مدارای با عقب ماندگان و کودکان پا به پای کودک بیایند و با زبان کودک سخن بگویند؛ اما نه به آن که خود را کودک کنند و به کارهای کودکانه وادارند، بلکه کارهای بزرگان را در دوره بزرگیشان به صورت محقر و مختصر و مخفف به کودکان تلقین کنند و به قدر توانایی از آنها کار بکشند، مانند آن که در نماز عید در مجمع عمومی «سان» آنها را شرکت دهند؛ ولی عمل را هم مخفف و سبک بگیرند تا آنها وانمانند و تحدید حدود هفت تکبیره و پنج تکبیره به ملاحظه درماندگی کودک و عدم توانایی بنیه «پای او و زبان» او از نظر همه کودکان امت است، نهایت آن که: در مورد حسنین علیهما السلام که فرد ممتاز آنان است آزمایش می شود و به مجرای عمل گذارده می گردد، نه آن که احکام به وضع «حال آنی» یک کودک وضع و رفع می شود، بلکه دستی است از طرف رهرو مقدم و رهبر اعظم به طرف عقب ماندگان قافله و ناتوانان و ضعفای کم بنیه دراز شده، در صورتی که خود رهبر در منتهای آخر خط سیر بی پایان ایستاده و دستی از هدایت و رهبری ممتد از آن سر خط به این سر خط کشیده و به دستگیری افراد قافله، قدم به قدم آنها را به پیش می کشد و طبق گفته امام علیه السلام پیغمبر رهبر: چنان که نهج البلاغه حکایت می کند

«یحسر الحسیر و یقف الکسیر»^(۱)

یعنی رهبر قافله، رهبر اعظم بالای سر هر خسته فرسوده پائی می ایستاد و بر سر هر سرباز پاشکسته خود، خیمه اقامت برپا می کرد تا پای شکسته آنان التیام

ص: ۶۴۶

یافته، آنها را راه می انداخت، با خود همراه می کرد و روانه می شد.

و خلاصه آن که: فاصله های عمیق و دره های هولناکی برای طفل راهرو بعد از فطام و از شیر گرفتن طفل تقریباً در حدود سن ۱۵ سالگی هست؛ زیرا کنار آمدن از دامن مادر ملازم است با افتادن در دامن محیط خطرناک، آنجا پرتگاه ها است که موجب فراموشی بذور عهد انس و حب و شکر و امنیت و صبر هستند؛ همین که حاجت طفل تبدیل شد به قوه و نیرومندی جوانی و زینت دنیا هم در دیده تیزبین او و گلوی پراشتهای او جلوه گر است در اثر آن؛ همه اینها از دست می رود و تبدیل می شود انس آن به تکالب (۱) و زور و حب او به خشم حتی نسبت به پدر و مادر؛ شکر او به ناسپاسی ها و نادیده گرفتن حقوق سابقه؛ و امنیت آن به وحشت همه از او و او از همه؛ و صبر و تحمل او تبدیل می شود به بی صبری و عدم شکیبایی در برابر شهوات.

خلاصه آن که: لوازم حاجت سر تا پا که در سراسر طفل هست و بدان واسطه طفیلی است و از آثار این حاجت کلی، تصدیق و تثبیت نسبت به مقام ملجأ حاجتمندان یعنی به مقام الوهیت است که ملجأ حاجتمندان است و طفل برای حاجت خود که مطلق و غیرمحدود است ملجأ مقتدر مطلق و حاجت روا کن هر حاجتی را معتقد است و به همان نسبت که او را مقتدر مطلق می داند، تعظیم و تکریم و تحیب و تحیت با او را تا حد نهایی اعمال می دارد و شهادت به الوهیت را معنی می دهد، آن هم با تواضع برای مقام واسطه رحمت که پدر و

ص: ۶۴۷

۱- (۱) تکالب: با هم برجستن، جنگ و بدی کردن با هم.

مادرند توأمأ؛ زیرا طفل هم پدر و مادر را مقتدر بر هر کار می داند و هم رحمت آنها را بی دریغ و بی غل و غش می داند و آن قدر رحمت در آنها سراغ دارد که فوق توانایی و وسعت پدر و مادر است و در حقیقت؛ آن اندازه اقتدار و رحمت که او برای پدر و مادر قائل است خاص مقام شامخ انبیای عظام به ویژه حضرت رحمه للعالمین است و این خطای در تطبیق، گواهی و شهادتی است به رسالت؛ و گریه طفل اثبات این دو مقام معظم شامخ است یعنی با زبان بی زبانی چنان که زبان ناله های بیمار، صدای دعوت طیب است برای فریادرسی و ندای خرابی دستگاه های بدن است با زبان طبیعت، در کتب منطق ابتدایی می گویند: صدای سرفه و سعال دلالت بر وجع صدر می کند، این دلالات طبیعی زبان های صدق است که هیچ کذبی در آنها نیست، زبان طبیعی طفل هم در دوران حاجت از طرفی شهادت است و از طرف دیگر انس و محبت است و به جایی شکر و امنیت است و در موقع خود صبر و رضایت است، ولی به محض آن که از دامن مادر به کنار افتاد محیط دنیای پرزرق و برق در چشم او چشمک می زند و لذت های تند و تیز جوانی او توأم می شود با دنیای فریبنده با فریبندگی زرق و برق دنیا، تمام این مواهب بزرگ او که از بهشت به همراه او آمده اند و از زیر قدم مادر درهای بهشت و خوشی به وسیله این فرشته های پاک به روی او باز بوده بسته می شود؛ تا محیط با او چه بکند، ولی محیط جز برهنه کردن او را از این لباس های بهشتی کاری نمی کند، مگر دست تربیتی قوی او را زیر بال بگیرد و آن دست که خواهد زیر بازوی او را بگیرد بهتر آن که از «ثری تا به ثریا» راه در پیش پای او بگذارد، اوضاع به گوش او بگوید: دستی به دست «رهبر» بده و آن دست تو عبارت است

از: همت تو برای کارهائی که اسلام برای امیل (۱) خود بر پشت بام بلند فلکی نهاده، چونان نسبت حکمت فلسفه عالی الهی که برای طفل ابجد خوان، ریاضی فاصله زیاد دارد و مانند سرپرستی بر کشوری یا بیشتر از کشوری برای همیشه برای شخص کودکی که فاصله مبدأ و منتهی زیاد است و کار زیاد می خواهد.

خلاصه آن که: مقصد را هر چه بزرگ تر و بلندتر و مشکل تر بگیرند و همت شخص را به خیر حرکت بدهند، او را زیر پرتگاه های دنیا بهتر نجات می دهد و مستغرق در جمال بالاتر می گردانند.

تا نبیند کودکی که سبب هست کی پیاز گنده را بدهد ز دست (۲)

و برای ایجاد چنین دستی باید رهبری باشد و باید دستی از جانب رهبر اعظم از آن طرف به سوی او دراز شود و او را به سوی معالی بکشد، آن دست توانا در شب معراج بر پشت مصطفی صلی الله علیه و آله آمد، دست مصطفی بود که خود از منبر به زیر آمد تا حسنین را بالا ببرد، نگذارد سقوط کنند که:

فکن رجلا رجله فی الثری و هامه همه فی الثری (۳)

و از آن مقام یعنی از سدره المنتهی که آخرین حد سرسبزی امت اسلام است و در قرب پیشگاه جنت المأوی است؛ به سوی عقب ماندگان قافله بشریت دراز شد تا آنها را از این مفصل و پرتگاه و فاصله دره های عمیق آن برهاند، طفل

ص: ۶۴۹

۱- (۱) امیل: گراینده تر، مایلتر، منحرف تر.

۲- (۲) مولوی.

۳- (۳) نیل الاوطار: ۴۰۱/۱؛ الوافی بالوفیات: ۸۷/۲۰.

ابجدی تا شهوات را نشناخته به مجمع زیبای پرشکوه رهبری امم، به نماز عید می برد که روش جانشینی خود را در رهبری امم به آنها بیاموزد و با ندای الله اکبر افتتاحیه، افتتاح مدرسه عالی الهیات اخص را و مبحث عنایت الهی را در خلق جهان به زبان او می گذارد و از آن با قنوت های نماز عید.

«اللهم اهل الكبرياء والعظمة و اهل الجود و الجبروت و اهل العفو و الرحمه و اهل التقوى و المغفره اسئلك بحق هذا اليوم الذى جعلته للمسلمين عيداً و لمحمد و آل محمد ذخراً و شرفاً و كرامه و مزيداً، ان تصلى على محمد و آل محمد و ان تدخلنى فى كل خير ادخلت فيه محمد و آل محمد و ان تُخرجنى من كل سوء اخرجت منه محمد و آل محمد صلواتك عليه و عليهم اللهم انى اسئلك خير ما سئلك منه عبادك الصالحون و اعوذ بك مما استعاذ منه عبادك الصالحون.»^(۱)

هر گونه سرفرازی را یاد او می دهد، فلسفه عمیق وجود را با شور و شعف رژه می یابد، آن هم با تکرار این قنوت پنج نوبه و چهار نوبه به طوری که طنین آن در گوش هر شخص هوشمندی خاصه در شخص حسنین علیهما السلام که صاحب این سان و رژه پرهیا هوای شورانگیز است می پیچد و در مغز او صدا می کند.

صدای قرآن که عالم را می باید اداره کند از خاندان او است که گفته اند:

ص: ۶۵۰

۱- (۱) مصباح المتهدج: ۶۵۴؛ البلد الامین: ۱۶۷.

«قالوا ابوالصقر من شيبان قلت لهم كلا لعمرى ولكن منه شيبان.»^(۱)

و سپس در سال حجه الوداع آخرین اعلامیه های حد امجد را از قبله اسلام در کنگره عالی صد هزار و اندی بشنود که همی گوید:^(۲) «معاشر الناس - معاشر الناس» از سقوط و ارتجاع باید به وسیله این عترت جلوگیری شود، در حضور همه و رخ به رخ، توقعات مردم را به عهده کس بگذارند، او باید آماده کار بزرگ باشد و کاری بزرگ تر و سنگین تر از بار سنگینی که در اعلامیه و عهدنامه های «حجه البلاغ» که به عهده مسلمان مستمع حاضر و مؤمن غایب نهاد نیست؛ زیرا امنیت دنیا بود که مواد تأمین آن را به عهده قبله می نهاد و لذا اول فرمود:

معاشر الناس! «این حرم امن است برای این که مال های شما و خون های شما و عرض و ناموس شما از یکدیگر در «امن» باشد، این ماه چه ماهی است به پایه امروز حرام و این ماه حرام و این شهر حرام، دماء شما و اموال شما و اعراض شما بر یکدیگر حرام است، اینجا هسته مرکزی شما، شما مسلمان شده، اینجا قبله شما شده، این اعلامیه را که مطلع و بند اول و فصل اول آن امنیت جان و مال مسلمان است، آنها را از تجاوز به مال یکدیگر و جان یکدیگر باز می دارد، امنیت دنیا را از تجاوزات مال و جان و عرض بشر تضمین می کند. این را حسن بن علی علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام و عترت من عهده دار است و می شنود.»

آری، حسن و حسین علیهما السلام و سایر افراد عترت او، این را می شنود؛ ولی نه به

ص: ۶۵۱

۱- (۱) الکنی و الألقاب: ۳۹۴/۲؛ مغنی اللیب: ۱۱۸/۱.

۲- (۲) روضه الواعظین: ۹۵/۱-۱۰۰؛ العدد القویه: ۱۷۲-۱۸۴.

طوری که مردم دیگر می شنوند؛ زیرا در فصل دیگری از این اعلامیه چهارده گانه می فرماید:

معاشر الناس! «دیگر به کفر خود برنگردید، شمشیر به روی یکدیگر نکشید که امنیت جهان به هم بخورد و ارتجاع دنیا رو به قانون آکل و مأکول شروع گردد؛ زیرا من برای شما چیزی به جای خود گذارده ام که اگر تمسک به آن بجوئید هرگز گمراه نمی شوید؛ کتاب خدا و عترت و اهل بیت من، یکی از دیگری اعظم است، آن کتاب خدا است که رشته ممتدی است بین آسمان و زمین یعنی شما را تا آسمان می برد؛ چنان که از آسمان هم آمده و آن دگر اهل بیت من و عترت من است که از خون من و فکر من است، نشان از خون من و فکرشان از سایه شخصیت من، به فکر من آشنا است. این ماده در وسط مواد به گوش حسنین علیهما السلام هر چند این موقع هفت ساله بوده اند؛ مدلولی دیگر دارد غیر از آنچه در گوش مردم مدلول دارد، در گوش حسن و حسین چنان صدا می کند که این سخن به منزله تاج گذاری آنان است، باید آنها مایه امنیت جهان مسلمین باشند؛ باید از زد و خورد، عرب را باز دارند که ارتجاع به کفر خود نکند، در گوش حسین علیه السلام چنان صدا می کند که باید چراغ هدایت مردم بی پایان جهان و بلوک های شرقی و غربی در دیجور ظلمات جهان باشند؛ تا دنیای مسلمین به قبله می نگرد (حیاً و میتاً) مرده شان و زنده شان یکسان گمگشتگان را.

هر گاه بخواهند تمسک به آنان بزنند نجات بدهند و می دهند؛ مردم هر اقلیم و هرافق آنها را یکسان چراغ پیش پای خود بنگرند و قرون متعاقبه مردم با مقتضیات مختلفه برای همیشه و همواره به آنها به منزله فانوس شب تاریکی

بنگرند. و اینقدر نورانیت و تشعشع مقتضی آن است که: آنها، به جای جد امجد محمد مصطفی، گزیده سماء در قله ارتفاع و عظمت سدره المنتهی و نزدیک جنت المأوی باشند و به دستگیری هر کس دست به طرف آنها دراز کند، بازو بکشایند و چراغی در راه آنها بدارند تا مردم را به مقصد و هدف نهایی برسانند؛ البته رساندن همه و اماندگان قافله بشر و گمگشتگان آنها، با امن دنیا و امنیت اهل دنیا، لازم و ملزوم یکدیگرند. پس حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در آن کنگره جهانی حجه البلاغ مأموریت دیگری فوق مأموریت مردم برای خود می بینند؛ مردم دیگر در هر جمله ای می شنوند که پیغمبر صلی الله علیه و آله رهبر سفیر الهی می فرماید: مردم بشنوید و فراگیرید و حاضران به غائبان برساند، مردم همه مأمور این ابلاغید یعنی مأمور ابلاغ این سخنان به مردم، ولی حسن و حسین علیهما السلام مأمور ابلاغ مردمنده به این نظامات، به این مراحل و منازل که درجات و پله های ارتقای به باروی امنیتند و از امنیت جهان تا پیشگاه بهشت خیلی زیاد نیست.

پیغمبر صلی الله علیه و آله در هر یک از این چهارده مواد اعلامیه اش از مردم تسجیل و امضا می گرفت که آیا به شما رساندم می گفتند: بلی. می فرمود: «اللهم اشهد» بعد می فرمود:

«فیبلغ الشاهد الغائب» (۱)

پس همه می فهمیدند که این مواد ابلاغیه اصول و فروع اسلام و سخنان مرموز قبله اسلام است، یعنی قبله شده که این سخنان را مردم در جبهه آن همیشه

ص: ۶۵۳

بینند، از جمله مکرره «فیبلغ الشاهد الغائب» چهارده نوبه، در هر ماده ای مقدار اهتمام و پافشاری پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله به این اعلامیه و ابلاغیه با مواد چهارده گانه اش نیکو به دست می آمد، خصوص با تأکید که در آغاز سخن در مطلع سخن فرمود که: مرا مرگ نزدیک است و شاید بعد از امسال دیگر مرا نبینید، پس بشنوید و به خاطر بسپارید و به دیگران برسانید؛ بعد اعلامیه را با چهارده ماده آن بر مردم خواند و از بالای شتر خواند که مردم او را بر فراز منبر بلند بینند؛ و سخنگوی دیگری را مثل بلندگو ساخت که هر جمله ای را بگیرد و به دیگران برساند؛ از اینها، پافشاری به حدیث، این ابلاغیه ها مکشوف می شود و در آن موسم پرغوغای حج اکبر این اعلامیه ها را در پنج مرکز در چهار روز اعاده فرمود.

یک نوبه در مسجد الحرام نزدیک چاه زمزم، بر فراز راحله و دیگری در سر منزل عرفات دو نوبه و دو نوبه؛ دیگر در منی، چند مرتبه هم اعلامیه را از بالا- به زیر و از زیر به بالا- خواند و بلندگوی سخنش در مسجد الحرام ربیعہ ابن امیہ بن خلف جمحی بود که پرصدا بود و دو نوبه دیگر را هم در عرفات او بود، و یک نوبه از «منی» را علی بن ابی طالب علیه السلام بود و نوبت اخیر هم همان ربیعہ بن امیہ بن خلف بود، طنین این فرامین در گوش هوش هر کودک همان دست توانای مربی الهی است که باید با تشکیل نماز و اردوی نماز رو به این به قبله بتواند صدای قبله را به گوش و هوش آنها و مردم جهان برساند و برای اجرای این مقصد عالی، کنگره عالی حج هر روز اردوی نماز را تشکیل دهد که اردوی قبله است و نظیر آن را هیچ اردو در جهان ندارد و حسنین علیهما السلام مأموریتی در آن دارند که

هیچ کس ندارد؛ زیرا این جمله:

«فانی قد ترک فیکم ما ان تمسکتکم بهما لن تضلوا بعدی ابدأ - احدهما اکبر من الآخر - کتاب الله و هو جبل ممدود من السماء الی الارض و الآخر عترتی - اهل بیتی»^(۱)

خاص آنان، کسان آنان است.

بنابراین این سایه‌ها و سرپرست آسمانی، آن فاصله دره عمیق را که برای طفل بعد از کنار آمدن از دامن مادر با قطع حاجت طبیعی پیش می‌آید جبران می‌کند؛ زیرا سرگرمی هائی به خیر و به جماعت پرشور و شغف اردوی قبله در برابر دیده‌دائماً جلوه گر است که مانع از انحطاط اخلاقی است؛ زیرا هر قدم وصولی به کمالی و آمالی در پیش می‌آید، این تعالیم و این مقاصد نفس را بزرگ می‌دارد و هرگاه نفس بزرگ بود، بدن در راه مراد آن دائماً در تعب و تلاش و در کار خواهد بود و فرصتی برای راحت به او نمی‌دهد.

اذا كانت النفوس كبارا تعبت فی مرادها الاجسام^(۲)

کسی که می‌خواهد یک شهری را اداره کند زحمتش بیش از آن است که بخواهد یک خانه یا یک محله ای را اداره کند، ولی زحمت آن کس که بخواهد کشوری را اداره کند بیش از اوست و از آن کس که بخواهد جهانی را از امام به عهده بگیرد بیشتر از همه است.

ص: ۶۵۵

۱- (۱) بحار الأنوار: ۱۰۶/۲۳، باب ۷، حدیث ۷؛ کمال الدین: ۲۳۴/۱، باب ۲۲.

۲- (۲) شرح نهج البلاغه: ۱۳۲/۱۱.

این نکته را هم باید متوجه بود که: فرق است بین آن که شخصی در خلوت خود را برای رهبری آماده می کند یا شخصی که جلوی مردم عهده داری سرپرستی مردم به او محوّل شود و کاندیدای آن گردد که از پس کار مراقبت مردم و اندیشه خودش دارد، باید دائماً در حال آماده باشد، پیغمبر صلی الله علیه و آله از طرز احاله این کار سنگین به عهده حسن بن علی علیه السلام و آل و عترت خویش آنها را برای همیشه به حال آماده باش نهاد، فرصتی برای جوانی و شهوت و فریب دنیا نگذاشت؛ در برابر چشم مردم فرمود:

ای مردم جهان! معاشر الناس در رهبری برای خود کتاب خدا و اهل بیت مرا دارید، عترت من دوشادوش قرآن و همدوش قرآن برای دستگیری شما آماده اند، شما ای مردم! می توانید به عصمت آنها مطمئن باشید.»

تاریخ یعقوبی: «و قيل للحسين عليه السلام ما سمعت من رسول الله صلى الله عليه و آله قال: سمعته يقول: إن الله يحب معالي الامور و يكره سفاسفها و عقلت انه يكبر خلفه، فاذا سمع تكبيرى إعاد التكبير حتى يكبر سبعا و علّمني قل هو الله احد و علّمني الصلوات الخمس، و سمعته يقول: من يطع الله يرفعه و من يعص الله يرضه و من يخلص نيته لله يزينه و من يتق بما عند الله يغنيه و من يتعزز على الله يدّله.» (۱)

ص: ۶۵۶

۱- (۱) تاریخ الیعقوبی: ۲/۲۴۶؛ موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام: ۲۵.

زمانه را سندی دفتری و دیوانی است

و این ملامت سران کشورهای دیگر

نماینده پادشاه روم «قیصر» در شام در مجلس یزید بن معاویه این مسأله خط نوشتن حسنین علیهما السلام و مسابقه آنها را از میان هزاران داستان برگزید و به گوش یزید کشید، در آخر مقاله چند کلامی درباره این شخص نماینده خواهید شنید.

بحار الأنوار از بعض مؤلفات اصحاب مرسللاً باز گو کرده: (۱) شخصی نصرانی که

ص: ۶۵۷

۱- (۱) اقول: روی فی بعض مؤلفات اصحابنا مرسللاً، أنّ نصرانیا اتی رسولاً من ملک الروم الی یزید لَعَنَهُ اللهُ تعالی و قد حضر فی مجلسه الی الیه فیہ برأس الحسین علیه السلام فلما رأى النصرانی رأس الحسین علیه السلام بکی و صاح و ناح حتی ابتلت لحيته بالدموع. ثم قال: إعلّم یا یزید! انی دخلت المدینه تاجراً فی ایام حیاہ النبی صلی الله علیه و آله و قد اردت ان آتیه بهدیہ فسألت من اصحابه ای شیء احب الیه من الهدایا؟ فقالوا: الطیب، احب الیه من کل شیء و ان له فیہ رغبه قال: فحملت من المسک

از جانب ملک روم نزد یزید به نمایندگی بود، وی در آن مجلس که سر حسین علیه السلام را در آن نزد یزید آورده بودند، وی حضور داشت.

گوید: همین که سر مقدس را دیدار کرد، گریه سر داد و صیحه کشید و نوحه نالید تا موی محاسنش از اشکش تر شد، سپس گفت: ای یزید!

من در ایام حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله به قصد تجارت وارد مدینه شدم و در نظر داشتم که با هدیه ای حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شرفیاب شوم.

پس از اصحاب حضرت پرسیدم که از هدایا چه چیز بیشتر نزد او پسندیده و محبوب است؟

گفتند: طیب، نزد او محبوب تر از هر چیز دیگر است و وی را به آن رغبتی است.

گوید: من دو نafe مشک و قدری از عنبر اشهب با خود حمل کردم و آنها را پیشکش کردم، پیغمبر صلی الله علیه و آله آن روز در منزل «ام سلمه همسرش» بود، همین که جمال او را و طلعت او را مشاهده کردم، چشم من از لقا و دیدار او آن قدر نور افزود که ساطع شد و مسرتی فراوان در من پدید آمد به گونه ای که قلب و دل من معلق به او شد، پس به او سلام کردم و عطر هدایا را پیش روی او نهادم.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: این چیست؟

گفتم: هدیه محقری است که برای تقدیم حضرت آورده ام.

پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسید: اسم تو چیست؟

من گفتم: اسم من عبدالشمس است.

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: نامت را تبدیل کن، اینک من تو را عبدالوهاب نامیدم اگر اسلام را از من قبول کنی من هدیه را از تو قبول می کنم.

گوید: پس من نظاره ای به او کردم و اندک تأملی نمودم، دانستم که وی پیغمبر است و وی همان پیامبر است که عیسی علیه السلام ما را به آن خبر داده، همانجا که گوید:

(و مَبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ) ۱

پس اعتقاد کردم و همان ساعت بر دست او مسلمان شدم و به روم برگشتم و اسلام خود را پنهان و مخفی می داشتم و برای مدتی است از سالیان که من مسلمانم با پنج پسر و چهار دختر و من امروز وزیر ملک هستم و احدی از نصاری اطلاع بر حال ما ندارند و بدان: ای یزید که من در حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله بودم و وی در خانه ام سلمه بود، دیدم این عزیز که سر مقدس او نزد تو و به خواری بی ارج نهاده شده است، از در حجره بر جد بزرگوار وارد شد و پیغمبر صلی الله علیه و آله دو دست خود را گشوده بود که او را فرا گیرد و در آغوش آرد، و همی گفتم: مرحبا به تو ای حبیب من، تا او را باز گرفت در آغوش و در کنار

خود بنشانید و همی بوسه بر دو لبانش بزد و آب دندان ثنایای او را می مکید و همی گفت:

دور باد از رحمت خدا آن کس که تو را می کشد ای حسین؛ خدا لعنت کناد آن کس که تو را بکشد و اعانت بر قتل تو بکند.

و پیغمبر صلی الله علیه و آله در همین حال می گریست.

و همین که روز دومین شد، من با پیغمبر صلی الله علیه و آله در مسجد بودم که حسین علیه السلام با برادرش حسن علیه السلام آمدند، حسین علیه السلام گفت: یا جداه! من با برادرم حسن کشتی گرفتم، و هیچکدام بر دیگری غلبه نکرده و ما می خواهیم بدانیم کدام یک از ما از آن دیگر نیرومندتر است.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: حبیب من و مهجۀ من، کشتی گرفتن لایق شما نیست.

ولکن بروید و خط بنویسید، هر کس خط او نیکوتر بود همچنان قوه و نیروی او بیشتر است.

گوید: پس هر دو رفتند و هر کدام سطری نوشتند و آوردند پیش جدشان پیغمبر صلی الله علیه و آله.

و هر دو تن لوح خود را به او دادند که او بین آنان داوری کند.

پس پیامبر صلی الله علیه و آله یک ساعت به آن دو تن نظاره می کرد و نمی خواست که دل هیچیک از آنان را بشکند، لذا به آنان فرمود:

ای حبیبان من! من پیغمبر صلی الله علیه و آله «امی» هستم، یعنی خط را نمی شناسم، بنابراین شما بروید نزد پدر خود تا او حکم کند بین شما و نظر بدهد که کدام یک از

شما، خط او نیکوتر است.

گوید: پس هر دو تن به سوی پدر روانه شدند و پیامبر صلی الله علیه و آله هم از جا برخاست با آنان و جمیعاً داخل منزل فاطمه علیها السلام شدند، پس ساعتی نگذشت که پیغمبر صلی الله علیه و آله باز آمد و سلمان فارسی هم با او بود و بین من و سلمان فارسی صداقت و دوستی بود، من از سلمان پرسیدم: پدرشان چگونه حکم کرد و خط کدام یک نیکوتر بود؟

سلمان رضی الله عنه گفت که: پیغمبر صلی الله علیه و آله به آنان هیچ جوابی نداده بود، چون در امر آنان تأمل و اندیشه کرد و پیش خود گفته بود اگر بگویم: خط حسن علیه السلام نیکوتر است حسین علیه السلام افسرده و غمناک می شود.

و اگر بگویم: خط حسین علیه السلام احسن است و نیکوتر است حسن علیه السلام غمناک می شود، پس به ناچار آنان را به سوی پدرشان روانه کرده بود.

گوید: من گفتم: ای سلمان! به حق صداقت و اخوتی که بین تو و من است و به حق دین اسلام، مرا خبر ده که پدر آنان چگونه حکم کرد بین آنان؟

سلمان گفت: همین که آمدند نزد پدر خود، او هم در حال آنان تأملی کرد بر آنان رقت کرد و نخواست که قلب یکی از آن دو را بشکند، به آنان فرمود: شما بروید نزد مادر خود که او حکم می کند بین شما.

پس نزد «مادر» آمدند و بر او نوشته های در لوح را عرضه کردند و گفتند: ای مادر! جد ما امر داد که ما در مقابل هم خط بنویسیم که هر کس خط او نیکوتر بود او نیرویش قویتر و بیشتر است، اینک ما هر دو نوشته ایم و نزد او آمدیم که حکم کند، او ما را متوجه به پدرمان کرد، او هم حکم بین ما نکرده ما را به

جانب تو روانه فرموده است، یعنی پس تو حکم می کن. پس فاطمه علیها السلام فکر آن را کرد که جدشان در درجه اول و پدرشان در درجه دوم نخواستند که خاطر آنان را آزرده کنند، پس من چه بسازم و چگونه بین آنان حکم کنم؟ پس به ناچار به آنان گفت: ای نور چشمانم من قلاده خودم، گردنبد خودم را بر سر شما پاره پاره می کنم تا پراکنده شود، یعنی نثار شما می کنم، پس هر کدام از شما که از لؤلؤ پراکنده آن بیشتر و بیشتر بگیرد خط او احسن است و نیکوتر است و قوه و نیرومندی او زیادتر است.

گوید: در قلاده او هفت دانه لؤلؤ بود، سپس برخاست و قلاده خود را بر سر آنان پاره کرد.

پس حسن سه دانه برگرفت.

و حسین هم سه دانه برگرفت.

و یکی دیگر باقی ماند و هر کدام در صدد برآمدند که آن را بگیرند، پس خدای تعالی سبحانه امر داد به جبرئیل که به زمین فرود آید و با جناح و بال خود آن دانه لؤلؤ را بزند و دو پاره کند و آن را دو نیمه کند که هر کدام از آن دو تن یک نیمه را بگیرد.

پس بنگر، ای یزید! که چگونه رسول خدا صلی الله علیه و آله هیچ کدام را ترجیح نداد چون نخواست که از ترجیح یکی مبادا آن دگر رنج ببرد.

و نخواست دل آنان را بشکند.

و همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام و همچنین رب العزه شکستن دل هیچ کدام را راضی نشد، بلکه امریه صادر فرمود که مأمور الهی لؤلؤ را بین آنان تقسیم کرد

برای جبران خاطر آنان و تو این چنین رفتار می کنی با پسر دختر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله؛ اف باد بر تو و دین تو ای یزید!

سپس آن نصرانی به سوی سر مقدس حسین از جا برجست و سر را در بغل گرفت و همی آن را می بوسید و می گریست و می گفت: ای حسین! شهادت بده برای من نزد جدت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و نزد پدرت علی مرتضی صلی الله علیه و آله و نزد مادرت فاطمه زهرا علیها السلام» (۱).

این شخص در عهد حیات پیغمبر به مدینه آمده بوده و با اشتیاق شرفیاب حضور پیغمبر صلی الله علیه و آله شده، نامش عبدالشمس بوده.

پیغمبر صلی الله علیه و آله نام او را تغییر داده، عبدالوهاب نامید.

و گوید: من اکنون وزیر ملک روم هستم.

از طرفی تواریخ معتبر اروپائی شخص دیگری را هم به عنوان سفیر رسمی روم در دربار یزید به نام «پتریگودس» ذکر کرده اند با مشخصات معین که شخص شماره ۲ کشور امپراطوری روم بوده شخصیت او را به لقب پتریس نشان می دهند که دومین مقام عالی مملکتی روم بوده، و نام اصلی او (ژان) یعنی یحیی بوده و سابقه ورود مدینه را برای او در عهد خلافت عمر بن الخطاب آورده اند و گفتگویی هم از او با یزید آورده اند که بسی کوبنده است.

ولی تنافی بین این دو روایت نیست؛ زیرا سفرای بین ممالک بزرگ، دارای توابع متعدد هستند، مثل دفتردار و کاردار، و قائم مقام، و رایزن فرهنگی و رابط

ص: ۶۶۵

فرهنگی ثقافی، رابط نظامی، و شعبه های سفارت هم در یک مملکت گاهی در قسمت های مملکت و منطقه های مختلف و استان ها، مأموران خواهد داشت.

آن مقامات را قنصلگری می نامند و انتخاب اشخاصی را می کنند که سفر به آن دیار کرده باشد، پس مانع ندارد که هر دو بوده اند و حق سخن با خلیفه داشته باشند.

حتماً این نصرانی غیر آن شخص سفیر امپراطور روم است که دارای مقام (پاتریس) و به نام مشهور به (پتریگودس) است.

در کتاب معاهدات عهد قدیم، تألیف بار براک دانشمند فرانسوی در قرن هیجدهم میلادی جلد دوم صفحه ۲۶۱، نام این سفیر چنین آمده و شاید مثل قنصل یکی از همراهان و حواشی او بوده.

در کتاب حجه السعاده اعتماد السلطنه مراغی (ص ۷۰) آورده که: چند ماهی به فوت معاویه مانده بود که مسلمین در دور قسطنطنیه شکست خورده فرار نمودند و سی هزار نفر از عساکر عرب که «سفیان بن عوف غامدی» بر آنها سردار بود، به دست رومیان کشته شدند.

معاویه بعد از این شکست به واسطه ضعف مزاج و کبر سن و تحلیل قوا و یقین به مرگ با امپراطور کنستانتین قرار صلح داد و چند نفر از اعراب نصرانی را با هدایای بسیار به قسطنطنیه روانه کرد و آن هدایا عبارت از غنایمی بودند که اعراب از بلاد ایران و ترکستان و حدود چین آورده بودند.

بعد از ورود سفرای معاویه به قسطنطنیه و گفتگوی مصالحه بین امپراطور شخص پتریگودس نام را که ملقب به مقام «پتریس» یعنی شخص اول دولت بود

با سفرای معاویه به دمشق فرستاد.

و بعضی از مورخان عیسوی که ابوالفرج شامی از آن جمله است، اسم سفیر امپراطور را «ژان» که به معنی یحیی است نوشته اند.

در هر حال مصالحه فیما بین معاویه و امپراطور منعقد و عهد صلح مشتمل بر چهار فصل و فصول آن از قرار ذیل بود.

فصل یکم:

این مصالحه که به منزله متارکه سی ساله است مابین امپراطور کنستانتین پادشاه تمام بلاد و ممالک مشرقی و مغربی فرنگ و پادشاه روم و یونان و مغرب و غیره.

با معاویه بن ابی سفیان خلیفه و پادشاه تمام بلاد عرب و ایران و توران و ماورای سیحون و میان و لاه عهد طرفین و سرداران طرفین برقرار خواهد بود.

فصل دوم:

معاویه و اخلاف او همه ساله بدون استثنا، سی هزار عدد مسکوک طلا و هشتصد نفر از اسرای عیسوی و هشتصد رأس اسب عربی به قسطنطنیه ارسال خواهند داشت.

فصل سوم:

امپراطور و اخلاف او متعهد می شوند که در این مدت سی سال وجهها من الوجوه به متصرفات حالیه اعراب تاخت و دست اندازی ننمایند.

ص: ۶۶۷

فصل چهارم:

معاویه بن ابی سفیان مبلغ و مسطورات فوق را به اسم خراج به دربار امپراطور خواهد فرستاد.

مورخان یونانی و ابوالفرج شامی اظهار تعجب می نمایند که اعراب با آن قدرتی که آن وقت داشتند بعد از شکست قسطنطنیه چگونه بر خود هموار کردند که باج گزار نصرانی ها شوند.

گوید: اما به عقیده نگارنده جای تعجب نیست، چه معاویه می دانست که عنقریب می میرد و بعد از او اغتشاش داخله لابد به ظهور خواهد رسید و سلطنت یزید را آن استعداد نخواهد بود که هم رفع اغتشاش داخله را نماید و هم با رومیان زد و خورد کند.

متوسل شد به همان تدبیری که در وقت جنگ صفین نمود، یعنی با امپراطور مصالحه کرد تا با فارغ دلی با امیرالمؤمنین علی علیه السلام جنگ کند.

خلاصه: یزید این خراج را با چیزی علاوه می پرداخت و این باج داده می شد تا زمان ولید بن عبدالملک. این خلیفه از ادای آن امتناع نمود و بر رومیان غلبه کرد، اما پتریگودس سفیر امپراطور که از کملین رجال دولت امپراطوری و از پیران قوم بود، آن قدر در دمشق توقف داشت تا معاویه در گذشت و یزید به جای او نشست.

تنبیه و توجیه

باید دانست که: این اولین مسافرت پتریگودس به مرکز اسلامیت و پایتخت خلافت نبود، بلکه در ایام خلیفه ثانی نیز سفری به مدینه رفته و عقد مرصعی از

۱- (۱) تاریخ، روایات و اقوال در این زمینه بسیار متفاوت و مضطرب است که به طور اجمال به برخی اشاره می شود: قول اول: عدم وقوع ازدواج میان عمر و ام کلثوم: شیخ مفید در «مسائل سرویه»، مسئله دهم؛ و همچنین در «مسائل عکبریه» مسئله پانزدهم این قول را اختیار کرده است. علمای دیگر: چون سید میر ناصر حسین لکهنوی هندی در کتاب «افحام الاعداء و الخصوم بتکذیب ما افتروه علی سیدتنا ام کلثوم» و شیخ محمد جواد بلاغی در کتاب «ترویج ام کلثوم بنت امیرالمؤمنین و انکار وقوعه» این قول را اختیار کرده اند. قول دوم: وقوع ازدواج از روی اکراه و اجبار: قائلان این قول با توجه به نصوصی که در کتاب هایشان آورده اند به این قول استدلال کرده اند: «الشافی: ۲۷۲/۳؛ الکافی: ۳۴۶/۵؛ الاستغاثه: ۸۰-۸۲؛ شرح الأخبار: ۵۰۷/۲؛ تمهید الأصول: ۳۸۶-۳۸۷؛ اعلام الوری: ۳۹۷/۱؛ مرآه العقول: ۴۲/۲۰؛ بحار الأنوار: ۱۰۹/۴۲» این کتب اشاره به وقوع ازدواج اجباری دارد. ابوالقاسم کوفی روایت می کند که: عمر، عباس را سوی علی علیه السلام فرستاد تا از او بخواهد ام کلثوم را به عقد عمر درآورد، علی علیه السلام از این کار خودداری ورزید. عباس امتناع آن حضرت را به آگاهی عمر رساند، عمر گفت: آیا از ترویج دخترش به من روی برمی تابد؟ والله، اگر او را به همسری ام درنیاورد علی را به قتل می رسانم! عباس، علی علیه السلام را از ماجرا آگاه ساخت و آن حضرت همچنان بر امتناع پایدار ماند. عباس، عمر را به آن آگاهانید، عمر گفت: روز جمعه به مسجد بیا و نزدیک منبر نشین تا جریان را بشنوی و بدانی که من اگر بخواهم می توانم او را بکشم. عباس، به مسجد حاضر شد. عمر به مردم گفت: در اینجا مردی از اصحاب محمد هست که زنا کرده است و امیرالمؤمنین [عمر] بر او اطلاع یافته و حدش زده است، شما چه می گوید؟ مردم

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در خانه خلیفه ثانی بود برده بود.

هیراکلیوس را عرب ها می گفتند: هر قل ملک روم و تفصیل آن از این قرار است:

سیروس، کشیش بزرگ مصر که در اسکندریه بود و با اعراب سازشی داشت و بدین واسطه با عمروعاص فاتح مصر، راهی پیدا کرده بود به هیراکلیوس گفت: اگر امپراطور دختر خودش «اودوس» را به عمر به زنی دهد، من طوری می کنم که مصر باز در تحت تصرف امپراطور باشد و اصلاح ذات البین می نمایم.

هیراکلیوس جواب داد که: عمر زنی مثل ام کلثوم دارد چگونه راضی به مصاهرت من خواهد شد.

چون این در مدینه اشتهار یافت، خلیفه برای این که به قیصر معلوم کند که حرمی بسیار نجیب و محترم دارد و ممکن نیست دختر امپراطور را به زنی بخواهد.

ام کلثوم را بگفت که بعض هدایا از جانب خود برای دختر و زن امپراطور فرستاده باش، چون هدایا واصل شد، زوجه هیراکلیوس نیز عقد مرصعی مصحوب همین پتریگودس برای ام کلثوم فرستاد.

تاریخ کامل ابن اثیر جزری شیخ عز الدین علی بن ابی الکریم بن اثیر جزری در ذیل وقایع مهمه سال بیست و هشتم، ارسال هدایا را بدون این مقدمه آورده البته قضیه پیش از سال بیست و هشتم در عهد عمر اتفاق افتاده بود، خلافت عثمان بعد از عمر در سال بیست و چهارم اول محرم اتفاق افتاد، ولی کتاب کامل التاریخ قضیه را اینجا ذکر کرده، به فتح جزیره قبرس اهتمام و اعتناء فرموده و می گوید:

پادشاه روم جنگ را وا گذاشت و از در آشنائی و دوستداری با عمر بن الخطاب نامه برنگاشت و دلنمودگی کرد و نزدیکی ورزید و ام کلثوم دختر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که در خانه عمر بود از عطریات و برخی اشیا و اسباب زنانه لختی با «برید» برای زن قیصر ایفاد فرمود و آن زن هم در ازای این تحفه، هدیه ای لایق تقدیم نمود و از جمله «عقدی فاخر» بود که بهای گران داشت، وقتی که «برید» آنها را رسانید، عمر به مسجد شد و احضار مردم را صلای عام در داد، چون وجوه مهاجرین و اعیان انصار همه حاضر آمدند، داستان هدیه فرستادن را بازگو کرد و پرسید: که اینک هدیه زن قیصر از آن کیست؟ مردم همه گفتند: حضرت ام کلثوم را می رسد به دلیل این که این اشیا عوض و مقابل اشیا وی واقع شده و زن قیصر فقط فرستنده عطر و ضمائم آن را به نظر آورده است و به جز او احدی را منظور نساخته تا به قدر ملاحظه حقی در اینها به هم رساند حتی تو را؛ چه آن زن از اهالی دار الحرب است و ذمیمه نیست تا بخواهد با تو نیز ضمناً خصوصیت ورزیده باشد و بعضی بر همین دعوای اختصاص هدایا به حضرت ام کلثوم، وجه دیگر تقریر کردند و گفتند: ما خود همواره به یکدیگر هدایا می فرستیم به قصد این که عوض بستانیم و به جزا و مابالازاء فرارسیم، پس به حقیقت از نخست بر سیل معاوضه و به قصد داد و ستد هدیه فرستاده می شود.

عمر بن الخطاب هر دو تقریر را ناصواب دانسته گفت: «لکن الرسول رسول

یعنی با همه این حرف‌ها باز پیک، پیک مسلمین بوده و مسلمین و شوکت آنها بانوی ما را در خاطر ملکهٔ قیصر بزرگ جلوه داده، عمر بعد فرمود: تا هدیهٔ زن قیصر را به خزانه بردند و به مال المسلمین اضافه نمودند و ام کلثوم را به قدر قیمت عادلانه و خرج و نفقه آن طیب و اشیائی که فرستاده بود، عطا نمود.

بالجمله: هنگامی که اسرای اهل بیت حضرت سید الشهداء را به شام بردند و به مجلس یزید حاضر کردند؛ بتزیکودس چنان که در ضمن مسئله معاهده و مصالحه ما بین معاویه و امپراطور اشارت گردید، در دمشق حضور داشتند و در مجلس یزید بود و مشاهده می نمود که هر دسته‌ای را به طنابی بسته‌اند و گرفتاران، جمله در حالت انکسار و از رنج بسیار مهزول و لاغر و زار و نزارند، از این حال بسی متأثر گردید.

و یزید را دو وزیر بود، یکی: سرجیوس و دیگری: عبدالله بن اوس.

بتزیکودس سفیر از سرژیوس رومی وزیر پرسید که: این بیچاره‌ها از چه طائفه‌اند؟ گفت: از عرب، گفت: از کدام قبیله؟

گفت: از بنی هاشم. گفت: آن سر بریده که بر وسادهٔ یزید است از کیست؟

گفت: از رئیس این اسراست، نامش حسین پسر علی و او بود که بر خلیفه یاغی شده، سفیر گفت: کدام علی؟

گفت: علی داماد پیغمبر ما صلی الله علیه و آله.

گفت: یکی از دختران علی زن عمر بود؟ گفت: آری.

یزید خود به پتریگودس توجه نمود و پرسید که: مگر تو زن عمر بن الخطاب را که دختر علی بن ابی طالب بود می شناسی؟

گفت: بلی، آن وقت که من او را دیدم از ملکه امپراطوریس ما با شأن تر بود.

یزید گفت: برادر همان زن عمر، دختر علی علیه السلام در عراق بر ما طغیان کرد و حاکم عراق او را به قتل رسانید و اهل بیتش را اسیر کرده، به شام فرستاده است.

سفیر گفت: والله! اگر از حضرت عیسی مسیح فرزندی مانده بود ما او را می پرستیدیم، این قطعه چوبی را که می گویند صلیب آن حضرت است هیراکلیوس امپراطور ما سال ها با دولت ایران جنگ کرد، تا آن را باز به چنگ آورد؛ تا پس نگرفت دست نکشید.

شما با نوادگان و نبیره های پیغمبر خود صلی الله علیه و آله چگونه این طور رفتار می کنید.

گیرم مردی از آن قوم طغیان کرده بود می گوئید، صلاح در قتل او بود، این اطفال صغیر و زنان بیچاره چه تقصیر کرده اند؟

من چگونه به عهد شما مطمئن باشم و حال آن که می بینم شما به خدا و به پیغمبر خود اعتقاد ندارید، اسیران شما را وقتی که به قسطنطنیه می آورند اگر چه مثل برده خرید و فروش می نمایند، اما نهایت مهربانی را به آنها می کنند.

باری، شما که باید باجی به حضرت امپراطوری بدهید و هشتصد نفر از اسرای عیسوی را امسال به قسطنطنیه روانه دارید، این اسرا را به جای آن اسرا به من تسلیم کنید تا ایشان را به قسطنطنیه ببرم و از این رنج ها آسوده دارم.

یزید را این خطابه خوش نیامد و از فرط غرور به ایلچی بد گفت و خواست

تا عهدنامه را باطل سازد، بلکه سفیر را هلاک کند.

ضحاک بن قیس فهری و مسلم مسرف و سایر امرا، لا سیما بعضی که خود اصلاً از اهل مملکت شام بودند و هنوز در باطن، کیش عیسوی داشتند و در حق قیصرها دولتخواهی می کردند، شفاعت نمودند و یزید را بترسانیدند و گفتند که: تو خود در حوالی قسطنطنیه بوده ای و قدرت و جلالت قیصره را دیده ای، حالا که اوائل سلطنت است و عراق و خراسان و سیستان، بلکه غیر از شام تمام ممالک بی نظم شده و خطه مقدسه حجاز به واسطه طغیان عبدالله بن زبیر متزلزل و طائفه مارونیت لبنان به تحریک امپراطور یا به تعصب دینی در حوالی دمشق تاخت و تاز می کنند، مصلحت نیست که امپراطور را از خود مکدر سازی و معین است که چون امپراطور برنجید، قشون او به «بنادر سوریا» ورود می نماید.

یزید نصایح امرای خود را قبول کرد و از سفیر عذرخواهی نمود و بعد از چند روز با کمال احترام او را به قسطنطنیه فرستاد.

همین سفیر گفته است، کلام من قسمی به «یزید» اثر کرد که:

اولاً: سرها را به قبرستان دمشق فرستاده دفن کردند.

و اسرا را خوراک و لباس داده، آزاد نمودند.

و چند روز پیش از آن که از شام بیرون آیم، در دو سه مجلس مردی را که با آن اسرا بود (مراد علی بن حسین علیه السلام است) دیدم با یزید ملاقات می کرد.

روزی در مسجدی که در جنب خانه یزید و دیوانخانه او بود، آن مرد را بر روی وساده ای که یزید، خود بر آن جلوس کرده بود نشسته یافتیم، اما رنج سفر و فرط مشقت و محرومی از هر گونه لوازم آسایش به حدی او را ضعیف و منحول

ص: ۶۷۷

و لاغر ساخته بود و استقامت مزاج را از او دور کرده که گمان نمی کنم بعد از آمدن من، حیاتی و بقائی به هم رسانیده باشد.

پوشیده نماند که: این ام کلثوم بنت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که پتزیکودس رسول ملک روم گفت: من او را در زوجیت عمر بن الخطاب دیده بودم و از جانب امپراطور ریس ملکه دارالسلطنه کنستانتیپل برای وی حمل هدایا نمودم؛ در این وقت، حاضر مجلس یزید نبود و او از بطن مطهر حضرت صدیقه کبری فاطمه زهرا صلوات الله علیها است و عمر این خویشاوندی را از قراری که در داستان این وصلت و ازدواج تصریح کرده اند فقط برای بقای پیوند رسول الله صلی الله علیه و آله سرانجام داد؛ چه از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بود که می فرمود: هر پیوند و خویشاوندی روز رستاخیز منقطع است مگر پیوند و خویشاوندی من.

و نقله حدیث و خبر از طریق متین و معتبر نقل نموده اند که: ام کلثوم بنت علی علیه السلام زوجه عمر بن الخطاب، مادر زید بن عمر و رقیه بنت عمر در حیات حضرت امام ابو محمد حسن بن علی صلوات الله علیهما به دار الهجره مدینه وفات یافت و رحلت او و فرزندش زید در یک روز اتفاق افتاد و تقدم و تأخر موت احدهما معلوم نگردید تا حکم توارث ایشان مشخص بوده باشد و در جنازه آن مخدره عظمی حسنان، صلوات الله و سلامه علیهما، هر دو شرف حضور داشتند با جماعتی از مشاهیر مشایخ عصر مانند عبدالله بن عباس و عبدالله بن عمر و ابوهریره دوسی؛ و حضرت امام ابو محمد حسن علی علیه السلام، عبدالله پسر عمر بن خطاب را برای نماز مقدم داشت و در هنگام نماز، جنازه زید را به سمت امام و جنازه ام کلثوم علیها السلام را به جانب زید نهادند و گفتند: سنت جاریه بر این گونه

است که ذکور بر اناث مقدم باشد (اما اگر امام زن هم باشد باز آیا چنین است؟ مانند فاطمه که با فوج زنان بر خواهر نماز گزارد) و فقها به این خیر عمل کرده اند و از روی آن فتوا داده اند.

شیخ اجل علامه متأخری المحدثین شیخ محمد الحر در کتاب مستطاب حاوی حافل به نام «الوسائل فی دلائل المسائل» خبر مأثور مذکور را چنین مروی و مسطور ساخته است:

«اخرجت جنازه ام کلثوم بنت علی علیه السلام و ابنها زید بن عمر و فی الجنازه الحسن و الحسین و عبدالله بن عمر و عبدالله بن عباس و ابوهریره فوضعوا جنازه الغلام ممایلی الامام و الامرأه و رآه و قالوا هذا هو السنه.»^(۱)

اخبار و آثار در این معنی بسیار است و ام کلثوم نام بنت علی علیه السلام که در واقعه طفوف کربلا نامش آمده و همه جا مذکور می افتد و خطبه و شعرها به او منسوب می گردد، ام کلثوم دیگری است از دیگر زنان حضرت امیرالمؤمنین چه علی القول الصحیح امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از بنات دختران، دو تن زینب نام و دو تن ام کلثوم نام بوده است.

زینب کبری زوج عبدالله بن جعفر و ام کلثوم کبری زوج عمر خطاب از بطن حضرت صدیقه مطهره بودند.

و زینب صغری و ام کلثوم صغری از دیگر امهات فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام در وجود آمده اند.

ص: ۶۷۹

و از طریق شیعه در انکار این ازدواج و مصاهرت که اشاره شد؛ حدیثی روایت گردیده است که نقل و تصحیح و انتقاد و توجیه آن را این مقام متحمل نیست.

آورده اند که: معاهده یزید و پدرش با کنستانتین طوری او را در بلاد فرنگ معتبر نموده بود که سلاطین آن اقطار تمام به دوستی او مباحثات می نموده اند، بلکه بعضی خراج گزار او شدند.

توضیح: برای سفارت در دنیای بزرگ، شخصیت های بزرگ را به عنوان سفیر می فرستاده اند و با سفیر، اشخاص دیگری را برای شؤون تابعه سفارت ضمیمه می کنند و کسانی را قنصلگری و دفترداری و نماینده نظامی، رابط نظامی و رابط فرهنگی، رایزن فرهنگی همراه سفیر ضمیمه می کردند که آنها هم مردمان پخته دنیا دیده بوده اند.

با این توضیح متوجه می شوید که آن شخص نصرانی که مسابقه خط حسنین را بازگو کرد ممکن است از اتباع این سفیر بوده.

شرح این هجران و این خون جگر هان بیا بگذار تا وقت دیگر

اندوه داستان این سفرا، برای ما پایان ندارد

ولی همین جا ما این جلد را ختم می کنیم با حمد کثیر و صلوات وفیر و شکر بی حد و بی نظیر، اما نه به آن معنی که حق مطلب ادا شده، مطلب مهم زیاد مانده، ولی با خستگی جسمی از چشم و انگشت، مرکب زیر بار مانده است.

)

اللهم عونک)

ص: ۶۸۰

۱. قرآن کریم، ترجمه استاد انصاریان
۲. أبصار العين فی أنصار الحسين عليه السلام، الشيخ محمد السماوی، ناشر: مركز الدراسات الإسلامیه لممثليه الولی الفقيه فی حرس الثوره الإسلامیه
۳. الإیتقان فی علوم القرآن، السيوطی، چاپخانه: لبنان، دار الفكر
۴. الإحتجاج، ابو منصور احمد بن علی طبرسی، ۱ جلد، نشر مرتضی، مشهد مقدس، ۱۴۰۳ هـ - ق
۵. أحكام القرآن، ابن العربی، چاپخانه: لبنان، دار الفكر للطباعه والنشر
۶. الأخبار الطوال، الدینوری، ناشر: دار إحياء الكتب العربی
۷. الإختصاص، شیخ مفید، ۱ جلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ - ق
۸. الأخلاق الحسینیه، جعفر البیاتی، ناشر: أنوار الهدی
۹. اختیار معرفه الرجال، الشيخ الطوسی، ناشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث
۱۰. الإرشاد، شیخ مفید، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، قم، ۱۴۱۳ هـ - ق
۱۱. إرشاد القلوب، حسن بن ابی الحسن دیلمی، ۲ جلد در یک مجلد، انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ هـ - ق
۱۲. ازدواج ام کلثوم با عمر، سید علی حسینی میلانی، چاپ وفا، ناشر مرکز حقایق اسلامی

١٣. الأزرية، شيخ ازرى، ناشر دارالاضواء، بيروت، ١٤٠٩ هـ - ق
١٤. أساليب الغزو الفكرى جريشه، الزبيق ناشر: دار الإعتصام
١٥. الاستغاثه، أبو القاسم الكوفى
١٦. الاستيعاب، ابن عبد البر، ناشر: دارالجيل، بيروت، ١٤١٢
١٧. أسد الغابه، ابن الأثير، ناشر: دار الكتاب العربى، بيروت، لبنان
١٨. الإصابه، ابن حجر، ناشر: دار الكتب العلميه. بيروت
١٩. أصدق الأخبار، السيد محسن الأمين، مطبعه العرفان، صيدا ناشر: منشورات مكتبه بصيرتى، قم
٢٠. أضواء البيان، الشنقيطى، ناشر: دار الفكر للطباعه والنشر
٢١. أضواء على الصحيحين، الشيخ محمد صادق النجمى، ناشر: مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم
٢٢. اطيب البيان فى تفسير القرآن، سيد عبدالحسين طيب، ناشر: انتشارات اسلام، تهران، ١٣٧٨ هـ - ش
٢٣. الأعلام، خير الدين الزركلى، ناشر: دار العلم للملايين، بيروت، لبنان
٢٤. أعلام الدين، شمسى حسن بن ابى الحسن ديلمى، ١ جلد، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤٠٨ هـ - ق
٢٥. إعلام الورى، امين الاسلام فضل بن حسن طبرسى، ١ جلد، دارالكتب الإسلاميه، تهران
٢٦. أعيان الشيعة، سيد محسن امين، ١١ جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بيروت
٢٧. افق وحى، تأليف مؤلف
٢٨. إقبال الأعمال، سيد على بن موسى بن طاوس، ١ جلد، دار الكتب الإسلاميه، تهران، ١٣٦٧ هـ - ش
٢٩. الأمالى، شيخ صدوق، ١ جلد، انتشارات كتابخانه اسلاميه، ١٣٦٢ هـ - ش
٣٠. الأمالى، شيخ طوسى، ١ جلد، انتشارات دارالثقافه، قم، ١٤١٤ هـ - ق
٣١. الأمالى، شيخ مفيد، ١ جلد، انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد، قم، ١٤١٣ هـ - ق

۳۲. الإمام الحسين في أحاديث الفريقين، السيد علي الأبطحي سال چاپ: جمادى الأولى ۱۴۱۸ چاپخانه: امير، قم
۳۳. الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام (فارسی)، أحمد الرحمانی الهمدانی چاپخانه: فتاحی ناشر: مرکز فرهنگي انتشاراتی منير
۳۴. الامامه والسياسه، ابن قتيبه الدينوري، تحقيق الزيني، ناشر: مؤسسه الحلبي وشركاه للنشر والتوزيع
۳۵. إمتاع الأسماع، المقریزی، ناشر: منشورات محمد علي بیضون، دار الكتب العلمیه، بیروت، لبنان
۳۶. أنصار الحسين عليه السلام، محمد مهدي شمس الدين، ناشر: الدار الإسلامیه
۳۷. إيضاح الاشتباه، العلامة الحلبي، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه
۳۸. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ۱۱۰ جلد، مؤسسه الوفاء بیروت، لبنان، ۱۴۰۴ هـ - ق
۳۹. البدايه والنهائيه، ابن كثير، ناشر: دار إحياء التراث العربي، بیروت، لبنان
۴۰. البرهان في تفسير القرآن، سيد هاشم بحرانی، قرن یازدهم، ناشر: بنياد بعثت، تهران، ۱۴۱۶ هـ - ق
۴۱. بشاره المصطفى، محمد بن علي الطبري، سال چاپ: ۱۴۲۰، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه
۴۲. بصائر الدرجات، محمد بن حسن بن فروخ صفار، ۱ جلد، انتشارات کتابخانه آیت الله مرعشی، قم، ۱۴۰۴ هـ - ق
۴۳. بلاغات النساء، ابن طيفور، ناشر: مکتبه بصيرتی. قم المقدسه
۴۴. البلد الأمين، ابراهيم بن علي عاملی کفعمی، ۱ جلد، چاپ سنگی
۴۵. پرتوی از قرآن، طالقانی سيد محمود، ناشر: شرکت سهامی انتشار، تهران: ۱۳۶۲ ش
۴۶. تاج العروس، الزبيدي، چاپخانه: دار الفكر، بیروت

٤٧. تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون، ناشر: دار إحياء التراث العربى، بيروت، لبنان

٤٨. تاريخ الإسلام، الذهبى، چاپخانه دار الكتاب العربى، بيروت

٤٩. تاريخ الطبرى، الطبرى، ناشر: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، بيروت، لبنان

٥٠. تاريخ الكوفه، السيد البراقى، ناشر: انتشارات المكتبه الحيدريه

٥١. تاريخ اليعقوبى، اليعقوبى، ناشر: دار صادر، بيروت، لبنان

٥٢. تاريخ امام حسين عليه السلام، زين العابدين رهنما

٥٣. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادى، ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان

٥٤. تاريخ مدينه دمشق، ابن عساكر، انتشارات دار الفكر، بيروت، ١٤١٥

٥٥. التبيان، الشيخ الطوسى، سال چاپ: رمضان المبارک ١٤٠٩ ناشر: مكتب الإعلام الإسلام

٥٦. تحرير المواعظ العديده، على مشكينى، ناشر: الهادى

٥٧. تحف العقول، حسن بن شعبه حرانى، ١ جلد، انتشارات جامعه مدرسین قم، ١٤٠٤ هـ - ق

٥٨. تحفه الأحوذى، المبار كفورى، سال چاپ: ١٤١٠، ١٩٩٠ م، ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت

٥٩. التحفه السنیه (مخطوط)، سيد عبد الله جزائرى، تحقيق شرح الجزائرى، فقه شيعه بعد از قرن هشتم

٦٠. تذکره الفقهاء، العلامة الحلّى، چاپخانه: مهر، قم، ناشر: مؤسسه آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث، قم

٦١. ترجمه الإمام الحسين عليه السلام، ابن عساكر، ناشر: مجمع إحياء الثقافه الإسلاميه، قم

٦٢. تفسير آلوسى، آلوسى

٦٣. تفسير ابن كثير، ابن كثير، ناشر: دار المعرفه للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان

٦٤. تفسير امام عسكرى عليه السلام، منسوب به امام حسن عسكرى عليه السلام، ١ جلد، انتشارات مدرسه امام مهدى عليه

السلام، قم، ١٤٠٩ هـ - ق

٦٥. تفسير البحر المحيط، أبى حيان الأندلسى، چاپخانه: بيروت، دار الكتب العلميه

٦٦. تفسير البغوى، البغوى، چاپخانه: بيروت، دار المعرفه

٦٧. تفسير جوامع الجامع، الشيخ الطبرسى، سال چاپ: ١٤١٨، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه

٦٨. التفسير الصافى، الفيض الكاشانى، چاپخانه: مؤسسه الهادى، قم المقدسه

٦٩. تفسير العياشى، محمد بن مسعود عياشى، چاپخانه علميه تهران، ١٣٨٠ هـ - ق

٧٠. تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان، نيشابورى نظام الدين حسن بن محمد ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت ١٤١٦ ق

٧١. تفسير فرات، فرات بن ابراهيم كوفى، مؤسسه چاپ و نشر، ١٤١٠ هـ - ق

٧٢. تفسير القرطبى، القرطبى، ناشر: دار إحياء التراث العربى، بيروت، لبنان

٧٣. تفسير قمى، على بن ابراهيم بن هاشم قمى، ٢ جلد، مؤسسه دارالكتاب، قم، ١٤٠٤ هـ - ق

٧٤. التفسير الكبير، فخر رازى، چاپ سوم، ناشر دار احیاء التراث العربى، بيروت

٧٥. تفسير الكشاف عن حقائق التنزيل و عيون الأقاويل، الزمخشري، ناشر: شركه مكتبه و مطبعه مصطفى البابى الحلبي و أولاده بمصر، عباس و محمد محمود الحلبي و شركاهم، خلفاء

٧٦. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب، قمى، مشهدى محمد بن محمدرضا، ناشر: سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامى، تهران، ١٣٦٨ هـ - ش

٧٧. تفسير منهج الصادقين فى الزام المخالفين، ملافتح الله كاشانى، كتابفروشى محمد حسن علمى، تهران ١٣٣٦ هـ - ش

٧٨. تفسير نور الثقلين، عبدعلى بن جمعه عروسى حويزى، ناشر: انتشارات اسماعيليان، قم، ١٤١٥ هـ - ق

٧٩. تقريب التهذيب، ابن حجر، ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت

٨٠. تقريب القرآن إلى الأذهان، حسینی شیرازی سيد محمد، ناشر: دار العلوم، بيروت ١٤٢٤ ق

٨١. التوحيد، شيخ صدوق، ١ جلد، انتشارات جامعه مدرسين قم، ١٣٩٨ هـ - ق (١٣٥٧ شمسی)

٨٢. التهذيب، شيخ طوسي، ١٠ جلد، دار الكتب الإسلامية، تهران، ١٣٦٥ هـ - ش.

٨٣. تهذيب التهذيب، ابن حجر، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت

٨٤. تهذيب الكمال، المزي، ناشر: مؤسسه الرساله، بيروت

٨٥. الثقات، ابن حبان، چاپخانه: مجلس دائره المعارف العثمانيه. بحيدر آباد الدكن الهند ناشر: مؤسسه الكتب الثقافيه

٨٦. ثواب الأعمال، شيخ صدوق، انتشارات شريف رضى قم، ١٣٦٤ هـ - ش

٨٧. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردى، چاپخانه: المطبعه العلميه، قم

٨٨. جامع الأخبار، تاج الدين شعيرى، ١ جلد، انتشارات رضى، قم، ١٣٦٣ هـ - ش

٨٩. جامع البيان، ابن جرير الطبرى، ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت

٩٠. جامع الشتات، الخواجوئى، چاپ: الأولى، سال چاپ: ١٤١٨

٩١. الجرح والتعديل، الرازى ناشر: دار إحياء التراث العربى، بيروت

٩٢. جمال الأسبوع، السيد ابن طاووس، سال چاپ: ١٣٧١ ش، چاپخانه: مطبعه أختر شمال، ناشر: مؤسسه الآفاق

٩٣. الجمل، شيخ مفيد، ١ جلد، انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد قم، ١٤١٣ هـ - ق

٩٤. جواهر الفقه، القاضى ابن البراج، سال چاپ: ١٤١١، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه

٩٥. جواهر الكلام: الشيخ الجواهرى، ناشر: دار الكتب الإسلامية، طهران

٩٦. الحججه على الذهاب إلى تكفير أبى طالب، السيد فخار بن معد، چاپخانه: أمير، قم ناشر: انتشارات سيد الشهداء، قم، صدر

الدين محمد الشيرازى، ناشر: دار إحياء التراث العربى، بيروت، لبنان

٩٧. الحدائق الناضره، المحقق البحرانى، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه

٩٨. حليه الأبرار، السيد هاشم البحرانى، ناشر: مؤسسه المعارف الإسلامية، قم

٩٩. حياه الإمام الحسين عليه السلام، الشيخ باقر شريف القرشي، چاپخانه: مطبعه الآداب، النجف الأشرف
١٠٠. الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندى، ٣ جلد، مؤسسه امام مهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٩ هـ - ق
١٠١. خصائص أمير المؤمنين عليه السلام النسائي ناشر: مكتبه نينوى الحديثه، طهران
١٠٢. الخصائص الفاطميه، الشيخ محمد باقر الكجورى، ناشر: انتشارات الشريف الرضى
١٠٣. الخصائص الكبرى، عبد الرحمن بن ابى بكر السيوطى، ناشر: دارالكتب العلميه، بيروت
١٠٤. الخصال، شيخ صدوق، ٢ جلد در يك مجلد، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤٠٣ هـ - ق
١٠٥. خلاصه الأقوال، علامه الحلى، چاپخانه: مؤسسه النشر الإسلامى، ناشر: مؤسسه نشر الفقاهه
١٠٦. الخلاف، الشيخ الطوسى، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه
١٠٧. دائره المعارف بزرگ اسلامى، ناشر مركز دائره المعارف بزرگ اسلامى، انتشارات سازمان چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد، تهران ١٣٨٣
١٠٨. دائره المعارف تشيع، چاپ وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، ناشر: شهيد سعيد محبى
١٠٩. الدر المنثور، جلال الدين السيوطى، ناشر: دار المعرفه للطباعه والنشر، بيروت، لبنان
١١٠. الدرجات الرفيعه فى طبقات الشيعه، السيد على خان المدنى، ناشر: منشورات مكتبه بصيرتى، قم
١١١. دعائم الإسلام، نعمان بن محمد تميمى مغربى، دار المعارف مصر، ١٣٨٥ هـ - ق
١١٢. دلائل الامامه، محمد بن جرير الطبرى (الشييعى)، ناشر: مركز الطباعه والنشر فى مؤسسه البعثه
١١٣. الديارات، علامه عسگرى
١١٤. ديوان الأزرى الكبير، الشيخ كاظم الأزرى التميمى، ناشر: دار التوجيه الإسلامى، بيروت، كويت

١١٥. ديوان امام على عليه السلام، امام على بن ابي طالب عليه السلام، انتشارات پیام اسلام قم، ١٣٦٩ هجرى شمسى
١١٦. ديوان السيد حيدر الحلى، السيد حيدر الحلى، تحقيق: على الخاقانى
١١٧. ذخائر العقبي، احمد بن عبد الله الطبرى ناشر: مكتبه القدسى لصاحبها حسام الدين القدسى، القايره
١١٨. ذم الكلام وأهله، الأنصارى الهروى، سال چاپ: ١٤١٨، ١٩٩٨ م، چاپخانه: المدينه المنوره، مكتبه العلوم والحكم
١١٩. ربيع الابرار و نصوص الاخبار: محمود بن عمر الزمخشري، ناشر: منشورات الشريف الرضى، قم
١٢٠. رجال ابن داود، ابن داود حلى، ١ جلد، انتشارات دانشگاه تهران، ١٣٨٣ هـ - ق
١٢١. رجال الكشى، محمد بن عمر كشى، ١ جلد، انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ هـ - ش
١٢٢. رجال النجاشى، احمد بن على نجاشى، انتشارات جامعه مدرسين قم، ١٤٠٧ هـ - ق
١٢٣. رفع المناره، محمود سعيد ممدوح، ناشر: دار الإمام النووى، عمان، الأردن
١٢٤. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم، آلوسى، سيد محمود، ناشر: دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٥ هـ - ق
١٢٥. الروضه فى فضائل أمير المؤمنين، شاذان بن جبرئيل القمى، چاپ: الأولى، سال چاپ ١٤٢٣
١٢٦. روضه الواعظين، محمد بن حسن فتال نيشابورى، ١ جلد، انتشارات رضى، قم
١٢٧. رياض الصالحين، يحيى بن شرف النووى، سال چاپ: ١٤١١، ١٩٩١ م، ناشر: دار الفكر المعاصر بيروت
١٢٨. سبائك الذهب فى معرفه قائل العرب، سويدى، ناشر دارالكتب العلميه، بيروت
١٢٩. سبل السلام، محمد بن اسماعيل الكحلانى، ناشر: شركه مكتبه ومطبعه مصطفى البابى الحلبي وأولاده بمصر

١٣٠. سبل الهدى والرشاد، الصالحى الشامى، ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان

١٣١. سعد السعود، سيد على بن موسى بن طاوس، انتشارات دار الذخائر، قم

١٣٢. سنن أبى داود، ابن الأشعث السجستانى، ناشر: دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع

١٣٣. سنن الترمذى، الترمذى، ناشر: دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان

١٣٤. السنن الكبرى، البيهقى، ناشر: دار الفكر

١٣٥. السنن الكبرى، النسائى، ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت، لبنان

١٣٦. سير أعلام النبلاء، الذهبى، ناشر: مؤسسه الرساله، بيروت

١٣٧. السيره الحلبيه، الحلبي، چاپخانه: بيروت، دار المعرفه

١٣٨. سيرتنا وسنتنا الشيخ الأمينى، ناشر: دار الغدير للمطبوعات، دار الكتاب الإسلامى، بيروت، لبنان

١٣٩. السيره النبويه، ابن كثير، ناشر: دار المعرفه للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت

١٤٠. السيره النبويه، ابن هشام الحميرى، ناشر: مكتبه محمد على صبيح وأولاده، بمصر الشافى

١٤١. سيرى در الغدير (فارسى)، محمد أمينى نجفى، چاپخانه: مهر، قم، ناشر: المؤلف

١٤٢. شجره طوبى، الشيخ محمد مهدى الحائرى، ناشر: منشورات المكتبه الحيدريه و مطبعته النجف الأشرف، ١٣٨٥ هـ - ش

١٤٣. شرح الأسماء الحسنى، ملا هادى السبزوارى، ناشر: منشورات مكتبه بصيرتى، قم، ايران

١٤٤. شرح فصوص الحکم، مؤيد الدين جندى

١٤٥. شرح نهج البلاغه، ابن أبى الحديد، ناشر: دار إحياء الكتب العربيه، عيسى البابى الحلبي و شركاء، ١٣٧٨ هـ - ش

١٤٦. شفاء الصدور فى شرح زياره العاشور (فارسى)، الحاج ميرزا أبى الفضل الطهرانى، سال چاپ: ١٣٧٠ ش، چاپخانه: أمير المؤمنين عليه السلام

١٤٧. شواهد التنزيل، حاكم حسانى، ٢ جلد، مؤسسه چاپ و نشر، ١٤١١ هـ - ق

١٤٨. الصحاح، الجوهري، سال چاپ: ١٤٠٧، ١٩٨٧ م، ناشر: دار العلم للملايين، بيروت

١٤٩. صحيح ابن حبان، ابن حبان، سال چاپ: ١٤١٤، ١٩٩٣ م، ناشر: مؤسسه الرساله

١٥٠. صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل بن ابراهيم بن المغيره البخارى، ناشر: دار الفكر للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت، ١٤٠١

١٥١. صحيح مسلم، مسلم النيشابورى، ناشر: دار الفكر، بيروت

١٥٢. صحيفه الحسين عليه السلام، جمع: الشيخ جواد القيومى، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه

١٥٣. صحيفه الرضا عليه السلام، امام على بن موسى الرضا عليه السلام، انتشارات كنگره جهانى امام رضا عليه السلام، ١٤٠٦ هـ - ق

١٥٤. صحيفه سجاديه، ترجمه استاد انصاريان

١٥٥. الصوارم المهرقه، الشهيد نور الله التستري، سال چاپ: ١٣٦٧ چاپخانه: نهضت

١٥٦. الصواعق الإلهيه فى الرد على الوهابيه، سليمان أخ محمد بن عبد الوهاب، سال چاپ: ١٣٩٩، ١٩٧٩ م، ناشر: مكتبه ايشيق، إستانبول

١٥٧. طرائف المقال، السيد على البروجردى، سال چاپ: ١٤١٠ ناشر: مكتبه آيه الله المرعشى النجفى العامه، قم

١٥٨. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، ناشر: دار صادر، بيروت

١٥٩. العدد القويه، على بن يوسف الحلى، چاپخانه: سيد الشهداء عليه السلام، ناشر: مكتبه آيه الله المرعشى العامه

١٦٠. العروه الوثقى، السيد اليزدى، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه

١٦١. علل الشرائع، شيخ صدوق، ١ جلد، انتشارات مكتبه الداورى، قم

١٦٢. العمده، ابن البطريق، سال چاپ: جمادى الأولى ١٤٠٧، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه

ص: ٦٩٠

١٦٣. عمده الطالب، ابن عنبه، سال چاپ: ١٣٨٠-١٩٦١ م، ناشر: منشورات المطبعه الحيدريه، النجف الأشرف

١٦٤. عمده القارى، العيني، چاپخانه: بيروت، دار إحياء التراث العربى

١٦٥. العوالم، الإمام الحسين عليه السلام، الشيخ عبد الله البحرانى، چاپخانه: أمير، قم، ناشر: مدرسه الإمام المهدي عليه السلام بالحوزه العلميه، قم المقدسه

١٦٦. عوالى اللآلى، ابن ابى جمهور احسائى، ٤ جلد، انتشارات سيد الشهداء عليه السلام، قم، ١٤٠٥ هـ - ق

١٦٧. عيون أخبار الرضا عليه السلام، شيخ صدوق، ٢ جلد در يك مجلد، انتشارات جهان، ١٣٧٨ هـ - ق

١٦٨. عيون الحكم والمواعظ، على بن محمد الليثى الواسطى، ناشر دار الحديث، قم

١٦٩. الغارات، ابراهيم بن محمد ثقفى، مؤسسه دارالكتاب، قم، ١٤١٠ هـ - ق

١٧٠. غايه المرام، السيد هاشم البحرانى، تحقيق: السيد على عاشور

١٧١. الغدير، الشيخ الأمينى، سال چاپ: ١٣٩٧، ١٩٧٧ م، ناشر: دار الكتاب العربى، بيروت، لبنان

١٧٢. غررالحكم و دررالكلم، عبدالواحد بن محمد تميمى آمدى، ١ جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، قم، ١٣٦٦ هـ - ش

١٧٣. الفايق فى غريب الحديث، جار الله الزمخشري، سال چاپ: ١٤١٧، ١٩٩٦ م ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت

١٧٤. فتح البارى، ابن حجر، ناشر: دار المعرفه للطباعه والنشر بيروت، لبنان

١٧٥. الفتنه و وقعه الجمل، سيف بن عمر الضبى، ناشر: دار النفائس، بيروت

١٧٦. الفتوحات المكيه، محى الدين ابن عربى، ٤ جلدى، دار صادر بيروت

١٧٧. فتوح البلدان، البلاذرى، چاپخانه: مطبعه لجنه البيان العربى، ناشر: مكتبه النهضه المصريه، القاهره

١٧٨. فتوح الشام، الواقدى، چاپخانه: بيروت، دار الجيل

١٧٩. الفصول المختاره، الشريف المرتضى، سال چاپ: ١٤١٤، ١٩٩٣ م، ناشر: دار المفيد للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان
١٨٠. الفصول المهمه فى أصول الأئمه، الحر العاملى، چاپخانه: نكين، قم ناشر: مؤسسه معارف إسلامى إمام رضا عليه السلام
١٨١. الفرج بعد الشده، القاضى التنوخى، چاپخانه: امير، قم، ناشر: منشورات الشريف الرضى، قم
١٨٢. فقه السنه، الشيخ سيد سابق، ناشر: دار الكتاب العربى، بيروت
١٨٣. فلاح السائل، سيد على بن موسى بن طوس، ١ جلد، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى، قم
١٨٤. فوات الوفيات، الكتبى، سال چاپ: ٢٠٠٠ م، چاپخانه: بيروت، دار الكتب العلميه
١٨٥. الفهرست، شيخ طوسى، ناشر: المكتبه المرتضويه، نجف اشرف
١٨٦. فهرست منتجب الدين، منتجب الدين بن بابويه، چاپخانه: مهر، قم، ناشر: مكتبه آيه الله المرعشى النجفى
١٨٧. فى ظلال القرآن، سيد بن قطب بن ابراهيم شاذلى، ناشر: دارالشروق، بيروت، قاهره ١٤١٢ ق
١٨٨. قاموس الرجال، الشيخ محمد تقى التستري، سال چاپ: ١٤١٩ هـ - ق، قم، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه
١٨٩. قمقام زخار، حاج فرهاد ميرزا، انتشارات كتاپچى، تهران
١٩٠. الكافى، ثقه الاسلام كلينى، ٨ جلد، دار الكتب الإسلاميه، تهران، ١٣٦٥ هـ - ش
١٩١. كامل الزيارات، ابن قولويه قمى، ١ جلد، انتشارات مرتضويه، نجف اشرف، ١٣٥٦ هـ - ق
١٩٢. كتاب الأربعين، محمد طاهر القمى الشيرازى، سال چاپ: ١٤١٨، چاپخانه: امير، ناشر: المحقق
١٩٣. كتاب الفتوح، أحمد بن أعثم الكوفى، سال چاپ: ١٤١١، ناشر: دار الأضواء للطباعه والنشر والتوزيع
١٩٤. الكامل فى التاريخ، ابن الأثير، سال چاپ: ١٣٨٦، ١٩٦٦ م، ناشر: دار صادر للطباعه والنشر، دار بيروت للطباعه والنشر

١٩٥. كتاب المحبر، محمد بن حبيب البغدادي، سال چاپ: ذى القعدة ١٣٦١، چاپخانه: مطبعه الدائره

١٩٦. كتاب سليم بن قيس، سليم بن قيس هلالى كوفى، ١ جلد، انتشارات الهادى، قم، ١٤١٥ هـ - ق

١٩٧. كتاب مادر، تاليف مولف

١٩٨. كشف الأسرار و عده الأبرار، رشيدالدين ميبدى، احمد بن ابى سعد، ناشر: انتشارات امير كبير، تهران، ١٣٧١ هـ - ش

١٩٩. كشف الخفاء، العجلونى، انتشارات دار الكتب العلميه، بيروت، ١٤٠٨

٢٠٠. كشف الغمه، على بن عيسى إربلى، ٢ جلد، چاپ مكتبه بنى هاشمى، تبريز، ١٣٨١ هـ - ق

٢٠١. كشف المحجه لثمره المهجه، السيد ابن طاووس، ناشر: المطبعه الحيدريه، النجف الأشرف

٢٠٢. كشف اليقين، العلامه الحلى، سال چاپ: ١٤١١، مؤسسه چاپ و انتشارات وابسته به وزارت فرهنگ و ارشاد

٢٠٣. كشكول شيخ بهايى، بهاءالدين محمد عاملى، چاپ سيدالشهداء، ناشر انتشارات گوهر كيميا، قم

٢٠٤. كفايه الأثر، الخزاز القمى، سال چاپ: ١٤٠١، چاپخانه: الخيام، قم، ناشر: انتشارات بيدار

٢٠٥. الكلينى والكافى، الشيخ عبد الرسول الغفار، سال چاپ: ١٤١٦، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم
المشرفه

٢٠٦. كمال الدين، شيخ صدوق، ناشر دار الكتب الاسلاميه، قم ١٣٩٥ هـ - ق

٢٠٧. كنز العمال، المتقى الهندى، سال چاپ: ١٤٠٩، ١٩٨٩ م، ناشر: مؤسسه الرساله، بيروت، لبنان

٢٠٨. كنز الفوائد، ابوالفتح كراجكى، ٢ جلد، انتشارات دار الذخائر قم، ١٤١٠ هـ - ق

٢٠٩. الكنى والألقاب، الشيخ عباس القمى، ناشر: مكتبه الصدر، تهران

٢١٠. كون و مكان، عمر خيام

٢١١. لسان العرب، ابن منظور، ناشر: نشر أدب الحوزه، قم، ١٤٠٥ هـ - ق

٢١٢. لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، دانشگاه تهران، ١٣٤٧ هـ - ش

٢١٣. لواعج الأشجان، السيد محسن الأمين، سال چاپ: ١٣٣١، چاپخانه: مطبعه العرفان، صیدا، ناشر: منشورات مکتبه بصیرتی، قم

٢١٤. اللهوف، سيد علی بن موسی بن طاوس، ١ جلد، انتشارات جهان، تهران، ١٣٤٨ هـ - ش

٢١٥. مثير الأحزان، ابن نما حلی، ١ جلد، انتشارات مدرسه امام مهدی علیه السلام، قم، ١٤٠٦ هـ - ق

٢١٦. المجدی فی أنساب الطالبین، علی بن محمد العلوی، سال چاپ: ١٤٠٩، چاپخانه: سيد الشهداء علیه السلام ناشر: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی العامه، قم

٢١٧. مجمع البحرين، الشيخ الطريحي، ناشر: مکتب النشر الثقافه الإسلاميه، ١٤٠٨ هـ - ق

٢١٨. مجمع البيان فی تفسير القرآن، فضل بن حسن طبرسی، انتشارات ناصر خسرو، تهران ١٣٧٢ هـ - ش

٢١٩. مجمع الزوائد، الهيثمي، سال چاپ: ١٤٠٨، ١٩٨٨ م، ناشر: دار الکتب العلميه، بيروت، لبنان

٢٢٠. مجموعه ورام (تنبيه الخواطر)، ورام بن ابی فراس، ٢ جلد در يك مجلد، انتشارات مکتبه الفقيه، قم

٢٢١. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ١ جلد، دار الکتب الإسلاميه، قم، ١٣٧١ هـ - ق

٢٢٢. المحججه البيضاء فی تهذيب الإحياء، ملا- محسن فيض كاشاني، مؤسسه انتشارات اسلامي جامعه مدرسين، قم، چاپ چهارم، ١٤١٧ هـ - ق

٢٢٣. مدينه المعجز، السيد هاشم البحراني، سال چاپ: ١٤١٣، چاپخانه: بهمن، ناشر: مؤسسه المعارف الإسلاميه، قم

٢٢٤. مروج الذهب، ابی حسن علی بن حسين بن علی المسعودی، ناشر دار العلم، بيروت

٢٢٥. المزار، الشيخ المفيد، سال چاپ: ١٤١٤، ١٩٩٣ م، ناشر: دار المفيد للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت

٢٢٦. المستدرک، الحاکم النیشابوری، طبعه مزیده بفهرس الأحادیث الشریفه

٢٢٧. مستدرک سفینه البحار، الشیخ علی النمازی الشاهرودی، مؤسسه النشر الإسلامی التابعه لجماعه المدرسین، قم، ١٤١٩

٢٢٨. مستدرک الوسائل، محدث نوری، ١٨ جلد، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم، ١٤٠٨ هـ - ق

٢٢٩. مستدرکات أعیان الشیعہ، سید حسن امین، ٧ جلد، ناشر: دار التعارف للمطبوعات، بیروت

٢٣٠. مستدرکات علم رجال الحدیث، الشیخ علی النمازی الشاهرودی، سال چاپ: ربیع الآخر ١٤١٢، چاپخانه: شفق، تهران،
ناشر: ابن المؤلف

٢٣١. مسند أبی یعلی، أبو یعلی الموصلی، ناشر: دار المأمون للتراث

٢٣٢. مسند احمد، الإمام احمد بن حنبل، ناشر: دار صادر، بیروت، لبنان

٢٣٣. المصباح، ابراهیم بن علی عاملی کفعمی، ١ جلد، انتشارات رضی، قم، ١٤٠٥ هـ - ق

٢٣٤. مصباح الأنس بین المعقول والمشهود، محمد بن حمزه الفناری، سال چاپ: ١٤١٦-١٣٧٤ ش، چاپخانه: ایران مصور،
ناشر: انتشارات مولی، تهران

٢٣٥. مصباح الشریعه، امام صادق علیه السلام، ١ جلد، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ١٤٠٠ هـ - ق

٢٣٦. مصباح المتهدج، شیخ طوسی، ١ جلد، مؤسسه فقه الشیعہ، بیروت، ١٤١١ هـ - ق

٢٣٧. المصنف، ابن أبی شیبہ الکوفی، سال چاپ: جمادی الآخره ١٤٠٩، ١٩٨٩ م، ناشر: دار الفكر للطباعه والنشر والتوزیع،
بیروت

٢٣٨. المعارف، ابن قتیبه، چاپخانه: القاہره، دار المعارف

٢٣٩. معالم العلماء، ابن شهر آشوب، ناشر: قم

٢٤٠. معالم الفتن، سعید آیوب، سال چاپ: ١٤١٦، چاپخانه: سپهر، ناشر: مجمع إحياء الثقافه الإسلامیه

٢٤١. معالم المدرستین، السید مرتضی العسکری، سال چاپ: ١٤١٠، ١٩٩٠ م، ناشر: مؤسسه النعمان للطباعه والنشر والتوزیع،
بیروت

٢٤٢. معانى الأخبار، شيخ صدوق، ١ جلد، انتشارات جامعه مدرسين قم، ١٣٦١ هـ - ش
٢٤٣. معجم البلدان، الحموى، سال چاپ: ١٣٩٩، ١٩٧٩ م، ناشر: دار إحياء التراث العربى، بيروت
٢٤٤. معجم رجال الحديث، السيد الخوئى، چاپ: الخامسة، سال چاپ: ١٤١٣، ١٩٩٢ م
٢٤٥. المعجم الكبير الطبرانى، چاپ دوم، ناشر: دار إحياء التراث العربى، لبنان ١٤٠٤
٢٤٦. معدن الجواهر، ابوالفتح كراچكى، ١ جلد، كتابخانه مرتضويه تهران، ١٣٩٤ هـ - ق
٢٤٧. معرفه علوم الحديث، الحاكم النيسابورى، سال چاپ: ١٤٠٠، ١٩٨٠ م، ناشر: منشورات دار الآفاق الحديث، بيروت
٢٤٨. معمای ازدواج ام كلثوم با عمر، سيد على حسيني ميلانى، ناشر نشر امام هادى عليه السلام
٢٤٩. مغنى اللبيب، ابن هشام الأنصارى، سال چاپ: ١٤٠٤، ناشر: منشورات مكتبه آيه الله المرعشى النجفى، قم
٢٥٠. مفاتيح الجنان، ترجمه استاد انصاريان
٢٥١. مفردات، الراغب الاصفهاني، دفتر نشر الكتاب، تهران
٢٥٢. المفيد من معجم رجال الحديث، محمد الجواهرى، سال چاپ: ١٤٢٤، چاپخانه: العلميه، ناشر: مكتبه المحلاتى، قم
٢٥٣. مقاتل الطالبين، أبو الفرج الأصفهاني، سال چاپ: ١٣٨٥، ١٩٦٥ م، ناشر: منشورات المكتبه الحيدريه ومطبعتها، النجف الأشرف
٢٥٤. مقتل الحسين عليه السلام، أبو مخنف الأزدي، چاپخانه: مطبعه العلميه، قم
٢٥٥. مكاتيب الرسول، الأحمدي الميانجى، سال چاپ: ١٩٩٨ م، چاپخانه: دار الحديث
٢٥٦. مكارم الأخلاق، رضى الدين حسن بن فضل طبرسى، ١ جلد، انتشارات شريف رضى، قم، ١٤١٢ هـ - ق
٢٥٧. من لا يحضره الفقيه، الشيخ الصدوق، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامى التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه، ١٤١٣ هـ - ق

٢٥٨. من لا يحضره الفقيه، شيخ صدوق، ٤ جلد، انتشارات جامعه مدرسين، قم، ١٤١٣ هـ - ق

٢٥٩. مناقب آل أبي طالب عليه السلام، ابن شهر آشوب مازندراني، ٤ جلد، مؤسسه انتشارات علامه، قم، ١٣٧٩ هـ - ق

٢٦٠. منهج الرشاد لمن أراد السداد، الشيخ جعفر كاشف الغطاء، تحقيق: جودت القزويني

٢٦١. مواقف الشيعة، الأحمدي الميانجي، ناشر: مؤسسه النشر الإسلامي التابعه لجماعه المدرسين بقم المشرفه

٢٦٢. مواهب الجليل، الحطاب الرعيني، سال چاپ: ١٤١٦، ١٩٩٥ م، ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت

٢٦٣. موسوعه أحاديث أهل البيت عليهم السلام، الشيخ هادي النجفي، سال چاپ: ١٤٢٣، ٢٠٠٢ م، چاپخانه: دار إحياء التراث العربي للطباعه والنشر والتوزيع، بيروت

٢٦٤. موسوعه الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام في الكتاب والسنة والتاريخ، محمد الريشهري، سال چاپ: ١٤٢٥، ناشر: دار الحديث للطباعه والنشر

٢٦٥. موسوعه كلمات الامام الحسين عليه السلام، گروه پژوهشكده باقر العلوم عليه السلام، چاپ دوم، شركت نشر بين الملل وابسته به انتشارات امير كبير، ١٣٨٢

٢٦٦. ميزان الحكمه، محمد الريشهري، ناشر: دار الحديث

٢٦٧. ناسخ التواريخ، عباس قلى خان سپهر، چاپ دوم، ناشر: انتشارات كتابفروشى اسلاميه، تهران

٢٦٨. النص والإجتهد، السيد شرف الدين، سال چاپ: ١٤٠٤، چاپخانه: سيد الشهداء عليه السلام، قم، ناشر: أبو مجتبی

٢٦٩. نظم درر السمطين، الزرندي الحنفي، چاپ: الأولى، سال چاپ: ١٣٧٧، ١٩٥٨ م

٢٧٠. نفس الرحمن في فضائل سلمان، ميرزا حسين النوري الطبرسي، سال چاپ: ١٤١١، ١٣٦٩ ش، چاپخانه: بنكوتن، ناشر: مؤسسه الآفاق

٢٧١. النفي والتغريب، الشيخ نجم الدين الطبسي، چاپخانه: مؤسسه الهادي، قم ناشر: مجمع

٢٧٢. النهايه، الشيخ الطوسى، ناشر: انتشارات قدس محمدى، قم

٢٧٣. نهج الحق وكشف الصدق، العلامة الحلى، سال چاپ: ذى الحجه ١٤٢١، چاپخانه: ستاره، قم، ناشر: مؤسسه الطباعه والنشر دار الهجره، قم

٢٧٤. نهج البلاغه، ترجمه استاد انصاريان

٢٧٥. نيل الأوطار، الشوكانى، سال چاپ: ١٩٧٣، ناشر: دار الجيل، بيروت

٢٧٦. الوافى بالوفيات، الصفدى، چاپخانه: بيروت، دار إحياء التراث

٢٧٧. و ركب السفينه، مروان خليفات، مركز الغدير للدراسات الاسلاميه

٢٧٨. وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم، ١٤٠٩ هـ - ق

٢٧٩. وفيات الأئمه، من علماء البحرين والقطيف (معاصر)، ناشر: دارالبلاغه، بيروت، ١٤١٢ هـ - ق

٢٨٠. وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، ابن خلكان، چاپخانه: لبنان، دار الثقافه

٢٨١. وقعه صفين، نصر بن مزاحم بن يسار منقرى، ناشر انتشارات كتابخانه آيه الله مرعشى، قم ١٤٠٣ هـ - ق

٢٨٢. يتيمة الدهر، الثعالبي، چاپخانه: دار الكتب العلميه، ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت

٢٨٣. اليقين، السيد ابن طاووس، چاپخانه: نمونه، ناشر: مؤسسه دار الكتاب، الجزائرى

٢٨٤. ينابيع المعاجز، السيد هاشم البحرانى، چاپخانه: العلميه، قم

٢٨٥. ينابيع الموده لذوى القربى، القندوزى، انتشارات دار الاسوه، ١٤١٦ هـ - ق

«فهرست کتبی که مؤلف، در ضمن کتب اصلی بدانها اشاره و استفاده نموده است»

۱. اطلاق نفیسه، ابن رسته

۲. اثبات الوصیه

۳. الانوار فی مولد النبی صلی الله علیه و آله

۴. بهجت المحافل

۵. جوهره الکلام

۶. الحدائق الوردیه، حمید بن احمد، امام زیدیه

۷. خریده العجائب

۸. دمه الساکبه

۹. دلائل الاعجاز

۱۰. ذخیره الدارین

۱۱. الطبقات الحنبله، ابوالفرج

۱۲. رجال ابوعلی

۱۳. رجال کبیر، استرآبادی

۱۴. روضه الصفا و حیب السیر

۱۵. زاد المعاد

۱۶. السمط الثمین

۱۷. السیره النبویه، احمد زینی دحلان

۱۸. شرح دیوان ابی فراس

١٩. شذرات الذهب
٢٠. الصراط السوى، شيخانى مدنى
٢١. ضوء الشمس
٢٢. عقد الفريد
٢٣. الفتح الربانى، شرح مسند احمد حنبل
٢٤. كتاب سلمان
٢٥. لصوص العرب، ابوسعيد سكرى
٢٦. مشكل الآثار
٢٧. المسالك و الممالك
٢٨. مختصر التذكرة
٢٩. معجم الشعراء، مرزبانى
٣٠. مقتل، خوارزمى
٣١. مقتل، مكرم
٣٢. موسوعه آل النبى صلى الله عليه و آله
٣٣. مرآه العقول، مجلسى
٣٤. المواهب اللدنيه
٣٥. نزهه القلوب
٣٦. نفس المهموم، محدث قمى
٣٧. نهايه الإرب فى انساب العرب

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

